

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232199

UNIVERSAL
LIBRARY

الْأَرْوَاقِ وَاللَّيْلِ وَالْأَخْوَابِ عَلَيْهِمُ وَالْأُمَمِ وَالْأُمَمِ وَالْأُمَمِ

مُعَيَّرُ الْأَوَّلَاءِ

مشتمل على الفصول التي فيها تطلب الوصول الى التبيين حجة الله على العالمين
 حضرت آية الله العظمى الخليلي صاحب الزمان في حق الله تعالى في حق الله تعالى في حق الله تعالى
 قدس الله سره ووافي الله سره

التي هي في الغالب من الفخار

قدوة المحققين في المذهبين جميعاً

اسلام آباد کے ممتاز ماہرین و محققین

جناب قاضی سیدنا مالدیخان صاحب

موسیٰ کا لٹر ضلع اجمیر۔ مظاہر العا

در مطبع معین از شیرین بابت تمام نشی گشته و تصانیف آن مطبع چاپ شده

فہرست مضامین بحجہ نسخہ معین الاولیاء کبریٰ باب دوم اصل و فرع ششہست

تفصیل باب	تفصیل اصل	تفصیل فرع	خلاصہ مضامین	اولیاء
اول	.	.	عالات و مقالات حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء قدس سرہ	۱۶
"	.	.	آمن آستانہ عالیہ	۱۷
دوم	.	.	ستہید عیالہ المذہبی حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء قدس سرہ	۱۸
"	.	.	حوالہ کتب محفوظی و تاریخی در باب اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ	۱۹
"	.	.	حوالہ فرشتہ شایان دہلی بابت اثبات صدر	۲۰
"	.	.	حوالہ تذکرہ حکام دولت الکلشیہ اثبات صدر	۲۱
"	.	.	تذکرہ انصاریہ لاد حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء قدس سرہ	۲۲
"	.	.	گزارش در باب اولاد و ترویج اہل انکار	۲۳
سبب	اول	.	از حضرت خواجہ قطب الاولیاء قدس سرہ	۲۴
"	"	اول	از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیاء قدس سرہ	۲۵
"	"	دوم	از مخدوم غلام الدین احمد قدس سرہ	۲۶
"	دوم	.	از خواجہ حمید الدین سلطان البلدین ناگوری قدس سرہ	۲۷
چہدم	.	.	ذکر آستانہ معینہ دہلی دارالخیر احصیر	۲۸
"	.	.	تغیرات و مقامات بیرون نھر	۲۹
"	.	.	تقریر مناجات و فہرست صحیح و غلط دیگر تفرقات	۳۰

بعون المالك المعين الوهاب

کتاب تطایع حالات و ملفوظات مناقب مقامات حضرت خواجہ خواجگان علی
غریب حضرت خواجہ معین الدین چشتی سنہری ثم الاحمدی قادس المدبرہ العزیزین

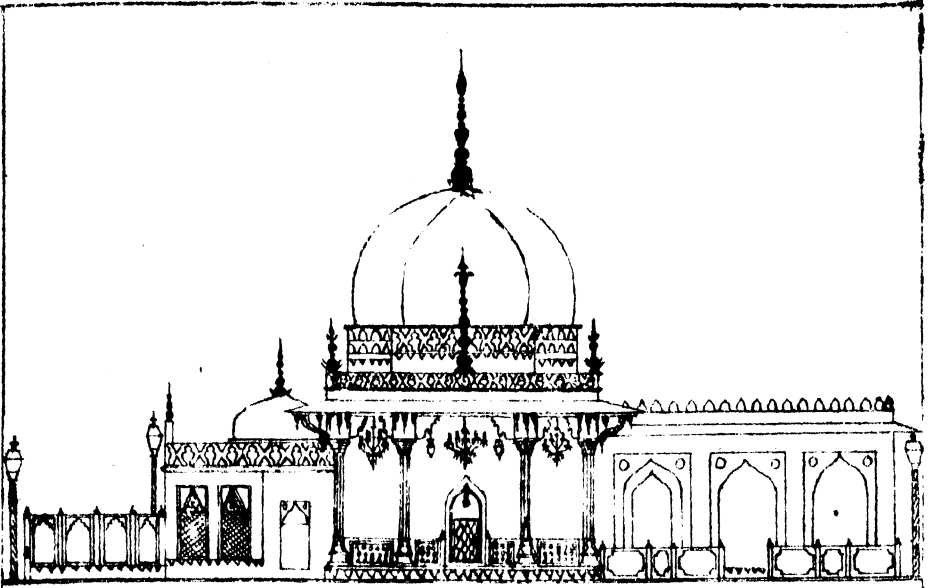
مسیب

معین الاولیاء

تصنیف العبد البید و شاعر بلوغ جذبات فاضی سید امام الدین حسن خان

بماہ ربیع الاول ۱۳۱۳ھ

طبع معین الدین شریف زریوطی
سید محمد علی



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بجهت ثنائی لائقه مدخله را که شاید نوع انسان از بوی علم و بهشتن بسیار است و در دنیا محد و در شایسته علمین
و علی آله و صحابه اجمعین که تخلیق هجده هزار عالم و تفصیل بنی آدم از دج و باج و دشس بوجود آمد و از پر تو
جمال عالم افزوش خلقت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست اما بعد فقیر خیر و دیش سینه لیش
قاضی سید امام الدین بن سید میرالدین که از کمتر کرد زرد بایان خدمت مرشدی و مولائی برج بزم حقیقت
نور بعین عرفان و معرفت شمع شبستان محماد و وحدت حضرت خواجه الکبش چشتی توسی است برهنه بونی
طالع میدار و مساعدت و زکار جمعیت مطالع کتب سیر و ملوک و توانیخ و ملا فیط بهر سانید و بر حالات و
مقدمات اولیا و کاملین و بزرگان دین کما هی عزرا گئی یافته بتبقت اضلاع ایران طریقت شعار و ندیان آثا
نظر به تعداد و اجتهاد و نمعی گماشت که بر نخه از جالات و مقامات مرشد اس الکلین تاج المقربین و المحققین
مهر سپر ایمان و ایقان حضرت نواب بزرگ معین الاولیاء معین الحق و الهیة والدین خنی الحسینی چشتی بجزری
احمیری قدس سره الله سهر العزیز نور سبیل تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت دارین و مغاخرت
نشاستین خواهد بود لاجرم کرم عمت در است کرده به ترتیب این را که گشتل بر چهار باب است سعی موزور

بحال خود رسانید. باب اولیٰ شکر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا. باب دوم تذکره
اولا و جہانی. باب سوم تذکره اولاد و حافی شکر دو فصل و دو فرع. باب چهارم شکر تذکره بنیاد جمعی
و آستانه عالی و مقامات بزرگ قدیم.

باب اول

مشکل بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء

مخفی میباد که حضرت خواجه را اصل از پنج فواح خراسان است و تنبیه که بزرگوارش داعی اصل البلیک
گفته خواجه عنوان شباب بود روزی در خانہ باغی که از ان خواجه بود و بعد ذات بصورت مجذوب
پدید آمد و پاره نان طلب کرد حضرت خواجه بصدق و قیاس آنگاه که نکل نکات هر چند و آن خرم از زانی
فرمود صفت مجذوب اطریق بل اسان مرغوب آمد و چند مرغوب لعاب دهن آلود حضرت مستر کرد
بخوردش استبداد فرمود. از آنجا که مشیت قضا و قدر میبین بود و خواجه از انکار باز داشتند بنام خود
تسلیم نمودند منقول است که از ان زمان غلبه عشق و محبت بر حضرت خواجه استلایافت تا آنکه حرف
حب الوطن را از صفحہ خاطر بکنه لک حسن طلب کوک کرده حرف ترک علائق در بر راست کرده و از
هجوم و کثرت یار و دیار روئے تافته با تحصیل ساوگ معنی که در صورت مجذوب مشاهده نمودند
پای شوق در وادی طلب بیابان تعب نهادند درین صعوبت و فقر پیش از همه ما که حضرت خواجه
را بر صورت جذب و سنی ساوگ متنبه فرمود کلمه غیب بود تا به اسباب ظاہر علوم و نیل را در بر فرمود و نجای
اکتساب فرموده مقام یقین را بعلین یقین افزودند تا آنکه کمال جذب شوق عنان سست شد
کشان بر دشت آباد بعد از رسانید زیرا که نبش ازلی شکافت رموز خفی جلی مبدعین متفکرا
موجود و معهود بود چنانچه جذب است قطب بکونین شیخ المغربین البشرفین حضرت خواجه عثمان مارونی

قدس الله سره العزیز فایز شد بخش کمال از ان سرما بخشش و دریا نوال اخذ فرمودند میگردید که حضرت خود را
 مدت بابت سال در سفر حضرت خدمت حضرت مرشد برقی سپری شد و انجام کار خلعت خلافت اختصاص
 رخصت دریافت نیرباد گفتند و آنجا بهمان تبریز نزول کردند و بعد از اعیان انوار این کتاب
 لغیم امیر سال فرمودند آمده اند که حضرت خواجہ اکثر بمقابر جابے خوش نشاند و بعد از مہفت یوم بار بار
 نان که بیشتر از پنج مثقال می بود فطرا میکرد و لباس در تمام اوس بود و بجا نیست کست بخت مایه بودند
 درست غیر موند بیشتر بر اخلاص راز و حفاظت امر حق جهد و بلیغ منظر و در گاہ عزالت و وحدت مقصود
 بود از هجوم و اثرات نفور بودند حسناق عظیم فوض استقیم داشتند تم درین اثنا حضرت خواجہ داد و تکرار
 و غیر آن صورت قیام و پیش آمد و آنجا و اقع زمان در دو سبز و اقبال بیان است قیمت یک حضرت خواجہ
 و منبر وار رسید حاکم سبز دار محمد یادگار نام که بغایت شقی المشرع ناخجارد در کار بود بانبیاء و در موعود
 بر خویشتن برافروخت و تبرود از حضرت خواجہ برآمد تا چون نظرش بر جمال جلیل مبارک رسید
 میستقیما لرزیدن آغاز کرد و بجا خود نماند و عاقبت کار از راه نماند استغفار خواند تا لب گداز
 بتلقین و تصرف حضرت خواجہ بیت خستیا کرده بر کتف غرض تناس
 تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجہ تلقین اندیش آنجا با و فوض شد حضرت
 در پیش جامی مولف سیر العافین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار و حصار شادمان دید و دست بالاخر
 حضرت خواجہ به بدین نبوی عازم شد و بعد از آن مناسک حج بایکے حضرت صدیق است بصوب
 الحیمه در روز خود تفاسق افتاد در آن زمان بمبیر حکومت بهندیان بود و راجه تصور نام فرمانروا می کرد
 الحال که حضرت مجیر سبع اسلام و مع اهل اسلام است در آن ایام معدن کفر و منظر کفار بود حضرت
 خواجہ در حیمه رسید و اولاً باینکه طرح اقامت انداخت و رخت سایه وار بود که اکنون بجایش میاید و نگردد
 استاد شریف واقع است شخصی از امانان جزای حضرت خواجہ را مانع آمد و حضرت خواجہ را بخارفت قامت شد
 بر لب تلاب که انا ساگر مشهور است میام فرمودند ساحل نالاب بعد از بیت و تجانها معمور بود و جز
 صدای ناقوس و غلغلہ هر صدای دیگر از شام تا سحر جاگزین گشت و بیش نمیشد روزی

بمقتضای مذہب و تصنیف طینت باخدا م حضرت مخاجر برین پیکان حسد بوده از تسل و تنو مانع
 آند چون حبس بیقت حال حضرت مخاجر را طلاع غده بخاتم امر فرمودند که از آب تالاب باقیه
 یک کوزه گلجی بردارد و بخورد آب برآشند بودند گمین آب تالاب رزق بین و بخارا آسمان کرد
 و نشان موت و مرارت در پسین تالاب محرم و مقنود گشت اودین مبرفت تالاب عظیم و آندت کثیر حال
 نوع انسان و حیوان متاثر شده و فریاد و طش گویان محسوس شور و شور بود باظهار انجینین آیت
 هیبت و خوارق عظمی و کرامت کبری که شادی که از قوم جان عبود و سجود نمود و بود و خشتین را
 بحضرت مخاجر بزرگ رحمة الله علیه رسانیده به سلیم اسلام بعبیت خدمت عزیزد سبای شد چون
 این واقع ہوشتن بابا را به چپورا رسانیدند مادرش یادش داد که با انجینین صاحب بیت عظمت
 مقابل و عباد کردن و دشمنی برپای خود کو فتن است باید که خویشین ازین نزاع و نفاق باز داری
 اما را به چپورا که فساد ازلی و فساد سب سردی تقدیرش بود و گفته پیر زال خیال نکند و بسحب
 یک ابرو پستمان خویش اچال جگر را که درین عرواقسون و بیطوئی و شمع طالع فرزند و استاد
 و انتحانت و خواست کرد و جوگی مذکور بنار شش اسباب بحر و فسون که تیرجیل باز و خوار و عقرب
 بودند خود را به جمیر رسانید و باخدا م حضرت مخاجر را طلع مقابل انداخته عاقبت کار منهرم و غدا
 گشته و غور ابعیت را به چپورا در حضرت خواجہ رسانیده بعد از تضرع بحکم عفو اتمیم اقبال کرد
 حضرت مخاجر از شش فرموده اچال را نیامست اسلام عزیز و فرمود انا را به چپورا که سعادت اکی
 مقدرش بود از صراط مستقیم سعادت هدایت آورده و شش دبار و ضلالت گشته بدست شکر اسلام
 گرفتار اند و بالآخر در سل جنم شد آورده اند که حضرت مخاجر را مجاہدت عمل و محافظت کلام چندان بود
 که در یک روز و دو خم و بیگ شب هزار رکعت بسیار میکرد و گاهی یک سکن و گاهی بیست و پنج رکعت
 انوال درو انگیر و باول در بهشت مقابل میفرمودند حضرت خواجہ بار سوم که از سفر حجاب از سعادت فرمود
 تاملت پهل سال که مد زمان عین الوصال بود در دار خیرا جمیر علی الاصال نیام فرمود و غیر آنکه
 بنظر تصحیح و تنقیح و تدبیر موضع ناند که جو معاش فرزندش بود یکبار تار و پل نقل و حرکت

ناگزیر افتاد و سلسلہ نسب پش پو سبطہ امام سے گانم رضی اللہ عنہ بہ میر المؤمنین علی بن ابی طالب
 کرم اللہ وجہہ منتهی میشود۔ سید حسن ملقب بخواجه معین بحق والد حسین بن سید غیاث الدین۔
 بن سید نجم الدین۔ بن سید عبد العزیز۔ بن سید تبراہیم۔ بن سید ادیس۔ بن حضرت امام حسن کاظم
 بن حضرت امام جعفر الصادق۔ بن امام محمد باقر۔ بن امام علی سجاد۔ بن امام حسین شہید کربلا علی
 مرتضیٰ شیر خدا رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمعین۔ بعض کہ نسبت یادت حرف زدہ اند قصو تحقیق غلط
 فاش است۔ منقول است کہ حضرت خواجہ بزرگ مریدان و متبعان بسیار بودند۔ اما صفی راکہ
 کہ بتصدیق ریاضت و تشریف خلافت ہر افر از فرمودند تفصیل انیت۔ خواجہ قطب الدین
 شیخ حمید الدین صوفی۔ شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجہ بزرگ سید ضیاء الدین فرزند دوم
 حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین۔ تاجنی حمید الدین محمد عطا ناگوری۔ اجمال معروف عبد اللہ
 سید وجہ الدین شہدی۔ شیخ برہان الدین۔ شیخ احمد شیخ محسن یا حسن۔ شیخ سلیمان غازی
 شیخ شمس الدین۔ شیخ حسن سیاط۔ شیخ احمد الدین کرمانی۔ بی بی جمال حافظ بنت حضرت
 خواجہ بزرگ شیخ مسعود غیر سلا مسعود غازی۔ ازینہا ہر یک صاحب مقام و مرجع کافہ نام بود
 اما بنام قطب الاولیاء خواجہ بختیار کاکلی قدس اللہ سرہ العزیز۔ و شیخ حمید الدین صوفی الترامی
 الناکوری کہ پہلطان التارکین معروف است فرغ حال زدہ بودند و ازین ہر دو یکے را بہ دہلی
 و دیگرے را بہ ناگورہ آئے خلافت داشتاد فرمودند و از کلمات حیض آیات او است
 کما قال فی دلیل العارفین فرمود ہل عاشق آتش کہہ محبت است ہر کہ وہ فرود آید و زور
 ازینکہ آتش مشتعل تر از نارہ محبت نیست و فرمود کہ از سیل آب ان صدای برے خیزد ہمین
 کہ در دریای میرسد خاموش میگردد۔ فرمودہ شنیدم از خواجہ عثمان مرقوم فی رحمتہ اللہ علیہ کہ رب العرش
 و دستا ننند لاکر در عالم دنیا یک چشم دن مجوب باشند ابود شوند فرمود کہ از حضرت خواجه
 عثمان قدس سرہ باستماع رسید کہ ہر آنکہ این مخلصت دارد حضرت سبحان تعالیٰ اورا
 دوست میدارد۔ اول سخاوت و چو سخاوت بجا رود و شفقت بسان شفقت خورشید نصف النهار

سوم خلق مانند زمین فرمود مصاحبت صاحب لادن بزرگاز نیک و صحبت بزرگستان متبر از اعمال
 بد فرمودند و مردم به حکم انگاه شمارند که فرشته چپ و راست عمل بد تا مدت بسال بنام نوزده
 فرمود و چرا حضرت خواجه عثمان با رونی قدس الله سره العزیز که درویش محق درویشی انگه باشد
 که از دود عالم فناء هیچ باقی نماند علامت محبت و اطاعت است و ترس که مبادا دوست آن شود
 مر عارفان مقایسه است و گو که بران مهتام فائز باشند همه عالم و عالمیان را افضل بگشت
 می بینند. عارف کسی است که هر چه خواهد و پیش آید. و هر چه گوید بوشش نشنود و کمتر
 قدر عارف آنست که موضوع و بصفت حق باشد و اگر کسی بصورت معیانه پیش آید بزرگوار
 او را. بهجت الزام رساند فرمود سالها درین کا محب بودیم عاقبت کار غیر از بهجت
 نصیب نماند فرمود گنگنه چند این مضمونست که تشهیر و تشویر را بر مسلمان فرمود. آیت
 حق شناسی فرار از دنیا و سکوت و معرفت است. هر دران منازل معرفت به مقصد نرسند
 تا از معارف حقیقی سرخ نیابند فرمود. دلیل شقاوت نیست که با وجود گناه نازش قبول دارد
 فرمود کسیکه انعام یافت از سخاوت یافت. درویش کسی را گویند که ارباب حاجت را محروم
 نگذارد بطبیعی خاطر درویش آن بود که با درویش به نشیند و غیر مطبوع آن که درویش را غنی
 درویش احقر از کند عارف بودن بحق این است که بخود نمی باشد. قانع و متوکل کسی را
 گویند که بخی و درو که از حلال و حرام برسد بران شکایت باشد نه حکایت عارف را مرگ
 محبوب باشد و راحت متروک و یاد حق مانوس عارف اچون با باد و دود و از واقعات شب هر آنچه
 که بگذشت یادش نماز عیلم قلزم ناپسدا کنار است و معرفت حجب پدید آید پس علم خدا
 و معرفت شبهه از نیجا است فرمود ذات عارف چون آفتاب تابد و همه عالم از ان نورانی باشد
 فرمود نماز و نظر و قرب است و معراج مومن نماز هر که نماز را بقصد یق ادا کند بر بالا عالم
 حقیقت و قرب به نیار رسد.

و تذکره خوارق عادات حضرات خواجه بزرگ نقولست که حضرت خواجه محمد شب نجواب

استخراج میل نفرمود۔ در بر زمین پشت ده نیا سود۔ زمانیکه پس از افاقه مراقبه نظرش بر
 از ابل فوق و مجرمی افتاد تا شب تار که می شد و اگر بر کافری نگاہ می کرد و تشریف امام
 و دولت ایمان می یافت روزی حضرت خواجہ در یاد حق مستغرق بود۔ پھرین مان شکر از
 مریدان خدمت دولت پانہوس دریافت و التماس کرد کہ بادشاہ در باب استخراج او
 فرمان دادہ است۔ پرسیدند کہ بادشاہ کجاست عرض کرد کہ بنظر تفریح و تفریح بیرون شہر سمت
 مرغزار بر اسب سوار رفتہ است حضرت خواجہ تامل فرمود۔ و بعد ساعت ارشاد کرد کہ اگر من
 داورین اندیشہ بجا مطمئن باشم امروز بادشاہ را اہل بر سر رسیدہ است باز پشت اسب
 بروی زمین افتادہ ہاں خواہ شد۔ ساعتی نگذشت کہ از مرگ بادشاہ خبر آوردند۔ فرمود حضرت
 خواجہ بختیاریا کہ تا مدت سبست سال در خدمت حضرت خواجہ معین الاولیاء خواجہ بزرگ بودم۔ کجا
 شنیدم کہ در باب صحت و عافیت خود سخن گفتہ باشد اما بجناب باب العزت تعجب میکنم
 کہ ہر آنقدر کہ در دو محنت قسمت جہان جہانمان است بفقیر و گمراہ معین الدین نصیب باشد۔
 حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء با جماعتہ درویشان نشستہ بود۔ درین اثنا سلطان
 شمس الدین التمش نیر و کمان در دست گرفتہ از پیش نظر گذشت چون حضرت خواجہ بزرگ بید
 فرمود کہ این پسر بادشاہ ملی شد نہایت عاقبت ہمچنان شد نقل است روزی حضرت خواجہ
 بزرگ معین الاولیاء با جماعتہ فقرہ نشین بود و دوبارہ فقر و سلوک ذکر میرفت درین گفتہ
 شنید و دید کہ حضرت خواجہ بزرگ بہ نسبت دہمین و بیار نظر میکند و قیام بفرماید از مشاہدہ
 این آثار حاضران تعجب شد۔ تہنیکہ یاران جلسہ از ہم جدا شدند حضرت خواجہ بختیاریا
 سبب قیام بار بار و موجب دیدن بہت مہین و بسیار استفسار کرد فرمودند کہ مرقد مطہر حضرت
 عثمانی دینی چون میدیدم تعظیم می کردم حضرت خواجہ بختیاریا میگید کہ فرمود خواجہ بزرگ معین
 کہ فقیر معین الدین در جنب لغیمہ خواہد رفت تلمذیدان و فرزندانش را بذیل او بخت آیند
 منقولست کہ ہفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند۔ و عبادت مریاضت شہوتہ

و بعدین محل منہ بود کہ خواجہ فتح موصلی از یاران طریق و بزرگان جماعہ صوفیان بود بہ گریستن و
 اندوہ گزین شدن مداومت داشت از افراط گریہ گوشت و خسار ریختہ بود۔ بعد وفات او در واقع
 شیشہ ہر کہ خدایے تو با تو چہ کرد۔ جواب داد۔ لغام فرمود و از گھانا نم در گزشت و زمانیکہ مرا بہ چرخ
 بردند خطاب آمد کہ فتح از چہ بود کہ سالہا بہ گریستی۔ آنا از حمت ما مسب و از بودی بر سجہ آوردہ و
 عذر خواستم کہ خداوند از عفو او مرزش تو حرام نہ داشتم۔ آنا از اندیشہ منزل گور و پریش دیوان محشر
 و جبرہ دستی فرشتہ موت خائف و ہمناک بودم و مسکرتیم۔ فرمان آمد کہ بشیش ازین منرس امین باش
 حضرت خواجہ معین الحق میفرماید کہ خدمت حضرت شیخ النخا فقیہ خواجہ عثمان قدس سرہا و در علم کلام
 بودم۔ جائے جانقاہ بود۔ و در انجبا خدمت شیخ صد الدین محمد احمد دادیم کہ ہر کہ در ان خانقاہ
 سے آمد محروم نہ یافت باہر کہ چیز سے داد میفرمود کہ در حق من دعا ہے استقرار و اتمرا ایمان بایہ
 فرمود۔ و چون آن بزرگوار۔ ذکر گور و قیامت سے شنیدے ترسید۔ و چندان میگرایست کہ از چشم
 خواجہ جبکہ تراوید۔ و بہین غلط ہفت شبانہ روز در شدت اضطراب و شیدون بسرے جبرو۔
 زمانیکہ غایب گریہ و بکا فرستے داد و بحال خود بانسے آمد و سے لبوئے حقاہ طلبے بکرد
 میگفت کسے را کہ خصم مرگ در عقب و حرف نفس و ہندارے پے باشد۔ اورا بہ سکون و تسکین
 پہ کار۔ حضرت خواجہ معین الحق قدس سرہا فرمود کہ ناتحہ بہ نظر کشادہ کار و برآمدن احتیاج
 از بس نافع است۔ از حضرت ختم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در خبر آمدہ است کہ ہر آنکہ کار
 و شوار و مشکل صعب در پیش دارد فاتحہ الکتاب باین پنج بخواند
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ویم آخر کلمہ را بالام کلمہ الحمد ضم کند و امین سہ بار بخواند حضرت بجائہ تعالی
 شانہ حمت فرماید و از حمت و سعادت محفوظ دارد۔ و مرا مدام و تعجیل و تسہیل بآید و ہمدان
 محل فرمود کہ دفعے حضرت سول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بہ یاران خدمت فرمودند کہ حضرت البقرہ
 ہر آنکہ بہرکات و غیرات بر من لطف فرمودہ است پیش ازین بر کسے نہ بسیار برسل میرے نبو
 و دفعے مہتر خیریل نزل کرد و از حضرت کبریا خطایم آورد کہ در مصحف مقدس سورۃ ہست۔ کہ اگر در

تو نیست و ایل لوب. احوال از ام کلیم و سح علیهم السلام جو در سال گذشته بعد از آن حضرت
خواجہ بزرگنمہ کو کہ سورۃ ام الکتاب گلی و جزوی عوارض و در دنا را دوست. در دمنده کہ
از چارہ و در مان عاجز آید و خوشحال نگردد سورہ نہ کہ را با این سنت و فرضید صلوات سحر گاہ مع
بسم اللہ چهل و یکبار بخواند و بعد از حق سبحانہ تعالیٰ شانہ سفائے کمال و صحت حاصل از ان فی فرات
بہرین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجہ بزرگنمہ کو کہ وقتیکہ از مشاہیر دیار شام شہر ارد
بودم بہرین شہر در غائے مدینے را دیدم کہ در آنجا ساکن و بکثرت مجاہدہ و شدت فقر و فاقہ از بس
ضعیف جنسیت لاغر و ناتوان شدہ بود و غیر استخوان از گشت و پوست چیز نہ داشت
شیر درندہ محاذ غار نشسته بود کہ کہ خدمت حاجتے خلق داشت. از ہم اینچنین گردن قوی
معروض تحویف شدم و تو شستم کہ تقدیم کنم. انگاہ نظر درویش بر من افتاد و بہ آواز بلند گفت
کہ پیش بیاد سیچ مترس. چون نزدیک شدم بہ نشستم اشارت کرد بہ شستم رے ادب
بر زمین آوردم. اول سخن کرد بر زبان بیض بیاںش رفت انیت دینیت کہ قصد یکے نکلت آنم
قصد آنکندہ و ازین قبیل بسیار سخنما گفت بعد از آن از من پرسید کہ از کجائے آئی جواب
گفتم از بغداد فرمود نیک آمدی. باید کہ خدمت در پیشان و عالمان شعا کہی تا بزرگتر باشی.
چندین سال است کہ ہرین غار نشسته ام از خلق و خلائق رسیدہ و گرفتہ قناعت ہست آرمیدہ
و از ترس نماز بام سیکریم. گفتم کہ نماز میگذارم. مدتی از خدمت دارم کہ اگر وقتہ از فراق نماز
از دست برود اینکہ کہ کردم و خواہم کہ طہل و عامل گردد و بجا عبادت و طاعت نامفہول و سچنگاہ
شمارند ہر آن کسے کہ از عمدہ نماز بزرگ آید کاسے عظیم کرد و باشد. خواجہ حسین علیہ السلام قدس سرہ
میفرماید کہ در شہر جماعہ مسلمانان دیدم کہ قبل از منگام نماز انظن از آن مسکندہ اندیشہ منسوب
انظار پیش از وقت پرسیدم گفتند کہ بوجہ اینکہ وقت نماز بہ ما بہت ہستی غافل نہ باشند و از بوند
وقت ادا کنیم. بہر محضیل خواجہ بزرگ فرمود کہ مقنن از حضرت اب العزت حضرت شمس علیہم السلام
در صفت جہنم اجاس شدہ فرمان آید کہ یا موسی علیہ السلام در وصت جہیم داوی مادیا فریدہ ام آری

طبقه هفتم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تاریک و از انعمی عقب رفته است
 ناله از آن آتشخانه جهان سوزد و این سنگداری عبرت آباد است و ارض و فلک و شجر و حجر جلوسند
 و آب بحار لبان و غنیمت متعل گرد و این همه عقوبت عذاب به و طائفه مخصوص است اول آنکه
 در نماز تغافل و تکامل روادارند و دوم آنکه سوگند و رفع و برسان آند و سهرین اشنا فرمود که بزرگ
 محمد اسلم طوسی نام داشت وقتی به ماده حصول کار سوگند راست بر زبان آورد و این زمان
 سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد فرمود که اینک سوگند راست نزد
 گاه باشد که بوجه دیگر بزبان آید این گفت و پیمان کرد که مدت العمر به سبکوت و خاموشی بگذارد
 بعد از این تا زمان چهل سال در صد حیات بود آنالبت نکش و هیچ سخن نگفت بهرین سبب
 بیان فرمود که رفیق را به بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار و خواجه شفیق بنی حمزه علیه السلام
 در بصره بهمنشین بودند و کلام و صدق محبت بود و خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
 صادق آن باشد که چون در دو محنت در پیش آید صبر کند را به گفت ازین سخن بپس
 ما و من می آید مالک دینار فرمود که هر چه بود دوست آید بران رنجی و شاکر باشد بعد ازین
 سخن و نرسد قاه قاه افتاد فرمودند که این چنین خسته و متغایر منع آمده است که چاک
 عبرت است ازینکه از حضرت رسول برحق صلی الله علیه و سلم در خبر است که هر گاه کسی که در ستان
 رود آسودگان قبور گویند که ای غفلت شمار اگر آگاه باشی و خبر داری که بر آنچه سیر و رفتار و عواطف
 بگوزری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روانداری بهر نحیل حضرات خواجه فرمود که بزرگ
 دیدم که از بس ضعیف و نتهی العمر بود و مشغولی و مستغراق به مرتبه غایت داشت چون خدمت
 او در یافتیم به سلام کردم و بخود ایستادم که از او احشای چینه بهر سم بهر بزرگ بصفای قلب
 نکاشتم که در فرمود که روزی بابای در گورستان بودم و یاس که در صحبت بودم سخن لا و بانی و
 خرافات و غیره می شنیدم آغاز کردیم را خسته و خسته فرار گرفت ناگهان از درون گوی که بران تکیه دهیم
 نه آنکه تا سفت و حیف بران کرمانیکه آنها را منزل فنا در پیش است و ملک الموت کسین است

خنده غلافان را بکار برند۔ در بآل کا نظر ندارند۔ حضرت شیخ الاسلام خواجہ بزرگ میفرماید کہ در سبک
نہ کہور است کہ فردے قیامت از ماضی ان صغی را فرمان رسد کہ بہشت و آئند انہما عرض نما
کہ ما را بہشت مطلوب نیست کہ را بہ کہ بہشت بہشت تر اہر ستیدہ است۔ یہوین اثنا حضرت
خواجہ بزرگ فرمود کہ دیدن پنج چیز ہر یک از عبادت است۔ اول ہر فرزند سکہ در رو والدین
بر دوستی حق تعالیٰ اینبند اجابت حج اکبر تہاشس تم کنند و زمانیکہ پسر ربتم مادر و پد ہونہ
تلافی عبادت ہزار سال باورسانند و بیا مرزند۔ دتے جوئے گناہگار کی و تہہ کاری انہما
ست بنیابقل کردہ بود۔ و یاد خواب یہند کہ بہ فضل قرب با حاجیان میخامد پستیدہ
کہ این ہمہ سلوہ پایہ و سمور مرتبہ از حدیث۔ جواب داد کہ مانے پیر زال داشتہم۔ و تکیہ بر خان
میرستم۔ ہر در پائے عینہ نہادہ خصمت میخواستہم و آن منع عینہ دعائے آمرزشم میکرد
و میگفت کہ حق سبحانہ تعالیٰ ترا ثواب حج روزے کند۔ چنانکہ دعائے مادر عینم پایہ اجابت
یافت و ستجاب شد و چون من آوارہ و نہ موم را نجات دادند و بخشیدند۔ حضرت شیخ الاسلام
خواجہ حسین الحق میفرماید کہ ایمان مرکز انوار است کہ در دل مومن قرار گیرد۔ سبہ مخلص چندان
کہ براہ ثواب و دنیا بے قلب ہر ترقی باشد چون بہ یکی صلاح استقامت و استحکام نہ پیر
دل مومن بقدہ نہ گردد۔ بہشتی اعمال۔ تاریکی میفرزند۔ چون بہشتی اعمال و خباثت بہ ہمت کند
شفعی لقلب و منافق گردد۔ چون منافق شد از رحمت حق محروم و مایوس گشت۔ نگاہ فرمود کہ
بر دل مومن جنت اوجہ است بر دور۔ ہر۔ حجاب بہشتا و فرشتگان در تسبیح و تحلیل مامور
باشند ہر آنکہ مومن را بسیار و در محبت ان است کہ ہر عمرہ فرشتگان ابدالان حجاب مامور باشند
از ارسانیدہ است۔ منقول است از کتب سیر کہ حضرت خواجہ بزرگ را با حضرت غوث الثقلین
سلطان المشرقین المغربین مبارکات واقع شد۔ اول آنکہ نخست حضرت غوث الاعظم حضرت
خواجہ بزرگ را بدید و فرمود کہ وزے حسین الحق الدین از قدوہ مشائخان زمان خواہ بود۔ دوم آنکہ
وقعہ حبیلان الحقان مصاحبت و ہم نشینی دست داد۔ و تھے حضرت خواجہ بھشتی شائستہ

درخواست کرد که چیزهای سخت آن حق باین فرمایند فرمود که سخن حق را از او تهنائی مطلوب است۔
 حضرت خجسته اجماعاً بکرار گفت که در گنج تهنائی نسبتن از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
 حق نباشد پیرست بیکر من برسد باشد که از دست غیرت خاطر پایش برنجبد و موجب نقصان
 من باشد زیرا که موازنه کلام و کمال احدی بتقابل رضا پیر و ستیگر خود بهتر نمیدانم و دیگر اینکه
 حضرات جلوس از دو حال عاری نباشد۔ اغنی محرومانند یا نامحرم و نمیدانم که به لها چنانند
 و خیال حسام بپزند۔ چون این باشند حضرت غوث الاعظم هیچ ننگت و سکوت فرمود۔ بعد ازین حضرت
 غوث الاعظم اذن دعوت فرمودت بول فرمودند۔ چون از حاضر بر سفره آمدند حضرت خواجہ بگ
 گفت که طعم من نه نمک است گفتند نمک از کجا آید۔ القصه مردی که سن سال که بیرون شهر
 سکونت داشت طلب فرمودند۔ و براس سماع اشارت کردند گفت که مرا میرندارم۔ اما چون سماع آغاز
 شد همه را میر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره نگاه داشته بودند۔ نے منت دست کسے
 نغمه آغاز کردند۔ در آنوقت حضرت غوث الاعظم رایکی از مریدان خدمت سوال کرد که امر و نایچه است
 فرمود معین الدین بجز جیشی تپی همان بوده است همان روز حضرت غوث الاعظم پاچه از تنم کتان بجز
 خواجہ بزرگ بداد۔ چون حضرت خواجہ بزرگ آن پاچه را در خدمت حضرت پیر و ستیگر خواجہ عثمان بانی
 قدس سره العزیز گزارانیدند خدمت حضرت خواجہ عثمان حمتہ اللہ علیہ از آن پاچه دست اندر کرده بر
 فرق خواجہ بزرگ از دست خود بسته کردند۔ ہدین اشنا فرمود کہ ہر کہ مومن بگوید باشد کہ با ما خود زنا
 کرده است و دماشین نہیا رتجاب نشود و اگر غیر توبہ فوت کست عاصمی غافل بماند۔ ہدیرین محل فرمود
 کہ سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناہ۔ و ثواب عظیمیست ہر آنکہ از مجلس خبر
 سلام گوید رحمت حق سبحانہ تعالیٰ بر او آید و ہدیرین بمان فرمود کہ چون بہ مسجد بروید باید کہ
 راست پیش نمد و بگوید اللہ و علی اللہ توکل علی اللہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ من الشیطان الرجیم
 و چون مومن نخست پائے راست در مسجد ہند فرشتگان بپایہ آمرزش آورد و آنگند و چون از
 مسجد بیرون آید اول پائے یسار بیرون نہ فرشتگان گویند یا رب نگاہ را در حقش و اگر نہ

بہشت و نعمت بہا و اورا نصیب کردان و مہدین عتہام فرمود کہ زمان آخر پیدا آمد۔ ان را زبان
 مرگ بہتر از حیات باشد زیرا کہ عیش و راحت بر مسلمانان تنگ کرد و سامرا جبراً و ظلم را وادارند و
 عالمان عہد ثنوت بگیرند۔ اندر الوقت خیر و برکت از خلق بریزد و شرف و انقباض و عناد و ظہور آید
 اگر فرمود کہ صدقم کہے باید داد کہ درویش و فقیر می و در دارد ہر کہ صدقہ بر این بیخ بدہد خدا تعالی
 اورا بخشاید۔ بعد ازین فرمود کہ ہر آنکہ توبہ نصوح کند قبل آن باید کہ باب توبہ بستہ نہ شود و فرمود کہ توبہ
 دہست نہ کار کردن۔ جملہ مسلمانان فرس است باید کہ پیش از آنکہ ششمنہ مرگ بر سر رسد توبہ و
 استغفار عمل کنند و توبہ باز است تا آنکہ آفتاب از سمت مغرب طلوع نہ کند۔ حضرت خواجہ ابن حق
 رحمۃ اللہ علیہ فرمایند کہ روزے با شیخ محمد اجل شیرازی یک جا بودم۔ وقت نماز مغرب بود
 خواجہ اجل تجدید و درضو کردند۔ اما حلال انگشتان در سہوافت دنا گاہ ناوقت غیب ندا داد
 کہ شیخ اجل دعوی دوستی با مسکینہ و سنتی را از مسنون مانتو ظنند و بعد از ان خواجہ اجل
 سوگند خورد و پیمان محکم بست و تا بنیست سنتی از سنن رسول کریم علیہ السلام ترک نہاد و از نیاحت
 کہ ترک سنت خلب است و موجب نارضا مندی حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم
 و مہدین محل فرمود کہ طائفہ عارفان اہل فضل و فضائل اند و مستغرق و متعجب بحال و دست چون
 علی نے در شب کمال طہارت خواب بہ احوال کند فرمان آید بہ فرشتگان تا آنکہ او بیدار شود
 و پہلویش ترا گیرند و انگاہ کہ سبب از خود بہداشتعال و زندہ کہ خدا یا بخواد بیا مرزا بن بندہ کا
 کہ با طہارت خفت بود و مہدین محل فرمود کہ روزے حضرت رسول حق صلی اللہ علیہ وسلم
 البیس اور غم رسیدہ و اندوگہین دریافت و پرسید کہ این ہمہ اندوہ و تعب از چه سبب است
 جواب عرض کرد کہ از چہار چیز کہ از است حضرت لظہور سے آئند اول موزنان کہ اللہ اکبر میگویند
 و ہر کہ متنبہ سے شود و بجا ہے پرواز و ہمہ ماسلست از رحمت و بخشایش جائے سے یا بعد دوم
 دوم از تکبیر نمازیان کہ بہ جہاد و جدال حق برے آید سوم از وجہ جلال و درویشان کہ ایشان از وجہ
 حلال بد بگیران بخش سے و ہند و موجب لغزش دیگران میشود۔ چہارم از آنکہ نامہ صبحا بگذازند

و تا طلوع آفتاب به حسن لا ذکار بر بایست نماز قرا می گیرند و در نماز اشراق شمول میباشند یا رسول الله
 زانیکه من دعاء المملکت بودم و دعفایده ام که هر که نماز صحیح بخواند و تا به برآمدن آفتاب بر جای نماز
 قرار گیرد و اشراق تمام حق تعالی او را با بهشت و نیز اگر کسی که از آن او متعلق و وابسته باشد
 پیام نزد و همدین عمل فرمود که نباشی اگر چهل سال به فردی کفر سه و کار داشت بمرد و او را در خواب
 دیدند که در بهشت معشام دارد و متخیر ماندند و باستفسار رفتند - جواب داد که بکست نماز باید او که تا بر آن
 آفتاب نیز ادا نماز اشراق بر جای بودم و بعد از این به مهات نباشی مصروف می شدم
 چون حضرت حق سبحانه تعالی اندک پذیرد بسیار بخش است بر من نوازش فرمود آورده اند که چون
 حضرت خواجه رازمان وصال از دنیا متعال نزدیک تر شد بیشتر از گناه و بیکانه ترک تعلیق نگاه داشته
 بودند و با اوقات بر تعدادی و تعب بنزدان لبند که سوار آینه کشود ضمیمه بود و تحسیر و
 تاسف میفرمودند روزی پیر بزرگ خواجه فخر الدین را البصیر و سکین اشارت کرده ارشاد فرمودند
 که بابا فخر الدین نهمه که از ما دشمن است فانی و ناپایدار است و غیر از محبت حق سبحانه تعالی شانه
 هر آنچیز از موانعت بن فرزند خویش و پیوند باشد و من شبانه بیدار است باید که در خطای
 الهی محکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقامت در زمان اذیت و غربت و مسافرت از دست ندهی
 چون این حکایت تمام شد فرزند از حجب را و طوع فرمود شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ نشانه
 جلوه شاهد حقیقی مشغول گردید و پیش از وقت زمان وصال و حجه محکم کرد و آنکه بزرگتر ششم
 ازین اقع و حجه بکشد و بدیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز ازین برافانی
 بعالم جاودانی رحلت نموده است و در حبیبین کپش از قلم قدرت بخط نسخ رقم زده اند و هذا
 حَبِيبُ اللهِ مَاتَ فِي حَبِيبِ اللهِ و از لمعات چهره مبارک آثار برکات و تحلیات و الواسطه
 و طالع بودند نقدرت که حضرت خواجه بزرگ را از بنندگان خدمت که بخصوصیت علم و عمل ممتاز

فایده در سال یزده صد و سی و هجری که درستی در و دیوار مستقف و فرزند خاندان شریفی نمودند از فرزند شریف بزرگ محمد حاکم که برادر
 و آنکه بزرگ حضرت خواجه بزرگ است که علم است که او در و دیوار مستقف و فرزند خاندان شریفی نمودند از فرزند شریف بزرگ محمد حاکم که برادر

ہو غسل داد۔ وہاںجا خانقاہ شریف بہت جنوب از مسجد بزرگ اکبر بادشاہ دہلی نمودار است
 و صاحب سجادہ خجہ شمس محفل قتل کہ خدمت سجادہ نشینی در برابر است کردہ می آید ہمہ بجا کہ جلے
 حضرت خواجہ بزرگ است بفرامسندے نشیند و جمعے از ارباب مخالف و غیرہ ملازمان استانیہ
 و فقرا و خدمت رسیدہ اند و فتوح میرسلند تاج وفات حضرت خواجہ بزرگ بقول صبح در سال
 ششصد و سی و تہ قرار دادہ اند۔ جمعے از اہل اسلام و قوم ہندو جمعے آئندہ فیض ہائے بانیہ

آئین عرس شریف

برویت طالع جب المرحوب نماز عرس شریف معین است و مجالس سماع بنیاد میکنند و قبتیکہ
 یک بیغ شیبگی و در قضاے مجلس قبتنا دیل و چراغان منورہ مزین میشود و حضرات صوفیہ
 صنف بستے نشینند و ذکر پاک و شہیدہ و سلام حفاظ و مولودیان میخوانند و سامان جلوس نفوذ
 مثل مجرہ غود و سوز و غیرہ در وسط محفل مینند و بعد اتمام و استہمام ضروری حضرت صاحب
 سجادہ طالع میرسد و چون حضرت صاحب سجادہ مجلس مے آید جماعت فقرا و عمدہ
 صفیاء بر تعظیم و سلام مے خیزند و چو بداران الب فرش استقبال میکنند شست صاحب سجادہ
 برگدیلہ بجا از غود و سوز و کلان در وسط صنف صد رقرراست و بعد از آن صاحب سجادہ داخل
 محفل مے شود۔ حافظان و مولود خوانان فاتح پر روح پرنفوح حضرت خواجہ بزرگ میخوانند و دعا
 سلامتی بادشاہ و حضرت صاحب سجادہ بنیاد میکنند و بعد ختم فاتح محفل سماع گرم میشود۔ و
 نوبت بوجہ و حال مے رسد چون لف شیب کہ میرسد صاحب سجادہ بجائے غسل مرقدہ
 میرود۔ و اول از دروازہ مکی داخل گشتہ در گوشہ مشرق و شمال متصل شبکہ سنگ سفید
 گنبدہ شریف تبدیل لباس میکنند و تاہان کہ سمت گوشہ مغرب و جنوب درون احاطہ
 واقع است و بٹہری عندن معروف است و در یک سبوح کل در انجا چراغ مے سوزند و بٹہ
 سجادہ دست و پا مے نشوید و بعد از آن درون گنبدہ رفته مرقدہ مبارک را از دست خود غسل میدہند

رکسان نبت چو کی خدمت مراد اسے خدمت آبرسانی و آفتاب برداری وغیرہ مصروف باشند
 و بعد غل حضرت صاحب سماع عرق گلاب خوشبو صندل و گل بر بزار شریفی پاشند و
 قبر پوشش پشانیہ پیر و گنبدی کید و بدستور سابق تبدیل لباس فرموده و محفل سماع میرسد
 و بزحمت اصحاب قریب صد و بوده تا ختم تمام محفل قیام دارد الغرض از آن شب تا بہ
 شب ششم ہمین طریق محفل سماع برپا می شود و بتایخ پنج ابد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاده
 اقسام شریفی و طعماسم کہ نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بہر صداد و وار د تقسیم فرمایند
 و فقر او مشایخ و امار و عامانہ دعویس باشند و بعد از نماز ظهر کہ از اکل شرب فراغت می یابند سماع
 شروع می شود و بسوزد گداز و راز نویا از باختتام میرسد بر و ششم محفل قل کہ عبارت از ختم آخر
 از وقت یک پاس روز برآمدہ بنیاد یکینند تا از هجوم فقر اوار باب تماشاچیان ان اردام میباشند
 کہ در دست سماع خانہ مجال نفس بر آوردن و تاب برجا باندن بیکل تمام دست سیدہ و از رانج عطا
 و عرق گلاب و دود و مجرعو و سوز شام جان تفریح عجیب و تفتیح غریب یابد و از نزول خیرات
 و برکات بر اصحاب قریب فتح الباب سعادت و قبول میسیدہ و از کثرت انوار تجلیات
 درویدہ حیرتیان پیکر حقیقت و معرفت جلوہ شکر می در آید زبے بختیاری بختندی کہ ازل
 صدق یقین بدست می آید و ہر کی از ایشان از خوان النعام و التذات بخش کافی و بہرہ افانی
 می رباید و بہرین حال احوال چون آفتاب بخط استوای میرسد التزام و اہتمام فاتح بوقوع
 می آید و التہاب کش سماع لطفنا می پذیرد اول چاہے خوش رنگ و لطیف و مطبوخ
 گسترده بالالش کوکب حسن ل سائیدہ و آئینہ گل و گلاب و برگ پان۔ می نهند و حفاظ و
 مولود خوانان خوش بحال و پاکیزہ جمال گرد پا رچہ گسترده کہ با صلاح و مسترخوان میگویند جامع
 بکر غیر و سعادت شتعال می نمایند۔ و بعد از آنکہ رسم فاتح بانجام میرسد بجا حاضران مجلس
 صندل و برہ برگ پانفتسم میشود و پس از آنکہ چوبداران چوب نقرہ بالا میسکنند این علامت
 است از ختم محفل و ہمین نشان و علامت۔ بالاسے نقار خانہ نوبت شادیانہ می نوازند و

اول از تہ پیش صاحب سجاد دستار و خرقہ نے بہا کہ مکلف و مکمل مسی باشد مے آرند و این خلعت جانشینی و صاحبی حضرت خواجہ بزرگ است و بعد آنکہ خلعت مذکور حضرت صاحب سجاد زینب بکوشش مے فرماید۔ بجا حاضران مجلس ہم دستا تبرک علی قدر مراتب محبت میشود و ہر یک از شاہ و فقیر و غریب امیر این عطیہ گرامی را مو حجابات داریں و مفاخر نشانتین دستہ و بر چشم و لب بناوہ زیبہ مسکینہ بعد آن حضرت صاحب سجادہ تنظر ادا مے فرماید فاتح دون قبہ شریفین بر مرقہ قدس سیر و دانا از ہجوم و کثرت لطف ارگیاں پیکہ نظر رفتن نمیدانند بالآخر ہزار کشمکش را مے یابند و حضرت صاحب سجادہ ادرست بدست اندرون روضہ شریف مے برند و حضرت مہدی بعد از ہزار شوق و خضوع جہن نیازیار پائین مزار مالیکہ ہمت مشرق زیر طاق مصحف پشت قبہ در و دروازہ مے نشیند۔ چون این خدمت خاص فارغ مے شوند حضرت معزاللہ بزرگوار و دست یاز بادا مے شہانہ بیرون روضہ آمدہ بہ مخالفت شریفین توجہ شدہ و بزرگ مشغولت ارشاد مے نشیند و جمعہ از اہل حال و عمائد و ارباب طائف و علماء و خواجہ و گاہرین برسم سلام وقت مبوس جمع مے آیند و صف فقراء آزاد و غیرہ کہ بشمار مے باشند لغزہ یا فضل و بیعتن۔ یا علی مدگو یا ان شرف خدمت مے یابند و مقدمات مزارعات کہ در میان انجا مابین سال وقوع آمدہ باشند حسب الامر حضرت صاحب سجادہ تعفیہ مے یابند و دوران محل کہ مے اور جب آوردن حکم صاحب سجادہ مجال مے مزدون و مہر چہ پیدن نباشد۔ ایمانا اگر کسی سخن عذر و معذرت در میان کرد تا ج و خرقہ او فوت جنوب بط می شود و از صف فقراء در حق او حکم اخراج مے رود۔

این فصل پنجم

مقرر است کہ بہر پنجشنبہ قریب بوقت نماز عشا کہ دو گھڑی شرب ساعیت مہندی میگزرد۔ روشنی چراغان درستی فرش مسکینہ و بانہر سہ قبہ شریفین پیش سخن بگنجد الان این فصل

پنجشنبه جانے مخصوص است بعد ہستام و تیاری محفل بتولی در گاہ شریف یک متعل و چپس
 بخدمت صاحب سجادہ مے فرسید و چون حضرت صاحب سجادہ از خانقاہ برآمدہ جماعت
 کہ بحال تاع خانہ سرگسناجاہ بنیاد واداند میرسد گھر یالی و گاہ۔ ساعت سہ میزنہ اولین
 علامت خبر است از مقدم صاحب سجادہ۔ اول صاحب سجادہ از دروازہ پائین و قہر
 دخل میشود و بعد اوائے فاتحہ از جانب مے وازہ شدہ قی برآمدہ۔ براہ یگی دالان قصد محفل میکند
 چون بلب فرش میرسد چوبہ اران استقبال میکنند و ارباب مجلس و عظیم تقدیم مے نثار
 و بعد از آنکہ حضرت صاحب سجادہ برافراز گدیلہ محاذ حجرہ فقرہ کلان۔ روبہ زار و پشت برف
 مے نشیند۔ حافظان و مولود خوانان فاتحہ بروح پُرفروش حضرت خواجہ بزرگ میگویند و دعا
 سلامتی صاحب سجادہ میخوانند و بعد ختم فاتحہ شیرینی کہ زبان بند می‌لی میگویند و بعد قوام
 شکر مہیدہ و روغن زرد۔ مے سازند جضار محفل تقسیم میشود و نیز مسب و تقدیم بخش
 مقررہ بہر اہل استحقاق دادہ میشود و ہم قوالان۔ سماع بنیاد مے دہند چون ساعت پنج میزد
 مجاوران و خدام فرش قہر شریف از جا رو بہ صاف میکنند و این جا رو بہ خاص است کہ
 از پر دم طاؤس درست میکنند و این خدمت خاص را فراشہ گویند چون فراشہ ختم شود
 دروازہ قہر شریف بند میگردد و بازتابہ صبح صادق و انہی شود و چون نوبت ساعت شش میزد
 باز بطریق اول فاتحہ میخوانند و ہمہ اہل محفل قیام نمودہ۔ دست بستہ روبہ قہر میکنند و قوالان
 اشعار مہندی کہ بہ کڑکا معروف است در محامہ و اوصاف حضرت خواجہ بزرگ شہید۔ بہر حال
 خوش مے سرانید و بعد ختم۔ آن محفل برخواست میشود بہر یکجہ سجائے خود میرود ۴

این ششم

پیش از پنج ششم بہ راہ مقرر است۔ و نہ مان مکان محفل پنجشنبه مخصوص۔ اما صاحب سجادہ
 مے آید و بہمین جہت عصائے فقر و حجرہ فقرہ کہ لازمہ منصب سجادگیست متعل نمیشود۔ و شیرینی کہ

بعد فاتحہ تقسیم می شود و حروف است بہ نکتہ کر بار و نحو و قوام شکر ساخته می شود +

آئین سبنت

بتاریخ پنجم ماہ کہ بامہ ماگہ واقع شود از خانہ قوال در گاہ گڑوہ می آید۔ گڑوہ بطوریکہ سبتہ می باشد کہ از گل و شکوفہ فصل بہار تیار میشود۔ و از راہ بازار پیش زمینہ سیگزد۔ ہمہ قوالان نغمہ برآوردند و لولیان شہر پس با سن بنی در جلو می باشند۔ و ہمہ عہدہ فصل در گاہ شریف از متولی تا بدکنان ہمراہ می باشد۔ عجب رسم دلربا و تماشا ہے روح افزا است کہ حصر بہ دیدن دارد۔ و قوالان کہ بہ و نشید بار غزلیات تازہ می سرانند۔ ذاللقہ عجیب لذت غریب می دهد۔ با آخر ہمین بق والہ نام حاضر و قبہ شریف گردیدہ و گرنسبد حضرت خواجہ حسین نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ میزدند و از ایجاد خانقاہ شریف حضرت سجادہ رسیدہ باداے رحم معینہ۔ میر وازند +

آئین گل سنگد

بماہ ماگہ سبتی کہ فصل بہار گل گلاب است بہ روز پنجشنبہ چادر گہماے شمع درست میکنند و بلکہ مسلسل در شتہ رنگین در کشیدہ لب صلواہ شام بر سقفت مزار شریف کہ از چوب خوشبو و لعل و گلاب و ہم و پیرامون آن ہمہ سبک ٹے گل سفیدہ برابر بر قطار و قطار بادلے مطبوع و طرز خوش سلو بہستہ میکنند و اندران شب بجوم اہل استحقاق و تماشا و اثر و نام عام بہ مرتبہ غایت می شود و از زن مرد و خور و در کلان جم غفیر گرد قبہ شریف رو سعت نصائے آستانہ عالیہ حاضر آمدہ باداے فاتحہ و تحیہ و سلام استغفار می ورزند +

آئین باہ صیام

چون بیت طلال می رسید بہ نظر آگاہی عوام الناس بر برنقار خانہ کہ مقام بلند است

نوبت شادمانہ می نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگر چه پیشتر جاہل و آستانہ عالیہ تہران مجید میخوانند۔ اما در مسجد جہانگیری پہلے قبہ شریف جم غفیر و گروہ کثیر تراویح میخوانند و حافظ فرج شاہ خان سپہری کہ ملازم آستانہ عالیہ است بہتر بخاہن آن مرغوب و بہادار بلند و بصحت تمام و حرم کلام میخوانند و در سبب شاہجہانی خطیب در گاہکہ از ملتزمان وضع شریف است یادائے مطبوع و لفظ فصیح قرآن خوانی میکند۔ و ہمین جہت محفل شنبہ بین العصر و المغرب در ماہ صیام مقرر کردہ اند۔ و بہ شہادت رخت قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است این نشان از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضلے حرم آستانہ عالیہ بقعہ نورے نماید۔

آئین عیدین

چون ویت ہلال عید الفطر بشہادت ثقات ثابت می شود۔ نوبت شادمانہ بنیاد میدہند و بہروز ہنگام نماز باہاد صاحب سجادہ حاضر قبہ شریف گشتہ چادر گل بر مزارے پوشانند و بر قبور اجداد خویش کہ در جوار آستانہ شریف آسودہ اند گل و عطری می افشانند۔ بعد از آن چون وقت نماز میرسد۔ اول صاحب سجادہ بر ہم سلام حاضر آستانہ نشدہ ریاضی سوار میشود و ماہی و مراتب شتری وغیرہ کہ نواز مہر سبب او گیت مہر قاضی شہر و عامیان شہر در جلو میباشند پیش ازین کہ اہل اسلام و عید گاہ رسیدہ انتظار میکشند چون صاحب سجادہ داخل عید گاہ میشود تکبیر آغاز میکنند۔ و بعد ختم نماز و خطبہ۔ چون صاحب سجادہ عادت میکند اکثر آن عہدہ در گاہ انتظار میکشند۔ و چون سواری صاحب سجادہ پیش زینہ در گاہ میرسد۔ در اواز سواری پاکی مفارقت کردہ پایے راست بر زینہ اول در گاہ شریف می نهد۔ شادمانہ تہنیت بر نقارہ خانہ می نوازند۔ بالآخر صاحب سجادہ با دایہ شاہی بر ہم سلام و در قبہ شریف حاضر میشود و در بطن مصحف نشستہ فاتح بروح پر فتوح حضرت خاجہ بزرگ میرساند۔ چون فارغ میشود بہ خانقاہ شریف آمدہ مسجد سجادگی می نشیند و بعد از باب طائف و نو بنیان و باد فرغانہ و چہارلک

نغمہ گو یان متعلقہ آستانہ عالیہ گرد آمدہ۔ اس نغمہ تنیث بتقدیم میر سائند علی قدر تہنیم اس مہیا بند
و قریب رسم عید الفطر دستور عید الضحیٰ ہم معین و قہر راست +

آئین امام عشرہ محرم الحرام

از رویت ہلال محرم رسم نغمہ و سرود موقوف گیرد۔ و فاتحہ شہیدان کر بلا و طبیعت محبتیہ بر کوزہ
شریعت ناب و رائحہ عطر و گلکامبیر سائند۔ و تا بروز سوم عشرہ محرم بہین نمط دستور دارند۔
و آثار حزن و اہتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ شریف
کے ہینہ کہ دیدہ بینا دارد۔ و کسے دانہ کہ قلب صیح دارد و محبت قوی کنون خاطر اوست +

آئین محفل میلاد شریف

سرور عالم نجا کر و صلی اللہ علیہ وسلم

شب وازدہم ماہ ربیع الاول وقوع مے آید و بطریق محفل شیشنبہ با حسن وجہ با احتیام میرد +

آئین سہرس

حضرت پیران پر شیخ المشارق و معارف خواجہ غفار (قدس سرہ اللہ تعالیٰ)

دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر در مقام سماع خانہ محفل مے شود۔ و بر رسم معمولی صاحب سجادہ
زیب محفل میگردد۔ و بروز ششم محفل قلنبیاد مے مایند و بہر طور است تمام التزام محفل بطریق
محفل قل حضرت خواجہ بزرگ وقوع مے آید چون محفل ختم مے شود۔ دستار شریف بزرگ حضرت
صاحب سجادہ فرستہ میں گیرد و بہ دیگرے دستار دادہ نمے شود +

آئین عرس بزرگان سلسله معین

جانب یائین و ضد شریعت پیش الان آرت کارٹ محفل سماع بر سطح فرش سنگ معین است
صوفیان صفت بسته نشیند و قوالان رسم سماع ادا میکنند و آواز محفل بعد سماعش
که سماع معمول اکثر کاختم می شود مقرر است قریب نصف شب ختم محفل شده شیرینی تقسیم نمایند
امادین محفل با عصا، دھجرا، و نقره که گواز میز محراب و گیت مستعمل نمیشود +

باب دوم

دندک و اولاد و اخا و حضرت خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس الله سره

آورده اند که حضرت خواجه رتاسن هشتاد سال در تجرید و تفرید و دگرگشت و منور تامل خست یار نظر داده بود
شب در عالم رویا که چشم ظاهرا شنائی خواب دیده اول شاهد باب الارباب بود از حضرت ختم رست
وصو الهیوت یافرت که معین الدین تو معین بن ماسی - ماسنی از سنت ماء ما بگذشتی - خون
حضرت خواجه بزرگ سید ارشد و بعد اوائی فریضه سحر به جلوت ارباب محبت صحبت افتاد و یک
خطاب نام که حاکم تلو میثلی بود - خاتونی از قبیل راجپوت که غلبیت یافته بود بخدمت رسید
حضرت نواجید اراده ازلی آن جمیله عقیقه را به سلسله زوجیت سباسبی فرمود - و الله تبارک و تعالی
کرد - خاتون دیگر نسبت سید و جالدین مشهده است که به اشارت و بشارت حضرت تبارک و تعالی مولانا امام ختم
رضی الله عنه و حبیب الکمال حضرت خواجه در آمد از هر دو عقیقه سه پسران و یک دختر بوجود آمدند
امادین خستلاف است بجه برآند که از بطن سیده محترمه خواجه ابو سعید ربی بی حافظ جمال
متولد شدند و از بطن جمیله دیگر خواجه فخر الدین و خواجه حسام الدین بوجود آمدند و الله اعلم بالصواب

خواجہ ابو سعید راد و سپہان بودند۔ خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر پاک اینها در فواید القواد از حضرت
 سلطان المشائخ منقولست در بی بی حافظ جمال را جبیت شریعی۔ شیخ رضی الدین بود کہ بر کنار حوض
 منعد لاد و لواحی قصبہ نگار است۔ سید حسام الدین بن حسین ششاد از چشم مردن پنهان شد و صحبت
 ابدال و جال الغیب پیوست۔ انا حضرت خواجہ فخر الدین را پسرے بوجود آمد کہ حسام الدین سوخته
 نام داشت و او از بس عابد و مجاہد و متناز و متراض مولع و متوسع سوخته آتش محبت و آسوده
 در دامن بود و در بعضی صحبت حضرت سلطان المشائخ از امثال اقران گویے سبقت
 ربوده بود و در قد پاش در قصبہ سانجہر با ختر سے بر سر راہ جمیر واقع است و حق خدا از ان خطیرہ
 گرامی فیضہائے رباید۔ اور ادو سپہان بودند معین الدین خور و قیام الدین بابا بال اول ان بن
 کامل اکبر بود کہ ملالت علیہ و آثار جللیہ داشتند و واسطہ کسے با حضرت خواجہ نسبت بود۔ انا
 انجام کار با اشارت خواجہ بزرگ بخواجه ضیہ الدین جہانگیر دہلی رجوع کرد و حلافت یافت۔ اولاً
 پاکش سبب نامہواری و نامہنجاری کفار سکونت مالوہ اختیار کرد و از مدینۃ الہدایت الالام
 اجمیر ہجرت نہ مود۔ سید قطب الدین کہ بہمد سلطان محمود لہجی خداوند دوازہ ہزار سوار بود و شہ
 خان خطاب داشت از نہا ستر پاک خواجہ معین الدین خور داشت و دیگر ہم صاحب نام عالی در گریہ
 حضرت آفریدگار بود و جوہر شجاعت جلاوت نگاہ میداشت و بہت بلکہ کفار و اوجرات نہا
 مے داد۔ چنے کہ گروہ مخالف از دست او بہ ستوہ مے آمدہ و از نخبہت ہانش مٹیلہ با گاہ کرد و بوز
 شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن علی احمد بن دیوان سید فیاض الدین احمد بن
 خواجہ بزرگ است سلمہ اللہ تعالیٰ سلسلہ نسب شریفش بہ نوزدہ واسطہ خواجہ قیام الدین بابا
 منشی مے شود۔ شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید شریح الدین احمد
 بن دیوان سید امام علی احمد بن دیوان سید محمد بن علی احمد بن دیوان سید اصغر علی احمد
 بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید نیر الدین احمد بن دیوان سید شریح الدین احمد
 بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجہ ابو الخیر احمد بن دیوان

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید سیح الدین احمد بایزید خردوبن شیخ المشائخ سید
 نور الدین احمد طاهر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ - بن شیخ شهاب الدین احمد بن شیخ
 کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خاله - بن خواجه قتیام الدین بابر بال بیگیلا باگه رحمته الله
 اجمعین - بعضی از اہل فہما کہ در باب وجود باوجود اولاد احفاد حضرت خواجه باگہ زائد
 الحق از باوجود مستقیم تحقیق درستی دور افتادند و منازل حلش در زمان خانہ نکبت و مذلت
 بنیاد و اند - زیرا کہ فقیر موافق بمنبت تحقیق تصدیق این معنی کتب سیر و سلوک و فراموشی نشان
 بہند و جریہ ہمارا کہ در مذکر اولاد احفاد حضرت خواجه مشہور و مذکور بودند از دفتر تولیت دیوان
 اوقاف آستان مقدس و مظهر بہرسانیدہ مقام یقین را تا بحال ایتین افزوده است
 ہر آنکہ احوال بزرگان سلف عسکرم عمل حضرات خلف را کہ چشم انصاف میدہ باشند میباید
 کہ وجوب وجود اولاد حضرت خواجه بزرگ را اولیاء کاملین بزرگان بن در ہر زمان در کمال
 تصدیق و تحقیق فرمودہ با عترت و قبائل گرانیدہ اند - غیر ایشان کیکہ ہوائے نفس
 و تقاضای ہوس حرف دیگر میزند - دلدادہ نفس و گشتہ ہوا ہوس است - لاجرم مناسب حال
 و شایان مقال نیست کہ بش احوال ملفوظات و مکتوبات و غیر ہم بطراز استنباط و انتخاب
 و ضبط تسوید و ربط تسلیم و آردہ شود کہ شاہد حال و مشہور مقال باشد +

منقول است از فوائد الفوائد

کہ بزرگان - یعنی علو مرتبہ سلطان المشائخ گزشت - پانزدہم و ہجدهم سن عشرہ سابعہ ہشتاد و نہم
 از خواجه حمزہ شیع معین الدین قدس اللہ سہا العزیز - دین خواجه احمد عظیم صالح بود
 سن عشرين سابعہ پنجم رمضان المبارک - الغرض چون چند گئے بگذشت خواجه
 نیمہ خواجه معین الدین سجری رحمتہ اللہ علیہ بخدمت شیخ کبیر آمد و بعیت طلب سیدہ ستوری علیہ السلام
 شیخ فرمودن این معنی از نادانان شہر بار لایزہ دارم مرا واجب نیست کہ شمارا دست بہ ہم خواجه حمزہ

بسیار کرد که البته من می‌شوم خدمت شیخ و سید او و فرموده و خلق کن اقدس آنروز که خواجہ
حمید الدین محسوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز محسوق شد +

منقول است

از مولانا سید مبارک علی کز مالک خلیفه هستند و سلطان المشایخ محمد الاولیا شیخ نظام الدین
کذا فی سیر الاولیاء

فرزند آن شیخ الاسلام معین الدین سجری را در حد و الحیمیه و بی احیا بود و مقلدان جهت مقر داشت مجت
من نمودند و فرزند آن شیخ را بران داشت که در شهر بودند و از باد شاهی مقر داشت بیارند و معین
خواجہ از الحیمیه بدلی آمدند و دشمنیدم از حضرت خواجہ احمد زبیر شیخ معین الدین سجری قدس الله سره
و این خواجہ احمد عظیم صاحب کبود +

تتبعه که فرزند شایسته حضرت سلطان المشایخ زیرا که صاحب سیر الاولیا المفوظات حضرت شیخ برزخ است

منقول است

از درویش جمالی که او را پس محقق صاحب سبب و از بزرگان تین پشتمی بوده کما قال فی سیر العارفین
نقل است از خواجہ معین الدین چشتی که روزی بزبان دربار فرمودند که اولاد معین الدین حمید الدین
کیست اینان قبل از پیوند بود و آخر کا نتیجه قول ایشان ظاهر شد که با هم یکجمله اند
چنانچه میر شیخ تاج الدین کیرخی ابی محمد الحنفی حسینی سلمه الله تعالی فی ابقائه سیر و اولاد میر
صاحب حضرت خواجہ معین الدین میشود و نمید و ختر سلطان التارکین برهان الحیر وین
شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعیدی عمری فاروقی یار دغا ر مرید و خلیفه بزرگ حضرت ایشان
بوده اند که خواجہ معین الدین قدس الله سره العزیز رضی الله تعالی عنه و در میان حضرت
خواجہ شیخ حمید الدین خوشی و دوستیم است تا معلوم بوده باشد و بهمان طریق در اولاد

ایشان هم خوشی میسر و تا معلوم بوده باشد در آن ایام میکه این حقیر به دولت یارت قد
 م طهارت حضرت معین الملتی مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجاد
 شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمة الله علیه و او شیخ کلان و عظیم ایشان بوده است شمس الدین
 طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت و خود کثافت از خدمت شیخ المشائخ بایزید محمد ثانی یافت
 و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود که در بنگال آسوده است و خدمت سید شمس رحمة الله علیه
 با حضرت ملک المشائخ و اولیاء اسماء الحق والدین قدس سره اعتقاد یابد و انحامی
 بجهت بود و این حقیر محبت و شفقت عظیم بود از ایشان استماع است که حضرت بنی المشائخ
 معین الحق والدین را در آخر احوال واقع شد و فرزندان متولد شدند - فاما چون این حقیر
 زیارت روضه متبرکه حضرت بنی المشائخ معین الحق رحمة الله علیه سید همراه و اتفاق معیت
 خدمت پیرزاده بر جاده شیخ المشائخ لعل الملتی والدین رحمة الله علیه یکجا زیارت حضرت ایشان
 بمصوب پیوست - در اینجا مجامع بود عظیم است مولانا مسعود و قریب بشتا مال عمر داشت
 پناخچه پدر و آلبط اجداد و مولانا احمد مشرف خدمت حضرت شیخ مشائخ الیه قدس سره الله
 سلا العزیز یافته بود - و مولانا مسعود از مولانا احمد خادم حضرت شیخ بود - نقل میگرداند که
 حضرت شیخ رحمة الله علیه از جمیع اول بار به دلی رفتند و باز آمدند ایشان را تا اهل واقع
 شده و آنچنان بود که سید محمد بن محمد مشهدی عم سید حسین شهدی از غنچه مذکوره بود
 در خدمت داشت و کمال عصمت و عفت که نام مبارک ایشان بی بی عصمت است و
 این عزیز به سطور مجرب بلوغ رسیده بود و میخواست که کباب بزرگ زاده در آرد - و حواله تیج
 و دو مان اشرف نمای سبک پس را در خور کمال لائق نال می یافت که به میزبانی فرماید - اکثر
 دین تال و قشکر می بود - ناگاه شب از شب با حضرت امام جعفر صادق ادر واقع دید که
 میفرماید که فرزندم وجه الدین اشارت حضرت سالت سلمی الله ی سلمی بر این است که
 سلام بر محمد بن احمد و مناضی تاج الدین محمد دوم قاضی شمس الدین بوی نیر و امام محمد شیبانی رحمة الله علیه

این مجوزہ را بہ شیخ معین الدین سجزی سپاری و در جب الاود در آری سید جمال الدین مذکور
از پوستان حضرت شیخ بود۔ این واقعہ بحضرت شیخ اظہار نمود و حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ
فرمود کہ عمر من بہ آخر رسیدہ است یعنی نو و سال شدہ ام تا ما چون اشارت حضرت سول است
قبول نمودم و جفت شمر لغت ساخت۔ این فرزندان پاک نہادند و درست اعتقاد از ان دو دو عالم
و خانمان عظیم اند۔

نفل

از غاروت معارف توکل و تہجد مسالک الکویت تفرید سلطان التاکیں شیخ حمید الدین
صوفی ناگورنجی نقل آورده اند۔ ہنگذا فی سرور الصدور کہ توجہ خاص حضرت خواجہ فرید نمبر۶
حقیقی حضرت سلطان التاکیں تہذیب تدوین یافت چون خواجہ جیو دراج میرزا آمد
ملکہ کہ آنوقت بود شیخ جیو امرید شد و دختر کے ہرستا و خواجہ جیو در آنوقت معمر شد
بود عمر ایشان پندرہ سال رسیدہ بود۔ خواجہ جیو از ان زمان شدند تا وقتیکہ شیخ بزرگ
را گفت۔ حمید صہبت این ہر گاہ کہ ما را در ان جوانی کہ مجرب بودیم حاجتہ کہ بیشک دعا کنی
در ان حال اجابت میدشد۔ و این ساعت کہ پیش آمد۔ و فرزندان آئند۔ ہر گاہ کہ حاجت
مے شود بسیار وقت مے باید۔ و دعا کردہ شود۔ لیکن بعد از دیر با اجابت میرسد و حاجت
بے آید۔ اینچہ حکمت است شیخ بزرگ نہ مود گفتہ با خواجہ جیو شمار بہتر روشن است از قصہ
مرکب کہ در آنوقت کہ مجرب بود۔ مے خواست او میوہ زمستانی بتابستان میرسید
و بہ تابستان میوہ زمستان میرسید۔ کہ دیش با خدا یکیت بود۔ چون عیسی علیہ السلام
بزاو منتظر بود بچہ پان خواجہ رسید۔ فرمان شد تا ولت با ناکیتا بو نگو استیم کہ بجانے
دو عالم باشی۔ خواجہ جیو چون این شنید پسندید۔

انواع علم حقیقت یقین - قد و بزرگان دین لانا عبد الحق محمد هلالی و بنجاره حمزه علیہ
لما قال فی اخبار الانبیاء

خواجہ فخر الدین بن خواجہ حسین الدین بزرگ بود یکسب راعت مشغول و موضع ناندن که قریب
به جمیر است حیا ساخت و حکام مزاحمت میکردند و خواجہ بتقریب آن بجای تشریف
آورد همین شیخ فخر الدین است که بعد از پست سال در مد حیات بود و در قصبه
که شازده کرده از اجمیر است وفات یافت و نزد یک حرم و در قصبه سه واره دفن است
رحمته اللہ علیہ شیخ حسام الدین اسپر خود حضرت خواجہ معین الدین است چنین گویند که او
عالم و صحبت ابدان پیوست قدس اللہ تعالیٰ العزیز خواجہ حسام الدین منقحه پسر شیخ
فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین بن سراج است منقحه آتش محبت و دوخته ناول دود
باشیخ نظام الدین اولیا صحبت داشت مدفن او در قصبه سانه طرف غروب است
اجمیر افتاده است او را پدر او بنام برادر منقحه حسام الدین بن خواجہ معین الدین نام نهاد و حضرت
خواجہ بزرگ را و صحبت بود یکی مسکوحه دختر سید جمیل الدین مشهوری عم سید حسین جنگ
که بر بالائی سلمه اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت دیگر نام امته اللہ انچنان
که حضرت خواجہ بکر بن سیده بود و هنوز متعالی نشده نسبت حضرت پیر صلی اللہ علیہ وسلم
بخواجہ بدیغیر رای که حسین الدین تو معین بن حسین بنی سنتی از سنتهاست ترک کرده اتفاقاً همان شب
حاکم است و چلی ملک خطاب نام بر سر کافران آن خود دناخته بود و دختر که از وهران اجما
آن دیا بدست افتاد ملک خطاب بید خواجہ بود آن دختر بخدمت میگززارانید خوا
او قبول کرد کثانی تاریخ بکادغانی ایضا سید و جمیل الدین مشهوری دختر داشت کمال
عفت آراسته و پیرایه عصمت پیر است این دختر بکد بلوغ رسید و بدو موقوف بود و کفوف و

ناگاه شبی نام جعفر صادق راضی الله تعالی عنه خواب دید که میفرمایند فرزندانم وجه الدین باشند
 حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم درین است که این دختر را بنواحقین الدین حسن و حسین
 بسپاری و در حال او و داری رسید وجه الدین مذکور را بنویسندگان حضرت خواج بود این واقع
 را بدو باز نمود و حاجت گفت بابا وجه وجه الدین من آن آخر رسیده است لیکن فرمان حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که استعمل آن چاره نیست و هر یک از هر دو خاتون او باشد
 بی بی حافظ جمال از آن دختر است نه دختر را چنین آنکه در عوام مشهور است و قبر بی بی مال
 در پایان حضرت خواج است جفت شریعت او شیخ رضی است و خطیره او در یکی از
 ناگوار است البته جنس که آزار است و ملا میگویند و از بی بی جمال در پیر شده بودند و
 در ایام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواج را تسکین پیرانند شیخ ابوسعید شیخ
 فخر الدین شیخ حسام الدین شیخ ابوسعید از دفتر شیخ وجه الدین است و در شیخ
 فخر الدین و شیخ حسام الدین اختلاف است سید محمد گلیس در از و جماعه در ویشان
 که از بی بی عصمت اند سید شمس الدین بن علی هر وطن الله در ویشان میگویند که از بی بی
 امته الله و الله اعلم خواج حسین الدین خود در پیر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است و
 محمد در نسبت خواج بزرگ میگویند همین بنقت اورا پس است در ویش کامل بود و پیش
 مرید شود که سبب یا ضمت کار را بجای رسانیده بود که بی واسطه از حضرت خواج
 میگرد عاقبت بحکم خواج مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه حلافت از وی بابت
 واپس خورد شیخ حسام الدین سوخته شیخ قیام بابر بال در غایت حسن صورت و هیبت عظمت
 بود از هر یک خواج حسین الدین خود شیخ قیام اولاد خواج حسین الدین خود نام او شیخ
 قطب الدین است و سلطان محمود بنی اورا چست خان خطاب داد و خداوند دوازده
 هزار سوار گردانید سلطان محمود که در اجمیر اسلام کرد میخواست چشت خان را بدو
 چون درست و از خوروی کلان شده بود اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بابر بال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند. دانشمند بود در روضه خواجہ درس میگفت
 شیخ احمد عابد شیبانی و دیگر بزرگان شاکر اویند. خدمت ملائک دم که در فرزندان حضرت
 خواجہ مشہور است. در همین شیخ بایزید است منشأ آنست که چون سلطنت دارالملک دہلی
 فتوح پذیرفت و کاندان بر دیار اجمیر غالب آمدند. فرزندان خواجہ در اینجا بنو استند بود فرزندان
 خواجہ معین الدین خرد جانب بند رفتند و در اینجا سکونت کردند و بنابر شیخ قیام بابر
 بجانب گجرات رفتند و تعلیم علم کردند. و شیخ بایزید جانب عباد رفت و تحصیل علوم
 کرد چون سلطان بود بعد از سالہا در اجمیر سلام کرد و برگشت از این یار استیلا یافت شیخ
 بایزید از مسافرت بیست و دو روز آورد. شیخ محمود دہلوی - شیخ الاسلام مند بود. و صدارت
 علما و صلحا ابی خلیفہ داشت. و شیخ بایزید و او سلطان محمود محقق شیخ بایزید
 چشت خان ابی سبب عصمتی که داشت اعتقاد و بادشاہ نسبت به خوش نیامد.
 سلطان محمود و مقام نصب علماء و مدرس در اجمیر بود و چشت خان باعث شد
 ہر آنکہ بایزید را نیز با جمیع فرستاد و در خوش متبرکہ درس بگوید بعد از تہ جماعہ کار فرزند
 او کردند. و بادشاہ رسانیدند و بادشاہ از علماء و مشائخ آن زمان استفسار کردند و
 خواجہ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری کہ یکی از علماء قدما و امیر بود علماء دیگر گواہی دادند
 شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بن شیخ خواجہ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجہ
 معین الدین است و تحقیق اگر خواجہ حسین اعتراف بہ نسب او کردہ باشد پس است
 زیرا کہ مے ولی بود و متقدما و عارف سلسلہ ایشان و از آنکہ فرزندان شیخ بایزید بہ نسبت خونی
 کرد و دختر داد و ظاہر مے شود کہ پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است. العرض وجود
 اولاد اخفاء حضرت خواجہ متیقن شد. انچہ بعض عوام گویند کہ خواجہ حضور بود و فرزندان است
 غلط فاحش است ذکر اولاد خواجہ در ملفوظات مشائخ چیست واقع است. شیخ فرید نبیرہ
 حضرت شیخ حمید الدین قدس اللہ سرہ در سرور لصد و سانس نقل میکند کہ خواجہ

اما قدیس سرکافرنندان تولد شد نذر روزی از من پس سیکه سمی چون است پیش ازین که
 قوی و جوان بودم هر چه از درگاه عزت و طلب سیدم زود می یافتم اکنون که چون که ضعیف
 شد مام چون حاجت می نمود کار به درنگ میکشید بنده عرض کرد که خواجه راروشن است
 که چون مریم را رضی الله عنهما عیسی علیہ السلام تولد شد بنده بود میوه رستانی و لیسان
 و میوه تابستانی در مستان در محنت و محراب حاضر می یافت چون عیسی علیہ السلام
 تولد شد در نیم منظر بود که رزق همپایان خواهد رسید - فرمان آمد که هر دو شاخه های مرغ خراب
 را به سوسه خود بکنبلان که تا به تو خرط تر بریزد و درین حال و دران حال این مقدار تفاوت
 خواجه این جواب از بنده متبول کرد و پس ندید میان نجم الدین و سندی میری شاه جویست
 و صد سال عمر داشت پدر او و وزیر سلطان غیاث الدین سندی بود عارف بود و
 صاحب حال مجرب و از علایق از لباس و پستری عورت کتف داشت بیعت سال بود
 که پیر را و نظر کرد و بجانب خود کشیده گویند که در احمد آباد از وی بسیار عیبت واقع شده
 بود بعد ازین قضیه از خج غائب سحر کپس از اهل آن دیار نشان او نیافت و بهی
 آمد - اکثر اوقات در مقام خواجه قطب الدین قدس سره می بود بعد ازان از حانیت
 حضرت خواجه رخصت طلبید و مقام اجیر برفت و در اقراب اوقات می یافت گویند
 که خواجه معین الدین بزرگ یکی از اولاد خود بخواب نمود که شاه نجم الدین در صد و دویست
 او را پیش حجره من جایست الله من گوارا و همانجا است

منقول است

از ملا عبد الباقی که یکی از مقربان و ملزمان دولت اکبر شاه بادشاه بوده است
 و مذہب پاک و مشرب صوفی داشت و در فن تاج عیدیم انطیر راست گفت و بود کافی
 منتخب التواریخ و مسدود بنیاد و در همچنین شیخ حسین زبیر حضرت خواجه معین الدین بنیر که

تسلیم خاطر خواه میکرد و بعد از اخراج بکر که معظمه آمدن او از آنجا بود و بجهان دست
سایق بگرفتند و باستان نمودن و اولی که در حلاصی از و تمییدن در بکر فرستادند
در حال هزاره و دو نفر نام الدین احمد بمقرب التماس طلب قاضی فتحپوری از بکر و شیخ
کمال سیلابانی نام او را بهم مذکور ساخت و همه در طلبیده از آن رو که زمین بونجا آورد
حاضر زمان طلبی افشته حکم حلاصی فرمودند و در نتیجه فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدعاش در بکر فرستاده نامزد و بهمانجا حجت مند - چنانکه ازین بیشتر مذکور شود
ان شاء الله تعالی شیخ حسین اجمیری شهرت چنان دارد که از نبار حضرت کتب الشناخ
سلطان الواصلین حضرت خواجه معین الدین سجری چشتی است - قدس الله سره - اما چون
باز شاه را در او اهل حال اعتقاد حضرت خواجه اجمیری نسبت با و انکاس دست دادند آن
بر بنه منی بعضی مشایخ فتحپوری که ایشان نیز در استیصال و قهر انبای غلب بودند ماحمل
بلغ فرموده اند بحضرت اهل الله و ربی نسبتش اول شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه
عقبة ثمانیه و درین باب حسب در و قضات نیز بموجب زمانه سازی مصحح

فَلْيَهْزَأُوا قَوْمَكَ يَا لَيْلَىٰ

مصحح نوشتند و آن تالیث چندین ساله بگریان تفویض یافت و شیخ چون دستگیر
عظیم داشت و دوران صوبه با و شاهانه زندگی میکرد و سواد دیگر علاوه آن شده غیرت
ادب الامر و تانسیا ورده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر بالنس و ال
خصت گرفت و زیارت حج اسلام فائز گردیده باز آمد - روزیکه از فتحپور بر آمد بعزم
توجه کابل بر حکیم محمد مرزا روانه شدند - شیخ از سفر حجاز آمده ملا دمت نمود و شرط
آدابیکه نوبت بهان نو مسلم - نو مریدان و نو دولت حال از فراداده از و بوقع نه آنجا امیه
بعد از مطالع و در غرضه احوال و خطوط پیشانی او معائنات حلاصی بزم خود مشاهده
حکم جس در تعلقه بکر فرمودند و چند آنجا بر سر بر و تادرسن یک هزار و دویست بعضی

مغروان تحت شیخ احکم طلب از بخت و چون همراه بعضی از مسلمانان مثل شیخ کمال
 بیابانی که شکر ذکرش بلا ذکر گشت و قاضیان فقیر که بعضی شیخ ابراهیم شیخی تاجدار و کل
 آنجا مسجون بودند و بسید مرزا لطف الله بن احمد مشایخ بنام ایشان رفته بودند آمده
 کوشش نموده و محبت و مکر و دزد و حکم بخلاف ایشان میداد و یافت. چون شیخ پیر عمر
 مهفتا و ساله بود و اطلب خدمت ملک و طریق ملازمت ایشان هرگز نوزیده نمیداد و موضع قیام
 تعظیمی فی الجمله تسلیم ناکام کرد. باز از در نجیب و دانا خوش آمده حکم بمیز را فرمودند که فرمان
 از نشان سینه بیک زمین مدد محاش در بکزی و شمشیر او را بار دیگر روانه آنجا سازد
 و بیکم بادشاه و والده حلیفه الزمانی را باندرون محل در مقام شفاعت آورده گفت که
 پوتم او و والده پیر فرزند دارد در اجمیر و دشمن او را بدین منزه نگه بدار است چه شود
 اگر او را رخصت و طعن فرمایند و هیچ مدد محاش از شما نمیخواهد قبول نفرموده گفتند
 اچو جیو در انجبال که میر و دواز دو کالنه بای خود و ممکنه و فتوحات و نذر و نیا از بسیار پیش
 می آورند و جماعه را گرامی سازد غایتش والده خود را از اجمیر بهین جا طلب و تمنی او را
 بنایت و شوار تر از دشمن بکری بود و شب که صد جهان بتفریب تسلیم تو لیت اجمیر خواجه
 جامع انتخاب از نظر گذرانید. آن مهم را که خود یافته بود بر هم روده و رضا بان امر نداده
 و خدمت نگاه داشتند و از صد جهان پرسیدند که آن پیر بوج ساده لوح که عبارت
 از شیخ حسین باشد کجا است فقیر یاد دمانیدم که در لاهور است و بصدر جهان بمیان
 گفتم که چون من متاعل این سعادت نبودم بای او را متولی آن بلده محفوظ سازند که
 حق عمر و فریاد بسیار انجبال که نشان دهند و ستانان بر تریب نیای جنس نیامده است
 و بیچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند در حق من جیپاره است و مشکور خد
 و در باب شیخ حسین. و آن پیر منموم شکسته و خسته حالا مضطرب و مضطرب در گوشه خمول
 افتاده و محبوس است و در خانه اهل دنیا دارد و نه گنجین بمسائل و در الطیر خجسته

عرض مسدود و خادش فاعت خطاب است القصد شیخ مشار الله عز وجل الوجود خلی مقتوم و کتب
 روزگار است و هر چند مرابا و سابقه معرفت نبود اما درین ایام که از سفر عباد آمده و محنت
 بند کشیده چنان می نماید که توده نورسیت ملکی اسب محترم و سخن دنیا معلوم نیست که
 هرگز حسد ملا بر زبان او میگذشته باشد همیشه ریاضت و عبادت مجاهدت و صائم
 الدهر و قائم الليل است. پس که سخن سجانة تعالی بوجب ان مَعَ الْعُسْرِ يُفْرَاقُ وَاِنْ مَعَ
 الْعُسْرِ يُفْرَاقُ وَاِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُفْرَاقُ وَاِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُفْرَاقُ وَاِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُفْرَاقُ

منقول است

از عالم با عمل واقف متقول و ما هر منقول امام الطریق شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسی شطاری رحمة الله
 قال فی کلماته الاوار - ارجمنه نرندان معین الدین اولیا قدس الله اسرارهم بجنه برانند
 که فرزند نداشت حضور بود - و جمعی برگردانند و کدبانو داشت یکی دخت سید وجه الدین
 مشندی - دوم بنت راجه که در بند ملک خطاب مرید خواجه افتاده بود - بنجدرت پیر فرستاد
 همچنین گزارش سلطان است اکین ناگوری نیز بر عیال مند بودن خواجه دالالت دارد - آنکه پورا
 و شیخ سرویس زنگاشته - روزی معین الدین و اولیا پس از عیال مندی و فرزند آوردن
 بمن گفت حمید الدین پیشتر در هنگام جوانی و تنهایی آنچه بر ضمیر من میگذشت بطلب ولی
 طلب لباس صورت پوشید - اکنون درین روزگار که پیری و عیال مندی فراوان
 آمد همه آمد های خاطر از سرای علم بدو معین نے خرامد عرض کردم پیش از زادن عیال
 کلاما دخل علیها مکر یا الخیر اب و حید عند کارزقا حال مریم بود - پس از تولد و هری
 الیای بنجد الخلة مقام او گشت ششفتن این جواب خوش وقت گردید - بجلد باز آید
 این گزارش ما بجنه که معین الاولیا را حضور پندارند محض پندارند باشد - بی بی فاطمه جمال
 دختر خواجه است زاده و شهرت عامه در واقع است - و در حباله شیخ رضی بود که خواجگاهش

در کتب اربعه سند طلاکریجی از مضامین ناکره است و قبر نبی در پایان حضرت خواجه
و کتب زندان رسیده و نگه دار از بی بی عصمت سپید اند و خواجه شمس الدین ظاہر
از امت الله سر میگوید ص

بجز خدا ندانم کسے حقیقت حال

چندے را رائے آنکس زند داشت لیکن همه از دایره حشر مسانی پائے بیرون نیامده
باز گشت بعد الم قدس منمودند و کتب بنگاشت اند و چند تن از من زندانش
بپایه بزرگوار و کشته و بر تنهونی رسیده بود و این گزارش به درستی سجل است که
سه پسر داشت رشید و رشاد از نجله حسین پور خواجه شمس الدین محمد اجمیریت بکمال
برود عالم آراسته و صاحب تصرف بود پس از پدر بزرگوار آئین صمد و شیخی و درگاه
بوجودش آرایش پذیرفت و نیم شعبان سال شش صمد و شصت یک از دنیا رفت میامی
برادرش خواجه ضیاء الدین ابوالخیر نزد بر خیز گشت و ابوالحمید است و خود کمالات
و حالات بود و بجایش نشست و نیز سال شش صمد و هشتاد و پنج خست و برست شیخ
حسام الدین از همه خورد و در دوازدهم مردم نهان شد و به طائفه ابدال رجال الغیب
پرست و سجاد نشینی بر بنابر و نمگان رسیده و پیران و خانداده داری خود
مشرع و حشمت محین الاولیا خود و بخدمت قطب الاولیا سپرده بود و شیخ و شیخ بایزید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از بنابر اند و در صفوت و امین سلوک پیرانسته ظاهر و باطن
بودند و روان سال سجد آباء کرام و تنهونی خدا طلبان کردند و شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیریت سینه و انداز و سوز محبت و دیده اشکبار و طلب داشت
بصفت نظام الاولیا رسیده و بگامش در قصبه سانجر باقری بر سر راه اجمیر است
پیش بیا و برادر گم شده و او را به نام گردانید و او نیز دو پسر داشت یکی فخر الدین محمد
مرد و حنیف و شیخ نصیر الدین چراغ و ملی است پیش از ارادت آوردن به او نیزش نفس

نافر جام فرزند مست بود۔ ملاز باطن معین الاولیاء بہرے داشت۔ دہم شیخ قوام الدین
 بابر ہال خوش شکل و زیبایہ چہرہ۔ دلاور ولی و بزرگ منش بود۔ این ہمدونیز فرزند علی نام
 دارند۔ شیخ قطب الدین پور خستین است۔ ملاز جمیر در۔ آغاز آگہی بہت دور رفت و
 سلطان جلیج در نوجوانی اورا چشت خانی دادہ چند روزہ ہزار سوار گردنید چون
 بہ فریزیہ نیرے سلطان پس از فراوان سال در جمیر سلام تانگی گرفت۔ نجات
 بچشت خان بہرہ۔ خوئے بہت دگر رفتہ بودند پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ پسر پسرین است
 و نشمند بود۔ در روضہ معین الاولیاء سالہا درس میگفت شیخ احمد مجد و دیگر بزرگان شاگرد
 اویند۔ در ہنگام شورش فرمانروائے دہلی از خیرگی پیکر پرستان او بسوئے بغداد
 شتافت۔ عمرے در آن گل زمین گزیدہ چوں از رونق اسلام آگہی یافت از آن
 دیار مست و آمد سلطان از حسن عقیدت خود اورا انبار چشت خان گردنید۔ خان
 نیارست بداشت۔ بہ بہانہ مهم سازی دورانہ فتن او خیال بستہ بعرض سلطان رسانید
 پیش ازین برادر من شیخ بایزید بزرگ مدرس جمیر بود۔ سستی اسلام استخبار دلائلش لائے جہان
 پیر لائے صواب نمود۔ اکنون ین دولت استخبارتائے اسلام از سر نہادہ آمد۔ فتن آن
 سبب انواری آن نوبہا مے نماید۔ بنا بر سخن چشت خان۔ شیخ بایزید را بودن جمیر شد
 در آن روز جمعے بعرض سلطان رسانید کہ او نرا و معینہ نیست۔ ازین رود انشوران
 و در ہیشان کہن سال و بزرگان آگاہ حال است۔ و خود را فرہم آوردہ در پستش باز کرد
 نہ۔ دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم جمیری کہ در سماء مشائخ جمیر کیتا
 بودند۔ و دیگر چند آگاہان بہدستی نسب او کو اہی دادند ہوند و پیشی کردن شیخ حسین
 ناگوری بفرزند ان غولیش بایزید نیز گواہ عدل است +

منقولست

از ملفوظات بزرگوار قیام عالم و المیان خود و ضعیف او سید الاولیاء عاشق جانباز خواجہ
 سید محمد منبره نواز کیسود از قدس روح و مخلصانی جوامع الکمل +
 بعد نماز حق تعالی عرضہ داشتیم کہ نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایام غیبی الی است
 فرمان شد حکایت کہ میگویند دلیل میکند ایام غیبی است آن حکایت حبیبیت
 کہ بندگی شیخ الاسلام حسین الدین از اجمیر آمدند خدمت شیخ قطب الدین شنیدہ استقبال
 کرد حبیب آنکہ مرید با پیر باشد هیچ کم شکر دلچازا آنکہ در خانہ آمد عرضہ داشت کہ چه سبب
 بود کہ حق تعالی این شهر را صفت دوم نمود کہ دانید فرمودند بابا بخت یار من مزرعہ کردہ بودم
 آن مزرعہ استقامت گرفت مقطع منبر مان بخواہد منبر زندان مرا معذہ و منبر داند
 جبر کردند این منور مستانہ از ما چند گاہ بہ پیشتر بودی ما را راہی بنا بر کہ گویم تا آخرین
 حاصل شود عرضہ داشت بہندہ الاجازت شود تا این کار بکشد شیخ فرمود بر بکن خدمت
 شیخ در سلطنت شمس الدین آمدند مجربہ آنکہ سلطان شنید کہ شیخ مے آید بخت
 منور آمد پایادہ دوید صحن دوم ملاقات کرد شیخ را بالادہ بردہا نجا و بخت منور از کردہ
 و چند بار سلطان بر در شیخ رفتہ بود و شیخ در میکشودہ در بخود خواندہ امروز خود آمدہ باد شاہ بیک
 متخیر ماند کہ این مرید کہ ام سبب خود آمدہ است پسید بیک سبب شیخ بندہ خود را خواندہ اند
 شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمدہ است فی الحال سلطان نشست و ہم در آن مان زمان
 پیش خود مرتب بکشد بندہ فقط

منقولست

از ملفوظات پاک زندہ ارباب معرفت تاجدار کثرت حقیقت حضرت شاہ ابرہیم حشتی خلف ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمۃ اللہ علیہ ہکذا فی سلسلہ ابراہیمیہ مولفہ ستالہ سحری خواجہ بزرگ
قدس سرہ کا راز نام فرزند ان بودند چنانچہ در نفوس سلطان الت اکین شیخ حمید الدین
سوالی التا کہ عن قدس سرہ خلیفہ خواجہ بزرگ بنویس کہ شے خواجہ بزرگ بنو علیہ السلام
را در خواب دیدم حضرت فرمود کہ اے معین الدین تو معین دین ماستی و منتی از سنہائے
ترک سید ہیں صح شے مقطع مت ثبیلی ملک خطاب نام از مریدان خواجہ بودند و خریکے
از ارجائے دار حرب ہر کردہ آورده بودند خدمت خواجہ فرستاد اورا متبول بی بی امین
نام کرد و در خدمت خود گاہ داشت و بی بی حافظ جمال از مے متو کہ گشت لعب از چند روز بعد
و ہما الدین مشہدی را امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در خواب نہمود کہ دختر خود را دقت نکاح
خواجہ معین الدین در آچہن این مقدمہ خواجہ بزرگ نہ ساند بل باطن امام جعفر صادق
رضی اللہ عنہ دختر سید ہما الدین اکبری بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آوردا و اے
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجہ بزرگ بود ویرا بسیار دوست
میداشت مے یکسب راعت مشغول بودند وضع ماندن کہ قریب باجمیر است احیا ساخت عاکے
مزا حمت کردہ بود و از آن جہت خواجہ بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان دست گشت آیندہ آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجہ بہشت سال دصد
سروار کشا زده کردہ از اجمیر است آنجہ وفات یافت نزدیک حوض قصبہ سردارہ غن است
و اورا بسرے بود حسام الدین سوختہ بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات الیانی آراستہ بود با سلطان
المنان صحبت داشت قصبہ در قصبہا نہم طرف عرب را اجمیر است و مرقہ بی بی مظہر
و دختر خواجہ بزرگ پایاں مرث حضرت خواجہ جامع است بسے صاحب کمال عالمیہ جات
و عارفہ کاملہ بودند نظر خاص خواجہ بزرگ بہ ترتیب یافتہ چنانچہ بزرگے و کرامات بی بی حافظ جمال
نام فرزند ظاہر است رحمۃ اللہ علیہا خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیام الدین بن حسام الدین
سوختہ عار د کمال بودند و خواجہ معین الدین خورد پیش از آنکہ مرید شود یکسب بیاضت کار بجای

رسانیده بود که بواسطه از روحانیت خواجه بزرگ صاحب فواحد فواید می نمود و از اشارت
 باطن حضرت خواجه بزرگ مرید شیخ نصیر محمود شد و خرج منالافت از پی پوشیده و در
 فواید سلطان الشانخ منیر بایده که خواجه احمد نیره خواجه بزرگ عظیم صلاح بود خواجه وحید
 برادرش پیش گنج شکر آمد که مرید شود و گنجشکر فرمود که من این را از خانواده شما در یوزه کردم
 مرا چبال است که دست شما بگیرم و خواجه حبیب بسیار عجز کرده مرید شد و محلول
 گشت بعضی از آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حضور بود و او را اولاد نیست محض غلط
 از تصانیف پیران چیست که تخریب تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت لیکن در کتاب
 احسان الاخبار می نویسد که خستلاف میان بعضی بزرگواران حشمت درین واقع شده
 که میر سید محمد کیسود از خلیفه شیخ نصیر بن محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متواری شده بود و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
 قطب عالم و طایفه از درویشان کن رفته اند که از بی بی امته الله بوجود آمدند هر دو حال فرزندان
 خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امر از اولاد آن پاک نهاد موجود است و
 فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شدند
 احوال انجمنه معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
 در حضرت امیر سکونت دارند و جماعه نشین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
 یکی از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور از زمان سلطنت نور الدین محمد جانیگیر بادشاه متا
 سحاده خواجه بزرگ بود در بصره سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گزیده
 بسیار بزرگ و عالی شان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او بر سر سجاده خواجه
 بزرگ نشسته نهایت جلیق و بزرگ صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
 فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تا قیام قیامت بر جاده اکرام خود باقی و پابنده در مقام
 متبرکرا جمیع و جمیع مکان اسلام نگاه دارد و بموجب النبوالعالم العباد

منقول است

ادع صاحب تاریخ فرشته در مقابلہ دوازدهم ذکر سلطان المشائخ حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ در کرت دوم کہ از دہلی مراجعت کردہ اور اناہل واقع شد و شرح انجمنین است کہ سید وجیہ الدین مشہدی کہ عم سید حسین مشہدی داروغہ اجیمہ بود دخترے داشت در کمال حسن و عفت و چون ببلوغ رسیدہ بود میخواست کہ اورا بخیالیکے از دودمان بزرگ درآوردہ و در تعین آن متردد بود تا آنکہ امام بہام جعفر صادق علیہ السلام را در خواب دید کہ میفرماید: ای منزند وجیہ الدین اشارت رسالت پناہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بر آنست کہ این صبیہ را خواجہ معین الدین چشتی بسپاری و بجاہ النکاح او در آری کہ او از مسلمان در گاہ الہی و محبت انجاندان رسالت نپاہی است۔ چون وجیہ الدین این معنی خواجہ معلوم نمود۔ خواجہ گفت عمرم بہ آخر رسیدہ ما چون اشارت حضرت است است امام بہام بجز اطاعت چارہ ندارم۔ پس مقتضای شریعت مصطفوی را اجفت۔ خویشتن ساخت۔ چنانچہ از فرزندان شدند۔ و بعد از ہفت سال در ششم ماہ ربیع الثانی ۷۳۳ شمس از قیہ جسمانی با کلیہ وارستہ بعالم قدس پیوست و غرض کہ بہت عمرش بہ نو ہفت سال رسیدہ بود و بعد از وفات او جمیع پادشاهان نذر روضہ او فرستادہ تبرک بھی بختند +

منقول است

از بادشاہ کیوان جاہ پیر۔ پیر۔ مہر گاہ۔ نور الدین جہانگیر شاہ کما قال فی تلخیص کہ از او طبع و قادادہ است و ہر آنچہ کہ در زمان سلطنت خود او را در پیش آید قلب بند فرمود در سال ہفتم جلوس +

خواجہ حسین نمبرہ خواجہ معین الدین شتی رلیک ہزار روپیہ برائے شش ماہ دادم۔
 مولف۔ جہانگیر بادشاہ قریب سال دراجیر نمود۔ بحضرت خواجہ بزرگ اعتقاد و شوق
 داشت۔ او کہ اعتراف اولاد خواجہ بزرگ کردہ پیشکش داد و مراعات نمود۔ از بمعنی ہوتا
 کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزند حضرت
 خواجہ بزرگ بادشاہ زالبقیسین اعتراف بود +

مذکور است عالمگیر نامہ

سن ششم از آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی مولفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ
 بحکم بادشاہ بطریق واقعات فقیر بادشاہی تالیف نموده +
 شیخ سید صاحب سجادہ جنابیت زوال الصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
 لجنایت خلعت لغام پچہزار پلصد روپیہ کامیاب شد۔ و ہونہ آغاز سن نہم جلوس
 دولت عالمگیری +

سید محمد صاحب سجادہ جناب قدوۃ الاولیاء الصلین حضرت خواجہ معین الدین شتی لغام
 دو ہزار روپیہ ملندی یافتند۔ و ہونہ سن چہارم از جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی
 شیخ سید محمد مشولی مزار فاضل الاوقار خواجہ ابراہیم ہونہ احراز شد و الفقراء الصلین خواجہ
 معین الدین قدس سرہ العزیز بہ عنایت خلعت و مادہ فیل و لغام پچہزار روپیہ نوازش یافت +
 مولف۔ شیخ سید محمد بن شیخ عطاء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابوالخیر برادر حضرت
 خواجہ حسین نمبرہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلج و گورکان
 منصب ندرت و اوقات و سجادگی مزار فیض آنا حضرت خواجہ بزرگ بہ استحقاق فرزند
 سبیل داشت بادرسیدہ بود۔ از حضرت شیخ علاء الدین اتمیر بزرگ از سنگ سفید

در احاطه روضه حضرت خواجہ حسین برکت ارحض جبالا کہ سولہ تمہ عرفہ دارد و از حضرت
سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینہ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع ادراک بحشم خود
دیدہ و از کتبہ کہ بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاہر و باہر

منقول است

مریم زانی جہان آریہ گیم نبت شاہ جہان باو شاہ غازی کما قال فی موشل الارواح
بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متاہل شدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اما فرزند شدہ
و این ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و
فرزندان حاصل گشتند۔ چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی در کتاب اخبار الاخیار خود نوشتہ
کہ آن حضرت دو کونہ داشتند۔ یکے بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکہ پیر دستگیر شبہ در قعر مدینہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید
لے معین الدین محمد تو معین دین مامی سنتی از سنت مائے ماترک کردی۔ اتفاقاً پاشا
حاکم ملکہ بھلی ملک خطاب نام بہرہ دود کا فرمان آن فواج تاختہ بود و دختر
راجہ آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب مدید پیر دستگیر بود آن دختر را آوردہ بخدمت
حضرت ایشان گذارنید۔ آنحضرت متبادل کردند نام اورا امتہ اللہ نہادند و از ہر یکے
ازین دو خانوں اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظہ جمال در تہ پائے پد بزرگوار خود است و
وجہ شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند و قبر شیخ در یکے از قببات ناگوراست
برکت ارحض کہ آنرا منہ و لاگویند و از بی بی جمال دو پسر شدہ بود کہ در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند۔ دختر خواندہ آنحضرت اند لکن سخن عوام را اعتبائے نیست چرکہ این
مقدمات کہ متبہ سنج است۔ منقول است کہ حضرت پیر دستگیر با سید پیر شیخ ابو حنیفہ

شیخ فخرالدین و شیخ حسام الدین و خست ملاف است درین که هر سه از بی بی عصمت اند یا از
بی بی امته الله سید محمد گیسو دراز که مرید است شیخ نصیر الدین قدس الله سرها العزیز
بایک جماعه درویشان بر آنند که هر سه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
بایک جماعه بر آنند که شیخ ابوسعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی امته
والله اعلم بالصواب شیخ فخرالدین قدس الله سرها بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
عالی بوده اند و بکسب نزاع است اشتغال داشته اند و موضع نازدن که در حوالی اجمیر است حیات
ساخته اند. آنچه در ملفوظات مشایخ خشتیه مکتوب است که فرزند آن بخت را دی احوال بوده و
حاکم مزاحمت میسایند بنیجهت بد ملی تشریف آوردند. همین شیخ فخرالدین بوده اند و
ایشان بعد پیرنگوار خود بست سال در قید حیات بودند و قصیده سرور که از خط اجمیر
شانزده کرده است بر حمت حق پرستند و دفن شریف ایشان نزدیک حوض قصبه کور است
و شیخ حسام الدین پسران خود در حضرت پیر و سنگیر بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
بصحبت ابدالان پیوستند. در اخبار الاخیار شیخ عبدالحق محدث دهلوی نوشته اند
افراد آنحضرت متیقن است. آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصو
بودند و فرزندانند استند غلط فاحش است. ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشایخ
خشتیه واقع است. شیخ فرید میره شیخ حمید الدین ناگوری از جده خود نقل کرده اند که چون خواجه
ما را فرزندان حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قوی و جوان بودیم
هر چه از درگاه حضرت عزمت می طلبیدیم یافتیم. اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
به علی می شود. و کار به درنگ می کشد. بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون می
را علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نموده بود و مسوده رستان بنی تابستان
میر سید منت در جراب حاضر می یافت. چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
مریم منتظر شدند که ندقی همچنان خواهد رسید فرمان آمد که بر دروازه خستیه رفت و ما بجهنبا

تا بر تو خرمائے تربیزد در آن سال این حال این دست تفاوت است حضرت خواجه را
این جواب از سبده قبول است و در پسندیدند شیخ فخر الدین مکه آنحضرت ابر
بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بد اوئی
قدس الله سرهما صحبت داشته بودند و قبر شیخ حسام الدین سوخته در سانه طرف مشرق
سر راه اجمیر واقع است - خواجه معین الدین خور و لیس بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
ایشان را خور و بسنت بحضرت خواجه بزرگ میگویند و همین منقبت و افتخار ایشان
بس است - خواجه خور در ویلایه کامل بود و پیش از آنکه مرید شوند یکسبب یا ضمت مجاهدت
کالت بحضرت رسانیده بودند که نه واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیر و سنگیر استفاده میفرمود
آخر بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما شدند و غرقه حلافت
از ایشان پوشیدند یک از انبیا حضرت پیر و سنگیر خواجه بایزید بزرگ بودند قیامیکه
سلطان محمود خلجی بادی شاه ماند و بود شیخ بایزید بحضرت از عمر هاء در از سفر باز آمدند و
او عا فرزند بی نسبت آنحضرت کردند و سلطان محمود خلجی ایشان را بیدار پس خطه
اجمیر نصب کردند ایشان عالم کامل بودند - شیخ احمد بحضرت گفته که خستلاف مردم کرد
فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله سرهما مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
مدتی قامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزند بی ایشان کردند و به بادی شاه وقت رسانیده
بادی شاه از علما مشایخ آن زمان استفسار کرد - شیخ حسین ناگوری و ملا رستم اجمیری که از
قدوة علماء عصر وقت اجمیر بودند با علماء عصر وقت اجمیر بودند با علماء دیگر گواهی دادند
که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الحق و ائمه والدین است قدس الله سرهما و شیخ حسین بفرزندان شیخ بایزید نسبت
خویشی کردند و دختر داده اند - ازین ظاهراست که نسبت فرزند بی ایشان بر شیخ حسین
را که حضرت پیر و سنگیر خواجه معین الحق والدین محمد قدس الله سرهما از سادات حسینی بودند

و بلاشبہ از اولاد محب حضرت سید المرسلین اند صلی اللہ علیہ وسلم و درین پنج نیست
و بلاکہ حضرت پیر دستگیر حشتی از انجمن گویند کہ حشت نام قصبہ الیت از ولایت
خراسان جن اولیاء اللہ مثل حضرت خواجہ ابوالحسن علی حشتی و حضرت خواجہ ابوالحسن
حشتی و حضرت خواجہ ابویوسف حشتی قدس اللہ عنہما از ان قصبہ بوده اند بنا بران
این سلسلہ را حشتیہ میگویند و ہر کس کہ از مریدان ایشان است او را حشتی مینامند
و حضرت پیر دستگیر خواجہ معین الدین جن سجزی در ہمین سلسلہ مرید شدہ اند و نسبت ارا
ایشان بہ پانزدہ واسطہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرشد و مرید خاص و خلیفہ
بزرگ حضرت پیر دستگیر حضرت خواجہ قطب الدین بختیاراوسی کلکی اند و مرید و خلیفہ
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجدہنی و مرید و خلیفہ خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمود اودہی قدس اللہ عنہم و صاحب سیر العارفین مینویسند کہ حضرت شیخ
نصیر الدین محمود غرقہ حلافت پہنچ کس ندادہ اند و در وقت فن بموجب وصیت ایشان
غرقہ و عصا و تسبیح و کاسہ چوبین بغسلین را با ایشان در فرگندہ اشتند با تمام رسیدہ شدہ از
و کہ حضرت پیر دستگیر قدس اللہ عنہ +

منقول است

از فتح کش صومعہ کشف تحقیق ملا عبدالباقی بخاری اللاحیری کذانی رسالہ او جمع کردہ
عمد امن مہد شہنشاہ ہفت کشور محمد شہاب الدین شاہ جهان بادشاہ غازی تزیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد بلال الدین اکبر بادشاہ ہلے سلب فرزند دین در گاہ ہمانجا
آمدہ التجا کرد و با کثرت رویشان متعلقان روضہ صفت دینہ نیز دعا میخواند است چنانچہ
بعد عشا نزد شیخ بودم بادشاہ با پوتین و کلاہ پشین در حجرہ شیخ آمدہ نشست (مراود
شیخ از شیخ ملک نصیر خواجہ ابراہیم ادہم مخی حشتی است) و کسی نہ شناخت قدس نان

ساگ حاضر بود پیش نهادند خورد و خوشوقت گردید و گفت بامشاه ازین رگاہ طلب
فرزند دارد و خدمت رویشان بجای آرد در باب او دعا باید کرد۔ شیخ فرمود که اگر اعتق
بامشاه بصدق است او را در بخت خواهد شد بامشاه از انجانبیت در دل کرده
برخواست۔ چون دیگر بار که بامرادو مطلب رسیده پایاده به در حضرت خواجه چشت اہل بہشت
آمد و آنچہ نزد قبول کرده بود چہ تالیق آگاہ معارف دستگاہ شیخ حسین مرحوم دادند
بمتعلقان روضہ منورہ بکہ ہر کہ ام و بچہ پس مرحوم نہاند و در حجرہ شیخ ملک آمدہ آنچہ نیت
در دل قرار شدہ بود ظاہر فرمود کہ پانصد روپیہ دو دکن تنگہ پیش شیخ نہادہ کہ بستیحقان
قسمت کردہ بدہند۔ ایشان گفتند من فرزند نام نویسی ندارم کہ قسمت کنم پیش دروازہ
روضہ متبرکہ بنمیدہر کہ اختیاج خواهد بود خواہد گرفت بحیثان کردند ہر کہ اختیاج
داشت برداشت عمر شیخ ملک یک صد و سی سال شدہ بود بتایخ نوزدہم شہر ربیع الثانی
وفات یافتند و قبر ایشان در روضہ منورہ نزدیک سبیل کلان مہتابل چراغ کلان
واقع است موصد سنگ کسور ان قبر است۔ از ان شیخ دو پسر ان بودند۔ شیخ عبد الملک
و شیخ شہاب اکثر فتلیات و تذکرات را جمع کردہ قوم نمودہ شد نقل است کہ شیخ عبد الملک
مرقوم اکثر اوقات با صحبت ہم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
قطب الاقطاب پیر و ستگیر میکردند۔ از جان دل من مقصد آنحضرت مقرر کردہ ام کہ در شہر
اول ماہ نماز استخارہ میکنم و ہمان شب خود را بجنو پر تو آنحضرت می بینم چون بر بل طلب خود
کہ استخارہ کردہ حاجت عرض میکنم در ان وقت جواب باصواب می شود۔ وقتے در جمعہ
بعادے نماز شیخ عبد الملک و ہم نشینان ایشان و غیرہ عزیزان آمدہ در داخل روضہ
منورہ نشستند۔ در انوقت نیز مذکور از لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب در بیان آمد۔
شیخ عبد الملک گفتند آنچہ کہ در باب من لطف و کرم حضرت پیر و ستگیر شدہ است آنرا ظاہر
میکنم چہنہ بار کہ عرض کردم ہر ادل رسیدم تمام تذکرات و جہرا با بر زبان آوردند و گفتند

که گاهی در خاطر میگذشت که خدمت پیر دستگیر ما را بچه روش میدانند آیا در
 زمزمه خاندان خود یاد و عوام این سبب اهل ماه بود. بعد نیم شب نماز استخاره کرده
 تسبیح میکردم و خواب غلبه کرد و در اقبیه شدم همانند شد خود را حضور پیر دیدم که میفرمود
 عبدالله ملک ترا با او اجساد ترا صادق الاعتقاد و خاصان خود داشته بخلافت درایت
 منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها مهیا کرده ایم. بعد از آن شب صحبت این آگاه بندگان حضرت
 خواجه حسین بر خرم هم و دین باب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزی نگفته شد
 بعد از آنکه انظارها همینند که در وقت صبح آن جهت این آگاه ما را طلب میداد و اظهار کردند
 و گفتند شما در حال چه دیدید بیا بگوئید و آنچه در باب شما بشارت شده است
 مریدان کسب گفتیم که از مدت آرزو داشتیم که در باب خود بخدمت قطب الاقطاب عرض کنیم
 و جواب حاصل نمائیم ما را جواب با صواب حاصل شد که فرمودند ترا با او اجساد ترا صادق الاعتقاد
 و خاصان خود داشته بخلافت ریاست منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها اختیار
 نموده ایم جهت این آگاه فرمودند آنچه شما حضرت فرمودند همین منطبق است فرمودند و سوگند
 آن دیگر نیز فرمودند که عبدالله ملک نیزه ابراهیم او هم است او را دوست داشته در باب او
 متوجه باشید و از طریق حقیقتیه ممتاز کنید. حقایق آگاه فرمودند. الحال هر چه میخواهید
 موجود است. گفتیم بیعت داده و عمامه و پیر این خود پوشانیده و چند او را وظیفه خود عنایت کرد
 اجازت دادند و خلافت نامه نوشته بهر خود فرستادند و نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه
 و محضر نامه ریاست بهر غفران پناه حضرت خواجه حسین چپی و از عمر امانی و مالی دارالخیمه
 مسلم و موجود است و بعد از آن روز غفران پناه به نهایت متوجه بودند و بسیار انعامات
 میکردند و وقتیکه میرفتیم دیدیم میفرمودند بیا بنیر ابراهیم او هم بیاید. که آنحضرت
 قطب الاقطاب چنین فرموده اند شمس سعادت مندی شما در ضمن نیز از لطف و عنایت
 غفران پناه اظهار میکردند که روزی که در جهان بیگم بخدمت آن غفران پناه یکشال المی

بقیمت دوسه پنجاه روپیه خوش قماش بود که در نکست تری جمعی آند فرستاده بود و اکثر مردگان
 بخدمت آن غفران پناه مفراتند و دیده تخمین میگردند و روزی بخدمت غفران پناه
 رفتم آن شال را بمن نمودند من نیز قماش و لطافت آن بسیار کردم چون از انجا برخاستم
 حقایق آگاهان آن شال را مع فرج نیک بخت خادم خود عبثانه مافروختاوند بعضی از مقررین
 بخدمت حضرت حجت ایق آگاه فرستادند که آن شال بسیار قیمتی بود و منم باستانی که حضرت
 آگاه میداشتند و یا بهایان مع بخشیدند که ما از دواشتمین نفر نمودن این مقرر است که هر که بجز
 آرزو دارد و بداند نمیرسد چنانچه شیخ عبدالملک الشافعی شناسید او یکی از خاصان
 این دو گاه است و از آن در آن جهت ایق آگاه همیشه از نفعت و جنس رسالت تا دو صد گاه
 امداد میکردند و برادر من شیخ شهاب نیز التفاسیر میکردند و چنان اختیار داده بودند
 که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میکردند پسند
 میشد و از احوال اینت امداد میکردند که محتاج چیزی نبود و بعضی از جنس حقایق آگاه
 غیب چلی میگزیدند آنها سرزنش میشد و گفته آنها پیش غیرت و من گاه گاه بخدمت آن
 حقایق آگاه میرفتم شیخ شهاب همیشه در آنجا میبود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
 تا کجس بیان کنم که نهایت ندارد و دیگر تذکر از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
 میفرمودند +

منقول است

حضرت شیخ الحدیث چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه اعلیٰ خسته صابر است رحمه الله علیه

کذا فی سیر الاقطاب

نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین ایلشانا را الله بانه دو مرتبه به بلخ تشریف فرما
 فرمود و مرتبه اول که با جمیع فرعیان بخدمت اهل گردید و آنچنان بود که میرسد و حمد الدین شهنشاهی

حاج میرزا ملک بود و در قرعه داشت. پاک پارس نام بی بی عصمت چون بحسب طبع رسیده پیش
 خواست که در کجای شخصه در آرد. اما کسی را در خود حال او نمى یانت. درین اندیشه بود که
 شبیه امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بخواب می افتد و میگوید که وجه الدین حکم
 حضرت شام رسالت صلی الله علیه و سلم چنانست که این عجزه را قطب المشایخ حضرت
 خواجہ معین الدین حسنی الحسینی بسپاری چون بیدار شد. بخدمت آنحضرت آمد. و این حقیقت
 ظاهر نمود. آنحضرت مسرور بود. اگر چه پیر شده ام. اما فرمان تو من مطلق. سرکار عرش غیا
 را انکار نمى توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد از این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت
 نمود. باین حساب عمر شریفش. بیست و هفت سال میرود و آنحضرت زن دیگر
 که خواست اینچنین بود که شبیه حضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که میفرمایند معین الدین
 تو معین بن ابی نباله که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم است شعبه ثعلبی خطاب
 بر سرکار خان تاخت آورده و دختر را به آن بیاورد و بخدمت حضرت خواجہ کند. انید
 آنحضرت میخواست بیل فرمود و بی بی امته الله نام گذاشت. پس از آن تاج المستورات و خنجر
 به وجه آمد. بی بی حافظ جمال ناشس کردند. و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود. و
 ریاضت و محاسبه بخدمت والد بزرگوار فرمود. بحسب غایت ساینده بود و مرتبه مطهر آن
 زمین المحدثات پائین مرتبه آنحضرت است و بخدمت شیعیان تحفه شیخ ضی الدین نام داشت
 از دو دلیسر وجود آمده بودند. و آن هر دو در طفولیت در گذشتند. مردم عوام میگویند که بی بی
 حافظ جمال دختر عقیقه حضرت نیست دختر خوانده بود محض عنایت است. از آنکه این مقدمات در
 کتب معتبره تحریر دیده ام قول عامی است باز در این جهت اهل عام همچنان حروف ناواست
 در فرزندان آنحضرت نپوارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت
 سه پسران بحسب مدعیان جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت اند. بعضی گویند که خواجہ ابوسعید
 از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته الله است. این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچہ شیخ فرید الدین نیر سلطان المتاکلین حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس اللہ تعالیٰ عنہ
 از جبرگوار خود نقل کر دہ میگفت کہ چون خواجہ ارغمن زندان مارا فرزند ان حاصل شد نہ
 ہر مذ سے باندہ معینہ مودلے حمید الدین پیش ازین کہ جوان بودم ہر جا از رب العزت
 جلشانہ میں طلبیدم فی الحال میافتم حالانکہ پیر شہم و فرزند ان پیدا گشتند۔ دعا
 حاجت سے شود و کار بزرگ حاصل میگردد۔ سببہ عرض نمود کہ حضرت پیر دستگیر روشن ست
 کہ چون عیسیٰ علیہ السلام از حضرت مریم علیہ السلام تولد شد وہ بود میوہ ہستان
 در نایب تان از غیب بدو میسر شد و نہ سخت و نہ آسان میافتم چون
 مسیح علیہ السلام تولد شد حضرت مریم تھنٹ ریے کشید کہ بچہ ان کے تلاش پیاب
 من مان شد کہ شاخہاے خرماب، بجنبان تاخر ماے تازہ برآوردند۔ ازان باز بجنبت
 نمود و بہر در زرق سے یافت در اوقات سابق و حال این نہ تفاوت است لیکن
 در قدر و مرتبہ دوستان خدا عزوجل نقصان بہت و تصرف ولایت ایشان بانی
 آنحضرت چون جواب شنید پسند کرد۔ و فرمود آے بچہ این است و گویند کہ خواجہ فخر الدین
 ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب غنیمت بود و لعب غنیمت خواجہ بہت سال
 زندہ اند پس در قصبہ سردار کہ از اجمیر نشانزدہ کردہ است بر سمت حق پیوست۔ ہما بجا نزد یک حض
 آن قصبہ مدفون است و خواجہ حسام الدین فرزند خود آنحضرت غائب شد و صحبت اہل ان
 پیوست۔ و پسر خواجہ فخر الدین خواجہ حسام الدین سوختہ نام داشت کہ نیر خواجہ باشند پیر صاحب
 کرامت و بزرگ روزگار بود بارواح جبرگوار خود نسبت تمام داشت و پیش از ارادت ریاست
 و محابہ از حد گذرانیدہ بود و حضرت سلطان المشائخ شیخ فظان الدین اولیاء قدس اللہ
 سرہ العزیز صحبت داشت قبر شریف او در قصبہ سیانجہر سمت است۔ دیکھ از بنا بر حضرت خواجہ
 شیخ بایزید است او در غروی جائے رفتہ بود۔ در زمان سلطان محمود خلجی لعب مدت بسیار با آقا
 سلطان اورا ریاست اجمیر داد۔ چون مدت بگذشت مردم از روی عناد و فرزند سی و

سپه پیدامزدند - حتی که با سلطان وقت رسانیدند با دوشاه علما و فضلا و مشایخ و اکابر ملک و نواحی جمع ساخت و استفسار بمعنی نمود - آخر الامر شیخ حسین مولانا رستم که قدوه علمای زمانه بودند و دیگر اکثر اکابر نامدار گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین ابن خواجه سام الدین سوخته ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان العارفین حضرت خواجه معین الدین حسینی است بعد از ان شیخ حسین ناگوری بن بنه زندان شیخ بایزید نیست و دختر داد به مردم که در سنه زندان حضرت خواجه سخن خستلاف دارند همین شیخ بایزید است و دیگر ان هیچ سخن ندارند و لیکن همه عیال داشته اند - از انکه این باجه امیش اکثر سلاطین ملی و مانند گذشته است از اکابر ان متحقق شده - قول عام چه است بار دارد سبحانه تعالی و تقدس این اولاد محبا و آنحضرت الی الابد پاینده دارد و شریعت الهی و آله الامجاد

منقول است

از عارف معارف خدا آگاه - صوفی فضیلت و دستگاه - محمد عبود الرحمن شتی کما قال فی مراحه الاسرار و در باب نفی اولاد خواجه بزرگ قدس سره آنچه که بر اهل تعصب مورخان و تاریخ اکبر نامه و قبایل نوشته اند بر هر کسی ظاهر است لکن از ملفوظات پیران حشمت متحقق معلوم میشود که خواجه بزرگ را زنان و بنه زندان بوده است چنانچه در ملفوظات سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شب خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواب دید آنحضرت فرمودند که ای معین الدین تو دین ماستی - اما سنتی از سنت ما من ترک میبوی چون سچ شد مقطع مستطیل مکعب خطاب نام که از مریدان خواجه بود و تقریبی از راجه ما... در حبس سیر کرده و آورده بود و خدمت خواجه فرستاد - خواهد ویرا قبول نمود بی بی امته الله نام نهادند و در خدمت خود نگه داشت - بی بی حافظ جمال از بے تو که گشت بعد از چند روز سید و جلال الدین مشهدی عم حسین مشهدی امام جعفر صادق علیه السلام را در خواب دید - فرمود که دختر خود را

در عفت نخل خواجہ معین الدین دراز چون تمیخت در بخت حضرت خواجہ بزرگ ساجدند
 بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دختر سید و جہا الدین پاکہ بی بی عصمت نام داشت
 در نخل خود آورد۔ از آن سہ پسر بوجود آمدند۔ یکے شیخ فخر الدین۔ دوم شیخ ضیاء الدین
 ابوسعید۔ سوم شیخ حسام الدین کہ او در صغر سن صحبت ابدالان پیوست۔ از آن توالد
 تناسل نشد۔ شیخ فخر الدین محبوب بن خرزندان خواجہ بزرگ بود۔ دیوالبیاد دوست بنیاد
 و مے بکسب رعیت مشغول بود۔ موضع ناندن کہ قریب باجمیر است احیاء ساخت۔ عالم
 مراحمیت کردہ بود۔ از ان بہت خواجہ بزرگ پیش سلطان شمس الدین بدو ملی تشریف بردہ و
 فرمان در دست گنبدینہ آوردند تفصیل ابن جال بنیت بنجائے خود نوشتہ آید و شیخ فخر الدین
 بعد از وفات خواجہ بزرگ بہت سال در صمد حیات بود و قصہ سرور و کار گشتانزدہ
 کردہ از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک حوض قصہ سرور مدفون است۔ اورا
 پسرے بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراستہ بود
 با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبرے در سانبہر است طرف غروب سہراہ اجمیر و
 مرقد بی بی حافظہ جمال دختر خواجہ بزرگ پایان مروت خواجہ بزرگ واقع شدہ است۔ بسے
 صاحب کمالات عالی درجات و عارف کامل بودہ اند خواجہ معین الدین خورد پیش از آنکہ مرید
 شود بکسب یا ضمت کار خود بجائے رسانیدہ بود کہ بے واسطہ از روحانیت خواجہ بزرگ
 اخذ فوائد مے نمود و از اشارت باطن خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقہ خلافت
 از دست مے پوشیدہ۔ در فوائد الفوائد سلطان المشائخ میفرماید کہ خواجہ احمد نیر خواجہ
 بزرگ عظیم صالح بود و برادرے خواجہ حبیب پیش شکر گنج آید کہ مرید شود و شکر گنج فرمود کہ
 من این را از خانوادہ شما دیروز کہ دادم۔ مرا چہ حال کہ دست تمت لکیرم۔ خواجہ حبیب بسیار
 سحر کردہ مرید شد و مخلوق گشت۔ الغرض آنکہ بعضے مردم میگویند کہ خواجہ بزرگ حصر بود
 و احدی را از او نصیت محض عطا است۔ از تصانیف پیران حشمت مکر تحقیق پیوستہ چنانچہ بالا

گذشته است و کتاب انجیل را انبیاء بنویسند که اختلاف میان بعضی بزرگان چیست همین واقع
 شده است که میرزا محمد گیسو در خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ محمد الدین
 و شیخ حسام الدین از بی عصمت و لدست شدند و میرزا شمس الدین طاهر بن خلیفه شیخ نور قطب عالم
 و طاهر از دویش آن کن فست اند که از بی بی امته الله بود و آمدند بهر دو حال فرزندان خواجہ بزرگ
 اما قول اول اصح میباشد چنانچه تا امروز اولاد پاک نهاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجہ حسین
 خوردن شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت ملو رفته منوطن شدند و احوال آنجماعت
 معلوم نیست و سن فرزندان خواجہ قیسام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت امیر
 سکونت اختیار کردند و جانشین خواجہ بزرگ قدس سره العزیز شدند چنانچه خواجہ
 حسین یکم از سن فرزندان خواجہ قیسام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
 بادشاه صاحب سجاده خواجہ بزرگ قریب صد سال عمر داشت و همیشه لعبادت و حق پرستی
 گوشه نشین بود - بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
 شد و بحال شیخ علماء الدین برادرزاده صاحب سجاده برسد خواجہ بزرگ قدس سره الله سرکار
 نشسته است نهایت غلیظ و بزرگ و صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانہ تعالیٰ فرزندان خواجہ
 بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد آرام خود باقی و پاینده در مقام امیر شریف بگاه داد
 بهرمت النبی و آلہ الامجاد - چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت امیر
 رسیدم - شیخ علماء الدین صاحب سجاده خواجہ بزرگ قدس سره الله سرکار العزیز شجره نسب خواجہ بزرگ
 اظهار نمود بحسب این واسطه بحضرت امام موسی کاظم میبرد و در سال مؤنس الارواح تصنیف
 مریم زمانی حضرت جهان آرا بیگم بنت شاه جهان بادشاه صاحبقران ثانی علیا رحمتہ نیز بنظر آید
 که اثبات سیادت خواجہ بزرگ نموده - آن تصانیف پیران چیست جائے تقدیر میافتد نمی شود
 بهر حال خواجہ بزرگ فرزندی صوری و معنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده و معارف
 آن آستان تبرک خواجہ بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سیف الدین میگویند که سیف الدین از کوه

ماکپور بوده است و از غلبه اعتقاد و محبت و جانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته و اجمیر افتاد
 اختیار نمود چنانچه پس از آن او هنوز در خدمت آستانه متبرکه که موجود اند صلاح و اعلیٰ است
 دارند و با هر کس به تواضع و حسن اخلاص پیش می آیند و از موقوفات پیران چشت به ثبوت پیوسته
 که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین لکشمی دوم مرتبه در دلی تشریف بردند و مرتبه اول
 از کمال مهربانی محض بجای دیدن و سفر از ساختن خواجه قطب الاسلام نهفته بودند -
 و رانجا آمده در اجمیر شریف مستأهل گشت و مرتبه دوم بخاطر درست ساختن فرمان موضع
 ناندن بهجت منزه زند سعادتمند شیخ فخر الدین - و این نکته بنایت نازک است نیک نگاه باید
 که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین گدو - اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در عت
 سلطان مذکور سعادتمند می داری و دست فرمان درست کرده ارسال می نمود و ولیکن کلان
 اولیا بیشتر در ترک جاه و شیخیت کوشیده اند - و خود را در نظر محقر نموده - چنانکه رسول علیه السلام
 باین کمال در بار بجهت منهدم و فروخت میرفت و دیگر کار این طایفه برستی و دیانت است
 هرگاه مقصود و حاجت بتخصه داشته باشند آنرا مستور بجای چه سازند و ناموس بجای
 کدام صحت کینند چیرا که حق تعالی ناظر ببل است و رسوم نیک یا بد گفتن ایشان
 پیش عارفان اسلام و جوئے ندارد - دیگر آنکه فتن خواجه پیش امیر از برای حاجت رحمتی بود
 در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نکند و بر جاه شیخی خود نه نازد - و اصل سخن آنست
 که اطلب انفسا مورث شوند یا مرق و خست یا خود میان نمی آرند چنانچه سلطان المشایخ
 میفرماید در نظم خود

تا که در راهی و پیکر زرد و سست
 نامیست از من من بانی مبادوست

عشق آمد و تو تم اندر برگ و پست
 اجزا وجودم به گین دوست گرفت

منقول است

از عارفان باشد مرشد خدا آگاه شاه مرشد یحیی والدین نسیره حاجی حرمین الشرفین حضرت
 خواجه شیخ مدنی احمد آبادی رحمة الله علیه ۴
 ذکر فرزند ان حضرت قطب المشایخ خواجه معین یحیی الدین حسن مجزی امیر شیخی قدس سره
 آنحضرت سیه سپر شید و مرشد داشت از نجده مهین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیریت دوم
 خواجه ضیاء الدین خرد بر خه کنیت ابو سعید است - سوم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی
 حافظ جمال مهر سه سپران را خواجه عشت قبا ز راست باز سیه محمد عیسو و از قدس سره انزلی بی
 عصمت میانه و خواجه شمس الدین طاهر از بی بی است الله سرخیال می بود - و
 بی بی حافظ جمال دختر حضرت خواجه است به روایت صحیح - و آنحضرت دو کد با لادفا
 داشت - یکی دخت سید جلال الدین مشمدی - دوم بنت راجه که در بند یک خطاب مرید فرام
 افتاده بود - بخیرت بی فرستاده بر عیالست بودن خواجه طایض شاه عدل اند - و همچنین
 گذارش سلطان انارکین قدس سره بر عیال مندی آنحضرت دلالت دارد - و
 پورچر نو حضرت سلطان التارکین قدس سره در سرور اصد و آورده است - روز
 معین الاولیاء پس از عیال مندی و من زنده آمدن بن گفت - حمید الدین پیشتر در هنگام
 جوانی و تنهایی آنچه بنمیر من میگفت طلب بابت طلب صورتی پست بد کنون
 درین روز گاریری عیال مندی فرمایش آمد - همه آمدن خاط از سران علم بدر این ن
 غرامه عرض کردم پیش از زادن عیال من تا دخل ذلالمحراب و عیال من تا زلفا حال می
 بود - پس از تولد فرزندی که بجمع النحله مفتام او گشت به نندین این جواب خوش نت
 گردید با بجهل با نذازه این گذارش ما آنرا که خواجه معین الاولیاء را صد و پندارند محض
 پندار است حضرت میخند الدین قدس سره که ارادت و ملافت از پدر بزرگوار

خویش داشت و کمال هر دو عالم آراست و صاحب تصنیف بود۔ و پس از پدر بزرگوار مستحق
 و ارشاد۔ بوجود او آتش آئین پذیرفت و چون او را ویسی احیا بود و آن موضع مانند نام
 داشت که قریب به اجیر است و چون حاکم آنجا به آنحضرت مزاحمت نمود۔ و حاجت قریب
 آن در دلی رفت بود۔ و از حاجت قطب الدین مثال تیار کنایه آورده۔ و همین حاجت فخر الدین
 بود بعد وصال پدر پست سال و صد رحبات بود۔ و قصبه سر واکر شانه زده کرده از اکبر
 شریف است بیت اینچ پنجم ماه شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شنافت و
 نزدیک حوض قصبه سر واکر دفن یافت بنده بربارت آنحضرت مستعد بوده است حجت علیہ
 حضرت حاجت ضیاء الدین قدس سره خدا بکمالات بود بجائے برادر بسند شریف جلوس
 فرموده سال ششصد و نود و پنج رخت همتی ازین جهان بر بست حضرت حسام الدین قدس سره
 محمد زین الدین نرندان آنحضرت بود و چشم مردم غائب شده طلبه اهل رجال الغیب
 پیوست حضرت حسام الدین مؤمنه قدس سره پوچر و حضرت حاجت فخر الدین است
 سینه داغ از روز محبت و دیده اشکبار طلب داشت و دل دوخته ناک موت بود۔
 بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا المبرورہ خواجگاہش و قصبه سانجر
 باختر سے بسراہ اجیر است۔ پدرش پیر بود کم سنہ اور انہما مگردانید۔ او نیز و دوسر
 داشت۔ پیکر معین الدین خرد مرید سیلفہ مافرد حقیقت حاجت نصیر الدین چراغ دلی است
 و این معنی حکم حضرت حاجت بزرگ صورت بستہ پیش پا از ارادت آوردن باویش نفس افواج
 فیر و سنہ بود۔ و از باطن معین الاولیا ابھودے داشت۔ و اورا خود و نسبت خواجہ بزرگ
 میگویند و این منقبت اور اس است درویش کامل بود و از ارادت ریاضت کار خود را بجا
 رسانیدہ بود کہ بپیر اسطاز حضرت حاجت بزرگ استفادہ میکرد۔ دوم شیخ قیام الدین بربال
 قدس سره خوش شکل و زیبا چہرہ۔ دلاور و بزرگ منن بود۔ و این ہر دو نیز در نزد نرندان
 دارند۔ شیخ قطب الدین قدس سره پوچر و نخستین است از اجیر قدس سره آغا ناگہی متوجہ

سلطان محمود سلجی اور خطاب چشت خانی دادہ چند بیوہ و ازوہ ہزار سوار کردہ ہیں۔ چون بغیر درجہ
نیر سے سلطان پس از سالان سال در جمہر اسلام تازگی گرفت خواست کہ چشت خان بہ
خوئے بہت مد گرفتہ بودند پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ بہر پسین است یعنی از اول شیخ قیام الدین
دانشمند بود و در خصوص معین الاولیاء در سن مکیفت۔ شیخ احمد عبدلشانی و دیگر بزرگان شاکر
اویند۔ در ہنگام شورش فرمانروائے دہلی از خیرگی پیکر پرستان جمہیر درخواستہ رفت و
بعد از دیر پستہ و آمد سلطان از حسن عقیدت خود و انباز چشت خان نہار است بر شہادت
بہ بہانہ سازی و در اندختن او خیال بسبب لغرض سلطان رسانید۔ پیش ازین برادر من شیخ
بایزید بزرگ مدرس جمہیر بود۔ اکنون فریق آن با شخب سبب استواری اسلام مے نماید بنا برین
چشت خان شیخ بایزید را دستویسے بودن جمہیر شد و ان روزگار جمعے بر عرض سلطان بایزید
کہ او از نژاد معینہ میت۔ ازین بود انشوران درویشان گمن سال و بزرگان آگاہ حال تلمو
خود را فراہم آورد و در پستش باز کرد و دم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم جمہیری کہ علماء و
مشائخ کیتا بودند و دیگر حد آگاہان برستی نسب و گویا دادند۔ پویند خوشی کردن محمد دم شیخ
حسین ناگوری بہتر زندان شیخ بایزید گواہ عدل است۔ آنا شیخ جمالی رحمۃ اللہ علیہ در
سیر عرفان مے آرد۔ در آلیکے کہ این حقیر بشرف یارت مدت مبارک شیخ معین الدین مفسر
گشت از زندان ایشان صاحب عبادہ شیخ بایزید بود رحمۃ اللہ علیہ و او شیخے نہایت
عظیم ایشان بود شمس الدین طہا ہر کہ صد و پنجہ سال عمر داشت خرقہ حلافت از شیخ
بایزید یافتہ بود و شمس الدین را با حضرت سہاب الحق الدین اتحادے تمام بود و باین
احقر الانام شفقے و محبتے داشت انتہے۔ چون این بندہ کاتب حروف زیارت روضہ
مقدسہ خواہ بزرگ از سر قدم ساختہ رفتہ بود۔ در آنوقت صاحب عبادہ با جادہ آنحضرت
دیوان میرزا علیخان بود کہ وجود آنخشی اوبا حلیہ ستہ خواجہ شہابیت تمام داشت
لہ این شیخ رشیع الدین بایزید خود نمبر شیخ بایزید بزرگ است نہ شیخ تاج الدین بایزید بزرگ ۱۱

و از علوم غریبه نیز بهره گرفته بود و شیخ ملا محمد مست حضرت مفتی احمد بن محمد بن ابی بوسی
 مفتی الدین گنجه‌ای سید بود و در علم فرس بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرموده که از
 که انجیل خانه بستید بنده عرض داشت که از من ندان حضرت قطب الاولین شیخ
 الحرمین الشریفین شیخ عیسی مدنی بخشتی کجراتی ام نیست مان که معلوم شد شمار بندگیان حضرت
 سید محمد سرور که از اولاد حضرت خواجه بزرگ قطب است از معین الحق والدین حسن سحر قدسی
 سه است بود و باید از ان باز با هر گاه که بنده بخدمت شریف میرسد استقبال و تعظیم تمام
 می کند روزی تمسک اس کردم که آنحضرت از بزرگواران ما هستند چه چنین باید که فرموده
 گد اگر تواضع کند خدای دوست

روزی این تفسیر این ابیات روح آنحضرت گفته بخدمت گرانیده

مدحت سلطان عالم آشکارا گفتیت شاه مابا آفتاب دین و نسب گفتیت
 گوهر تاج الولاایت سید سالار شپیت بے تکلفت با بجا این چه سید کجا گفتیت
 این ابیات گرفته بر سر خود داشتند بنده را ظن غالب شد که شاید ناظر ارامی نیفتاد
 بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که حدیث خواجه معین الدین خور و میر سید فیض از جبهه شام حضرت فرد
 حقیقت خواجه نصیر الدین چنانچه دلی اندر چنانچه این معنی در کتب سیر این خانواده مرقوم است
 جهان آرا سیدم در مجلس الارواح که تصنیف او است بدستخط خاص خود داشته و اشتیاق
 بخدمت جسد آنحضرت گماشته و نسب نامه به خود سجّل ساخته بود آنرا باین بنده نمود و نسب نامی
 آنحضرت قبول ادب و مسائط به حضرت خواجه بزرگ می پیوندد و حضرت لیوان سید صغیر علیخان
 چشتی بن سید امام الدین بن سید نصیر الدین بن سید میراج الدین بن سید ابوالفتح بن سید
 علم الدین بن سید محمد بن سید خواجه حسین بن سید معین الدین بن ثالث بن سید نسیم الدین بن بزرگ
 خور بن سید خور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید

له شیخ کمال الدین احمد مراد بن شیخ احمد بن شیخ نعم الدین بن شیخ قیام الدین بن حضرت خواجه بزرگ حسین بن اولیا است

کمال الدین یعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید قیام الدین بن سید خواجه حسام الدین سوخته
بن خواجه سید فخر الدین بن حضرت خواجه بزرگ معین الدین والدین حسن و حمزه بن سید قیام الدین
ابن او هم تمام است بخواند اولیا مولف حضرت پیرزاده بر جاده هر آنچه که بحق شاه شریک الدین
احمد آبادی در باب منگی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد تصدیق فرمودند این شیخ احمد ایشان
به شیخ کمال الدین حضرت شیخ احمد بوده باشد زیرا که از کتب توابع میرزا حسن است که بنابر خواجه قیام الدین
زبان چیره دستی بیکر پستان بصوب بگرامت بودند

منقول است

او محقق با خبر غلام روزبه مفتی حبیب الدین شریک الدین الی الاهوری هکذا فی
خزینة الاصفیا

ثبوت پیوسته که حضرت خواجه رادو طهریاریا و عقیقه بودند اول دفتر سید جبهه الدین سیدی
عم حسین حنگ سوار است که والد بزرگوارش بحکم باطنی امام جعفر صادق رضی الله عنه
که او را به عالم رویا شده بود کلام خود و حضرت خواجه کرد و نام نامی آن عقیقه بی بی عصمت
در سه پسر والا گوهر از لطن آن عقیقه بوجود آمدند یکی خواجه ابوسعید دوم خواجه فخر الدین سوم
خواجه حسام الدین قدس الله سرهم العزیز و آنانکه میگویند که حضرت خواجه لاد بود بزرگوار این
سخن لایق غمت باز نیست چرا که شیخ فرید بنیر سلطانی الماکین شیخ حمید الدین فی ناگوری زبانی
جبر بزرگوار خود نقل کرده است که روح حضرت خواجه بزرگ معین الدین به سببده مخاطب شده
فرمود که ای حمید الدین پیش ازین که قوی و جوان بودم و اولاد بهم نبود هر چه که از رب العزت
میخواستم بلا تکلف و دعا ندا میرسید حالا که پیر شدم و فرزند بهم بوجود آمدند مقصود دعا ندا
حاصل میشود بنده عرض کرد که آنحضرت دروغی است که تا وقتیکه عیسی علیه السلام
از لطن مادر خود بی بی مریم متولد شده بود میوه استخوان در استخوان نه طلب و خواهرش

بابشان میرسید چون میسے علیہ السلام متولد شد بی بی مریم با تعلق از نرق میکشید
 فرمان شد که شاخهائی نخل حنک را بجنبان تا خریک تازہ بر تو بریزند چون
 جنب بامید خریک تر یافت پس در وقت سابق و حال این دست تفاوت است
 حضرت خواجه جواب او بشنید و پسندید و میگویی که عمر خواجه ابو سعید فرزند آنجناب
 پنجابگی رسیده بود و در دست نرزد داشت و خواجه نخست الدین فرزند ثانی آنحضرت
 بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد انتقال خواجه بیست سال زندہ ماند و بمقتاد سال
 عمر داشت و در این پنج لیسر عمر او تمند وجود آمدند و در قصه به سر و ار که از اجمیر بفاصله شانزده
 کوه است بر حمت حق پیوست و با نخب لدفون گردید و خواجه جام الدین سپر خود آنحضرت
 غائب شد و صحبت ابدال پیوست در آنوقت او چهل و پنج ساله عمر داشت و ویراست
 فرزند بودند و خواجه جام الدین سوخته بسیار با حب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
 اولیا مصاحب قبر شریف و در قصبه ساجهر بجانب مغرب از اجمیر واقع است
 و اہلبیت ثانی خواجه دختر یکی از اہل بیت است و سبب آمدنش بکاخ آنجناب
 این است کہ حاکم مسلمہ بھلی کہ ملک خطاب نام داشت بر سر ہندوان آن پارتا
 آورده بسپای از ایشان قبیل رسانید و دختر را را اسیر کردہ آورد و بطورند را
 بخدمت آنحضرت گذرانیہ آنجناب اور استبول شد بود بکاخ خود سدا فرار
 نمود و ناش امت الشہ نہادند و از لطن عفت آن تاج المستورات اول دخترے متولد
 شد کہ بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بغایت عابدہ بود و ارادت بخدمت والدہ ماجدہ خود
 داشت و آنحضرت غرقہ حلا مت اور اعطا فرمودہ بجای ہدایت و تلقین مستورات
 ارشاد کردہ چنانچہ ہزار ہا عورات بتوجہ آن تاج المستورات بجمت ام قرب رسیدند
 و شوہر عالی گوہر آن عفتیفہ شیخ رضی الدین نام داشت چنانچہ مزار پر انوار بی بی طہ جہا
 متصل روضہ مقدسہ حضرت خواجه واقع است و از و و لیسر وجود آمدند و در طہلی در گذشتند

رحمة الله عليهم حجت و اسوئله خواجه فخر الملتقه والدین شیخ اجیری قدس سره از فرزندان ولین
 و خلفائے ارجمنده خواجه معین الدین حسن سجری است جامع علوم ظاهری و باطنی و کمالات
 صوری و معنوی بود و براس حصول قوت حلال کسب زراعت اشتغال داشت بموضع
 نازکه متصل اجیر است سکونت ندید و تمام عمر در هدایت خلق گذرانیده و سال ششصد
 پنجاه و سه هجرت حق پیوست و بعد وفات پدربزرگوار تابست سال بعد حیات
 زوفات در قصبه سر و ابوقریع آمد و بها بخار بر عرصه قرار بدفن دوست - شیخ
 حسام الدین سوخته قدس سره که پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المومنین خواجه معین الدین سجری
 است سوخته آتش محبت و دروخته ناوگ عشق بود و به شیخ نظام الدین بدایونی بسیار
 صحبت داشت پدربزرگوارش ابرار بنام برادر خود خواجه حسام الدین بن خواجه بزرگ
 معین الدین موسوم کرده بود که غائب شد و صحبت ابدال پیوسته بود و وفات در حساب
 شجره چشمتیه در بهار هفتصد و چهل و یک است نام فرموده است و مزار پراوانش در قصبه
 بجانب غروب بر سر راه اجیر است و عمر طویل یافت که زیاده از صد سال بود
 و از غایت سوز عشق و محبت من اطرب خطاب سوخته شد خواجه معین الدین نور دهر
 بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است خرقه فقر و ارادت و حرمانت از شیخ نصیر الدین
 چران دلی پوشید و کمال کرامت معروف و ریاضت و محابه موصوف بود کار سجا
 رسانیده بود که بلا توسط غیره از روحانیت خواجه بزرگ معین بن حق الدین حسن سجری
 استفاده میکرد برادر خود شیخ قیام نام داشت که بغایت حسن و صورت و نجاعت و
 هیبت و عظمت بود و از هر دو بزرگوار بسیار اولاد مانده وفات شیخ معین الدین در سال
 هفتصد و شصت و یک است قطعه تاریخ وفات ۵

معین الدین از دنیا سفر کرد به پیش اهل محبت گشت مامور معین الدین متوکل رقم کرد
 بهار ششج سفر گشت مامور در سال وصال او در شصت و یک معین الدین کامل مطلع نور

قطعه تاریخ و خواجه حسام الدین خستق

چون حسام الدین ز دنیا رخت بپشت
سال وصل آن ولی متقی
عاشق الله صدق آمده است
هم حسام الدین سید خستی

قطعه تاریخ وفات خواجه بزرگ معین الحق والی قدس سره

معین الدین معین همه دو عالم
دلش روشن ز انوار تجلی
تولیدش امام محبت بنوان
وصالش نیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجه فخر الدین بن خواجه بزرگ

خواجه دین جناب فخر الدین
مثل گل رفت چون بیابان
وصل و جو - ز خواجه والا
علتش همان مقتدر زمان

نقل و نشرها

خواجه حسین الدین قیس سره
سج مطالب اسراف تمام
فرمان مجید جلال العزیز اکبر شاه

در آفتاب اولاد محب

در وقت فرمان عالیشان سعادت نشان از کمن عافیت و جان بادشاه به شرف
نقاد یافت - بیژره از پیغمبر که جمع آن مبلغ یک کتنگه روی است حسب اسم
حقایق دستگاه قطب العارفین غوث الوصلین از افاضت آصف خان مقرر
باشد که حاصل سال بسال به نذر به امام جلاله الاقدا فی الايام - کمال تربت شیخ حسین و جو
سمیر غالی ابدی و ضروریات آن دویم باید که بدعا و دعا در اتم دولت ابدی عجل مقام اقدس نماید

دارند و مانع نشوند و عهد داشتند و این باب ترجمه نمایند تحریر فی النسخ شهر القعدة ۹۹۹ هـ
خواججه حسین الدین بخط طلاء



کلمن
چون باب ترجمه و در ذوق لنگر خانه مرشد است
میان اولاد واجب و آنحضرت سیما شیخت آئین معرفت ترمین سیادت المشایخ نظام
بقای الاویس الکرام و جده از من شیخ حسن محال ثبت شیخ حسین و جده و تمام عالم الم مرشد
والجمعة المکثشیات شعار کمال الاخلاص فصاحت و ثمار تحسن السخیرت مستوجب
الرعايت الموصوف بالصفه نموده شیخ حسن را که شین مرشدشان است به جاده نشینی
تصفیه فرمودم و فرمان حب الادعان عرصه دریافت که از قدیمی و جدیدی بحسب فرم مطاع
و روجه ضروری است و صداد و وار دان بسنگر منور و مدو شیت شیخت آئین مشار الیهم قرینه و
بتصرف عمده المکث می الیه باشد که سال سال تمام کمال بصور یا است گریه نکر از عمارت فرش
در شنی موصول حج یومیه مرا عراض طعام مبلغ پانزده هزار تنگه مرادی بباله عقیقه تنو
آن سیادت المشایخ متعلق بوده و تمدد انچه باشد مشار الیهم بسویت فضلا بفضل نهادی بنگر
فیض اثری آمده باشد مجازان اموات حق موال قدیم الشان اوده انچه باقی ماند از ارام بسویت
حصه نموده هر یک حصه الضمعت به نسبت الفتن سلوک داشته مطلقا مناقشه کرده و کلیف
منازعت سانیده و با هم شرائط حمت خاطر جمعی داشته دقیقه فرو گذاشت نکنند میباید که
از ضمنون کونهم مطلقا عتبا کنند و هر یک بحسب خود رضی بوده و زیاده بی نکنند حکام کرام مال
و متاثران آن مقرر داشته بنگر فیض اثر جد است و برقرار است شتاز جمیع حوالات اغراجات
و مطالب دیوانی و مات و فروع اعلم شتازند و هیچ جهت خل نکرده از تغیر و بدل محال

و ما من شناخت فرمان محبت طلب ندارند *

تحریر الحی الامرالعالی و خلیفه فرمان

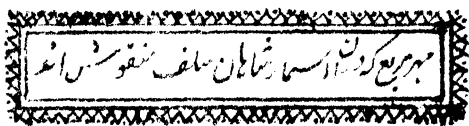
فی شهر شعبان المعظم

پروانه صدارت پناه معالی دستگاه معرفت پناه واقف موافق اعدوم و حکم اکابر الفضائل
عبدیل الوجیه اتم ربی العسکری مقوی ایضاً ناصر شیخ صدر شیخ القدر شیخ عبدالتجید

نقل منبر ما

محمد نورالدین جهانگیر پادشاه غازی شمل بر سر قسمت محاسن میات اوقات یک
در سنچ عرس و روشنائی - و یک حصه در محاسن شیخت پناه شیخ حسین
اولاد حضرت خواجہ بزرگ و یک حصه فقره انکیه داران *

طغرا باسم بادشاه التمنا



حضرت خواجہ معین الدین

چون مواضع که صبغہ وقف مزار فاضل الانوار حضرت قطب العارفین علیہ السلام مقرر است
قبل ازین بموجب یادداشت واقع ۱۹ ماہ امر داد الهی شده حکم شده بود که از تشریح حصہ نموده
یک حصہ را بجهت سنچ و رنگار و روشنائی و اختلاط عرس روضہ متبرک الکامیہ داشته
و یک حصہ در وجه محاسن شیخت پناه شیخ حسین عتبار نموده و یک حصہ را فقره
انکیه داران قسمت نمایند و حاجی مبرک حسب حکم الاقدس شمس موضع را که رقبہ آن چهل و پنجزار
و هفتصد و یک زمین و حاصل نه هزار و پنج پناه روپیه شود سائران جمله یک حصہ پانزده هزار و یک
مین باشد و اصل خرج روضہ منوره نموده و نیمه را که سی هزار و هفتصد و یک باشد

مجالشش هزار و هشتاد و پیموجب تفصیل علیحدہ صد و نہ نفر فقر خواہ دادہ
 و فقر کہ از نظر اشراف است س گشتند شیخ عبدالرحیم و غیرہ شش صد و بیست و
 نفر کہ بست و هفت ہزار و چهل بیگہ مدد معاش و بست یک من غلہ و ہشتند مجال
 حکم شد و نیمہ را بطریق فرمودیم و جامعہ فقہ اکبر ہزار و دولت و سی بیگہ و هفت من
 و شش آنار غلہ و ہشتند نظر اشراف نگذشت و اکثر از جامعہ فقر او تکیہ داران
 از اجیر تاجانہ و در رکاب ظفر آفتاب آمدند و بضرر معتمد رسید کہ زمین و غلہ مذکور
 بآن جامعہ از وقف منوعہ مقرر بودہ و حاصل وقف بہ فقر او مساکین و حافظین
 و تکیہ داران کہ از موضع وقف می یافتند بہیچ جامعہ اند و آنہا را بغیر از زمین و غلہ
 و لنگر کہ از رخصت منوعہ مقرر بود از محل و محیطیت ندارند و جامعہ کثیر اند بنابر آن کہ ما
 عالیشان بر محنت عنوان شرف صدر و عزیزا دریافت کہ جامعہ و اجیر نظر اشراف
 گذشتہ اند و از رضی و غلہ لنگر آنہا از نصف زیادہ محنت شد و یادداشت
 خود دست ساختہ اند بوجہ یادداشت واقعہ مسطور دارند و جامعہ کہ از نصف کم حکم
 شد و بعضی در کل بطرف شدہ اند از رضی و غلہ لنگر آنچہ ہشتند از فقر و نصف
 متصدیان ہمت آنجا از ابتداء غریب نوی نیل حسب انہیں نخواہد ہست کہ صرف
 معیشت خود نمودہ بدعائے وام دولت ابد قرین ہست خیال منمودہ باشند و نیز حکم
 اشراف است کہ بنفاذ پیوست کہ جامعہ بوجہ ہست بآن عالیشان جہانگیری مدد معاش
 و غلہ لنگر دارند و دولت شدہ اند و رفتہ آنہا تحقیق نمودہ از محصل مستقیم از فقر و نصف
 نخواہد ہست و در آئندہ بہیچ صحت بطریق متوفی مسطور دارند و بیاید کہ حکام و محال و
 جاگیر داران و کوریان حال و استقبال در ہست و استقرار آنچہ کم است س اسے
 کو شہید از رضی نہ کہ را سپودہ چک بستہ تبصرہ کہ نہا باز دارند و غلہ را از لنگر روضہ
 متبرکہ کے دادہ باشند و تغییر تبدیل بر قواعد آن را نہ ہست بلعین مال و جہات اخراجات

و غلہ لنگر عالیشان صرف ہوا و نمود و در امر از قبیل فقر او مساکین و حافظین

و عوارض است مثل مستلحه و شمشیر و جرمایه مخصوصه لایحه و مضایقه و زارنه و داروغخانه و بیکار و بیگانه
و ده شیء و حق و حرم و قانون گفته و ضبط هر ساله العبد از شصت و یک و هشت
و کل یک سیف و یانی بطالب سلطان و مراحمه و زسانه و درین باب هر ساله فرمان فرما نموده
طلب زارنه و اگر در محل دیگر زمین داشته باشند آنرا اعتبار نکنند از فرموده در گذر نه
در عهد شناسند +

شرح شہادت

واقعه تاریخ روز دوشنبه شانزدهم ماه مهر الهی سده موافق یکشنبه ۱۲ رجب المرجب ۱۰۲۶ هـ
در چو کی لایق المرحمت والا حسان عاقل خان بر سالک سیادت و نقابت پناه صدارت
در سنگاه ایران سید احمد قادری و دوست و قهرمانی شیخ عبد الرحیم و غیره چون موضع
نصیب وقت بزار فالض الاوار قطب الاقطاب مقرر است بمحل زمین بموجب یادداشت واقع
۱۹ ماه الهی سده از قرا حصه قسمت حکم شده بود و یک حصه را بجهت خراج لنگر
در ششانی و افرجات عرس روضه منوره نگارده است و یک حصه در وجه مدحاش
شیخ حسین استبانه رود و یک حصه ابرای فقره و تمکین داران قسمت نموده و بهین طایفه مبرک بموجب
حکم ششانی موضع که تبقیه آن چهل و پنج هزار و هفت صد و بیست و یک زمین حاصل شده هزار و پنجاه و پیر
داشته اند از اجاید یک حصه پانزده هزار و یک زمین باشد و اخل خراج روضه منوره نموده و نیمه
و حصه که می هزار و هفتصد و بیست که حاصل ششش هزار و هشتاد و پیر بموجب تفصیل ذیل به
شصت و نه نفر جماعه فقره که از نظر اشراف اقدس گذشته ششش صد و بیست و هشت نفر که است
و هشت هزار و چهل و یک بیگه زمین و بیست و یک من غله داشته اند هزار و پانصد و نود و هشت
بیگه که دوازده من عند بحال خود حکم شده و نیمه را بر طرف کرد و موازی سه هزار و دو و بیست
من و بیگه و هشت من غله و شش آثارا سامی جماعه بنظر اشراف اقدس نگارده استند اسحال اکثر
از جماعه فقره و تمکین داران از اجمیر تا ماند در کاسب سادات آمدند ضحیت مذکور تفصیل ذیل بجز قریه

داشتند که جماعه تکریم داران از موضع وقف مقرر بود و حاصل مباحثات بجهت فقرا و
مساکین حافطان تکریم داران که در موضع وقف از تکریم الایام مخیر و فایده بینجامد و آنها
بجز زمین و سنگ که نوبت روضه مقرر بود از محل دیگر و بیجا نیست ندارند و جمع کثیر اند بنا بر آن حکم
جهان بطاع آفتاب شمس گردون ارفاع صادر شد که جماعه کذا نظر اشرف گذشتند
و ارضی سنگ آنها از نصفه زیاده محبت شد و یادداشت واقع خود را درست ساخته بموجب
یادداشت واقع مسطور داشته جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی با کل بطرف حکم شد
آنها را عین و ارضی لنگر پنج دشته از قرار نصف تصدیان آنجا تنخواه دهند و نیز
حکم شد که جماعه که بموجب نشان عالیشان بدو معاش و سنگ دارند و فوت شده اند
او جمعیت بنموده از محل تکریم نصف تنخواه دهند و در آینده بمرتبه متوفی همین ضابطه
منظور دارند بموجب تصدیق یادداشت مسلمی شد از پرگنه اجمیر که رند کوثر شرح یادداشت بخط
حمده الملکی واقع سازند شرح بخط سید حمد قادری داخل واقع سازند شرح حاشیه بخط واقع نویس
موافق واقع است شرح دیگر بخط محنت الدوله غا قانی مدارالمهامی اعتماد الدوله آنکه تکریم
مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زراز داد ۲۵ ماه شهر نور الهی موافق واقع در ششم
رمضان ۱۲۸۵ در واقع عبدالکریم بغرض اشرف رسید شرح دیگر بخط حمده الملکی مدارالمهامی
از حریف قوی بن نشان عالیشان قلمی نماینده *

عنه

اسرا - ضنه

۲۲ شماره	لا سید
۸ شماره اساقی	ماله سید
از بخش دوله جمال	مکرم سما
ارضی غل	محمود
۲ شماره	ارضی غل
۲ شماره	ارضی غل
	ارضی غل

الارض
سما بید
مشما الیه

عند

هولا سما
عبد الغنی

اجمیر

عند

ارضی

سما بید

۱۰۵

ما سگ قبل ازین حکم شد

لا بیک

ارضی
عند
ارضی
عند
سگ

در نیولام حمت شد

ارضی غل

منجمله

صمد

ارضی صمد غل

عند بحال خود حکم شد

اجاء قاضی نظام

ارضی صمد غل

ارضی ما سگ غل

انقلبنا

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه غازی شجره عظیم موضع گیلوت در دونه معاش حضرت

شیخ علم الدین نمیره حضرت خواجه بزرگ رزق

خواجه عیدین بن شیشی

طهر باسم بادشاه



فرمان عالیشان و نشان شریف اصدار و عزت ازیاد یافت که موضع

گیلوت در سطح عال پرگز نراین سگ رسول جبر که مبلغ هفتصد پنج پاه روز پنجم و از این پاه

ولایت من است و خریف و موجد و معاش حقائق و عارف آگاه شیخ علم الدین از

استخاقانی حمده مملکی دارالمهامی خواجه ابو الحسن از خریف نوسخان بل منساقین نامی نیشتر حجتی آنکه
 بختیا جیو سامانت موضع گیلو تکر مبلغ مقصد پنجپاه رو پیجم جمع دارد در وجه مدد محاسن
 شیخ علم الدین حمیری در سبب خواجہ حسن خیر فی التالیخ ۲۴ خرداوست ۳۲ شرح غلط
 قدوه نوین لبند مکان نظام الدین آصف عالیہ آنکه تصدیق نویسنده
 در خجبا امیر علماند و فر صدارت منقوش شده

بصیفہ مدد محاسن

نقل منما

محمد نوالدین بکیر بادشاہ دخل الشہ فی بہمان شہون لیسیت اثبات املا حضرت خاتمہ برگزینہ العزیز

مہر کہ در آن اسما ہا امیر صاحب الملک
 تاب ہ جاگیر منقوش اند

لغز با سہم بادشاہ

خواجہ محمد الدین بن الحیدری ختہ قدس سرہ

چون عایت مراقبت حال ساکنان مساکت تیقت مرہ روان مناج نقوی و صلاحیت
 سیما جمعی را کقامت با ققامت ایشان بسبب حسب عمل و نسب آریستہ باشد از اول
 منعمات امور سلطنت و خلافت عظمی سپید انیم لہذا اورینولان مندرن عالی شان مرحمت
 عنوان از کمین لطف و احسان شہر و صہ ہمدار و عزیزا دیافت کہ از ابتداء خریف
 سحقان بیل منصب تولیت مزار فائز الاوار حضرت کہرامت منزلت ہدایت مرتب قطب
 الاقطب کنز اس الکین بر بان محققین غوث الاسلام و المسلمین بہ ستور سابق بہ
 سیادت و فصائل تاب بحالات الکتاب تبرع و نادر و دۃ المشائخ الکبار شیخ جعفر

نیر و صاحب معیت ام آنحضرت است مفعول متعلق به شد که حکامین بنی ملبوازم مذکور بام
واقدا نموده در رواج و رونق آن مزارکنز الانوار و تبقه نامری نگذارند و میباید که حکام کرام
و پوینان عظام و عمال کفایت فرجام متصدیان مهمات دیوانی صوریه جمیع آن
مشغلت باشند و امتولی آن معیت ام عرش احترام دانسته دست تقدی و کفیل او را
در امور متعلقه آن قوی دهند و خدام و موزنان و سائر عهده آن مزارت بیض بخش مشایخ
را متولی خود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امور رعایت نمایند و از
صلح و صلوات بر پیغمبر و آل و ائمه و بخت الله و العالیه مستشار بخلافه اسلطانیه جمیع
مدارالمهامی آنکه کاینقر و سینه همواره آن فیض نایل مانند یکدیگر آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد مومنی
داشتند و حصه عرس و شیخ مذکور باشد تصرف او بآنگذارد و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره
بوده باشد بدستور سابق عمل آورند و باید که از فرموده تخلف و تحریف نوزند و در عهدش ناسد

نقل عبارت ظهر فرمان

شرح یادداشت قمری پنج آذر الهی ۱۲۴۰ هـ و داد الهی شد موافق یوم چهارشنبه مطابق
۱۷ جمادی الثانی ۱۲۸۰ هـ در ساله اعتقاد الملک العظمی اعتماد محمد خان اکبر عمده الملک
مرتضی خان حبیب حکم جهان طاع آفتاب طاع عز اصداریافت که تولیت مزار افروز
الانوار حضرت قدس سره و نور و مرقده بدستور سابق به فیض نائل مانند کجالات التسابیج
و ثار هدایت آمارت مره مشایخ الکبار شیخ حسین که نیر و صاحب معیت ام آنحضرت است
مفعول مرجع باشد و نیز حکم شده که جمیع مدارالمهامی نوینند بهر مشایخ الیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد مومنی الیه داشتند و حصه عرس و شیخ مذکور باشد بمشایخ الیه نگذارد
و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره باشد بدستور سابق عمل نمایند شرح حاشیه موافق
واقع است شرح دیگر بخط همه الملکی مدارالمهامی اعتماد الدوله عرض مکرر رسانند شرح دیگر بخط
مقرب آنحضرت سلطان فی معتمد خان بتایخ ماه مهر الهی که مکرر عرض اشراف قدس سره

شرح دیگر بخط حمده الملکی مدد اللهامی سنه ثانی قلمی شد +



وخط محمد باقر

طغر اخورد

تنبیه المولوت

بر حاشیه ظهر سنه ثانی نص صدیق و یادداشت نشیان دشت نشانی منسج است

نقل نسما

محمد شهاب الدین شاهجهان آباد شاه صاحب ثانی فی اذخل الله عالمی فی الجنان
بحق محمد الرسول الله علیه وسلم مشتمل بر منصب سجادگی +

خواجہ معین الدین خسته بن خطاط

طغر اہم صاحب ثانی

محمد شاهجهان آباد بن خطاط

مهر مرجع کد اسماء شانان
از مہر صاحب قرآن تابه
صاحب قرآن ثانی منقوش اند

چون بعرض محنت دس رسید کند و رات و فتوحات روضہ منورست و ذوالصلین مقرب
بارگاہ جبروتی بموجب محنت منو لیسان و انالی موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین
صاحب جریادہ و مجاوران مقرر است و در بعضی چیز با محب داران غرضشہ ع نماییک
جهان طماع آفتاب شعاع گردن ارتقاع شرف صدارت و عزایز ادیانست کہ

که در اوقات مفتوحات آن مزار مورد الفوار بموجب محضر مذکور سواطع سلامات و نقره آلات
 که بندگان اشرف و اشراف در آن ارفع بپایان کوشا نهاده اند و الا گوهر عالمیت در و دیگر
 بسیارند و بشا را الیه و محباوران حسب الضمن مقرر باشد و هر جنس دیگر بحسبیت روضه
 منوره در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دسترس شود بشیخ
 موسی الیه متعلق دانسته اند داده باشند و طلا آلات و نقره آلات اگر شکست
 ریخت یافته باشند آنرا راست نموده بر صورت منوره متعلق دانسته نگذارند و احد
 در آن خلل ننمایند و تصرف نکنند و بیاید که حکام متصدیان موات حال
 استقبال بر این موجب مقرر دانسته نگذارند که احدی ترکب خلاف حکم باشد
 اقدس اعلی گردد درین باب نهایت تاکید و دست غن عظیم دانسته هر سال فرمان
 و حکم محب و طلب ندارند از فرموده تخلف و انحراف نوزند و در عهد نشاند
 تحریر فی التایخ دوازده شهر حرج المرجب سده جلوس مینیت مالوس موافق سنه هجری ۴
 شرح یادداشت واقع یوم پنجم ۱۲ شهر شوال سده جلوس مبارک مطابق سنه هجری
 موافق ۲۵ ماه الهی بر سال سیادت نقابت پناه صفوت و معالی دستگاه فیج الفی
 رفیع شان صد لصله و موسوخیان و نسبت واقع نویسی کترین بند نافدوی بعض
 اشرف سانید که بموجب محضر متولیان او مالی و موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب
 سجاده و محباوران مقرر است و بعضی چیزها محباوران خرخرشته نمایند حکم جهان
 مطاع آفتاب شجاع گردون القناع صادر شد که انچه دورات و فتوحات علاوه
 از جنس طلا و نقره آلات که بندگان حضرت منلافت پناه و شانه زاده اند
 و الا گوهر دیگران بسیارند بشیخت پناه مذکور و محباوران منصفه ذیل مقرر مفضوض باشد
 و هر جنس دیگر بحسبیت روضه در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دسترس
 گردد به شیخ موسی الیه متعلق دانسته می داد باشند و طلا آلات و نقره آلات اگر

شکست در ریخت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگا بدارند و خل تا بخ شهر ذابح
جلوس موافق بحسنه بموجب بدین یادداشت تعلیمی شرح و سخط سیادت و نقابت
بشگاه صدر لصله و در خل واقع نمایند و غیره و غیره +

حکم

منشکر در میان استیوخت چاه متا عباد و روضه منوره
هر جنس که نمیشد روضه منوره در کارش متا این
نقدت نمایند و از آنکه از کار برود و نمیشد
شود به شیخ مذکور چنین +

استیوخت متعلق روضه منوره داشته باشد طوالات و فقره آلات
آنچنین گنجینه است خلافت چاه شایسته و الاکثر
و دیگر این بیاند و در جنس که شکست در ریخت شود
متعلق روضه منوره نگا بدارند +

مسی برنجی آلات هر جنس که فربش چیده و سحره پیش
دکار باشد از شمعان چنانچه و قلیچ و دو چنگ و جام
و غیره و غیره

زلفیت غیره پارچه تازی
گجراتی که بر تبر پوشند

تعلق محباوران

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

از مرادی و طبری پارچه چیده چهارصدی
تا پال سیا و سصدی و فردتر
از آن وخته

نقار از مشرقی
و مشقالی یا هر چه
سکه باشد
پارچه سفید از خامه
و غیره ششصدی
یا بزرگ تر شش سفید
و غیره
نقار شیر و غیره تا هر چه

درد از فرجه
یا سکه و غیره
یا هر چه باشد
چیزان از
فیل تا اسب

هر دو سونان

هر دو فتر

عبارت دخل روز ناچند غیره

مهر

مهر

نقل و نما

محمد شهاب الدین شایسته جهان با بر شاغزانی شتمبلر عطیه موضع دلاواڑه بوجاش اولاد خواجہ بزرگ قدس سره

الله اکبر

طغریا اسم بادشاہ بخط شکر

خواجہ معین الدین پستی

مهر ملج که اسماء شامان دلی
تا به نیمه صبح قرآن مسج است

چون بموجب بر نهان عالیشان سعادت نشان موضع دیواره من اعمال حلی پکنه اجیر
دروجه مد معاش شیخ علم الدین برادرزاده خواجہ حسین میر غسفران پناه رضوان تنگ
مقرر بارگاه جبروتی مفت بود و در ادبیت حیات سپرده در نیولا که بعرض مفت سید
حکم جهان طاع گردن ارتقا ع شرف صبر و وعظ و در یافت که موضع مذکور در لیبست
به ستور سابق بشرط تبض و تصرف در وجه مدد محاش مستحقان شیخ علاء الدین غیره
اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکورات حسب الضمن مقرر و مفوض باشد که عاصلاً
آیا فصل فیصل سال ببال صرف معیشت خود نموده بگوئی دوم دولت ابدیت حال
مبنوده باشند میباید که حکام و اعمال متصدیان مهمات و تکفلان محالمت و
جاگیر داران و کور و یار جال و استقبال در شمار و استقرار این حکم اشفه اقدس اعلی
کوشیده آن موضع را تبصره مشار الیهیم باز گذارشته از تغییر و تبدل مصنون محروس
شناسند و از جمیع وجوہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع است شمرند و اگر در محل

چیز سه داشته باشد از امت مبارک کنند و شخصی را که از اولاد شیخ علم الدین
 نوکر باشد شریک شیخ علماء الدین مذکور در انوضع نازند بسیار چودهریان متقدم
 و مزارعان در عایله آنجا آنکه مالواجب و حقوق دیوانی را فصل فیصل سال به سال آنها
 جواب میگفت باشند از فرموده مختلف و انحراف نوردند - تحریر فی استانج شهر ذیحجه
 سنه جلوس مبارک موافق سنه هجری +

حضرت خواجہ معین الدین شسته

شرح یادداشت اتعبت اینخ یوم الاربعاء و یستم شهر رمضان المبارک سنه جلوس تایین
 مطابق ۱۴ روز ماه الهی موافق سنه ۸۵۰ بر ساله سیادت نقابت پناه نجابت است
 دستگاه مورد مرام بیکران بادشاهی مطمح عنایات نمایان شایسته شاهی صدر لیل نقابت
 سید بلال نوبت واقع نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجہ حسین بنسیره قطب
 الاقطاب که در شهر رجب المرجب سنه جلوس تایین بعرض مقدس و معنی
 که موضوع ولواژه من اعمال برگشته جمیع موجب فرمان عالیشان از قرار تاریخ ۲۴ شهر یورماه
 الهی سنه در وجه مدعاش شیخ علم الدین مقرر بود و فوت شده حکم جهان مطاع
 آفتاب شعاع گردون انقناع صادر شد که موضوع مذکور درست پستور سابق بشرط قبض
 و تصرف در وجه مدعاش شیخ علماء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که نوکر گشته باشد شیخ
 علماء الدین شده یک نباشد بموجب تصدیق یادداشت تسلیم شد شرح بخط سیادت
 نقابت پناه حمده الملکی در المهای آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط سیادت
 نقابت پناه صدر حلیل العتدر سید عبال آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط
 واقع نویسی مطلب واقع است شرح بخط سیادت و نجابت پناه مختار الدوله
 مختافانی حمده الملک مبارک المهای آنکه بعرض مکرر رسانید شرح بخط اقبال پناه افادت

افاضت دستگاه سعد الله خان آنکه بتاریخ ۲۴ شهر رمضان ۱۰۶۰ جلوس بیابون بکر و جرس
اشرف است در رسید شرح بخط سیادت و نجابت شصت و شصت و شصت دستگاه و ده خیم
بلند مکان عمده امرای فرعی ایشان با ظلم منظم ملک مال نیاج و منافع ملک قبال
گنجور اسرار بادشاهی و دانا خیر طریقت الهی حمد و المکات الملهامی اسلام خان آنکه فرمان
عالیشان قلمی نمایند +

مهر ویدی دانا

مهر حلال شاه صدر العبد

مهر بگو انداز

فصل تاریخ ۱۰۶۰ جلوس

تاریخ ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۰۶۰ جلوس مطابق ۲۰ آذر ماه الهی قتل بد فقر خاص نموده شد
تاریخ ۶ شهر صفر ۱۰۶۰ جلوس موافق ۲۵ شهریور هجری نقل گرفته شد مع نور محمد محبوب
یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند +

بواقع مقابل نموده داخل روزنامه و واقع تاریخ ۱۰ شهر رمضان ۱۰۶۰ معرفت نور محمد داخل شد
تاریخ ۲ شهر رجب المرجب ۱۰۶۰ جلوس نقل شمع شد +
تاریخ ۲۹ شهر جمادی الاخری ۱۰۶۰ جلوس بیابون موافق سن یک هزار و پنج پاه و ده مطابق
تاریخ ۲۳ ماه شهر یورالی مع نور محمد بد فقر استفسار رسید +

من مولف اصل و منان از خدمت الوهیت پناه ربوبیت دستگاه مرشد زاده آفاق
رهنامه علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجاد نشین بارگاه الاتین پناه
سجود عالم و عالمیان قبله برحق و کعبه یقین دریافته سوادش گرفتار و عند الاستفسار فقیر حضرت
مشیخت پناهی فرمودند که پیش از پدر بزرگوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حقیقی حضرت
شیخ علماء الدین یکجای دیگر مقرر و مقرر بود و آنادان مانیک شاه عالم بهادر شاه غازی
بد فتح کامل بخش بزیارت روضه شریف دارد و احبیر شد با شمع کلمات ناشناخته که از زبان

شیخ فخرالدین سجاد نشین وقت که اواز نبار حضرت شیخ علامه الدین بود منصب سجادگی
حضرت عنفران پناه شیخ سراج الدین که از بنی اعمام شیخ فخر الدین بودند مفوض منسوب بود.

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی مشرباثبات اولاد حق تعالی بزرگ +

طغابا اسم بادشاه



خواجه معین الدین چشتی

در بنو قریه من مان عالیشان سعادت نشان شمس اصدار و عز ایراد یافت که منصب سجادگی
عنفران پناه ضوان دستگماه قطب الاقطاب مقرب بارگاه جبروتی سعادت باد
کمال است که تسابیح مستانخ العطن ام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت
و مساهمت احدی حسب البضمین هست و مسلم باشد که کما نیغی بکوانم و ما هم منصب
قیام و مدت نام نموده و تسبیحه از وقایع حرم و حیات در آن باب نام رسمی نگذارند و بیاید
که حکام و عامل و متصدیان مهمات و گیس و داران و کوریان حال و استقبال و استمرار
و استقرار این حکم شمس را علی کوشیده مشارالیه اصحاب سجاد و دستمه مدت
تصدی می پسیراد و امور متعلقه آن امر فوی و مطلق داشت نگذارند که دیگر و در آن
منصب دخل نماید و پیرامون آن گردد و به جند و نه عمل و فوسله و زائران و وطن افان کن و
منوره آنکه مشارالیه را صاحب سجاد و علی الاطلاق دستمه تمامی امور متعلقه و در جمعه
را محض پس او و بنمزد از فرموده تحکیم و انحراف نورزند +

شرح موافق یادداشت واقع بتاریخ اسفند در آبان الهی سده موافق یوم شنبه بتاریخ
 ۵ شهر رجب الاول ۱۳۹۹ بمصر السیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دست
 جلیل است در منبع المکان صدراعظم و موسس بخانقاه نوبت واقع نویسی کمترین بندگان
 قاسم علی آنکه باسم شیخ پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۴ ماه مهرازی سده نظر اثر
 اعظم گزشت حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شد که سبب اولی قطب الاقطاب
 پشمارا البیروت من مرمی با مشارکت عیس که از بغیر خواجہ ولی محمد شرح بخط جمہد الملکی
 مدارالمهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت و نقابت پناهی آنکه مثل
 واقع نمایند شرح حاشیہ بخط واقع نویس مطابقت واقع است شرح بخط جمہد الملکی
 بعضی کررساند شرح بخط مقرب بحضرت اسطغانی حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۷ ماه
 آذر الهی سده کرر بعضی شمس اعلی رسید شرح بخط عمدة الملک کن سلطنة القاهرة
 موتمن الدولہ الباسا و مفتی الدولہ لسخافانی حجة الملک مدارالمهامی علامی فصل خان آنکه
 فرمان عالیشان شلمی نمایند

نقل و سوما

محمد شهاب الدین شاهجهان باو شاه غازی به بخون اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سره

خواجہ محمد بن حسین شتی

طغرا باسم بادشاه



درین وقت نثرن عالیشان سادات نشان نیست اصدار و عز انیا و یافت که موضع
 گناہ من اسما حلی اجمیر سکر و صوبہ مذکور بطریق دولست استبداد نصف

قوی سل در وجه مدعاش مشیخت پناه حقایق آگاه شیخ معین الدین نیر
 خواجه معین الدین حتی از آنچه که بتاریخ ۱۲۰۴ ماه رمضان المبارک این نامه بنظر اشرف اقدس علی
 گزشت و بعرض مفتدس معتمد رسید حکم بان طاع آفتاب شعاع گردان قلع
 صادر شد که یک موضع از پرگنات سکه کاراجمیر که یک هزار روپ حاصل داشته باشد
 در وجه مدعاش مشارالیه محضت نموده ایم - بهنقاد شرفی بعد محضت شد بموجب بطریق
 یادداشت تسلیم شد - شرح بخط عمده الملک مدارالهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط
 صدارت و نقابت پناهی آنکه بر سال کمترین بند داخل واقع نمایند - شرح حاشیه بخط واقع
 نولین موافق واقع است - شرح بخط جمده المملکی آنکه بعرض مکرر رساند شرح بخط قبسال پناه
 حکیم شیخ الزمان آنکه بتاریخ ۱۲۰۴ ماه مهر الهی سکه مکرر بعرض مفتدس اعلی رسید شرح بخط
 عمده الملک رکن سلطنته اعلی امیر مومنین الدوله الباهره محضت الدوله سخا فانی حبه الملک الملهی
 علامی فصل خان آنکه از نصف خولع قوی سل من مانع الیشان قلمی شد +

البر هزار حاصل

موضع گنابیره از حویلی سکه کاراجمیر

البر سکه هزار رقبه

حاصل کامل ۱۲۰۴ هـ

لا و عص

جمعه نخواسی از تعمیر جاگیر دار

شرح بخط جمده المملکی آنکه از صوبه سکه کاراجمیر از موضع گنابیره قخواه نمایند با موضع درست

تنبیه ممولف

فقیر مولف موضع گنابیره ادیده است قیاسیکه تا سال سیکه پخته بود موضع مذکور قریب یک ربع است

نقل چشمه و سرما

شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی در باب تفرقه
سجادگی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز بتاریخ روز
چهارشنبه نوزدهم شہر صفر المظفر ۵۰ جلوس مبارک موافق ۲۲ لہ مطابق ۱۸ فوراً
ماہ بر سالائق العنایت الاحسان بر درواحم - خدیو گہراج صدر رشیع القدر صدر
سید محمد خان صاحب جهان و نوبت واقف نگاری فدوی در گاہ آسمانجاہ عبد العزیز قلمی نگار
حکم صادر شد کہ منصب سجادہ نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلکہ دارالخبر
اجمیر از تفریق شیخ فخر الدین - بہ شیخ سراج الدین ولد شیخ ابوالفتح و موضع گیلونہ عملہ برگشتہ
سرکار و صوبہ مذکور جمع دو ہزار روپیہ بابت باریافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ منورہ
باندوز و فتوح آنجا مشروط اصول حصہ موضع دلوڑہ برگنہ حلی صوبہ مذکور پنج آنہ یومیہ کہ
بلا شرط مقررہ دارد و وجہ بدو محاسن او مقرر نمودیم - اگر در محسدہ بجز چیزے دہشتہ باشد آنرا
اعتبار نہ کنند واقع ۲۸ ربیع الآخر ۵۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمشارا الیہ بلا شرط مقرر است +

بموجب نشان تخریر ذالحجہ ۱۰۰۰ عہد حضرت بموجب نشان ۱۳ جمادی الاول ۱۰۰۰
حصہ موضع دلوڑہ ۵ یومیہ

بموجب نشان والا نشان عہد حضرت مرقوم ۲۱ بموجب سجادہ نشینی و مدو محاش ذیل
نزد فتوح روضہ مسطور بہ سیمہ مقرر بود و بعد فوت او بموجب نشان مرقوم ۵ جمادی الاول
۵۰ شیخ فخر الدین پسرش مقرر شدہ +

سا
اصل روپیہ محصل اضافہ

گیلوتہ - ہزار جمع موضع

در نیو لا بمشار الیه سواک بلا شرط مقرر شد +

شرح دستخط وزارت پناه لبالت و شهادت دستگاه عمده من مریان عقیدت نه
زبد محصلان با اعتقاد منظور نظر بادشاهی مورد الطواف متناهی - مهبط اسطوانات بکران
خانزاده شجاعت نشان مصداق دولت با فرنگ نجفی الممالک امیر الامر ابدان و شجاعت
سپه سالار نائب اعظم و خلافت نشان الی اعطاء سلطنت و کشور کشانی معاهدین
دولت سپه آرا سی محارک فتح و نصرت گنجور سوار بادشاهی اناضمیر نجفین پیرایه محفل دانش
و بجای صاحب حرب الی عالم آرای دستور روزگار ممالک ایران و کلاً ذوالاقتدار صاحب
الشوکت و العظمت و آلات شام واجب العزت الشرف و الائتزام قدوده خونین عمده
امرای عظیم الشان کن سلطنت الحلیه نظام الممالک آصف الدوله آنکه عمل واقع نماید
کما فضلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغییر شیخ فخرالدین +

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت و الاحسان شایسته مرام
بیکران هدایت الله خان نائب دیوان عالی آنکه داخل واقع نمایند شرح دستخط لائق
العنایت و الاحسان مورد مرام خدیو گیهان صد رفیع اعلیٰ صد احمد و صدیو خندان
صد جهان آنکه داخل واقع نمایند جرض است سید مشار الیه از بنابر تطالب قطب
مذهب مزاجض است حکم شد خدمت مذکور از تغییر شیخ فخرالدین مشهور و معزول مشار الیه
مقرر باشد +

محکم شد

معاش مشروط

مد معاش مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول ۱۲۸۲ هـ اصل و اضاف
بموجب ۲۱ محضر ۱۲۲ مریض در ولایت الصاعقه سالانه +

گیلوتیه بر گنہ زاننہ سرکار صوبہ مذکور
 از حسن زاننہ روضہ مذکور
 الہزار جمع موضع
 الہ سالانہ السیرار

گیلوتیه علم پر گنہ زاننہ سرکار صوبہ مذکور
 از حسن زاننہ روضہ مسطور
 الہزار جمع موضع دروست
 الہ ہزار عصم
 تحریر شد است ایچ نہ صد سنہ الیہ
 مطابق وقایع کل است *

مہر صدر جہان

مہر افلاک شاہ فدوی شاہ عالم بادشاہ

مہر عبدالعزیز فدوی شاہ
 عالم بادشاہ

تاریخ ۲۳ صفر ۱۰۵۷ دخیل سیابہ تاریخ ۱۱ صفر ۱۰۵۷ تصدیق بدقت الیہ گذشت
 بہت سوم صفر لمظفر نقل فرستہ دیوان اصدات رسیدہ جو راج دخیل آوارچہ
 ثانی احوال بنظر در آمد پانصد روپیہ دیگر بہت و معزول مرحمت شد

نقل حقیقہ

محمد شاہ بادشاہ غازی بابقر منصب سجادگی بنام شیخ منیر الدین صاحب نیرہ
 حضرت خواجه بزرگ قدس سرہ اللہ تعالیٰ عنہ الحزینہ
 تاریخ روز یکشنبہ چارہم شہر رمضان ۱۰۵۷ جلوس معلی موافق ۳۲ الہجری
 مطابق شہر ماہ بر سالہ سیادت و فتاہت بہت ثبات امارت و ایالت مرتبت شہادت و شوکت
 منزلت عمدہ امرای مسیح ایشان زندہ خوانین بلند مکان لایق المرحمت الاحسان
 مقرر حضرت اسحاقان معتمد الملک میرجلہ معظم خان خانخان بہادرمظفر جنگ ترخان

نوبت واقع نگاری گیتی رخ نماند ازادان درگاه سپهر احشام مولانا سرام می میگردد و حکم صادر
شد که منصب سبباده نشین روضه منوره حضرت قطب الاقطاب واقع دارالخیر اجمیر
از انتقال شیخ سراج الدین به شیخ منیر الدین پیرش و موضع گیلوته عماد گیلوتی نماند سرکار
صوبه مذکور صحیح و دوزار روپیہ بابت بازیافت ثمنی و یک هزار روپیہ سالانہ از خوانہ روضہ
مذکور باندوز و فتح مشروط سوار حصہ موضع دلاڑہ عماد گیلوتی حویلی صوبہ مذکور و پنج آنہ
یومیہ بلا ششہ ملا در وجه مدح ساش او مرحمت نموده ایم اگر در محل دیگر چیزی داشته باشد
آزاد اعتبار نکند و در واقع عذرہ رجب سہ ہجری بوجہ بقصدیق یادداشت تملی شدہ
بوجہ بنام ذیل بمشارا الیہ مقرر است +

بوجہ بنام تحریہ ذالہجہ سہ ۱۲۸۰ ہجری
بوجہ بنام ۱۳۰۱ الی اللہ حضرت خلدگان
حصہ موضع

در نیو لا بمشارا الیہ سوار بلا شرط مرحمت شد
بشرح دستخط

مؤمن الدولت علیہ معتمد سلطنت الیہ عمدہ امرای رنج ایشان بن خرمین بلند مکان
ناظم منظم ملک مال نامیج و مناج دولت قبال صاحب بیف و قلم رافع الوار
و اسم وزیر صاحب بیکریک جمدہ الملک اللہ المہام قطب الملک پمین الدولہ سید عبد اللہ
خان بہادر ظفر جنگ سپہ سالار یا با وفا دستوالوزرا آنکہ داخل واقع نمایند +
شرح دستخط

سیادت و نقابت تربت امارت ایالت تربت کت و شپت منزلت عمدہ امرای رنج ایشان
زبدہ خرمین بلند مکان لائق الرحمت والا حسان مقرب حضرت سخاقتان معتمد الملک میرجلہ
معظم خان خاغت خانان بہادر ظفر جنگ ترخان آنکہ داخل واقع نمایند +

سیاه

خواجه معین الدین چشتی

از روی سیاه بهر عمده المملکت بخشی المملکت سیاه الامرا بهادر رسید که سید نیرالدین سید سلج الدین عباد نشین درگاه حضرت قطب الاقطاب که سید مذکور فوت شد و حمید وار است که بموجب پد عباد نشینی آنجا میفرستاد و عرض استرس رسید که تجویز نامه بهر سید علیخان صمد جرد آنجا نیز رسید که سید سلج الدین عباد نشین فوت شده سید نیرالدین پسر متوفی طالب علم بصلاح و تقوی آراسته لائق عبادت به دستور پدر بنام موی الیه سزاوار شود حکم شد و نظر را

کما فضلت

عباده نشینی روضه مسطور از هفتال شیخ سلج الدین بمشارا الیه سپیش

حکم

معاش باز یافت سابق
بدو معاش مشروط شیخ سلج الدین متوفی بموجب یادداشت واقع عهد مرقوم
سوم جادی الاول ۱۰۵۵ هـ یومضان ۱۰۵۵ الیه بعرض مکرر رسید فرمان در دست گشته

موضع گیلون علیه گشته زاننه سالانه

ال

المنهج

گیسوتہ علیہ پر گزرائے صوبہ مذکور

سالانہ از حسنہ از مسطور

الـ

الـ

تحریر فی ہفتای شہر صدر سنہ الیہ

مہر بلا سرام

مہر میر محمد معظم خاں خاٹا خان

معہ جان محمد قول

بتاریخ دوم شہر ذی الحجہ سنہ

مطابق واقع کل است

بتاریخ چہار دہم شہر رمضان سنہ

بتاریخ اول شہر رمضان سنہ

۲۱ رمضان جلوس الـ

تصدیق بذکر الگیدشت سید محمد قول

نقل بذکر واقع کل سید

داخل واقع کل نموده

بتاریخ دوم شہر ذی الحجہ جلوس الـ نقل بذکر

داخل وارد نموده

داخل فہرست بمجاہ نموده

دیوانہ ارت لبالیہ سید محمد قول

نقل حقیقہ

محمد شاہ بادشاہ غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاد شیخ سراج الدین صاحب سبب بادشاہ بخ
روز جمعہ ششم ذی الحجہ سنہ ۱۰۳۰ جلوس مبارک برافق ۱۳۰۰ ہجری بر سالہ سیادت و نجابت شاہ
شجاعت و شہادت دستگاہ سزاوار عنایت پادشاہی بل مرحمت طے لکھی صدر رشیع اقدس
صدر الصدور سید امیر خان فہرست و اخذ نگاری کمترین خانہ زادان دگاہ آسمانجا غلام علی
قلمی مسکروہ حکم صادر شد کہ نیم روپیہ بلا قصور و مہ از اوقات وضعہ منور حضرت واقویدہ
عزیزہ از اخیر جمیر در وجہ مدد محاش محمد حسین بن محمد حسین بن سید اسد اللہ مرحمت
فرمودیم اگر دیکر چیزے دستہ باشند آنرا اعتبار نکنند واقعہ ۲۴ شوال سنہ احد
تصدیق یادداشت قلمی شد +

شرح دستخط متون الدوله العلیه محتمه سلطنت الیه عمده امرائے رفیع شان پیر و خرمین بلوچان
ناظم و مناظم ملک مال ناچ و مناج دولت و قبیل صاحبین و قلم رافع اللہ اولیٰ علم و
صاحب ندیر یک رنگ و ملک دار المہام قطب المملکتین الدولہ سید عبداللہ خان بہادر
ظفر جنگ سپہ سالار با وفادار ستور الفزرا آنکہ دخل واقع نمایند +

شرح دستخط سیادت و نجابت سپاہ شجاعت و شہامت و شگاہ منرا و رعنائیت پادشاهی
قابل محبت و شایع الفت صدر صدر دور سید امیر خان آنکہ دخل واقع نمایند +

خواجہ معین الدین چشتی

از روی تجویز نام بہر میر عبد القادر مولیٰ رضو منور حضرت
محمد حسن نیرہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی بہیج و معیشت نذرند استحقاق بدرجہ کمال دارند
بنابر آن پانزدہ آنہ یومیہ بلا قید و نامی تجویز نموده آپ فار در جوہر پیرانیت بفرض اقدس
رسید بشرح صدر حکم شد

۸ بلا تصور و میسر

خدیجہ

۲

سعی النساء

۱

مشاء الیہ

صغیر

رقیہ ہمیشہ

۱

مسماة راحت النساء وغیرہ ہمیشہ زادہ

۲

مسماة لطیفہ

مشاء الیہا

تحریر فی التاریخ صدر سند الیہ

مطابق واقع کل است بر حاشیه بعض مکرر رساند -
 است و بنفتم - فرستاده جلوس با که بعض مکرر رسید -
 پس پشت جریه حسنہ مشایان دیوان شاهی بسیار است -



چهارم صفر سنہ احد جلوس

نقل و نشر

ابو احمد علی عزیز الدین عالمگیر بادشاہ غازی دہلی نقل اللہ نے بحسن ان اسیم حجازہ تعالیٰ شانہ
 خواجہ معین الدین خشتی قدس اللہ سرہ



طغرا بخط طہ لایسم بادشاہ

درینوقت میت اقتران منہ بان الا نشان اجب الاذعان صادرست کہ موضع بدہ گانودست
 بجمع شصت چہار ہزار و ام علمہ برگنہ حویلی دارالخیمہ جمعیر کہ پانصد روپیہ حاصل آنت از تغیر
 صغر علیخان غیرہ در وجہ تمام میرغیاث الدین غیرہ پسران و متعلقان حضرت شاہ
 نجم الدین حسن سجزی نمبرہ حضرت قطب الاقطاب بطریق التمتنا با فرزند ان سلا
 بدست لایق بعد طین بمبغانی توفیر از حضرت سحمت ان بل حسب البضمن مقرر باشد باید کہ فرزند ان
 نامدار کامگار و التبار و وزرے ذوی الاقدار و امرے عالمیقدار و حکام کرام و عامل کفایت

و مقصد بیان همت سلطانی و تکفلان معاملات دیوانی و جاگیرداران و در با حال استقبال ابرام و
در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معنی کوشید موضع مرقوم را در سبب ننگ بعد نسل
و بطناً بعد لطن خالدا و مخلصه انتبصرت آنها با من در زندان باز گزارند و ارسوا و دم تغییر
و تبدیل مصون و خرد و من دست به جلت پیشکش صوبه داری و فوجدار می و مالو جات و
اخراجات مثل مثل و محصلان و داروغگان و بیکار شکار و ده بنی و مقتصد و صد دهمی
قانون گوئی متر احم و متر ض نشوند و توقیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه
از حسن تر و د آن به غیر اید معاف و مرفوع است شمارند درین باب تاکید اکید و قدغن مبلغ
دست سند عجد و نه طلبند و ازیر لیغ کرامت تسلیغ و الا تخلف و انحراف نوزند شرح
یادداشت پس نشیت نشان +

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه سبت و ششم شهر محرم سکه مجلس معنی موافق
مطابق ۲۸ شهر ماه بر سال سیادت و نجابت مرتبت امارت و امانت منزلت دانای مرجع
دین و ملت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لولای شوکت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرمانروای اعظم و سلطنت و کشورشای ظفر بر لای معارک جهان ستانی عیش آرای محفل
کامرانی دست یقه یاب ارباب دشا می و مر شناس مزاج دانی ما گاهی - جوهر دات حقیقت و فا
فرع شمع کیرنگی و صف محرم و دکشای مجلس حلاص نیست خلوت سرای خاص کار فرما
سیف و سلم در امور عالم قدوه و خنجر لبند دکان عمده امرای عظیم ایشان وزیر صاحب
همه کوشش ضمیر عالمی قدر لازم الاختصاص و الا غرار واجب الاحرام و الامتیا ز کین سلطنته
بادشاه سلیمان قهر دار آصف جاه نظام الملک بهادر فتح مبارک سپه سالار و نوبت و اوقامی
خان زندان درگاه حلالق پناه لعل سنگه سیکر و حکم صادر شد که موضع بدو گانود و سبت
بجمع منصف و چهار هزار دام عمل بر گنجه حویلی دار اخیرا جمیز از تعمیر اکرم علیچان و غیره در وجه
الغلام اسپران و متسلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الانطب

بطریق التعماد است نه ندان نگام بنگام و بطناً بعد بطنی و توفیر و آنچه از حسن و در جمع
آن بیفزاید مزاحم نه شوند مرحمت منعم داریم واقع چهارم شهر محرم سنه شرح دستخط سیاد
و نجابت تبت امارت ایالت ملت دانای مراجع دین و ملت شناسانی مراتب ملک ملت
فرزنده لوائی شوکت و حشمت طرازنده بساط اہبت و عظمت اعتضاد حنلافت فرما نروا
اعتماد و سلطنت و کشور شائے متیقیا بدار باد و شایے فرشتا من اجدانی و آگاهی
جوہر مراحت یقت و وفای فرغ شمع یک رنگی صفت ایہرم و لکشائے مجلس خاص محرم خلوت
صدق و مناص کا فرمایے سیف و مسلم برابر امور عالم وزیر صائب بیرمک است ار میریہ ضمیمہ
عالمی مقدار . . . لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتياز رکن السلطنت
بادشاہ سلیمان قمر دار وزیر المملک حبلا المملک دارالمہام نظام المملک آصف جاہ
بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ داخل واقع نمایند - شرح دستخط وزیر المملک آصف جاہ
نظام المملک بہادر آنکہ مکر بعرض رسانند - شرح دستخط امارت ایالت
پناہ قبیل و مناص و سنگا کہ کن السلطنت لیسالیہ میرا فرزند عنایت خلیفہ الرحمانی
نوری عقیدت نشان ضیاء الدولہ سعد اللہ خان آنکہ مکر بعرض معیت دس معلیہ
شرح دستخط وزیر المملک حبلا المملک دارالمہام آصف جاہ نظام المملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ بنظر درآمد معیت و تنخواہ موضع بدکاؤن در سبت عملگر
حلی دار انجیر اجمیر از قلعہ اکرم علیخان - وغیرہ وجہ انعام التعماد میغیاث الدین غیرہ
پسران متعلقان حضرت شاہ نجم الدین حسن سجری نبیرہ حضرتہ قطب الاقطاب +

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

مبعانی توفیر مرحمت شد - شرح دستخط وزیر المملک حبلا المملک دارالمہام آصف جاہ
نظام المملک بہادر از خلیفہ معقان یل فرد دستخطی چارم محرم سنہ . . .

صافقت خط الوفا خواجہ معین الدین حشمتی قدس سرہ

شرح یادداشت، مستخط وزیر المملک حبل المملک مدار المہام آصف بابہ نظن ام المملک ساد
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ موافق صاف خاص لعل آرنند شرح عرض چہارم محرم سہ شہ
رسید آنکہ میر غیاث الدین و عظیم الدین و میر نظن ام الدین و مسماہ حدیت النساء و النساء
پسران متہمس لقا حشمتی شاہ نجم الدین حسن سجری نیرہ قطب الاقطاب حضرت
خواجہ معین الدین حشمتی شب روز عبادت الہی مشغول و کفایت معین ندارند امیدوار
موضع بہ گاون جمع شخصیت چہار ہزار دام علم پر گنہ حویلی دارالخیر اجہیہ از تغیر اگر علمین
مزبور در وجہ انعام التعمام حمت شود و غیرہ +

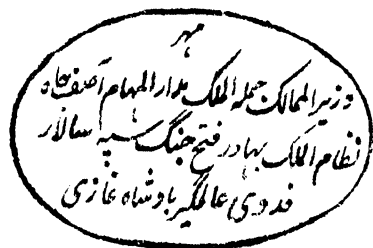
لعل = ہزار دام

مشاور الیہ و عیسٰی پسران شاہ نجم الدین حسن سجری حدیت النساء و غیرہ

از تغیر اگر علمین

لعل = ہزار دام

مومی ایہ	عظیم الدین	نظن ام الدین	اہلیہ نہ کور	زیر النساء و غیرہ
لعل = ہزار	لعل = ہزار	لعل = ہزار	لعل =	لعل = ہزار



عبارت پس پشت پامین من لعل شرح یادداشت مندرجہ بالا۔

عبارت عاشقین پشت منان جانب است در باب شش شش فرمان و
 و در ناخج عبارت این عشق منان بر عاشق جانب بیست و یکم و فاطر شاهی +
 خواجہ حسین الدین تپنی قدس سرہ

چشمہ

عمدہ محمد شاہ بادشاہ غازی بہر وزیر المہاک نواب بہ الدین خان مین بہادر
 بتاریخ روز جمعہ شانزدہم شہر محرم ۱۰۰۰ جلوس مبارک موافق ۳۹۰۰ ہجری سال
 سیادت لغت بہت تبت ایالت و امارت تبت چیت و شوکت منزلت عمدہ در
 زمین ایشان بدو غنیمت بلبل مکان لایق المرحمت والا احسان مقرب السعفہ الخاقان
 معتمد الملک مسیحہ جلہ معظم خان خانان بہادر مظفر جنگ فرخان و نوبت واقغ نگاری
 کثیرہ فرخ نہ زادان در گاہ آسمان بخاہ غلام علی شلمی منکر و حکم صادر شد کہ بہت و
 دو بیکہ زمین از محل متیم پرگنہ حویلی دار اخیر اجمیر در وجہ دو معاش مسماۃ بی بی کمال دولت
 متعلقان سید سید الدینیرہ قطب الاقطاب حضرت محبت فرمودیم اگر محل دیگر
 چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نہ کنند و افعہ سوم شہر رجب المرجب ۱۰۰۰
 موجب تصدیق یادداشت شلمی شد +

در دستخط موتمن الدولہ علیہ معتمد السلطنۃ الہیۃ سیادت و نجابت و قربت امارت
 ایالت منزلت دانائے مارج دین و دولت شناسائے مراتب ملک و ملت اعتضاد و خلایق
 و فرمانروائے عتقاد سلطنت و کشور شائے ناظم و منظم ملک و مال تابع مناسج و دولت
 قہر بال خلاصت لہ صان باعزم مت و پیش مت دمان بہر کہ رزم عمدہ منج ایشان
 زندہ امرای بلبل مکان صاحب ہیف و بہت سلم رافع اللواء و علم وزیر صائب بہر
 ایسا و مت یک رنگ وزیر المہاک جلہ الملک مدار المہام اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر مظفر جنگ

آنکه داخل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت نفیست بابت امارت و ایالت بابت حشمت و شوکت منزلت
عمده امرای منیع ایشان بنیم خونین بلند مکان لائق المرحمت و الاحسان قریب حضرت
اسحاقان معتمد الملک سیح حمله معظم خان خانانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل
واقع نمایند

خواجہ معین الدین چشتی ندوی

حمید محب مبارک

بالتاسه مشار الیہا وغیرہ متعلقان سید الدین بڑہ قطب الاقطاب حضرت خواجہ
معین الدین چشتی بیچ وجہ معیشت عتہ ندارند و جماعہ کثیرہ ہمراہ دارند و شب و روز عبادت
الہی و نماز و روزہ تلاوت متعلقان و قرآن مشغول اند۔ سید و افضل و کرم اند کہ بابت
دو بیگزین از پرگشت حرملی اجمیر بموجب اسناد حکام در وجہ معاش مومی الیہا مقرر است
سند در گاہی عہد مقرر شود بعرض است رسد منظور حکم شد

سید سکر زمین از محل ندیم

مشار الیہ	صوبہ	نہجیب النساء	صوبہ
اسامی	صوبہ	رحیمہ النساء	صوبہ
شریف بنی	صوبہ		صوبہ
بوقت بانو	صوبہ		صوبہ

تقریباً پنج صد سند الیہ مطابق دفع کل است باز و ہم شوال سند و از ہم در لاکھ عرض قدس

وزیر الممالک قمر الدین خان پند
نصرت جنگ عماد الد

معتمد الملک میر حمله معظم خان خانان
مظفر جنگ ترخان

فدوی علی محمد خان فدوی
محمد شاہ بادشاہ غازی

علام علی خان زرا و محمد شاہ
بادشاہ غازی

نقل منہج

بادشاہ
عہد محمد شاہ

مہر وزیر مسعود الملک خان خانان مظفر جنگ بہادر ترخان

ظفر

میر جاوید الملک خان خانان مظفر جنگ بہادر
ترخان خانہ زاد محمد شاہ باو شاہ غازی

تکماشتہاے جاگیر داران و کرد و ثریان پر گنہ حویلی دار اخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب
یادداشت واقعہ عہد بادشاہ مرحوم مرقوم تاریخ شانزدہم محرم ۱۱۹۵ یازدہم شہر شوال ۱۱۹۶
بعرض مکرر رسیدہ غازی دوست بگیدہ زمین محل قدیم از پر گنہ مذکور بہ دستور سابق بشرط قبض
و تصرف در وجہ مدوحہ اش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ
قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ صاحب زمین مقرر گشتہ باید کہ طبق یادداشت واقعہ
عمل نمودہ ارضی مذکورہ را بتصرف آنہا باز گزارند و صلاطینا تغیر و تبدل بیان نہ ہند کہ
حاصلات آنرا صرف نمودہ مدعاے بختاے دوام دولت ابدیت مواطبت نمودہ
باشند و اگر در محل دیگر چیزے داشتہ باشند از اعتبار نہ کنند درین باب غبن
و استہجاب مسطور علی آزند

تاریخ بخت و نهم جادی ہشتانی سہ جلوس علمی شد

عبارت زمین پشت فرما

مقدمہ شرح زمین در وجہ مدوحہ اش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ
نبیرہ قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقعہ عہد مرقوم تاریخ
شانزدہم شہر محرم احرام ۱۱۹۵ یازدہم شہر شوال ۱۱۹۶ مکرر بعرض مقدس رسیدہ
پر گنہ حویلی صوبہ دار اخیر اجمیر بہ دستور سابق
عسکری زمین از محل مستقیم

مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ
بخت بانو	رحیم النساء	شریفہ بی بی	نجیب النساء	مشامہ الیہ
سے بگید	سے بگید	سے بگید	سے بگید	سے بگید

نقل من نامه

عمده محمد شاه بادشاه غازی

مهرخان ترخان

طغرا

گماشته های متصدیان مهمات و جهو سکنه صنوبر منوره قطب الاقطاب حضرت
خواجہ معین الدین شتی قدس سره واقع بلده صوبه دار بخیر اعلام آنکه بموجب
الناس کسبل سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت
رسیده که موکلان بهیچ مروجہ حیش متقرر ندارند و اوقات بعسرت میگذرانند امیدوارانکه
پانزده آنه یومیہ از اوقات صنوبر بوسوای علی السوہ در وجہ حاش موکلان حجت
شود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف لفت اذ یافت کہ یومیہ سطورہ از اوقات وضع مذکورہ
سوائ علی السوہ در وجہ دوحاش مشارالیه و غیره مقرر باشد لہذا حسب کم اعلی
قلمی میگردد کہ یومیہ مذکورہ را از تاریخ ورود پروانہ حسب الضمن مشارالیه و غیره میسرانیہ
باشند تا کہ آنرا صرف معیشت خود نمایند بدو علی دوام دولت ابدیت اشتغال ننویزہ
باشند اگر در محل دیگر چیزی داشتہ باشند آنرا اعتبار ننمایند درین باب متذعن دانستہ
حسب السطہ لعل آرند *

تاریخ ثبت نفیستہ شہر ذیقعد ۱۲۳۰ جلوس و الاستلمی شد بمص

عبارت ظہر فرمانچہ

ضمن باسم سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت
مشارالیه پانزده آنه یومیہ از اوقات صنوبر بوسوای علی السوہ از تاریخ ورود پروانہ

۱۵ یومیہ

کرامت اللہ

۴۲

مشارالیه

نفر ۴۲

مسماة است الله

مسماة بی بی صاحبہ

۳۲

۳۳

نقل فرمان

ابو احمد عزیز الدین عالمگیر بادشاه غازی -

باسم سمانه شاهی شاه

خواجہ عین الدین شہتی قدس سرہ العزیز



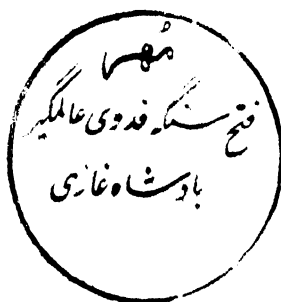
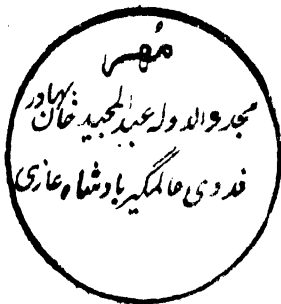
طغرا بخط طلا باسم بادشاه

درین وقت یمینت است ان فرمان والا شان اوجب الاذعان صادر شد کہ مبلغ
 دو لک و چهل و شصت ہزار دام از موضع ارطکہ غمیدہ در پشت من اعمال برگشتہ علی وارث
 اجمیر از گذشتہ سید حسین خان بھباد و وغیرہ کہ یک ہزار و پانصد روپیہ چھل آنت درجہ
 انعام زبذہ امشایح الکرام سید السادات سید امام الدین بھبادہ نقشین روضہ
 لطریق التمتع با فرزند ان از بیع بارس نیل حسب الضمن معنہ باشد باید کہ فرزندان ما
 کا نگار و التبارہ و در زانے ذوی الاقدار و امرائے عالمیت دار و حکام کرام و عمال کفایت
 فرجام و مقصد یان دیوانی و تکفلان معاملات سلطانی و جاگیر داران و کروڑیان حال
 استقبال ابا و موہبہ و در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلیٰ کوشیدہ مواضعات کور
 در بستن سدا بعد نسل و بطنا بعد بطن خالد و محنتا بتصرف و با فرزند ان باز گزار
 و از صواب و تغیر و تبدل مصنون محروس بہتہ بعلت پکیش صوبہ داری فوجداری و
 مالوجہات اخراجات مثل شلہ و محصلانہ و دار و عکانہ بیکار و فساد کارودہ نیسے و مقدسے
 و صد و سیسے و متانگو و مزاحم و متعرض شوند و توفیر کل کالیف دیوانی و مطالبات سلطانی

وانچه از حسن تردد و در جمع میفرزاید معاف و مرفوع است شمارند درین باب تاکید و تکرار
 بلیغ و دسته به سال سند محب دهنه طلبند و از ریلغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و انحراف
 نوزند و بنفتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس الانوشتہ شد هم

عبارت پشت نشان

برسالت سیادت و نجابت تربت امارت و ایالت مثلثت دانائے مارج و مرج دولت شناسایی
 مراتب ملک ملت فرارنده لولے شوکت و حشمت طرارنده بساط اہبت و عظمت عتضا
 خلافت و دست بازوای عتقاد سلطنت و کشورکشاے ظفر پیرایے مہارک جہان بینی -
 عیش افزایے محفل کامرانی دست یقہ یاب برادر بادشاہی ریزشاس فراجدانی و آگاہی
 جہر مرآت حقیقت و وفا فرم و شمع کبرنگی و صفا ہمد و کوشانی محبس خلص محرم خلوت سرایے
 صدق و اخلاص خزانے سعیت قلم بدایر عالم قدودہ و خمن بلند مکان نمبہ امرایے عظیم شان و برصاوت و برہم شہر
 لہم قیاد لازم الاختصاص الامور واجب الاتمیز و کن سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدار وزیر الممالک حمید المملکت المہما
 اصطفی جان نظام الممالک بہاوتیج جنگ سپہ الاریاء و فی دار نبوت واقع نگاری کترین بندہ مایے درگاہ سنو کھہ ام



شرح یادداشت واقعه تاریخ روز سہ شنبہ شہر شوال ۵۰ جلوس مبارک معلیٰ موافق ۱۱۸۵ھ
 مطابق خورداد ماہ بر سال سیادت و نجابت تربت امارت ایالت منزلت دانای مزاج
 دین و دولت شناسائی مراتب ملک و ملت نازندہ لوائے شوکت و جہت طرازندہ
 بساط اہبت و عظمت اعتضاد و خلافت و منور لوائے عظام سلطنت و کثرت کشائے ظفر پیر
 معارف جهان ستانی عیش کرائے محفل کامرانی و تہ تیغ بابر بادشاہی مزین شناس
 مزاج دانای و آگاہی جوہر حقیقت مراتب و فانی فرغ شمع بیکرنگی و صفایہ ہمدم و ملک شائے
 مجلس خاص محرم خلوت کرائے صدق و حسن خاص کا فرمایے سیف و قلم مدبر و
 عالم متدبر و خزان بن بندگان زبده امر لائے عظیم شان و زری صائب تبریر ملک مدار
 امیر و شہنشاہ عالمقدار لازم الانحصار و الاغراض واجب الاحترام والا امتیاز کرب سلطنت
 بادشاہ سلیمان تربت دار و وزیر المملک جمد المملک مدار المہام آصف جاہ نظام المملک بہادر
 فتح جنگ سپہ سالار یار و وفادار و نسبت واقع نگاہی کترین بندگان در گاہ آسمان نجاہ
 منتو کہ رام تلمی میگر و حکم صادر شد کہ مبلغ دو لک و چہل و ہشت ہزار کروی دام از
 موضع ارباب کہ وغیرہ در بست عمدہ پیکہ جوی طرہ اخیر اجمیر از گذشت میر حسین خان بہادر
 در وجہ انعام التعمنا سید امام الدین سجدہ نشین روضہ حضرت خواجہ بزرگ بفرزدان
 نسلا بعد نسل و بطنا بعد طین و انچاز حسن برد و بغیر ایدیم جانی توفیر رحمت سر مودیم
 واقعہ ۱۱۸۵ رمضان ۵۰ بموجب یادداشت تسلیم شد شرح و تخط سیادت و نجابت
 مرتبت امارت ایالت منزلت دانای مزاج دین و دولت شناسائی مراتب ملک و
 ملت نازندہ لوائے شوکت و جہت طرازندہ بساط اہبت و عظمت اعتضاد و خلافت
 و فرماں لوائے عظام سلطنت و کثرت کشائے ظفر پیر معارف جهان ستانی عیش کرائے محفل
 و تہ تیغ بابر بادشاہی مزین شناس مزاج دانای و آگاہی جوہر حقیقت و وفا
 فرغ شمع بیکرنگی و صفایہ ہمدم و ملک شائے مجلس خاص محرم خلوت کرائے صدق و حسن

کافر یا کسی قلم در امور عالم مقدمه و خومین بلند مکان عمد امر است عظیم شان وزیر
صائب بیرمالک در امیر روشن ضمیر عالمی مقدار لازم الاختصاص من الاعزاز واجب الاحترام
والامتیاز کن سلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمده الممالک مدار المہام آصف جاہ
نظام الممالک بہادر فتح جنگ سپہ سالار یار وفادار آنکہ بعض مکر رساند شرح دستخط
مدبر الممالک اعز الدولہ زکریا خان بہادر نو جنگ آنکہ سبت نہم ذی الحجہ ۱۰۸۵ جلوس والا مکر
بعض مقدس رسید شرح دستخط وزیر الممالک جمده الممالک مدار المہام آصف جاہ نظام الممالک
بہادر فتح جنگ سپہ سالار یار وفادار آنکہ منہن والاشان شلمی غامیہ +
شرح دستخط وزیر الممالک جمده الممالک آصف جاہ بہادر فتح جنگ سپہ سالار یار وفادار آنکہ بنظر آید
شرح دستخط وزیر الممالک جمده الممالک مدار المہام نظام الممالک بہادر فتح جنگ سپہ سالار یار
آنکہ زینب پارس تل فرد دستخطی ۱۰۸۵ رمضان مبارک ۱۰۸۵ جلوس سیاہ محرم سنہ الیہ +

از کذا امین حسین خان بہادر از غریبہ الوادخان سپہ سالار شیخ سعد اللہ مرحوم

حاصل الہ ہزار ۱۰۸۵ حاصل حاکم حاکم

شرح چند روز نامچہ وغیرہ جانب است پشت فرمان +

شرح ادخال سیاہ و دفتر جانب چپ پشت منہن +

نقل فرما

ابو المظفر جلال الدین محمد شاہ عالم بادشاہ غازی رحمہ اللہ تعالیٰ

باسم سبحانہ تعالیٰ

طغر اطلال باسم بادشاہ



در بنیوت میمنت منہن فرمان الاشان واجب الاذعان صا و شد کہ مبلغ یک لک نوزدہ ہزار

مشتصد کردی ام و متع ناند مخزن رعد امپوره علمه گپست علی مصاف صوبه دار پنجر اجیر از تغیر غلام
 که کچھزار و یکصد روپیہ حاصل آلت درو پنجم سیادت و فضل آب کمالات کتساب
 سید امام الدین بطریق آتمغایان نرندان بلاتید انامی قیمت معافی تو غیر از بیج بارس تل
 حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزند ان نادر و کامگار والا تبار و ذریے دومی الاقتدا
 و امرای عالمی قدار و حکام کرام و عامل کفایت تمام و متصرفان مهمات دیوانی و محکمات
 معاملات سلطانی و جاگیر داران و کوثریان مال و مستقبال ابد و موبد ادرستار و مستقر
 انجم اقدس علی گوشید و امہلے مذکورہ راسمہ موضع دست لسانہ نسل و اطنابا بعد بطریق
 و محکماتہ تصرفت آنها باز از دوازده صوادم تغیر و تبدیل مصنون و مخروس ہستہ بعلت پیش
 صوبیداری و فوجداری و مال و جہات و مناجات مثل نسل و محصلانہ و دار و عیال و دیگر
 و شکار و دہنیمے و مقدس و جد و دے و قانون کے مزاجم و متعرض نشوند و تو غیر کل
 تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه از حسن تردد آن در جمع آن بہ غیر ایدہ و مت و
 مرفوع اہل علم شمارند درین باب تاکید و تدغن مبلغ دہستہ ہر سال سند مجد و نہ طلبند
 و ازیر بلوغ کرامت تبلیغ مختلف و انحراف نوزند باز و ہم شہر ربيع الاول سال یاز و ہم از سبب
 اتہال انوس ہمت تخریر یافت +

عبارت پشت ضمن فرمان

بر سالہ شرافت و نجابت تبت امارت ابالت منزلت و انانے راج دین و دولت تناسلے
 مراتب ملک و ملت از زندہ لولے شوکت و جہت طرازندہ لسا طاہرت و غلظت و تقاضا
 خلافت و فرمانروائے اہتمام سلطنت و کشور کشائے ظفر پیرائے معارک جہان بینی عیش آسائے
 محال کامرانی جوہر مرات حقیقت و فافرغ شیش لکری و صفاء ہدم و لکشائے نصیب خاص
 محرم خلوت ہر اے صدق و خلاص کار فرمائے سیف و ظلم بر ہر عالم قد و غنیمت بلند
 زبدہ امراے عظیم شان وزیر صاعب تدبیر ملک ار میر شوشن ضمیر عالمی مقدار لازم الاختصاص

والاعزازة اجب الاحترام والامتياز كرجاء السلطنة بادشاه سليمان قسمت دار وزیر الممالک جمده المملک
مدار المہام یار وفادار شجاع الدولہ برہان المملک والاوقار اعتماد الدولہ آصف جاہ ابو المنصور خان
خان بہادر صفد جنگ +



شرح یادداشت بتاریخ اذ در دو شنبہ نهم شهر صفر المظفر سال ۱۱۰۸ هجری قمری
مطابق ۹ خرداد ماه ۱۲۸۵ شمسی در محبت نقیبت امارت و ایالت منبت لیت دانای دار درجین
و دولت شناسان مراتب ملک ملت فرازنده لوائے شوکت و شجاعت طرز زنده بساط عظمت و
اہست اعتضاد خلافت و فرمان علی اعتماد سلطنت و کشور شای ظفر پیرایے محاکر جہانبانی
عیش آسے محال کامرانی جوہر امارت حقیقت و وفای فروغ شمع کیرنگی و صفای ہمد و دکشا محلس
خاص غور خلوت سحر صدق و سلاص کا فرمایے سیف و سلم در امور عالم قدودہ خونین بدین مکان
عمدہ امرای عظیم اشران وزیر صائب بیر ممالک مدار میر شوشن ضمیر عالمیقدار لازم الاقتصار
والاعزاز و احب الاحترام والامتياز كرجاء السلطنة بادشاه سليمان قسمت دار وزیر الممالک جمده المملک
مدار المہام یار وفادار شجاع الدولہ برہان المملک والاوقار اعتماد الدولہ آصف جاہ ابو المنصور خان بہادر
صفد جنگ و نوبت واقع نگار سی خانہ زادان در گاہ آسمانجاہ عقیدت آسائیں اس
تلمی میگیرد حکم صادر شد کہ مبلغ یک کھنڈہ نیر از ہفت صد دوازده دم موضع ناندہ
مزرعہ امپور در سبت علمہ پگندہ خویلی دار اخیر اجمیر از تخیر غلام یوسف در وجہ الغام التماسیات

سید امام الدین با فرزند ان متخلصان با قید انامی قسمت نسلاً بعد نسل و لجنه العبدین و انچه از جمیع
 در جمیع آن بغیر از میسبانی توفیر فراموش شوند محبت منمودیم واقعه چهارم شهر صفر ساله محبت
 تصدیق باید داشت مسلمی شده شرح و تخط و ثلث رفت و نجابت تربت لمارت و ابالت منزلت
 دانای در این دین و دولت شمسایه مراتب بکمال ملت من ازنده لوان شکوت و حشمت طراز
 بسیار است عظمت عتق و خلافت من باز ای عتقا و سلطنت کشور کشائی ظفر پیر
 معاک جهان بینی عیش آسای نخل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و فایز مرغ شمع کیکلی صفا
 همدم و دلکشای محبت خاص محبت همسر صدق و حسن اص کافر و کسب قلم و پر
 عالم قدوه و غنیمت لب بر کان عمده مرآت عظیم الشان زیر صائب بر ملکات ارشاد و خضیه
 عالمی قدر لازم اختصاص الاغزاز واجب الا حرام و الا تمیز از کن سلطنت بادشاه سلیمان اقتدا
 وزیر المملک جمله المملک از المهاد یار و دست دار شجاع الدوله بر بان المملک الاوقار اعتماد الدوله اعتماد
 ابو المنصور خان سجاد و صفت جنگ آنکه بعضی کرده سانید دخل واقع نماینده شرح و تخط واقعه نگار
 کل آنکه مطابق واقع کل است شرح و تخط وزیر المملک جمله المملک از المهاد یار و دست دار
 شجاع الدوله بر بان المملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جا ابو المنصور خان آنکه بعضی کرده سانید
 شرح و تخط سیادت و نجابت پناه میسر احمد علیخان آنکه است و فهم صفر المظفر ساله جلوس
 مکر بعضی مهتدس اعلی سید شرح و تخط وزیر المملک جمله المملک از المهاد یار و دست دار
 شجاع الدوله بر بان المملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جا ابو المنصور خان سجاد و صفت جنگ آنکه
 فرمانج الا نشان مسلمی نماینده شرح و تخط وزیر المملک جمله المهاد یار و دست دار شجاع الدوله بر بان المملک
 والاوقار اعتماد الدوله آصف جا ابو المنصور خان سجاد و صفت جنگ آنکه بنظر در آمد ^{مستطیع} بر مردم مشقه
 که تنخواه موضع ناند معزز عده ^{مستطیع} بر مردم گریست حرمی مضاف به و در انچه اجمیر او تغیر غلام بود
 بشرح و تخط وزیر المملک جمله المملک از المهاد یار و دست دار شجاع الدوله بر بان المملک الاوقار اعتماد الدوله
 آصف جا ابو المنصور خان سجاد و صفت جنگ آنکه از سراج بارس نیل

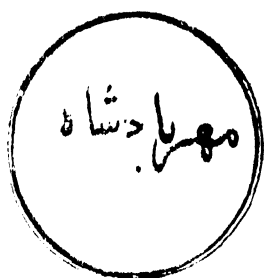
نقل خط الور

عزنی گزانه بیل سید امام الدین بن قنبر رسیده از فضل و کرم مهیدوار است که مرغوع ناندختر رعدا بچه
درست عملد گزانه حرمی دار انجیر جمیر از خیر غلام یوسف در وجه خسام عالم تمام کل با فرزند بن متعلق
بلاقیه نامی و قسمت حسانی توفیر نسلا بجدیل و بطنا بعد بطرین رحمت شود و دستخط صاد خاص بنام
اعلیٰ مزین شوند که منظران والا شان بدیدم

نقل منشا

محمد جلال الدین ابوالمظفر شاه عالم بادشاه غازی ارجل الله فی یمنان
خواجہ حسین الدین شتی قدس الله سره
باسمه تعالیٰ شانہ

طغراطله - باسم بادشاه

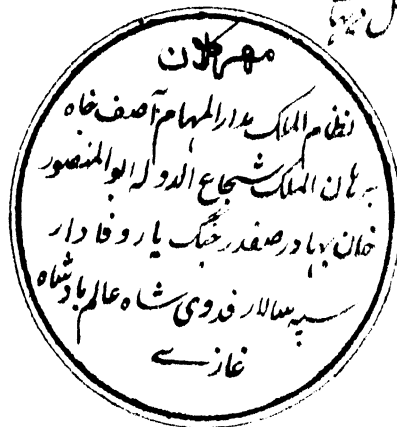


خیر وقت اینت افتخار منظران والا شان احب الاذعان صا در شد که موضع گنگوانه و تها محمی موضع
ناندختر رعدا بچه عملد گزانه حرمی جمیر که مبلغ دویزار روپیہ حاصل است از خیر شهاست مرغور و درجه
النعام آله خائے خالق و حاکم آگاه سید امام الدین بن قنبر از خیر غلام یوسف در وجه خسام عالم تمام کل با فرزند بن متعلق
بلاقیه نامی و قسمت بحسانی تصدیق و یادداشت و توفیر انچه از حسن تعدد بر جمع آن بنغیر از یاد از
ابتداء فی فصلیج بوتت بیل حسب بضمن مقرر باشد باید که فرزندان مدار کامکار والا تبار و زرا
ذوی الاقتدار و امرای عالم بقدر و حکام کرام و عمال کفایت سر جام و متصدیان جهات دیوانی
متکفلان معاملات سلطانی و جاگیر داران و کار دیار بای حال دستقبال ابد اموید اور استمرار و استقرار

ایچکم مقدس منجی کوشیده مؤضع مرقوم رسالاجنسلی لطیف بیطین خالده امجدیه بنصر
آنها و اگر از اندیشه و از حدیث تمیز می نمودن محسوس است بعد از شکش صوبه دارئی فوجدار
و مال جهات سازاخر اجابت مثل فتوح محصلان و داروغه جنس ابطنه و سکار و بکار و ده نیمه مقد
و صد و بیست و شش نفر است که مزاحم و متعرض نمی شوند و از کل تکالیف نیوانی و مطالبات خاقانی معاف و
مرفوع است شمرند دین بانی که یک سید و قدغن مزید است به سال شمس ۱۲۰۵ و نه طلبند و امیر لایح کرات
نبلین و الا شغف و انحراف می زنند +

بتاریخ نسبت به یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس و الان تحسین بر یافت هم -
عبارت ضمن پشت نشان - پنج سطر

تفصیل بیست



عبارت حاشیه پشت فرمان جانب دست راست +

شفقه

ابوالبرکات محمد بن علی شاهانی بادشاه ملی بنام صولیه حمیریه کارکن زیرماده شموله شمس ۱۲۰۵ و نه و پنج و خطه حیدرگاه حضرت خواجه



فدوی عقیدت ارادت نشان این المرحمت الاحسان بر در محرم بوده بدست

چو تمامی امور نظام درگاه شریف عزل و نصب بان منتظم آن و غیرگیری هرگونه امور از جانب خود
 بوده آمده در نیلایا مکرر رسید که نظام درگاه شریف از حد تبر و خراب است و عزیز علی
 متولی که از طرف حضور در سطور افزای بود اکثر از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آمدنی
 دیهات خود در دنیا بند و خدا و خلق الله را تکلیف اندازد امیرساند نامبرده را از عهده تولیت معزول
 کرده و چشم از محمد تمیز شاه بهادر را عهده تولیت نیابت بنام دیوان سید مدخلینان مقرر فرموده
 سرافراز کردیم ایندایه آفرین و بی خاص ارقام میرو که دیوان صاحب مدح را که هرگونه ایتق نظام درگاه شریف
 و تمامی خدا و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سبب ده هستند رضی و شاکر اند نزد خود
 طلب ساخته از حکم حضور والا مطلع سازد و بر دیهات تمامی امور نظام متعلقه تولیت مذکوره بغیر
 تصرف دخل دیوان صاحب مدح کس نایند دهد و ام معین او شان باشد و حساب کتابت
 مسطور آمده دیهات از عزیز علی متولی بر دیوان صاحب فغانش کن نیده دهد و زمین بابت اکیده
 حسب المسطور بعمل آرد که موجب رسیدن حضور و اظهار کمال تسخ و فدیته آفرین و بی خاص ارقام متعلقه
 زیاده تفصیلات +

مشمول این مثل منصب ۱۲ محافظه خاور و جزیر درگاه حضرت خواجست

فرو طالت بطن شقه والا بهر در خط حضور به بنام کول برک صاحب سبب در نوشته شد +
 بند اول - نظام جمیع امور درگاه شریف به حسب شهر قدیم و اسناد بادشاهی باختیار صاحب بجا
 باشد و همه املاک دیهات خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور دائم و فوری در
 شده آمده است باید و بست آن نیز از طرف صاحب سبب داده باشد و سهم و زمین و روزینه
 داران املاک غیره علاقه درگاه حسب تصواب و ترضاء صاحب سبب داده باشد و جمیع
 و تشخیص دیهات علاقه درگاه و غیره خدام باختیار کل صاحب سبب داده باشد و یا فکال است
 دیگر احدی در اصل و زاحمت نبوده و نمایند کسی که خارج و فاسد و فاسد است
 باشد از اگر صاحب سبب داده خواهد بود و بیرون سازد و از درگاه خارج کرده و سهم و زمین

روز قیام رنج محبت توفیق و مسود سازد اختیار صاحب ده است *

بعد دوم و محاسبان فایده حاصل و منافع تحصیل تشخیص دیهات و هم صاحب که در کار مال و انباشت
از متولی معزول و صاحب ده از همه برانگیخته و برآید و از جادو و مقوله و غیره مقوله به ضامن
سجاده نشان کنایه دهد و از آئینه چشمه سیاط دارد که به کوه طه است با شاهی که به گاه شریف
کسیه خیانت نیست از آن سازد که ملکیت آن را به حضور میرسد و با صاحب سجاده گیر
کسیه او خلعت است

بعد سوم و موضع دائره علیحدگی دیهات درگاه صفت بر ساعی محاش متولی مقرر بوده آمد که یک متولی
باشد موضع مذکور محاش است و بر آن ذات متولی است که به کسی که بدید اگر
گردیدار دعوی از دیهات متولی معزول خواهد حویلی یا جادو و دیگر که بر آن ذات او مقدر است
از آن مجبور و موضع مذکور عبور نکرده و به صاحب سجاده که علامت نیست بنام نور چشم
تمیز است از طرف نور چشم سپهر سازد و رسید صاحب سجاده بفرا رسید و اگر کسی را در میان
متولی معزول و شیش نمایان از اعتبار است که من مان حضور و الا درین امر نیست و هم متولی
افزاده فریب از صرف کردن پنج خیر شیش مرشحات ارشده بودیم که فی ده گاه را خود دو
بیشتر خود به کسی بنام اجار استمرار داشته و باطن مطلب خود نمینایا از آنها برآورده
انچه در آن خیانت و غبن متولی باشد از آن صاحب سجاده بماند و دیهات را از گاه
شریف و دخل سازد که بر آن عمر صاحب سجاده به منظور شکیه و استمرار کنسیت که بر
مالک صاحب سجاده و حضور است هم از روی شرف و رشت و غیره و هم از طرف
حضور است هم صاحب سجاده به کوه طه و گاه وال و کوه و غل و نصب نوکران و
و غیره تا که پیشه و هم سه سه نمودن جمع کردن اجراء مسود و کردن درین و بلکه غمیه خنیا
صاحب ده بوده آمد است حال ام مالک است *

چهارم و گاه جمع شایع آمدنی دیهات انجمنی دریافت و غمیه هر چه از اجراجات رفته

درگاه شریف بموجب دستور قدیم و ماوجب شد و آنچه در ماه داران روزینه داران بموجب دستور قدیم
یا بموجب بنام بادشاهی باشند آنرا بحال برقرار بر حسب تجویز صاحب سجاده داشته آنچه
احداث یا فصول و سبب عایت یا مروت ختم یا هر کس که باشد موقوف ساخته
که اندک صافست به خط خود بطور دستور العمل کرده حال صاحب سجاده کند و اخیر تبدیل و بحال
سند و خطی حضور یا نور چشم مز اتیمور شاه بهادر گرداناک آئینده را بند و بست شد و واقعی گرد و فقط
بنده ششم به قوم فوج و سپنج که دیهیم به سبب افواج کسی می دهند متولی چنانچه بود حال از عین مال گرفته شد
در پرگنه اتمیر معاف است و از دیهات درگاه هم صاحب سجاده گرفته نمیشود
بنده ششم ناظم اجمیر مردم معاونت صاحب سجاده و اهلکار مز اتیمور شاه و متولی مال مسکوره باشد
دیگر گونه دیگر می ساعی و متحد ماند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم و اخلاص امین و تحمید
از حضور شده اند بخوبی گناینده و در هم

نقل شقه بادشا

مشموله مثل نسبت ۱۲ محافظان حرم درگاه حضرت خواجها
چون اکثر بسمع شریف سیده که انتظام درگاه شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ حسین حشمتی
واقع دار اخیر اجمیر نهایت ابر و بباد و خراب است و باعث جری ببادی عزیز علی متولی و غیره
عمده تحصیل که به نائن بوده اند و در تحصیل دیهات و دیگر اخراجات و غیره متعاقب درگاه شریف تجویز
آراء امور و احداث جاری ساخته و غن اقسام نموده چنانچه چندین سیلندر دله بدریافت نقل
و صرف بجای منتظمی درگاه شریف تقریر متولی از طرف حضور معمول استیم بوده است و بدل
فیض منزل منظور است که صلاحیت جمیع امور درگاه شریف که مقام بزرگان پیران خود است
غزیز علی متولی خان و در فرموده خدمت تولیت بنام نور چشم مز اتیمور شاه بهادر و نیابت بنام
سید محمد لیاخان صاحب سجاده درگاه شریف که بموجب شد آمد قدیم و فرامین سلطین سابق و حضرت

فرومن سنزل انار الله برانه است مقرر فرمودیم پناخبر کار در تو هم سبب باینکین چنانکه مقرر خاطر
 اقدس عالیت سببش عبده باز می بدهادی و فیلسوفی متولی معزول که چاشنی خار است و انجلیح
 در پنج خط نام آنجا دقایق باقی است لهذا انجیز مقدمات و مدارک بند و بست آن از ته دل منظور و شنید
 خاطر افراست و از بس ضرورتی به این به خط حضور ملفوظه شکر ارامت تو منزه و آن غی خاص
 فرستاده شد مرقوم ملک عنایت سبک میگردد که اصل و فیتل بند مقدمات مرقومه ملقب چندی خود
 موسومند ناظم جمیع رعیت بر تالک کسب نماییمون روانه نمایند که هر وقت ملت مرقومه قرار و اتوم
 رسید که اغذ سابق به ستوانزدون کو طعمه و صاحب سبب او بر آورده عائد و قدوی عقیدت است
 مولوی محمد خان که در حضور روانه شده است کار امانت و تحصیل از دست نامبره میگیرفته باشند
 و انچه این مسطور دیوان بهد بلیخان صاحب سبب او ظاهر کنند بموجب آن بند و بست قرا و اتع
 مدام خبر گران بوده هر وقت محاورت گیرده باشند و بعد سرخ نظام کامل حسب ضابطه صلح سبب او
 صاحب مروج بحضور پر نور طلاع و بهر حال دین بایب زده

رویکار

کچھ صاحب پرنٹڈنٹ ضلع جمیرہ بوس منبری میسٹر لٹن صاحب و واقع یکم جون ۱۸۶۷ء

امروز شفق خاص کرامت ختم خاص حضور معالی محمد اکبر شاہ بادشاہ و اقم سبب بالہ بنام انجلیح
 ملفوظ خط انگریزی صاحب حج و صلی در و دیافت و بوضوح انجلیح سبب که حضور معالی معز علی
 که بر عہد تولیت در گاہ ترفیع مقرر بوده از عہد مذکور معزول کرده و به بعضی جہا مقرر شدیم و الیہ
 برین عہد کنون منظور مزاج معنی نیست و دیگر کس از پیش گاہ حضور معالی بر این عہد چنان
 شدہ خواہ آمد۔ از انجلیح کہ درخواہ متعاقب در گاہ مداخلت بہ بالیاں سبب کار منظور متعلق نیست و
 ظاہر غزل و نصب این عہد کہ ہمیشہ از حکم حضور معالی شدہ آمدہ است نظربین اندرین باب اقبال ارفیض

این خط در حضور معالی محمد اکبر شاہ بادشاہ و اقم سبب بالہ بنام انجلیح

میر عبد الله نائب تهریت پناه خوش فی متولی بموجب نشان شیخ سراج الدین بپا و با
 لقین کردن که محصول ضبط نمایند از آنکه در تمام محصول انجم الدین گرفته گر خسته رفت چنانچه
 تصرف طومار او به دست خطا قانو نگذیرد بلکه در موضع مرقوم موجود است اگر اندرین باب بحکم
 بنام من خاتم صادر شود محصول فصلیج مسطور از منصرف است و ادانموده به شیخ سراج الدین
 رساند تا به جمعیت خاطر پیک دوام ابد دست اشتغال نماید و

تفصیل هموایر که خوانده شد

غلام حسین بن سید ابوالوالی	مهر شکنه	غلام علی	مهر عطاء الله خادم درگاه	شیر لطف الله غلام خواججه بن
سید قاسم ابن نور الدین	محمد باقر بن سید مرتضی بنده	محمد ظاهیر خادم درگاه	مهر فقیر الله خادم	غلام محمد بن جان محمد بنده درگاه
عاشق طالب گل	محمد مراد بن سید ابوالمعالی	سید الله بخش	عبدالله بیج الدین	اشرف احمد
انجم محمد خان	دوست محمد	سید جعفر	محمد فاروق	حیات الله
دلیر غلام خواج عبد الدین	اشرف احمد	میر محمد علی فدوی فرخ سیر پادشاه	سید علی محمد خادم خواججه بن حسین	عبد الوهاب ابن شهاب

دیگر هموایر که اندراج آنها خواندن نمی توانستم بحال خود بکنده شتم اصل تذکره بنظر

دیوان اوقاف بموجود است

تذکرہ

مدبا علی شیخ فخر الدین منصب شیخ سراج الدین تپی منصب باگی بصدرت سید محمد
صمد و در دست قرار منصب مذکور به شیخ منیر الدین صاحب طبعه العالمی بعد وفات
شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +

مایا محکمہ جمیع پیرزادہ دارباب طالب اکابران و خادمان فقرا و صلحا متعلقان روزہ
زبدۃ الاولیاء متدوۃ العارفین ایم ہر گاہ حضرت بعد فتح کام بخش
باجمیر تشریف آوردند و برائے زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف
فرمودند و آنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بودند از زبان او سبناج کر امت آب
الفاظ ناشائستہ برآمد لغو بالله منها۔ ہر بہ آواز او گوش حضرت رسید۔ چون از
او داد و وظایف منع شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف نہ نمودند بصدر صمد رسید
امجد خان حکم شد کہ فخر الدین لایق سجادگی این مکان متبرکہ نیست تخریب نمودیم۔ شخصی کہ از
اولاد حضرت لیاقت و قابلیت سجادہ نشینی داشته باشد بنظر انور بگذرانند بصدر
حکم از اکابران و بزرگان شہر تحقیق نموده سید سراج الدین ولد سید ابو الفتح ابن سید الدین
عم فخر الدین معزول بوبصلح و تقویٰ آراستہ شب روز عبادت و ریاضت و نماز
قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گذر نہ چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راه تفضل سید سراج الدین
را منصب سجادہ نشینی مفوض نہ نمود بنهایت سعادت خاصہ در منجر فیل و یک ہزار و پیر فرزند
فرمودند۔ بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ
قابل و لایق سجادگی بودند و در عہد مبارک از انتقال بدین خود سہ فرزند نہ چنانچہ سید منیر الدین
مذکور سجادہ نشینی آید سہ سجادہ داربائے پیشین سرخجام سید ہدو لیل و نہاد عبادت ریاضت

حق اشتغال دارد و دمام بوقت سه گھڑی شب باقیمانده گنبد مبارک حاضر می شود
 و برای آنکه زیاد دولت ابد مدت خلیفه زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فایده بخواند
 و خدمت قرا و غراب و صلح او و دمان صادر و وارحتی است و در بجای آرد بامروم
 جمیع اکابران و خادمان و بزرگان و شیراز حسن لوک مومی البیاضی پیش کریم +
 مواهید پیشا و حاشیه بر تکیه کرد خواند آمد اقامت و مهر نثار



تذکره

در باب باغیچه واقع اندر کوثر منجی سلامت دار اخیر اجبر
 عرش آشیانی بر خدمت سجاده نشینی قطب الاقطاب دیوان خواجه حسین
 مرحوم قیام دست یک باغیچه واقع اندرون اندر کوثر که به تبض و تصرف دیوان
 مغفور بود و بعد از آن سجاده ای بر گرسی شدند و بر باغیچه نیکو است البض متصرف
 میبودند و در عجب حضرت خلد منزل خدمت سجاده نشینی جهت این و محارن آگاه

شیخ سراج الدین گشت - شیخ مومنی الیه نیز بر باغیچہ سجادہ ماتہ پیشین بر باغیچہ مذکور قابض
متصرف بود و حالاً هم صاحب سجادہ بر باغیچہ مطوره قابض و متصرف اندیش کس
سہیم و شریک ان نیست ہرگز سجادہ میشود باغیچہ مرقومہ را تبض و تصرف خود می آرد
ہرگز بر صدق این معمال تہن این حال آگاہی و گواہی باشد - سنہ ۱۲۸۵ گواہی خود
ثبت نماید یا اجازت دہد کہ عند اللہ ما جور - و عندہما من مشکور گردد +

مواہیر

نیز علی ندوی
فرخ سیر بادشاہ

علاء اللہ

قاسمی اللطیف

شیخ احمد ندوی
فرخ سیر بادشاہ

باقر ابن سید تقی
بندہ درگاہ

محمد غفر بنیہ سلطان
الذکرین

قاسم بن نور الدین

مہر خادم درگاہ

محمد مراد

محمد افضل

اسد اللہ

علام علی

عبدہج الدین

محمد فاروق
بندہ درگاہ

حیات اللہ

سید محمود

دولت محمد

سید بخش

عاق

دستخط قانون گو خط ہندی

نقل محضر

بہ شہادت جمیع نیز زادہ و در باب ظالمت خدا نغیہ و دستگان درگاہ شریف بوقت

سجاده نشینی سید امام الدین صاحب دہ

قطب الاقطاب سر العزیز

مایکے جمیع پیرزادہ دار با طلبت و خداوند غیور دست گان در گاہ حضرت سید علی الحائنین
زبدۃ الوصلین مقیم بار گاہ جبروتی کاشف اسرار الہوتی حضرت
سکنہ بلبلہ دار اخیر اجیر ایم۔ اقرار معتبر لاریب فیہ الیامینا ہم بدین وجہ کہ چون ان
روزیکہ از منتقال سید سراج الدین پیرزادہ سجاده نشین از روی خدمت
منصب سجادی روضہ متبرکہ بہ حقایق و معارف آگاہ سید میر الدین مقرر و مفوض گشتہ
در ہر امور و وجوہ ما مردم سعی غور و پرداخت و بذل و توہمات منہ ان میکردند۔ و در حق
ما مردم بر طبق استعداد مراعات نیز می نمودند چنانچہ ما بندہ ما در نمند من بوده از حقایق
آگاہ رضی و شاکر مانیم۔ و ہنگام نشریف آوردن خلد مکان در بلدہ جمیرہ کاکل حضرت
خدیو گہان تی خدا سید سراج الدین والا حقائق آگاہ در روضہ مقدسہ از دست خود تراشیدہ
بودند۔ و بنویلا معارف آگاہ مذکور قبضت الہی و ایت حیات سپردہ۔ و سید امام الدین و
سید فیض الدین ورنہ مانند سید امام الدین خلف کلان سجاده نشین حرم کرب و فیضیت
و تقویٰ آریستہ پیش از شش ماہ مشارا الیہ بموجب ایامی الذبیر گوار خود در جمیر
رسیدہ و ترک محاللات نمیکارہ و زاویہ قناعت گردید شب روز در خدمت و الحاضر
مے ماند۔ و در خبر رفتگی احوال ما مردم یگانہ روزگار تصور مے توان نمود از مشارا الیہ
بسیار رضی ایم۔ چون جماعت کشیر و البتہ ہمراہ دارد و معیشت هیچ نیست اگر بہت
منصب سجادی بر سبیل حقوق وراثت بہ سید امام الدین مقرر شود مقدہ۔ در گاہ
رواق خواہ یافت و ما مردم بہ آرام خواہیم نمود بنابر ان بن چند کلمہ بہ طریق رضی نامہ
نوشتہ دادیم۔ ۱۴ ربیع الآخر ۱۲۸۵

خاک پائے تو شد عطار اللہ خواجہ معین الدین رسول اللہ

لکے بشکفت فرید الدین زکریا معین الدین

جمال الدین از نسل خواجہ معین

زاو لاد علی آل پیر نسل معین الدین

بہر خود
خواندہ

بہر خود
خواندہ

کمال الدین محمد
شد از قبیلہ الدین

دلے بود کہ بر دامن
رضا جوید

غیاث الدین

بہر ملالی
محمد صاحب دات

جوانج الدین
ابن نظر محمد

محمد خان

جنید موسوی

بہر ملج
خواندہ

نور علی اویسی

غلام عنایت فیاض

علا الدین احمد

بن غلام محمد الدین
خادم

بہر
خواندہ شد

میر گلان مارور برپا
خواندہ شد

عبدہ محمد حسن

نام خواندہ شد

نقول احکام عدالت ایے اجمیر

STAMP OFFICE

EIGHT ANNAS

اٹھ اٹھ آنہ کے تین قطعہ

اسٹامٹ آفس

روکاری کچہری اسٹنٹی ضلع جمبیہ باجلاس کپتان شکسہ صاحبہ اسٹنٹ کے

صاحب درخواست وکیل دیوانجی بموجب حکم کپتان دیو و منشا بہادر اسٹنٹ کسٹرن مشورۃ الزمرہ دہلی

واقع ۱۷- مارچ ۱۸۵۵ء

دستخط

نقطہ انگریزی

فصل طبعی صحت
بیماریاں

دیوانجی علیچ مرین سچان شیر دکانہ صاحب علی درخواست بجائے جانے شادیانہ کے درگاہ میں مقیم
محبس ریاض علی متولی درگاہ خواجہ صاحب علیہ از یاریت اجت کے لئے گواہی گواہی گواہی

پہلے ماہ جون ۱۸۴۷ء میں سوال کویل دیوانجی کا بدرخواست مسند عبدالاک کے اس زمانہ
میں دیوانجی سے سفر سے آئے تھے گزرا متولی کو ہمیشہ اجراء رسم قدیم کے حضور
صاحب اسٹنٹ کسٹرن بہادر سے ہوئی تھی مگر متولی نے اسکا رکھا تھا کہ یہ رسم قدیم
دیوانجی جاری کرنا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے اور پہلی جولائی ۱۸۴۷ء میں کپتان
مکنوس صاحب نے بعد دریافت اور تحقیق کے سبب عدم ثبوت قدامت کے
یہ درخواست دیوانجی کی نظر نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف یہ فہمائش عمل درآمد قدیم
اکتفا ہوا تھا اب عرصہ چند سات برس ہو دیوانجی سمیت حیدر آباد کن کے گئے تھے
ماہ جولائی ۱۸۴۷ء کو سوال کویل دیوانجی کا مضمون پرکہ دیوانجی جو اجیرہ میں آئے وہاں
پہلے سے بند و بست و تجویز بجا لے جانے شادیانہ درگاہ کی وقت یاریت درگاہ کی
کے تقریب اجت سفر کے ہو جاوے محکمہ محنت کسٹرنی میں گزرا اس محکمہ میں آیا
اور متولی سے جواب طلب ہوا۔ وہی جواب طلب ہوا۔ وہی جواب نگاری اور تجویز
سابقہ کپتان کنکس صاحب اسٹنٹ کو متولی نے لکھا۔ مثل سابق کے دہلی
کا حکم سوا مطلق نہ ملی۔ باوجودیکہ متولی نے کتاب فرماہ سے نقل درخواست قنادی
منیر الدین بزد و جویہ و جواب اپنے و عدم و اظہار ات لفتا رچیان وغیرہ میں حکم آخر

دیوچرہ چند نفر جو تانبہ متولی کی کرتے ہیں وہ مجھول برعایت متولی کے خادمہ مقدم متولی اور
نقاچی تانبہ متولی ہیں۔ بیان اُن کا قابل عتبار نہیں اور قطع نظر اسکے روک نواخت
شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہِ صند و کدہ ہے ورنہ نواخت شادیانہ میں
برج متولی یا درگاہ کا نہیں چڑھو۔ دیوان جیو اولاد خواجہ صاحب میں اگر انکی توفیر کے لئے
بقریب مراجعت سفر کے شادیانہ بجے تو کیا قباحت ہے بے حال کاری لئے میں یہ
درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسپن قباحت بھی نہیں۔ اور میں
تحقیق کے دو مین روز سے دیوان صاحب سفر سے آکر بانظار صدور اسی حکم
باہر شہر کے قطب صاحب میں مقیم ہیں اور شہر میں نہیں گئے بجو ادینا شادیانہ کا
ہر گونہ مناسب ہے اس واسطے

حکم ہوا

کہ دیوانہ شہر میں جا دیں اور زیارت درگاہ کو اولادین بوقت جانے دیوانہ کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دیں اور یہی دستور آئندہ کو مرعی ہے

بقرہ
سرور اعلیٰ نقلاؤں
العبد
منال نقلاؤں
مقابلہ
باعت
دستخط انگریزی

نقل



دستخط حاکم خط انگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنل چارلس جارج دکن صاحب پر مشمولہ مثل مقدمہ بند و بست

دیوانہ شہر میں جا دیں اور زیارت درگاہ کو اولادین بوقت جانے دیوانہ کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دیں اور یہی دستور آئندہ کو مرعی ہے

دیوانہ شہر میں جا دیں

دستخط حاکم خط انگریزی

دیکھو فساد وقت غسل مزار خواجه صاحب بامین سید عرس شریف ہو جب کم پڑت سجا کر ام
صاحب اکثر اسٹنٹ کمشنر ہاؤس واقع نہالانی سٹ ۱۸۷۳ء حسب خواہش محمد علی مختار عام دیو انجی صاحب

حکم ہوا

خط دیوانجی وجواب متولی درگاہ کا حضور نے سامنے لایا۔ تحریر متولی درگاہ کی بلاست حضور
ناوا جب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جو لکھا ہے۔ اور یہ بات نہیں
سکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس ادب دیوان جو رہنما ہر صورت واجب ہے کہ چونکہ
دیوان جو پوتا خواجه صاحب ہے اور متولی درگاہ کو ذکر سے کار اور توفیر اسکے تعلق دیوانجی
بر نسبت دیگران زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگاہ لکھا جائے کہ حسب
سابق پاس ادب دیوانجی کا کرتا ہے۔ اور آئندہ سے وقت تحریر جواب احکامات کے صدقاً
رکھے۔ یکم اپریل ۱۸۷۶ء۔ وخط بنام دیوانجی لکھا جائے کہ وہ بموجب دستور سابق کار بند
رہیں اور کوئی نئی بات نہیں کریں۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمودہ شد

اساعت
العبد
فتح چنہ

بقرات
العبد
علی محمد خان

نقل

نقل رو بکار ہذا مشمولہ مثل نمبری ۵۳ء دستخطی جناب کرنیل چارلس کس صاحب بدکشنر جنرل
حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب بموجب کم جناب جوڈیشل سٹنٹ
بہادر مورخہ ۱۸ دسمبر ۱۸۷۶ء کو دیکھی

رو بکار محکم کہ ششتری صلح جمیرا جلالت یں چار سوار چار ڈکسن صاحب در کشتن واقع یکم نومبر ۱۸۵۷ء

عرصہ مختصاً چھ ماہ کاروانۃ ضالایا کہ میں ایام عرس حضرت خواجہ صاحب بین باہم الیاء گاہ
 ذمہ و فساد و نزبت رد و ضرب کے پنچپی بعد تیاری مثل صورت و حکم آخر کے کچھری صاحب
 اسٹنٹ بہادر سے اسل اس کا حضور میں ہوا کہ اب تک مثل درپیش ہر ایک صاحب
 اسل شادیا نہ بھی جمع۔ اور اسل منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانچی کے
 سفر سے شادیا نے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا
 اسی باعث سے جو دستور ایام عرس میں ہاتھ دیوانچی و متولی اور خادمان سے ہوتا تھا اس
 کمی و بیشی ہوئی۔ اور تکرار و فساد زیادہ بڑھ گیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا
 سلسلہ ہے اسی موافق ہے طرف دیکار سے کچھ کمی و بیشی ضرور نہیں اور اسی لئے
 ہر سہ سیرق و استہرانامہ دستور العمل ایسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آئے تو جو
 کمی قسم کی جارنگی دیوانچی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مندرس فوتی گئی
 ہیں یہ بات تو باختیار بحکم سرکار ہے۔ متولی کو کچھ اختیار نہیں الا کسر آداب دیوانچی البتہ
 ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانچی رکھتے تو یہ نزبت منعمون کے نہیں
 پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانچی کہ صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب ہے بہر صورت
 واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانچی کا رکھیں اور حضور نے کسی بار متولی کو کہلایا
 اور عام کچھری میں بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھنا چاہتا ہے تو ادب قواعد دیوانچی
 کا رکھے۔ الا باوجود اس قدر فہمائش کے تا حال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل
 اسکی متولی نے نہ کری ہوا اور حضور کو بہر حال انتظام خاطر خواہ طرف نوکران درگاہ سے
 مطلوب ہے کس لئے کہ جب آپس میں اہ نہو نظام آئندہ کا بھروسہ نہیں۔ اور اگر متولی درگاہ
 حویلی دیوانچی پر جائے اور اطاعت ان کی کرے اور گفتگو نہشت و خواندہ بہت دہری ہو

یہ امر کچھ شکل نہیں اس واسطے +

حکم ہوا کہ

مضمون و بکار ہذا سے جیسے بیڑہ متولی درگاہ کو طبعاً دیا جائے کہ بحکم حضرت
تعمیل کر کے دربارہ ادب قبا ع صاحب سجادہ کو شمش کمرے اور متفق اصلاح
و رضا مند ہو کے سرکار میں طبعاً کرے کہ بہت بہتر اور عین شی خاطر حضور و باعث نظم
کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم نامی یہ امر ظہور میں آویگا اور جو کوئی شکایت
اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ نفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لا چاری اور حکم
ہوگا و بندہ سبب مناسباً بابت کاموں درگاہ کے کرنا پڑے گا۔ اور بابت خاندان دیوانگی کو پہلے
بارہ سال کے حضور میں لگا کر اور سنہا ل کر دیوانگی کر کے اور قرض چالیں تہا ر پر
قرض خواہان لے کر کو دیکر سب کو رضی کئے۔ اور ایسا بندہ سبب کیا تھا کہ ہمیں کچھ پس
میں سبب تہ ضہ بیباق خلاص ہو جاتا۔ اور سدا میں صاحب اول کو کہ کار بند و سبب
تعلق ان کے ہے بار بار لکھا آلا اب تک قرضے قلیل نہ جمع ہوئے۔ اور صبا بھر و سہ پہلے
وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول مقرر پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا
اور جو زر کبیر و نجابت میں ہاتھ لگائے آیا اگر اس کو رد کرتے قرضہ پورا تر جاتا۔ اور یہ بھی
ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت بگھ اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو کھتا ہے
و ایسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہے کہ دیوانگی صاحب اپنی جائداد کی جگہ
ہو کر اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کسی سال خبر نہ لی کہ صاحب سجادہ کو پوتے حضرت
خواجہ کے ہیں۔ باوجود اسکے نیک اہ نہ چلتے اور پورا وجہ اپنی کی کہتے تو وہ سب
لوگ ایسے پروائی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ پہلے عزت اور جائداد
و جانے خود رکھینگے۔ تو پھر ہمیں ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگر ان کے نہ ہوگی
بل جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے۔ اس کو زیادہ نیک نامی دنیا و دین میں ہوگی

اور نظر آتا ہے کہ جو ویل دیونچی و متولی میں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست ہو گا ان بچے کو نہیں پہنچاتے۔ اور اسی کردہ ناراضی و ناخوش ہوتے ہیں اور فساد زیادہ بڑھتا ہے ان کے دونوں دکھ کو چاہئے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا کریں۔ اور راہ غمازی کو چھوڑ دیں۔ اور اس پر سچی کچھ عمل ہو گا تو نسبت دیکھئے مذکورین حکم مناسب ثابت ہو گا۔ اب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجائے اور ایک ایک نقل سبھی ناظر کو دیجائے کہ اصل روکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کہ حضور میں پورے کرے +

العبد العبد العبد
دیونچی صاحب سجادہ الاملاہ خاجہ صاحب میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف رحمت اللہ وکیل
اطلاع ہوئی مضمون روکار ہذا سے اطلاع فی درگاہ شریف مضمون روکار اطلاع فی

مستابلہ نمودہ شد

بقرات
عبد علی نقل نویس
نسبی ہزار سبب محافظہ قراچہ میراجول
سماعت

تذکرہ انساب الاولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الدین لیا معین الحق والدین قدس سرہ

خواجہ بزرگ یک دختر و سپہ داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سید حسام الدین و حافظ بنی جمال +

خواجہ سید حسام الدین صحبت ابدال پیوست و از چشم مردم پنهان شد +
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید دو سپہ داشت خواجہ احمد و خواجہ وحید که ذکر ایشان
در نسخہ فرایده مذکور است اما پیش ازین معلوم نیست +

خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ناندن سکونت داشت
و بهر درد کاشت کاه را رحنی که حضرت خواجہ بزرگ بجهت آن پیش بادشاه ملی رفته
فرمان آورده بود زندگی میکرد و بعد در قصبہ سرواڑ که از اجیمیش نزو و فرنگ
سکونت اختیار کرد و بمون جابو صال حق پیوست و مرقد پاکش در آبائی
قصبہ برب حوض بزرگ واقع است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

و از جمله سپران اوسید حسام الدین سپر بزرگ که احوال او در اکثر کتب مذکور است باقی حال
و دیگران معلوم نشد سیال فائش ۵۳۲ جو سیت +

بنی جمال حافظ دخترا خواجہ بزرگ از مے دو سپران بوجود آمدند و بر حمت
حق پیوست و قبر بنی جمال و منزه نش پائین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
حفت شرمعی بنی جمال شیخ رضی الدین بود که قصبہ ناگور بر کنار تالاب مندولا

آسوده است +

خواجہ حسام الدین سوخته بن خواجہ بسید فی الدین بگزیده آفاق و جہم تحت الشان
خواجہ نظام الدین اولیا بود و جہت سوز و گداز عشق که داشت در اقصای عالم بقب
سوخته مشہور گشت مرت پیکش در قبضہ انجمن باقر سوے بر سر راہ اجمیر نو مار است متحقق است
کہ از سنے و پسران بوجود آمدند خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیام الدین بربال خواجہ سوخته
موصوف رسالہ مقصد چہل و یک جہت حق پرست +

خواجہ معین الدین خرد خواجہ حسام الدین سوخته خلیفہ اعظم خلیفہ نصیر الدین محمود فیضیاری
بود مرت پیکش پسران حضرت خواجہ بزرگ است در حجر سنگ سفید از سنے یک پسر
بود سید نظام الدین و از وسیع فی الدین و از وسیع قطب الدین است کہ جہت خان ملقب بود
و سپہ سالاری افواج مالوہ داشت یکے از انباز خواجہ معین الدین خورد سید بدو کہ از سلطان محمود
خلیج خطاب سید الملک یافت دیگر حال مفصل اولاد خواجہ معین الدین خورد معلوم نیست جہاں کہ
از اولاد و اخفاء و کسانے چند در فواج کن مالوہ ہنوز سکونت دارند حضرت خواجہ
در ۶۱۰ ھ رحلت فرمود +

خواجہ قیام الدین بربال بن خواجہ حسام الدین در دیہ بود و بابا پیرستان شیراز و پسر
ازین جہت و اما ہٹیلہ با کھ میگفتند ازین یک پسر بود خواجہ قیام الدین پسر
خواجہ بزرگ برابر مرت بلابا خواجہ معین الدین خورد واقع است در حجر سنگ سفید بربال
در ۶۱۰ ھ ازین دارنا پائدا از نہتال کرد +

خواجہ نجم الدین خالد بن خواجہ قیام الدین است از سنے و پسران بوجود آمدند سید
بن خواجہ نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجہ احمد و خواجہ حبیب پیش ازین حال ایشان
معلوم نشد خواجہ خالد در ۶۱۰ ھ ہجری وفات یافت +

سید مال الدین حسن احمد پسر دوم خواجہ نجم الدین خالد است (داور القول بعضے بر خواجہ
سید نجم الدین خوانند کہ خواجہ سید نجم الدین اور ابنہ زندی ہم قبول کردہ بود سال وفاتش

سید محمد هجرى قدسى است. وشهاب الدين فرزند خواجه سيدالدين است از
بس متورع بود و از دست پير پرستان از ديت مبرا داشت و در لشعه فوت شد و او را پير
بوسيد تاج الدين بازيد بزرگ و شمس بزرگ و عالم مشهور بود که نسب علوم دينيه کرد
در آن زمان که از چيره دست پير پرستان بنای اسلام در دار انجیرا جبر قطع گردیده بود
بالاخر قسمتیکه سلطان حسن مجروش اسلام تازه کرد و سید تاج الدين ابودرس و تفت جان به
اسلام و انجیرا مونس نمود چنانکه در گلزار ابرار خراسان الاخير و غیره شرح و بسط شرح
است و سید هجرى ازین سلسله پنجوزده رحلت نمود و زوجه او دختر مفتی محمود
و ابو شمس الهندی بود +

..... سيد نورالدين طاهر پير حسن شيخ تاج الدين است زوجه او دختر ياك حضرت
خواجه حمزه دم سين ناگوى بود حين نكاح خوارا انجیرا مونس الاطرح مبرين است او تافته
در از بر جاده شيعت و ارشاد و مكيه با شيعت و شيعه هجرى بن سقيا تسليم کرد +
سيد فتح الدين بايزيد خرد پور بسند نورالدين طاهر است صاحب علم و حل و
خوارق و کرامات بود و سالها در شهر حضرت خواجه معين الاوليا جذب بگزارش و در
گفت و بيشتر گرامان با دين سلامت راه راست نمود و زوجه او از خواندان خواجه سيد
صوفى السوانى است در باب حوال آن برگزيده آفاق نسخه گلزار ابرار شاه است سال
وفات نهصد و شصت و دویست قدسى +
۹۲۲

سيد معين الدين ثالث فرزند جگر سويد سيد فتح الدين بايزيد خرد پور سید که در جبر
ظلم و قدسى را بجان سپید و از حد گذشت او خور و سال بود - خادمان جان نشان داد
از اینجا در ناگوى رسانیدند که در ملن باور بگزارش بود - همونجا اقامت مریزید و از خانواده
بزرگ خواجه سيدالدين صوفى السوانى حقت عهدينه یافت و همونجا در سال نهصد و چهل
در حقت حلت بر پست - و در جوار رحلت حضرت خواجه حميد الدين صوفى السوانى مدفون یافت +

فاهدا سید پسران خواجه حسن و خواجه حسین و خواجه ابو انجیر بود +

خواجه حسن - مجذوب بود و دفتر داشت که بی بی سلطان خانم که بی سید علی محمد بن خواجه ابو انجیر منکوحه شد - و دوم ملکه جهان که عیث نکاح سید شاه محمد بن خواجه ابو انجیر در آمد +

دیوان خواجه حسین متاهل و گشت +

خواجه ابو الخیر - دوازده پسر داشت پنج پیش از زمان گهی در عیثات پدر فرستاده و هفت باقی ماندند سید علی محمد سید علم الدین سید شهاب الدین سید شهاب الدین سید محمود سید محمود و سیال فائز بن سید شهاب الدین +

سید ولی محمد بن خواجه ابو انجیر از طبق زوجه خود سلطان خانم یک پسر داشت و یک دختر +

سید عبدالستار بن ابی محمد مجذوب بود و کافضی ایل او در دین مبین مذکور است گروه سوزده شاهی با و منسوب بود و سید علی محمد زاد وزن دیگر بودند که از طبق او و پدر شدند و طفلی و ذات یافتند +

بی بی خجی دختر سید ولی محمد بن ابی انجیر پسر پسر بی بی سید شاه محمد بن خواجه ابو انجیر منکوحه شد +

سید شاه محمد پسر سید خواجه ابو انجیر بن حسین الدین است و بی بی شریه ملکه جهان بی بی خواجه حسن بود - از سه پسر پسران بوجود آمدند - اول سید ابی بهیم - دوم عبد الصمد سوم سید بانیر - از سید عبد الصمد اولاد شدند - آنان زنده و زنده از سید ابی بهیم دو پسر بوجود آمدند اول سید غیاث الدین که اولاد رفت و دوم سید محمد طاهر که سمیت آراکامه رفت و سکونت ختیا کرد و اولاد و احفاد از ما آلاک آن ها مخرب باقی است و با اولاد سید محمد طاهر چشتی مشهور است و سید بانیر مادر و بی بی شریه بود که بی بی خجی بنت سید علی محمد - زن دیگر غیر بود

آما از بطن بی بی جهنمی یک دختر سالت بی بی راستی بود که اورا راج بی هم میگفتند و او را
شهر عیسید فخر الدین عرف سید هزاری بود و دختران سید باینیکه از زن خاندان
نار نول بودند اول بی بی نصرت که از خواجه نعمت الله متولی منسوب گردید و دوم عن بی بی
که عجزه فوت شد

سید محمّدی - و سید موی و د - سپران خواجه ابو الخیر مجر دانه زندگی کردند و اولاد
شهاب الدین - پسر سید خواجه ابو الخیر دو سپر داشت - اول سید محمّد الدین - دوم
عاشق محمد عرف سید اچھا - از - محمّد الدین یک پسر شد - سید فخر الدین عرف سید داری
دوم دختر بودند - اول جان بی بی که از شمس الدین منگوچه شد - دوم فاطمه که از سید
عبدی بی بی سید ابو البرکات منسوب بود و از سید فخر الدین عرف سید هزاری و دختر
شدند - اول بزرگن که از منفرج الدین بن دوان فخر الدین منگوچه شد - دوم بی بی
فرزانه که از سید مصلح الدین بن دوان فخر الدین منسوب گشت - و از سید عاشق محمد پسر
دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید نیتھو شش دختران شدند - یکی بی بی خلیفه
که دعوت نگاه سید شرف الدین بن سید نظام ... در آمد و حال دیگر دختران ظاهر شد
و از سید نیتھو بن سید عاشق محمد عرف سید اچھا یک پسر شد سید غلام حسین که پیش از
تاہل بہ سفر رفت و باز نہ آمد

سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو الخیر هم گرامی زوجہ سید فاطمہ از حبیب از
اولاد صحیح خواجه حمید الدین سلطان التارکین ناموری بود - و از و سید پسر بودند
اول سید علاء الدین - و دوم سید مسام الدین - سوم سید ابو الفتح

بدانکه از سید علاء الدین سہ سپران و سہ دختران اولاد شد پسر اول -
سید محمد - سجاد شمس بود و او را دو پسر بودند یکی از خاندان پاک سلطان تارکین منگو
شد - زن دوم مسماہ ملیح انصار از کفو غیر بود یعنی بنتی بنیاسا کن قدیمہ از بطن او

مادر از بطن او یک دختر متولد شد - خواہ اسماء نام که با شیخ عبدالرزاق بزرگ سلطان التارکین

چهارم پسران شد نذول فخرالدین که بعد وفات سید محمد سجاده نشین بود. اما بجهت طلال
 که شاه عالم بهادر شاه بن اوزنگ زیب بابا بود از منصب سجادی که معزول شد. و سید سرالچالدین
 بن سید ابوالفتح سجاسی که در بدو تا الان منصب سجادی و اولاد او برقرار است سید
 فخرالدین بن سید محمد بن داشت اول بی بی حبیبی نسبت از نسب فیض الله خان از اولاد
 مخدوم سید جلال بخاری. اما از اولاد نشده. دوم بی بی عزیزی بانو که از طبن او دو پسرند
 اول سید میفرخ الدین. دوم سید مصلح الدین. بن سوم از غیر کفو بود از مکه یک پسر
 سید نجم الدین +

سید سیف الله. پسر دوم سید سید محمد بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند بن
 ابوبی بی صالح نسبت مقرب خان. از مکه اولاد نشده. بالاخر سیف الله بن بکر
 کرد. او از کفو غیر بود. از مکه یک پسر شد سید حبیب الله. و سید حبیب الله
 دوزن داشت. یک که غیر کفو بود از طبن او دو دختر تولد شدند. یکی پیش از زمان
 آگهی میسر. و دوم در وقت نکاح سید حمزه بن عظیم الدین بن عظمت الله بن سید
 بن علم الدین درآمد. دوزن دوم سید حبیب الله بی بی مصطفی نام داشت از طبن او
 یک پسر شد سید فیض الله. و در وجه شرعی و بدیع النساء نام داشت +
 سید عماد الدین پسر سوم سید محمد نام زوجه او وجهه النساء نسبت شیخ نظام گری
 بنیر سلطان التارکین است از طبن او بسیار اولاد شده. اما در صد حیات نماند
 پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام حشمتی نام داشت پسر با دختر سید نجم الدین
 بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علاء الدین بن علم الدین که خدا شد پیش ازین اول
 او معلوم نیست +

سیدل مآد الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آرد
 بوده. اما اولاد رفت +

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی بی بزرگ نسب است فخر الدین
عرفت سید نزاری بود از مے دو پسر شدند حمید الدین و حمید الدین - و زوجه
دیگر بی بی عائشه هم سید حسن الدین بود - اما از او اولاد نشد +
سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید نعتن نام داشت و زوجه او سماء بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود +

سید مجید الدین بن مفرح الدین از طبق سماء سماعت هانو بنت شاضی ابو الفتح ساکن
سانجر یک پسر شد که سید سلام محی الدین نام داشت - و او را هفت دختران بودند
اول کفایت نساء که از سید نجیب الدین بن سید حسام الدین بن علم الدین منکو
شد - اما از او اولاد نشد - دوم نوبه نساء که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علماء الدین منکو شد - سوم شیده بانو
که از من الدین بن سید حسام الدین بن سید علم الدین منکو گذشت چهارم صاحب
دولت که دعوت نکاح سید بول بن سید وارث محمد بن شرف محمد بود - پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد بنیر سلطان التارکین منکو شد - ششم زیب نساء
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی بنیر سلطان التارکین منکو بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و دعوت نکاح سید تاج الدین بن وارث علی در آمده - اما از مے اولاد نشد
و که دختر هفتم سید محی الدین در میان معین ننوشته شاید که دم سنی فوت نموده باشد +
سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه ابوبی بی نساء بنت سید فخر الدین عرف
سید نزاری بود از مے یک پسر و یک دختر شدند - پسر نام که اولاد یافت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منکو شد +
سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی بی نساء

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر غلام محمد الدین ناما حال اولاد و ذوال معلوم
 نشد و ساه کمال دولت پسر پسر علام خشتی بن سیه عماد الدین بن دیوان سیه محمد
 منکو محبت شده بود +

سید بن ابی طالب بن پسر دوم دیوان عماد الدین زواج ابی بی حمت محبت سید محمد بن
 بن دیوان علم الدین بود و ساه یک پسر شد سید محمد الدین و یک دختر بود ساه
 که از شیخ عبدالقوی بنه خواهر سلطان است که بن منکو بنه سید محمد الدین
 زانوجه ششمه عیبه بی بی ماه بانو بنبت دیوان سید سلج الدین بود و ساه یک دختر
 داشت رختیه است ساه که در شیر خاگرگی فوت شد زن دیگر سید صدر الدین مساه
 گلاب بی بی بنبت شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین بن سید سلطان التارکین
 بود از و ساه پسران شدند ساه اول سید عبد علی دوم سید بهمت علی سوم سید طارق علی
 مخفی مباد که در آخر سید صدر الدین پسر خود سیدی عبد علی بدیا شرعی رفته
 وفات یافت و پسر او سید عبد علی بدلی آمد - و ساه در نکاح خود آورده همو نجسا
 سکونت اختیار کرد +

سید بهمت علی - پسر دوم سید بن ابی طالب بن ابی بی سیف است
 سید حمید الدین بن سید مصلاح الدین یک پسر بود سید علین و یک دختر بود سید لیسنا
 که از سید حمید الدین بن امین الدین منکو محبت شده و سید علین را سید ناصر علی
 بن سید وارث علی بهمت نام شهر بوندی شهید کرده و سید علین را یک پسر بود ساه بنبت علی
 که اولاد برفت + ...

سید وارث علی - بن سید زین الدین بن ابی طالب بن ابی بی سیف محبت الدین
 بن سید مفرح الدین بن فخر الدین بن دیوان عماد الدین شش پسر و یک دختر بود و ساه
 و ساه اول بن ساه که از امین الدین بن سیه و سیه حمید الدین ناگواری منکو محبت بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیز محمد نبیره سلطان التارکین
منکوحه گردید. دختر سوم لاج النساء که در عتد نخل سید علقم بن سید بهت علی
بن سید صدرالدین بن سید زین العابدین در آمده بود +

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیت بی بی بنت شیخ نورالدین منکوحه بود
اما اولد رفت +

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجه او زلف النساء بنت شیخ رضا محمد نبیره
سلطان التارکین او هم اولد رفت +

سید بهادر علی پسر سوم سید وارث علی دوزمان طفلی فوت شده +
سید عزیز الدین پسر چهارم سید وارث علی زوجه او سماء فریح النساء بنت شیخ غلام
نبیره خواجه سلطان التارکین بود. اما از نطفه او اولاد نشد. مگر سه پسران از بطن
کنیز بوجود آمدند اول مفضلان علی دوم فدا حسین سوم امراو علی +

سید شرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجه او امانت النساء بنت سید علی ساکن
ماوهو پوره بود اولد رفت +

سید لطف علی پسر ششم سید وارث علی زوجه او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی
نبیره سلطان التارکین بود. از قریه سه پسران و دو دختران تولد شدند...
و دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکی بعد دیگری سه ساله زوجیت شیخ
میر علی بن محمد علی بن غلام محمد نبیره سلطان التارکین پیوست. و ازین هر دو
اولاد نماند +

سید ستم علی پسر اول سید لطف علی زوجه او فهم النساء بنت شیخ آکلی بخش
بن شیخ شریف الله ساکن قصبه جھونجنون بود از قریه دو پسران موجود اند که یکی
ایشان در قصبه جھونجنون شده است +

سید نجم الدین - پسر دوم سید لطف علی نام زوجه اوله النساء نسبت شیخ شهاب الدین مبارک
نسبت به بنجهون است از وی یک پسر و هفت دختران تولد شد نام پسر ریاض الدین محمد
و نام دختر ظهور النساء که نامور النساء که حضرت نکاح شیخ نور محمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
مناقب السیاحیه آمد و دختر دوم مسماة عظیم النساء به شیخ مولا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد
سید غلام حسین - پسر سوم سید لطف علی زوجه اوله مسماة خجند و با زوجه بنت شیخ علام رسول
از وی یک دختر شد قمر النساء نام که در عهد منکاح شیخ مهر علی بن شیخ سلطان بخش
و آمد عساکم حسین بن دیگر از شخص بنده ای آورده بود نام او مسماة مجبوری از قوم سقزیه که
رو پسر دارد - اما مسماة مجبوری بمرتبه ثانی و در کلح غلام حسین آمده باشد زیرا که مسماة مجبوری
پیش ازین شوهر دیگر داشت حال او معلوم نیست که بمرد یا دیس حیات است - الحمد لله که احوال
اولاد حضرت زین العابدین خجسته رسید +

فصل علی بن یوان سید علماء الدین بن سید علم الدین زوجه اوله عساکم بنه با نواز و در زمان
سلطان ایتا رکیب است از وی اولاد نشد - و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین به
حرامیان افتاد و کشته شد - دیگر احوال شان از کتب و شجره سواب واضح نشد - والله اعلم بالصواب +
سید عالم الدین - پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو خیر حجت الله علیه - چهار پسر و یک دختر
داشت - نام ایشان شیخ احمد - شیخ ضیاء الدین - شیخ جلال الدین - شیخ عظیمت الله در طفلی
فوت شد - و مسماة رحمت بانو +

سید احمد - پسر اول سید حسام الدین زوجه عساکم بنه و سلطان بی بی نسبت شیخ شاه محمد منیر
حضرت سلطان ایتا رکیب است از وی چهار پسران و دو دختران شدند و خراول
خورسند بانو که از شیخ الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شدند و دختر دوم منیر بانو که از سید
عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد +

سید محمد - پسر اول سید احمد بن حسام الدین - سید محمود معروف بپشتی خان بود و او در عهد بی

منصب عالی داشت زوجه ابوبی بی نصرت و نصرت عظیمت الله بن سید حسام الدین بود
اما اولاد نداشت +

الحمد لله
سید محمد بن حسام الدین نے وجہ اولیٰ بی شیعہ النساء بودند حیل الین
بن سید حسام الدین ان کے دو سپران و دو دختران بوجود آمدند۔ دختر اول نساء کہ شیخ
عبد القویٰ بنیر و خواجہ سلطان التاکیں سے نکاح شد و دختر دوم بانام منوشت شاید کہ
صغیر سن وفات یافت +

سید عجبیل الدین بن سید محمد و زماں طفلی فوت شد

سید امین الدین پسر دوم سید محمد راز و جو بود رشید بانو بنت سید محمد الدین بن صالح الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید علاء الدین سه دختران و پسران بوجود آمدند دختر اول
ساجده بانو از سید بیج الدین بن سید نبیل الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح
منکا که شد و دختر دوم فضیلت النساء عزت بی بی بودند که در عقد مناکحت سید میران جی
عزت انجم شمس بن سید عزت ثالث و سیده از سید یک پسر شد سید قمر علی دختر سوم حمید بانو
در عقد نکاح شیخ امین الدین مهروردی ناگوسی نسله خانی حمید الدین درآمد *

سید قاسم الدین سپہ اول سید امین الدین اور از لطیف بی بی خجالت بنت تہا نسیہ حسن محمد
بن سید سید الدین سید ابوالفتح و سپہ شہ ندر اول قاسم علی دوم سید احت علی۔ اما
قاسم علی دا اولاد نہ شد +

سید محمد علی لیسر دوم سید قوام الدین زن کف خود و دیار داشت سید حبیبو و
سید امام علی *

سید محمد الدین سپرد و دم سید حسین زوجه ابو سعید ماخو نمبت سیمیت علی توبد
اگر حال اولاد او تحقیق نه رسید و الا علی و الاکسواب

علاء الدؤاد کو بارہ فاقہ نہایت گراں گیند پڑی تھی۔ اس پر وہ چونکہ خواہشی بہشتی ہوئے تھے اور مٹی کا نذرانہ اہل عجب و ہنر کو ملتا تھا۔

سید الاحد - پسر سوم حمید الدین بن سید علم الدین بن وجہ عزت النساء از سید پسران خود
آمدند - خیر الله و نجیب الله و عظیم الله و زوجه سید عبدلاحة عزه النساء من الام از آل و
اولاد دیوان سید علماء الدین بودند من الالب از نسل خواجہ سلطان التاکین گوری بودند
سید عظیم الله از ازلطن کنیز یک پسر بود - سید حمزه و حال توالد و تاهل سید خیر الله و نجیب الله
معلوم نشد +

سید نجم الدین چاکش پسر چهارم سید احمد - حال او معلوم نشد - چنان شهرت داد که
بمفرسند و ستان رفته بود و باز نه آمد - و مبر او به دہلی در جوار آستانہ عالیہ خواجہ نظام الدین
نظام اولیا است +

سید علم الدین پسر دوم حمید الدین بن سید علم الدین بن سید ابو اسیر اور از ازلطن بنو خود
که از نسل سادات نواح پشاور بود و پسر و یک دختر به وجود آمد - پسر اول را نام نوشتند
سید پشاور بنو نوشته است - اور از ازلطن بنو عنبر کفویک پسر شد بشیر علی نام داشت
و اولاد فوت شد - پسر دوم سید علم الدین - سید حمید الدین بود که زوجه او دختر سید
بنو سید نعمت الله بوده است - اما از او هم اولاد نشد - و نیز حال و دودمان زوجه او بمقتب
نہر سید +

سید جلال الدین پسر سوم حمید الدین بن سید علم الدین بن زوجه او از نواح افغانستان بود
از یک دختر بونیس النساء و پسران سید شهاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد
اما ذکر سید غلام محمد بنو نوشتند در زمان صغر سن وفات یافته باشد +

سید شهاب الدین بن سید جلال الدین اور از نواح خود که نسبت بشیر علی بن
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود و بخت دولت نام داشت
یک پسر شد سید نصیر الدین و اور از نواح خود جمیت النساء نام که بخت سراج الدین بن
نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاه بود یک پسر شد سید عزیز الدین از نواح اولاد باقی نماند +

سید جمال الدین بن سید ابوالدین اور دخترے بود لطیفه بانکه در عتک کجای سید ابوالدین
 و امیت اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابوالفتح در آمد *

تمام شد ذکر اولاد سید ام الدین بن علم الدین

سید ابوالفتح سوم خواجہ سید علم الدین بن خواجہ ابوسعید زوجه او عصمت النساء بنت شیخ
 شهاب الدین بنیرہ حضرت خواجہ ابوسعید اہم یمنی در ۸۵۰ھ وفات یافت و چارہ پسر گشت
 سید سراج الدین پسر اول سید ابوالفتح سجادہ نشین بود و چہ شہر عمیہ ابوبی بی رحیمہ بود از
 سہ پسران دود و دختر بود و آمدند۔ پسر اول سید منیر الدین۔ پسر دوم سید ظہیر الدین۔ سوم
 سید سعد الدین و دختر اول ہاہ بانکہ از سید سعد الدین بن بنی العابدین منکوہ شد و دختر دوم
 صاحب دولت کہ از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شاہ منکوہ بود سال
 وفات ۸۲۲ھ *

سید الدین بن دیوان سراج الدین باطنی فوت شد *

سید ظہیر الدین۔ بن دیوان سراج الدین زوجه او صاحبہ بنساء بنت سید اسعد اللہ بن
 عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود۔ از سہ و دو پسر و یک دختر بود و آمدہ زبان طغلی وفات یافتند
 و اولاد گرفت *

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجه ابوبی بی صاحبہ بنت سید منیر الدین
 بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاہ بود۔ از سہ و دو پسران و دو
 دختران شدند۔ دختر اول فخر النساء از سید عزت اللہ بن اسد اللہ بن ابوالفتح منکوہ شد
 و دختر دوم سیف النساء از سید محسن بن سید خضر محمد بن نظام الدین منکوہ شد
 در سال یکزار و یک صد و پنجاہ و ہشت ہجری وفات یافت *

سید نظام الدین بن دیوان سید منیر الدین و خضر سن بمض چپک فوت شد *

سید فیض الدین بن ابی ان سید نیر الدین بن جواد و سید به بی بی بنت شیخ جمال الدین بن
شیخ نظام الدین بنیر سلطان است اکین بود از مے یک پسر و یک دختر بوجود آمد پسر خوان
بجاریه در و پهلوت شد و دختر بابت اسما نام و عصمت سید علی بن ابی ان سید
امام الدین درآمد +

دیوان سید امام الدین بن ابی ان سید نیر الدین بن روح بن عیسیٰ ابو بی بی زینب النساء
بنت سید نیر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود که از مے پنج پسران و
دو دختران بوجود آمدند و دختر اول بی بی عصمت که در حالت صغیر فوت شد و دختر دوم بی بی
ولی النساء که به سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح منکوحه شد - اما از پسران مے سه پسر سید کبر علی و سید رضی الدین
و سید کلن و عالم طفلی فوت شدند سال فالتش ۱۸۹ اله است +

سید علی بن ابی ان سید امام الدین بن جواد بی بی بسالت النساء بنت سید طاهر الدین
بن ابی ان سید نیر الدین بود از مے یک پسر شد سید ارشاد علی معروف به نیتخن - و دو
دختران شدند امیر النساء و وجه النساء +

سید ارشاد علی عرف به نیتخن بن سید حمید علی زوجه ابو بی بی عصمت بنت سید
حی عرف امام بخش بود - از مے یک پسر تولد شد سید اشرف علی اما دختر اول و دوم شد
و سه دختران بودند بی بی بدرن - بی بی مینا - بی بی حجه و - بی بی مینا در عقد نکاح سید
منظر عرف میان میند و بن سید رشید الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
در آمد و لا ولد رفت و سماء بی بی بدرن زوجه بن سید نظر علی بن سید نوازش علی بن
سید شاه علی بن سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید بهرامت الله بن سید عطا الله
بن سید ابو الفتح بود بی بی حجه و زوجه سید امام علی بن سید معتمد علی بن سید بهرامت الله بن
سید ارشاد علی بن سید ارشاد علی معروف به نیتخن زوجه ابو بی بی حجه بی بی بنت ابی ان معتمد علی

سجاده نشین بود. اما از مریه ولادت شد و ملا ولد گرفت.

سید اصغر علی بن یونس امام الدین سجاده نشین بود و زوجه او دختر سید عزت الله بن سید الله بن سید ابوالفتح بود و نام آن بی بی محبت بانو از مریه و پسران یک دختر شید سید ذوالفقار علی. و سید محبت علی و نام دختر هدایت النساء و زوج شرعی بی بی هدایت سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بود. در ۱۲۱۰ هجری از چهل منافی رخت حلت بر بست.

ذوالفقار علی بن یونس اصغر علی سجاده نشین بود و زوجه او بی بی امیر النساء حبیب سید حبیب علی بن یونس سید امام الدین سجاده نشین بود و از مریه پسر شد اما دختر شدند. و همسر بی بی سکینه بی بی نوح شرعی و همسر بی بی سید محمد علی سجاده نشین بود. و زوج شرعی بی بی سکینه سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح بود.

دیوان سید محبت علی بن یونس سید اصغر علی. زوجه او بی بی و جبه النساء بنت سید حبیب علی بن دیوان سید اصغر علی بود. و دو پسر سید مهد علی و سید امام علی و دختر بوجود آمدند بی بی عمده بی بی زینب بی بی چھوٹی زوج شرعی بی بی عمده نیازش علی بن سید علی بن سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابوالفتح و شوهر بی بی زینب خاضی سید قمر علی بن سید عصمت الله حبیب عرف المکرم بن سید عزت الله بن سید الله بن سید ابوالفتح بود. و شوهر بی بی چھوٹی سید عرف علی بن سید ارشد علی بن سید علی بن دیوان سید امام الدین بود و سال وفات ۱۲۳۳ هجری.

سید مهد علی بن دیوان محبت علی سجاده نشین و صاحب عزم و هشام بود و زوجه او بی بی و همسر بنت دیوان سید ذوالفقار علی بود اما از مریه ولادت شد و از زن دیگر که داشت اولاد شد. و دو پسر و چهار دختران بوجود آمدند نام پسران سید مهد علی و سید اسد علی.

شفیع حسین عم حقیقی ایشان دعوت منکحت آمده اند از سید نظام الدین اولاد است
 پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام دست سیال وفات ۸۲۰ هـ +
 حاجی سید منیر الدین بن سید امام علی نوحه افغانی بی بی بنت سید فتح علی بن سید
 غلام حسین الدین بن سید غلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح ازوے دو پسر و
 پنج دختران بوجود آمد سید امام الدین سید فیض الدین - عمره النساء در زمان صغر سن
 بمردود دختر دوم شیر خواهر بمردود دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید
 قدسین بن سید از اش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید
 هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح آمده بود اما از لطن اولاد نشد و در عمر
 نوجوانی بر حمت حق پیوست - دختر چهارم صغیر النساء در وجه شرعی سید شرف الدین بن سید
 قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است ازوے یک پسر و یک دختر
 و دختر شده بود - اما طاعتی وفات یافتند خداے عز و جل به طفیل حبیب پاک رسول اکرم
 صلی الله علیه وسلم فرزندش یحییٰ بمردود و سعادات آتانا نصیب بر ماند که این
 رئیس النساء دختر پنجم زوجه پاک شیخ المشایخ دیوان سید غیاث الدین علیحان بجانبه نشین
 است حق سبحانه تعالی اولاد دهد و در حفظ و حمایت دارد قاضی سید منیر الدین را و زوجه دیگر
 هم بود - علیم النساء نسبت سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
 بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما ازوے اولاد نشد و او در زمان صغر پیش از زمان
 آگهی وفات یافت زن سوم از قوم مرهته هست که بشرف اسلام مشرف گشته و بر وجهی
 سید منیر الدین درآمد از لطن او دو پسر و دو دختر شدند پسر سید شهاب الدین و سید ظفر
 نام دختران سکینه بی بی و الله رکھی سکینه بی بی بسید اولاد حسین بن سید شفیع حسین
 بن سید امام علی بن دیوان محشم علی منکوح شد و الله رکھی بسید رشید الدین بن سید
 نظام الدین بن دیوان سراج الدین منسوب است سیال وفات ۸۳۰ هـ +

سید فضل الدین پسر قاضی سید نیر الدین حیف که بهار گلشن سبک هم ندید و دوا حشر
بر جان الدین نهاده و صغر سن بر حشر حق پیوست +

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید نیر الدین جامع اوراق معین الاولیاء است
و منصب اکثر استثنای کثرتی مشایره چهار صد روپیہ موراست زوجه شرعیہ بی بی گنجی
زنت سید قدرت علی بن سید بد الدین بن سید قطب الدین بن سید علم الدین بن سید نجم الدین
بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح است هنوز اولاد ندارد حق سبحانه تعالیٰ بقدر
رسول و طهبت رسالت حضرت صوت و طریقت اولادش بدید و بسیار مزد و از بلا
بد حادث روزگار صون و محفوظ دارد که من بحق سوله و اله و اصحابه اجمعین بر حشر
یا رحم الراحمین +

شفیع حسین بن سید امام علی بن ابی محمد شمس علی زوجه شرعیہ بی بی چوٹی زنت سید فتح علی
بن سید غلام حسین الدین بن سید خلیل الله بن سید احمد الله بن سید ابوالفتح بود از طبع او
یک پسر شد و شیر خواهر و مادرش هم بتیق و همدان زبان وفات یافت و ایشان را از
زن دیگر اولاد هست سید احمد حسین و سید طاف حسین و سید اولاد حسین و سید صفیر حسین
و سید کبر حسین و سید فتح حسین +

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ابی محمد شمس علی زوجه و نصیب زنت سید بد الدین بن قطب الدین بن سید
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود از من یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد
و مادرش هم از پنجمان نرسه بنیادنا شاد و فت حال سید اصغر علی زن دیگر در از علم ملازمت احمد الله
تمام شد ذکر اولاد سید سراج الدین بن سید ابوالفتح

شمس الدین پسر دوم سید ابوالفتح که پسر سوم خواجه سید علم الدین است زوجه او
خورشید بانو زنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین زن سید سیران و سه
و دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید محمد الدین و دختران لطیفه بانو و

صفا و النساء که در زمان صغری فوت شدند و خرمسوخ غنیمت بانوا از سید هایت الله بن سید عطاء
بن سید ابوالفتح منکوحه سید +

سید قمر الدین - بن شمس الدین بن وجا و بی بی خیر النساء بنت عطاء الله بن سید ابوالفتح
بود و دوسپرسه و دختر داشت نام سپران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء و دوم غیاث
که جمله بزبان خور دی فوت شدند و سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن یوان منیر الدین
بن یوان سراج الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد و هر دو سپران بدر الدین و سعد الدین
طفولیت فوت شدند +

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوجه اقدس بنت النساء بنت سید عطاء الله
بن سید ابوالفتح بود - چهار سپرسه و دو دختر داشت نام سپران سید غیاث الدین - سید
عظیم الدین - سید نظام الدین - سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیزه النساء
هر دو در حال غیر آگهی و صغر وفات یافتند +

غیاث الدین بن سید نجم الدین بن وجا و سید النساء بنت سید امجد بن سید احمد بود از دو
دو سپران شدند و یک دختر شد نام سپران سید رفیع الدین و سید قوی الدین - اما سید قوی الدین
او یک دختر که نام معلوم نیست و طفلی فوت شد +

سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن ابوالفتح زوجه اولی
بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از دو یک سپرسه سید نظر علی عرف میر میند و کاتب
رفت بود و خبر اسن باز آمد مفقود انجراست +

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوجه اول بی بی
شایسته بانو بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح از طبع او یک سپر
شده بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم جازیه تب و وفات یافت و جود هم بی
رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری بود از دو و دوسپرسه

سید قطب الدین و فرید الدین *

سید الدین بن عظیم الدین زوجه ابوبی بی فصد بنت سید حفیظ الدین سید
دایت الدین سید عطاء الدین سید ابو الفتح از لطن او سید بد الدین و سید نصیر الدین و پسر
بودند و دختر نبود *

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجه ابوبی بی سکینه بنت دیوان سید الفقار علی
بن دین سید صخر علی - اما ولد گرفت *

سید جمال الدین بن سید قطب الدین زوجه عظیم الدین بنت سید فاوش علی بن شاه علی
بن سید سج الدین سید حفیظ الدین سید دایت الدین سید عطاء الدین سید
ابو الفتح بود از و یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم و نسیم نصیب النساء
و مسماة علیم و نسیم زوجه اول قاضی سید نصیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی
بود لیکن در عین شباب بر حمت حق پرست و مسماة نصیب النساء و عفت و کمال اصغر علی
بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی و آمده بود *

سید نصیر علی بن سید بد الدین زوجه امیر از النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی
بود از و سه پسران و سه دختران بود آمدند - اما دو پسر و دو دختر بچالم صغر سن و نا
یافتند - و یک پسر و یک دختر باقی ماند - پسر شرف الدین که زوجه او صغیر النساء بنت
سید قاضی نصیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است و نام دختر بی بی
گویی که در عتد مناکحت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید نصیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین است *

سید فرید الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح - زوجه اول لطیف النساء بنت علما و محبت الدین بن سید خلیل الدین
بن سید اسد الدین سید ابو الفتح بود از لطن او یک پسر بود و یک دختر - نام پسر خیر الدین

که زوجه او شمس النساء بنت سید فتح علی بن غلام محسن الدین بن سید خلیل الله بن سید
اسد الله بن ابوالفتح بود اما اولاد فوت سید و یک دختر بود بی فرزند او هم فوت شده و از
لطن اولاد نشد.

سید مجید الدین پسر سوم شمس الدین بن سید ابوالفتح از زوجه او که صحیح النسب بود یک
پسر شد سید بدیع الدین که بسفر رفته بود و مفقود انحر است.

سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بن سید حسام الدین از چهار پسر شد و دو دختر پسر
شدند و دو دختر پسر اول هدایت الله پسر دوم طبع الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
و نام دختران خیر النساء و زینت النساء زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
بن ابوالفتح بود و شوهر زیب النساء عرت جیحونی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
ابوالفتح بود.

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابوالفتح از هجتنی طلبا بنو بنت سید
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود سکه پسر شد و سه دختر و دختر اول ظفر النساء که از سید
خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح منکوحه شده و مهر النساء و لطیف النساء
در زمان خردی فوت شدند.

سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجه او دست بانو بنت شیخ بن زور
بنیره شاه حمزه و پسر سومی بود او یک پسر شد سید سیح الله و یک دختر فهمیده النساء که به سید
قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابوالفتح منکوحه شد.

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابوالفتح زوجه او هدایت النساء بنت دیوان سید صخر علی سجاد نشین بود از سید
پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمیده لسان که به سید قطب الدین بن عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد.

بن سید خواجہ عظیم الدین - زوجه او شمس النساء بنت سید محمد

شاه علی بن سید مسیح الله زوجه او بی بی کمن بنت سید غلام محمد بن سید
خلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح ابو ویک سپهر شد.

سید نواز علی بن سید شاه علی زوجه او بی بی عمده بنت دیوان سید محشم علی سجاد بن
بود. از دو و سپهر شد و در خزانام سپهران سید نظر علی و سید حسن و نام دختران
عظیم النساء که زوجه سید والدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین
بن سید ابو الفتح بود. دختر دوم سهری بی بی که زوجه سید حسین علی بن کرم علی بن
سید سیاه الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود و سوم قمر
هدایت النساء که ناکتخدا قوت شد.

سید نظر علی بن سید نواز علی زوجه او بی بی بدر النساء بنت سید رشاد علی
عزیز سید نقی بن سید علی بن دیوان امام الدین سجاد بن نشین بود. از او اولاد نشد
لاولہ رفت.

سید حسین بن سید نواز علی زوجه او جواهر النساء بنت سید یام علی بن دیوان سید
محشم سجاد بن نشین است از او یک سپهر و چند دختران شدند اما سپهر باقیست و دختران
بزرگان صغرو فاطمات.

نصیر حسین بن سید فدا حسین زوجه او مسماة منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محشم علی سجاد بن نشین بود. که عالم جانی ازین دار فانی بر رفت
و سید رضا حسین را هنوز زوجه دیگر بهم رسیده.

واضح باد که زمانیکه سید مسیح الله بعد وفات زوجه خود ترک جمیع کرده به دلی رفت زوجه دیگر
خواست و از او سید کرم علی و سید فیض علی بوجود آمدند که اولاد ایشان در موضع هوکوٹ منسلح
گورگانوه موجود است.

سید سیاه الله سپهر دوم سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح زوجه لطیفه زوجه

سنت سید جمال الدین بن جمال الدین بن حسام الدین بن خواجه سید علم الدین بود از ویک دختر
نام پسر مکرّم علی و نام دخترش نفیر بانو عرفت بی بی مکحول که از ویک جواد سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح بود +

سید مکرّم علی بن سید ضیاء الله زوج او نفیر بانو عرفت بی بی مد و بنت سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابوالفتح بود از ویک
پسر بود سید حسین علی که بسفر رفت و مفقود بخر شد و یک دختر بود صاحبنا که به
شیخ نظام الدین بنیر خواجه سلطان التارکین منکوح شد +

سید کلید الله پسر سوم سید ولایت الله در زمان صغر سنی فوت گردید +
سید لطیف الله پسر دوم سید عطاء الله بن سید ابوالفتح زوج او عصفیه بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود از ویک رزق الله پسر بود و یک پسر زبان خردی فوت شده و نام
دختر بی بی صاحبنا که بسید نفیر الدین بن دیوان سید سلج الدین سجاده نشین منکوح
شد تا از ویک اولاد نشد +

سید نذوق الله بن سید اسد الله زوج او لطیفه بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین بنیر خواجه سلطان التارکین ناگوری بود از ویک دختران شدند و دختر اول
لطیفه بانو عرفت در مردن سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و اولاد رفت
و دختر دوم رحمت بی بی که بسید غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله
بن سید ابوالفتح منکوح شد و دختر سوم زلفت بی بی که بسید عصمت الله عرفت اما کنش
منکوح شد و از سید رزق الله اولاد پسر نشد +

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء الله بن ابوالفتح

الله
سید ابوالفتح بن خواجه علم الدین - زوجه او خواجه مبارک خاتون بنت شیخ
محمد فرید بن شیخ عبدالمومن بنیر خواجه سلطان التارکین بود از ویک پنج پسر نشد و

چهار دختر نام پسران سید عصمت الله که بزبان طعنی نوشته دوم سید محمد حسن سوم
 حسیل الله چهارم سید عزت الله پنجم سید عبد الجلیل که در زمان طفولیت وفات
 یافت نام دختران مهر النساء و نام سید دختران در میان من نوشته اند احتمال گشت
 که در مغرب وفات یافتند اما مشهوری بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
 نظام الدین بنیره خواججه سلطان التاجین بود *

سید حسن محمد بن سید اسد الله قاضی شهر اجمیر زوجه او شمس خدیجه بالابنت
 سید نجم الدین بن سید بابک عرفان شاه بود. انست یک پسر بوجود آمد و به عمره
 فوت سید زوجه دوم امیر سادات محمد دانه خانم بنت مرزا گدایک دهلوی بود. از او یک دختر
 و دو پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن ابی الدین بن سید محمد
 منکرچشتم نام پسران اول رضی الله حسن که در طعنی نوشته شد. دوم سید حسن علی
 که او را از زوجه دیک پسر کرم علی و یک دختر شد که نام او بی بی نریت و به سید قاسم علی
 بن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید محمد کوه شده بود. آنابی بی نجابت و
 مسمی کرم علی هر دو لا اولد فرستند *

سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
 سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر. اما هر چهار
 دختر بزبان طعنی نوشته شدند *

سید غلام معین الدین بن حسیل الله زوجه او بی بی رحمت بنت سید زرق الله
 بن سید اسحاق الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود. از او یک پسر شد سید
 فتح علی و چهار دختر کریم النساء و لطف النساء و نهم النساء مشهور کریم النساء سید شاه علی
 بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
 ابو الفتح بود. دوم لطف النساء زوج او سید نسیم الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود و سوم سیم النساء عرفه و بی بی شومراو
 سید کریم علی بن سید ضیاء الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح
 دختر چهارم بی بی فاخره عرفه بی بی محمد قبل از شباب تفتند و زود متناکت زرسید +
 سید فتح علی بن غلام محین الدین - زوجه اول شریفیه بی بی عرفه بی بی که کھلا بنت
 سید ضیاء الدین بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود و از ویک
 دختر شد شرف النساء غوهر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
 نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح - اما سید فتح علی را زوجه دوم بود بی بی
 فضیلت اینساء بنت شیخ لعل محمد بنیره خواجا دهم بخجی از و دو پسر و دو دختر بود آمد
 نام پسران سید احسان علی و سید گوهر علی که هر دو در زمان طفولیت در گذشتند - نام
 دختران بی بی نئی و بی بی چھوٹی که بتاضی سید میر الدین و سید شفیع حسین پسران
 سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین منکوحه بودند +

مولف - سید غلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح را دو زوجه دیگر بودند
 زن اول بی بی سکندری که از و یک پسر شد سید نجم الفتح و چهار دختران نور النساء
 و حرمت النساء و نام دو دختران بقیه معلوم نیست - زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
 از و دو پسران شدند و سید عبدالوهاب و سید میرزا امین ازین احوال ایشان
 معلوم نشد +

سید عزت الله بن سید الله بن سید ابو الفتح زوجه او دختر النسانبت دیوان سید
 منیر الدین سجاده نشین بود و دو پسر و سه دختران بودند - اول دختر جمیعت النساء
 که در زمان صغریوت شد دوم شالیشه بانکه به سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
 سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود و سوم محبت به بانکه زوجه دیوان سید صفر علی سجاده
 نشین - نام پسران سید نصر الله که در طفلی فوت شد +

عصمت الله عرف سید امام بخش بن سعیدت الله زوجه اول بی بی زلفتن بنت
 زرق الله بن طبع الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح ازو یک دختر تن بی بی
 عصمت نام - و دوم او صحنه بی بی بنت سعید بن بن سعید محمد بن سید احمد
 بن سید حسام الدین بن بن خواجه سلم الدین از لطن او یک پسر شد سید قمر علی +
 سید محمد علی بن سعید عصمت الله بن سید عزت الله - زوجه زینت النساء بنت
 دیوان سید محترم علی سجاده نشین از لطن او یک دختر تولد شد لاڈلی بی بی شوهر او دیوان
 سید سراج الدین سجاده نشین بود - و شوهر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف سید نقض بن
 سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود +

ذکر اولاد

سعید الدین البع بن خواجه ابو خیر بن خواجه سعید الدین ثالث ازو یک پسر شد سید
 مبارک عرف دیوان شاه - و ازو یک پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید
 نظام الدین سید نجم الدین سید احمد - و نام دختر بی بی عصمت +

نظام الدین - نام مادر او بی بی انبیا خواهر محترم دلمهند و نام زوجه او جان بی بی
 بنت شیخ محمد فضل نبه شاه حمزه و هر سوز لطن او سه پسر و چهار دختر آمدند - نام
 پسران شرف الدین عرف شرف محمد - دوم حضرت محمد سوم شمس الدین که در طفولیت فوت
 شد نام دختران بی بی فاطمه و بی بی آمنه و بی بی گلاب - بی بی هدیه +

شرف محمد پسر اول سه پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد - سید وارث محمد سید یزدود +
 سید خلیل محمد یک پسر داشت که لا ولد رفت و یک دختر داشت سماه بولن که ازو یک
 پسر شد شرف الدین ملا ولد رفت +

سید وارث محمد - پسر دوم - و پسر شش - خواجه بخش و سعید الدین بخش خواجه بخش

لاولد رفت و از حسین الدین بخش چهار پسران شدند - محمد بخش - غلام بخش - نبی بخش - هر سه
 لاولد فرستند - اما آتشی بخش - ایک پسر شد حسین بخش و اولاد دهم لاولد گذشت +
 مستقیم - دو پسر سوم - دو پسر داشت محمد علی و سید علی - که هر دو لاولد گذشتند
 بی بی صاحب دولت بنت میرزا محمد زوجه دیوان سید میرالدین سجاد شین بود و
 و بی بی بخت دولت دختر دوم در حبال عقد سید شهاب الدین بن سید جلال الدین آمد +
 سید خضر محمد - پسر دوم سید نظام الدین بن سید ارک دیوان شاه از مری پسر
 یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن - سید محمد تقیم
 سید علی اکبر - سید محمد تقیم لاولد رفت +
 سید محسن بن خضر محمد - دو پسر داشت شمس الدین نظام الدین از سید نظام الدین و
 پسران شدند میر قمر علی و میر بخت علی - اما میر بخت علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید میرزا
 دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم - و صاحب بیگم زوجه سید احمد علی بود که از
 یک پسر موجود است - وزیر بیگم زوجه شرعی سید احسان علی جاگیر و موضع هشتی که طره بود
 که از و سه پسران یک دختر موجود آمدند +
 سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت - سید عبده علی و سید سعد الدین از
 سید بنده علی دو پسر و دو دختر موجود آمدند - سید میر علی و سید خدمت علی از سید میر علی
 یک پسر بود سید غفور علی که لاولد فوت شد و از سیدیت علی دو پسران شدند و دو دختر
 پسر اول سید ارجلی که در حد حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
 بود که لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم شمس الدین دو پسر داشت حسین علی
 و سید واجد علی - از سید حسین علی و سید واجد علی - از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
 عبد الباقی و سید عبد الحکیم - و از سید واجد علی یک پسر در حد حیات است و سید بخت حسین است
 سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت - نام پسران فتح علی

وامیرالدین - اما از سید الدین اولاد پسر نشد و از فتح علی یک پسر و سه دختر بوجود آمد - نام
پسر سید محمد علی که از اولاد پسر نشد و یک دختر شد که او هم لا ولد رفت +

مستقیم الدین بن سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین العج - دو پسر و چهار دختر داشت
نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد - اما سید سلطان محمد لا ولد رفت شد و از سید نظر محمد
دو پسر بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید العج محمد و سید العج الدین لا ولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر بوجود
آمدند و دو دختر - نام پسران سید غلام مام و سید محمد تقی - اما از سید محمد تقی اولاد پسر نشد
و چهار دختران بوجود آمدند که از بطن ایشان توالد توالد سل حاربت اما سید غلام مام یک پسر داشت
نام سید علی اذو - یک پسر شد و سه دختر - نام پسر سید جبر علی که اولاد پسر نشد و از بطن
و دختر او که از وجب سید خدمت علی بن سید بنده علی بود اولاد باقیست +

سید ابا احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین العج - او را پسر نبود - چهار
دختر داشت - سحیه بی بی - عالیش بی بی - بزرگ بی بی - عابد بی بی - اما سحیه بی بی زوج سید
برهان و بی بی عالیش زوج سید سبحان نازولی بود که از بطن ایشان اولاد کثیر باقیست و
بی بی بزرگ - بشا حسین بن شیخ صادق محمد اولاد شیخ لطف نام نازول منکوحه شد و بی بی
عابد اسم با سمس بود و لعبادت مریاضت درگذشت و شوهر نخواست +

هولت - برضما از باب دانش و بصیرت مورد تعجب نماند که از پستان بنجار روزگار برین
منوال بوده است که فرزان و ایان کشور دولت دنیا را - با تا جودان مملکت فقر و فنا منازست
و خصوصت پدید آید چپ ناخچه در هر زمان و مکان صاحبان آرب و تنگاد و دخت ازندگان
حق آگاه را آفتی عظیم و خالتی تقسیم کرده داده است - جائیکه حسین علیه السلام بود -

به بنزیرین را هم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زیاده و خلوص و محبت قرار دادند و لاجرم
از محبت کشیدن و بجزالت آمدن طریق بزرگان بن بوده است و ازینها - هر یک را
دشمنی صعب روئے نموده است حضرت خواجگان و دشمنان خواجگان ما را که در زندان

و در طلب و دانش بیشتر اینچنین حادثات و منجات در پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکی و از
 بسیار اندک بر سبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشآت خواهد بود کما قال فی سیر الاقطان
 قاضی صادق و قاضی عماد و دشمنان دلی به آنحضرت مخالف گشتند و سبطلان گفتند
 که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع می شنوند با آنکه در شرع مقدس است
 و خواجه قطب الدین به نور زلفش بنهمی درده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بناتقاء
 حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متوجه بود و حضرت خواجه در سبیل
 استاد بودند قاضی عماد به سماع حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که امر در راه نشاید که در
 مجلس سماع حاضر باشی و آنحضرت فرمود که دوست مبارک خود بر روی منظر خود را از این
 گفتن فرود آور و فرمود آری امر در این شایکه در مجلس سماع حاضر گردد و یا اهل سماع اعم و سماع را
 مباح میگوئیم خلق چون چنان بیدار و بیدار و متفقد گشت و آن نا ابلان سیاه دل و دشت
 خورند و پیش آمدن نتوانستند و پس رفتند و صلاحت کردند که اگر این فتنه فرو نه نشست تا
 قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجبوران ناحق شناس حضرت خواجه قاضی حمید الدین گفتند و فرمود
 که اما قاضی و صد جهانیم - شما آمدید به العبد الت حاضر شوید و عذر آنکه غلام شرع میکنید -
 باز بگوئید یا نائب شوید و مجبور استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که
 حرانان میمانید یا زیر زمین خستین میخواستید - قاضی حمید الدین بن آنحضرت را گرفت
 خواجه بنمود و قاضی به حرف اجابت و سبیل پس فرود گفتند که فرود اعرس پر بار
 مملکت هدیه تا سماع بشنویم پس فرود آمدند و بهر حال حاضر آرید اگر سماع درست خواهد بود و خود هم شنید
 و گرنه توبه خواهم کرد و قاضی و صد جهان چنان این جواب شنیدند قبول کردند - بشرط اینکه
 غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگر سماع نشنوند - در آن
 هنگام سماع دلی دو - در راه داشت - شرقی و جنوبی - در خانه و خانقاه هر دو بنبرگوار در میان
 بود - قاضی صادق و عماد بنبرگوار در راه صد صد نفر نشانند تا کس را راه ندهند مبارک نام

خادمی بخدمت آنحضرت عرض نمود که برادر من در دمشق اینده تاج کسند آید طعام بنیم یا نه قاضی
 حمید الدین گفت در چند طعام بنیم یک یک از سزاوارست که خلق را مجلس مانع کند حضرت خواج
 فرمود که قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آید و اندر میخوابند که از دوازده چنان سفر کنند پس مبارک
 خادم برفت و متحد طعام کرد قاضی حمید الدین دو گانه را دانمود و گفت برادر من شیخ الاسلام
 حضرت شیخ بهار الدین زکریا صاحب است مانند از ملتان میرسد درین اثنا آن بزرگوار
 از راه دیر مشرق آمد و در بانان کور شدند پس حضرت خواج بنمود که برادر من جمال الدین بنی
 نیز می آید و او را در دوازده جنوبی در رسید در بانان کور شدند پس سماع در دارند و چنان
 غلغل شد که صحن آن گویش قاضی صادق و عماد افتاد حیران شدند و گفتند که بار بار در
 فائده خواهی قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شده لیکن این غلغل که هرگز نشنیده ام کس را
 فرستادند که خبر بیار و آنکس برفت و و دیده آید و گفت مردمان آنوقت در جمع شده اند که
 جمال مزدون از هجوم تنگ گردید و محفل سماع گرم است قاضی صادق و عماد چون اجل
 فرا گرفته بودند و در جنب بطوریکه در آن متوانستند و حیران شدند گفتند که حالا ایشان را فرصت دادن
 خوب نیست برویم و بحضور حلائق ایشان را از سماع باز داریم پس آن هر دو جابلان بجا بجا
 بسیار آمدند حضرت خواج در سماع بود و قاضی حمید الدین دست بسته ایستاده و جمعی کثیر در گریه
 درین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن فستاد فرمود و هما بخوابید اے سنگدلان - هر دو هما بخوابید
 استاد مانند هر چند در غضب گشتند و خسته شدند و یک شوند - پائے آنها چون مستوفی کرد
 زمین نصب کنند محکم شدند تا آنکه حضرت قطب الاقطاب در سماع بود همچنان استاد بودند
 و بعد اقامت نظر حضرت خواج بر آنها افتاد و فرمود که بسیار سیدای برادران دواع شویده امانت
 سماع هم پاره بخشید تا در دل شاهرست باقی ماند بعد از آن سفر کنی - سخن آن حضرت به هر دو اثر کرد
 و در گریه شدند و در تواجد آمدند و بعد از دیر بوش آمده سر در پای حضرت خواج گنجد و گفتند
 حل و علی که ما از سماع آگاه نبودیم این خود نعمت است از انعامات ایزد جل جلاله حضرت خواج فرمود

که اقرار حالاً چه سود دارد - چون کار از دست رفت - پس آن برادر کوشش میان نزد سلطان رفت تا
ماجرای عرض نمودند - و همان روز مجبور شدند +

منقولست

از اخبار الاخیار مولف حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی البجاری رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ کہ سلطان
قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین دمی بود - روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین باونی قدس سرہ - بر سمت مخبر رفت - سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود اما تعظیم حضرت سلطان المشائخ نکرد و جواب سلام ہم نداد - آند
کہ قوتیکہ حضرت خواجہ فرید محمد رحمۃ اللہ علیہ در اجد صحن رسید - قاضی شہاب الدین
کہ در آنجا بود و خوب اطلبی میکرد و از ورود حضرت خواجہ کساد بازاری خویشتن تصویریدہ خلعت
دزدیدہ - وہبہ حاکم ملت آن حکایت ہارسانید - کہ اصلی نہ داشتند - و بزور و قوتور منخواست کہ بنا قیام
حضرت خواجہ را از آنجا برگزند - چون حاکم ملت آن بحریر و تقدیر قاضی مذکور التفتی انفرمود
و انجام کار غیر از خجالت و ندامت بہ دستش نیامد شہنشاہ حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ سہ موفور
بکار بردہ قلندے را بطمع زرمایور کرد - روزے کہ نصبت وقت دریافتہ قلندہ از دور بر آمد
حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ بنور باطن بر بنشائے مرقش کشف فرمودہ بہ خادمے کہ حاضر شد
بود امر فرمودند کہ تا اورا براند - آورده اند کہ با حضرت سلطان المشائخ قطب الدین را
خصوصیت بود و دمام بر آزار ایشان نظر میداشت رفت بہ سلطان المشائخ حکم فرستاد کہ
کم از کم بخدمت بادشاہ - بہر عہدہ ماہ باید رسید - اگرچہ حضرت سلطان المشائخ بر این حکم
بیہج التفات نہ نمود - اما دیگران کہ دیکین گاہ نفق و عناد بودند خاطر بادشاہ را
مسلمتن ساخت غایت آنکہ اگر بوقت مقررہ حضرت سلطان المشائخ بخدمت بادشاہ نخواست
رفت غیرت اولوالامری بادشاہ تاب نہیادہ در آزار حضرت سلطان المشائخ و حقہ خواہ گذاشت

اَنَا اِنَّا لَنُكَلِّبُ نَاقِي دَنَا زَارِدَانِ حَقِّ كُوشِيدِن دَرِشِم زَدِن دَوْلَتِ سَا رَا پَا سَا ل مَكِينِد بَا شَا
 رَا مَر كُ مَعْلَق دَر گِرِفَت و بَد ز غَر مَاه بَا شَارَت خُش رُخَان اِن دَمَت كَس كَشْتِه شَد اَز دَوْلَت نِيَا و سَتَا
 عَقِبِه مَحْرُوم نَا كَام بَرِفَت ۛ

صاحبِ ابرار اختیار سے نوید سلطان محمد تعلق شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را با بر کمال ثبت گردا
 ایند مگر دی و در سفر با همراه خود گردانیدے گویند کہ اورا وقتے جامہ وار خود گردانیدہ بود و این
 سہرہ با موجب بصیت پیو خود حمل کرد۔ دم تزد رحمتہ اللہ علیہ۔ وقتے سلطان محمد تعلق بجای
 نصیر الدین محمد خوان ملہام فرستاد۔ در آوندے زر و نقرہ و باعث فرستادن این جز
 ایند نبود۔ یعنی اگر ابا آورد و ملہام من محمد دہمین را مادہ ایند سازم اگر بخورد گویم کہ در کاسہ
 زرین خور دی و نامہ مشرّع کردی خدمت شیخ بیچ گفت سختے از کاسہ زرین کہ در آن بود بر آورد
 و بر دست نہادہ خورد۔ بداندیش خائب و خاسر ماند۔ شاہ جہال گجراتی کہ صاحب کشف
 کرامات بود در نظر اہر و باطن مرتبہ عظیم و شائے رفیع داشت میگویند کہ اصل سے از ولایت
 گجرات است و در کرد و بنگالہ بر تخت نشینہ حکم کرے چنانکہ بادشاہان سے نشیند و حکم سکیند
 بادشاہ کور اورا شہید کرد از جہت توہم و دغدغہ کہ قول غسہ رض گویان بخاطر اورا ہفت یا نقل است
 کہ چون مت اتمان خالفت اہ اورا آمدند و بنیاد و خور گنجی کہ شمشیر زدن۔ شیخ منیر موزیا قضا
 یا قہار۔ چنان تیغ بر فوسے زند گفت یا زخمین و برہمین کلمہ جان بحق تسلیم کرد۔ گویند سر او
 بر زمین افتادہ بود و اللہ۔ اللہ میگفت رحمتہ اللہ علیہ ۛ

منہ

شیخ شہاب الدین حق گوے سپر شیخ فخر الدین اہریت اورا حق گئے سلطان لقب است کہ
 سلطان محمد تعلق حکم کرد کہ مرا محمد عادل گویند۔ او از بمعنی بحضور و ابا کرد کہ ماکا لما شہ
 عادل تنویم گفت سلطان محمد تعلق اورا از قلعہ دہلی وزیر انداخت قبر او ہم در قلعہ است ۛ

و معاش در بکسر مرده نامزد و هانجا ساحتند چنانچه ازین شیر نکر شود ان شاء الله تعالی
والله اعلم

شیخ الفیسی صدر دوله شیخ احمد بن شیخ عبدالمستورس گفته ای است چند مرتبه بکسر مخطمه
در دین طبعیه رفته علم حدیث اخوان و بعد از ان که باز گشته آید از روش آباء و اجداد کرام سماع و غنا
نکر بود و بروش محدثین ملوک می نمود و به تقوی و به طهارت مزارعت و عبادت ظاهری
بهتعال داشت چون بمنصب صدرت رسید جهان جهان من و در معاش و کائنات اوقات
بجلائق بخشید چنانچه در زمان بیج بادشاهت بخین صکد بهتعال نگذشت و عشر شیر
این که داده نه داده و بادشاه را چندگاه نسبت به او انچنان اعتقاد پیدا شد بود که کفش
پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالف محم و الملک و سایر علماء نفس جبار که شرع
جایانست همه حباه طلب خویشان را عسما کرده لقب

و عظم اسباب سبوط او این بود که زمانیکه بادشاه از سفر بانس والیه تبه چید راناست نمودند
قاضی عبدالرحیم قاضی نهر استغاثه نزد شیخ برادر برهنه مثبلی متمدی از ان قصه به مصالح
عادت نمیداد که تعمیر آن میخواستیم کم بوده بجانده بنا کرده و چون محارض و معترض او شدم
بروش اشتها و که خاک در دهنش با دزبان به نسبت نبی علیه السلام کشاده و امانت گوناگون
باین اسلام رسانیده چون طلبیدند آن برهنه بطلب شیخ نیامده بر برو شیخ الفضل را فرستاد
و او را آوردند و شیخ ابو الفضل انچه از مردم شنیده بود عرض رسانید و گفت که سبب تحقیق از او
بوقوع پیوسته و علماء بعض قبیله بعض به تشهیر و مصادره او قائل شده و فرقی گشتند -
درین باب گفت گوئی وسیع بود و هر چند شیخ او بادشاه خصمت قتل او میگرفت بصیرح نمیدادند
و در پرده میگفتند که سیاست شرعی تعلق به شما دارد از ما چه می پرسید و برهنه باین
تقریب میند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ
در میان بود چون سبب الغر شیخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن را راست نگفت ایم شیخ

بمحور رسیدن بمنزل حکم قتل آکرده چون اسمعیلی بعرض رسانید خیلے دم دم و برسم شدند و اهل حرم
 از درون و سائر مقر بان پسند از برون گفتند که این ملایان را غما نوازش نیست مومن و کار فرمایان
 حالاجله می رسید که ملاحظه خاطر شما نمیکند و نه حکم برائے اظهار حکومت جاه خویش مردم
 را قتل می رسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی می رساختند که دیگر تاب نتوانستند آمد
 و ماده که از مدت تیره پاره غلیظ شده بود یکبارگی سر کرد و در بدن سخت نشسته در حوض انوب تلاؤ
 آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان احداث تحقیق این مسئله می نمودند یکی
 میگفت که گویا آنکه گذراننده که جرح و قتل کرده باشد و دیگر می گفت که عجب از شیخ
 عبدی آنکه او خود را از اولاد امام عظم رحمة الله علیه می گرد - حال آنکه سب نبی از کفار مطیع الاسلام
 موجب نقض عهد ابراء و مرنه می شود و چنانکه در کتب نفع خفی مبوط است پس شیخ سخت
 جد خویش چگونه نمود - به یکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخته متوجه بانجانب شده -
 نامبرده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا - رفتم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نوذنه روایت مثلاً
 مقتضی قتل باشد و یک روایت می جویند اصناف مفتیان را با یک روایت اخیر را ترجیح دهند
 عرض کردم که بپسندین است که حضرت میفرمایند مسئله نیست ان احکام و العقوبات
 بندے بالشبهات و محنی آزمائش از سی او اگر دم بطریق تاسف پرسیدند که شیخ عبدی
 بر این مسئله مطلع نبود که آن بر من عیب پاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
 شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهر از برای مصاحتی بوده باشد
 فرمودند مصاحت چیست معرصد اشتهم که سبابتند و قلع ماده دلیر نے عوام و روایت
 شفاء قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خوابیت گفتند که قاضی
 عیاض مایکے است سخن او در دیار حنفی سفیدیت - بادشاه از من پرسیدند که چه گوئید گفتیم
 اگر چه ایکی است - اما اگر معنی محقق اگر بجهت سیاست عمل بر فتوائے او کند شرعاً جائز است
 درین باب سخن بسیار گذشت و مرنه بسبب شاهنشاهی را در آنوقت مردم می دیدند که چنان

مے شیر رخاستہ بودند و از عجب ہر ما نغ از جوش آمدند۔ یکبارگی اعراضی شدہ فرمودند کہ این نامعقول است کہ سیگئی در حال تسلیم کردہ و باز پس آیم در جگہ ایستادم از آنروز باز ترک دبیری مجلس مباحثہ گوشہ از واکزیدہ گاہ گاہت از دور کوشش میکردم و کار با شیخ عبدلی روز بروز تنزل پیدا کرد۔ نسبت بحجاب و اعراض و تفاسل و سلب جدیدت یک کشیدہ صلا بدربار میرفت۔ در بہان ایام شیخ مبارک از گاہ بہ نتیجہ بخت تہنیت امرے آمد و باطلین ماجرا در میان نہادند اہل شاہانہ و کہ شہانا نام زمان خود و مجتہدایہ و در حیلے احکام شریعی چی چہ استیاج باین جامعہ دارید کہ سیچ بہرہ از علم بجز شہرت کاذب نداشتند ہر گاہ شہا استاد ما باشند و سبق پیش شہا خواندہ باشیم چہ امارا از منست این ملا تاج جنہا ص نمے سازند او کہ جد و اجتناب در میان عقد و عناد و بخت گفت و بحث اجتناب فرمائید و از ایشان محض طلبید آن بود محض در باب اجتناب و بادشاہ و فضیلت ایشان بر جمیع مجتہدان نوشت و شیخ عبدلی و عہد الملک را چون احادیث اس در آن مجلس پاجہیان بزرگ گرفتہ آوردند و یک پس تعظیم شہا نکرد و در صفت افعال نہستند۔ و خواہی نخواہی بہ جبر کردہ بر این داشتند۔ تا گوہی نمود نوشتند چنانچہ در ضمن رت الی سنوات مشوچ گذشت و عاقبت الامر بہر دورا سفر حجاز رخصت دادند۔ وفات شیخ۔ در سن نہصد و نو دو یک بود کہ منہ۔ در سن مجلس از تعین و تسعاہ میرزا ہندال شیخ بملول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالباری را کہ ادا کار اہل دعوت اسما و تنغیر بود بادشاہ باو اعتقاد و حلاص تمام داشت باغوالے مقتیان واقوہ طلب بکشت و سال آن ملاقہ فقہات شہید یافتند و میرزا ہندال درین سال خطبہ بنام خود خواند +

دربزرگ جہانگیری

بادشاہ مے نوبہ شنید کہ شیخ ابراہیم بابا فغانے دکان پیری و مریدی جلے من مضائقا لاہور آستہ کردہ و بسیاری ازافغانہ وغیرہم براد جمع مے آیند و با اعتقاد و نفیاد مے گرانند

حکم دوم کہ او را حاضر آمدہ سلطان پرویز حوالہ نمایند کہ دستلو چہا گڑھے اور انگہارند
تا آنکہ سلاطین شہرت و جوع حشرات بہ تفریط گردیدہ

آخر مقالہ ششم در ذکر فتح قلعہ اسیر از تاریخ فرشتہ

و درون آن عمارت وسیع و خوش طرح و باغهای مملکت و حوضهای مطبوعہ کہ مثل آن مسجد
جامع در شہرهای معظم کمتر نظر در آمدہ گویند و شکیلاکبر بادشاہ فتح آن قلعہ کردہ بہ اگرہ
معاودت کرد و از انجبا بر اعتقاد تمام باطلوار کفر داشت فرمایند نوشت تا مسجد را شکستہ
بجائے آن بنیاد نہ بہ سازند +

از خرنیتہ الاصفیا

مولوی مکرم خلیفہ مولانا فخر الدین فخر جهان مولوی روزی تقریب ملاقات سید محمد خان بارو فہ
الآباد فرستہ بود در انجبا مجلس سماع گرم شد و مولوی در وجہ آمدنا گاہ قاضی الآبادی را مدعا
گرداشت و مولوی مکرم را بدان حال دیدہ از راہ متخیر گفت کہ مولوی مکرم را چہ شد کہ محضین
سیرین سے جنبانند ہا نشب و قاضی در اسکے خود خوابیدہ بود کہ صورت مثالی حضرت
مولانا فخر الدین در آنجا رسیدہ و قاضی را از زمین برداشتہ بر زمین زد علی الصبح
چون قاضی برخواست سبیلے سخت بر زمین قاضی پیداشتہ و شب روز بروز و سیرین سے
جنبانید آخر بخت دست مولوی مکرم آمدہ محدثت کرد و شفا یافت +

من مولف نے بجلہ در زمان او اہل سلطنت سلطان ابوالفتح جلال الدین اکبر شاہ ہرنجہ
مکہ و با حبیبتہ خواجہ حسین نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء قندہ و فساد ایجاد
نمودند بنائے آن بزرع رض ارباب غرض و انبائے جنس متیقن است چنانکہ صاحب التلخیص
السلطنت نامتہ بود شیخ ابوالفضل جامع ادراک اکبر نامہ کہ از وجوہ اہل حضرت خواجہ

انکار می کند. الحق بخط زندقه است این خط از دوال خالی نیست. اول بهر جن لغت
 مذہب و مشرب که اورا با علمای عین و قدر بانی محسین بود و جمعی از اکابران زمان در باب
 تردید و محاد پذیر نامبارکش که علم مبدویت و نقل منقولات بر آنرا شسته بود اولی شهادت کرده
 از حضرت بادشاه بکشتن او استعانت خواستند و صفحه ناسفار که مقام اعلان آخر اعمالش
 بود با صفحہ زمین هموار کردند و از نیجهت میرا انواع صعوبت و شدت دارو و عی و اد چنانکه تفصیل
 این اجمال شرح و بسط نموده جزو آئین کبیری کرده اند که خلاصه تالیفات شیخ ابو الفضل است
 القصد شیخ مبارک با عیال اطفال از اگره گریخته به نواح باو دینی برقت و جان خود را
 به سلامت بر دست دستان دیار به هزار سختی و صعوبت صد بهر از زندگانی کرده و بعد از
 سرکشگی از حمت کشیدن بسیار در آن در نهایی که بادشاه را با شیخ سلیم حشمتی سیکری الی محبت
 و صحبت در ترقی شد و از خانواده شیخ بسیاران به پایه سروری و منصب برتری رسیدند و نظر
 بادشاه در ظاهر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک را زمانه صلاح و صلاح در پیش آمد و شفاعت
 شیخ سلیم از نواح باو دینی مساعدت کرده باز به دیار اگره سکونت منصفه و مکان ستایش و
 لا بهر گری و امنوده خاطر با دست راه را از مرکز استی برگردانید و سپهر بزرگ آن شیخ ابو الفضل صلح
 صحبت بدین غارت بادشاه گشته و شیخ ابو الفضل به پسران او بزرگ و مقربان دولت پادشاهی
 اختصاص یافته و نظر دقت بودند تا آنکه هر یکی را از ان جماعت که است منزلت که بر حمایت
 حق کمر بسته بودند بهر آن محبت و خواهی سوا ساخت از اینها یکی شیخ حسین جیری الهود و دیگران
 فانی و شیخ ابو الفضل و من چهارم اکبری و صفحہ و کذب و عی و فرزندی خواج حسین از نشانه تالیفات خودش که جزو آئین کبیری
 نموده است ظاهر میشود که در سال کنه و از قرب حضور بادشاه دور بود و باید خود را عرض اقرضه و شاهی اقامه و از احمی باو دینی
 و از اینجا است که شیخ ابو الفضل از اصل حال خبر داشت و از آنکه در محرم ملاحظه و در بیونی و مره و بهر بعضی یونمی شیخ خود را بی شمار می کردیم
 نقض عدل بودند و از اوقات سلطنت و اعلان نامه کجای می گشتند بهر حال قول ایشان مد باب وجود و حضرت تیر خوا
 بزرگ حسین که او بیگناه عدل است :

ہم بسیار بودند مخلدوم زاده شیخ نسیم علی و قاضی قصبه فتحپور و طب جلیسری۔ وزیر اسکی شیخ احمد
 جو پور شی و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبیب و غیر ہم رحمۃ اللہ علیہم اجمعین۔ اما شیخ ابو الفضل
 کہ علامہ وقت بود۔ و در سخن سنانی حسیل گری زمین رسا داشت۔ ہر آنکس اگر با قدر و عتاب بادشاہی
 خطاب کرد و بیشتر حکایات نامتوس اور و آیات حنات واقع و تفصیل اعمالش مستزاد کرد و جوادیت
 اکبر نامکدوانید تا بحشم ظاہر مگر حقیقت راز مخفی کو مستتر ماند۔ اما اثر و نگہبان مکنتش ناس کہ
 او کید و شہد بار باب نیا غافل نبوده اند بلکہ کلام و طرز بیان سے پندارند کہ این ہمہ جو فروشی و گندہ نامی
 بتقاضای نفس غدار و خود ستائی پندار اوست القصہ ہر آنچہ کہ باب شیخ حسین بہ پیرایہ شہر کیے
 فقر و افقمان و جود و اولاد حضرت خواجہ بزرگ حکایت آورده این ہمہ اقوال فیسح را بہ ثقات عدول
 آن زمان کہ ساقط العدل عدول التفات بودہ باشند و حوالہ مینماید غایتش انیکہ خواجہ راجح
 میگویند و از بخت و دعویٰ فرزند نے خواجہ حسین را بہ تکذیب و طیال میرساند۔ اما عابد القاد
 باؤلی کہ صوفی مشرب حنفی المذہب بود و محضتہ بادشاہ و سفر و حضر زندگی میکرد و نیز خدمت
 کتابت واقعات و غیر آن با و مفوض بود تفصیل احوال و شیخ انیقال را در منتخب تواریخ بشرح لوط
 ضبط نموده و نقاب چہل و احتمال از پیکر نفس الامر برداشتہ شاید سخن را بہ کنایہ و صلاحتین فرمودہ
 است پس در ہیئت حیرت نمے گزارد۔ و بوالعجم سے نماید کہ شیخ ابو الفضل با آنکہ از علوم غنی بہرہ فانی
 داشت بخت تواریخ سلاطین و شہین۔ و ملفوظات اولیاء کاملین بروایت انجمنین حرف و حکایت باطلہ
 چگونہ بادت کرد و شہادت ارباب عرض و انبائے جنس کرد پس عمر و استیصال بودند مرکز انبائے
 لہ بہ شیخ معتد و من گوی کہ در دیش فتنہ بودہ احداث ملت بادشاہ و شیخ مبارک ماہ میگفت کہ مدد حسنہ شیخ مبارک
 سے نموده پھر صراحت شیخ مبارک تعین نموده بود شیخ نظام الدین بخانیسری بود صاحب جمہوریتی کہ جلال الدین اکبر شاہ
 رحمت آنکہ حنلاتی با و جمع زیادہ اشتند و ظلمات شیخ مبارک بود۔ حکم اخراج او بہ کہ مظلوم داد و دو چہلین از مال الدین
 چنانکہ بادشاہ شیخ محمد لغد گس گوی صاحب جمہوریتی را بہ جہل و جاہ و شیخ او بہ اندیشیدہ مدد صبر فرستادہ بود۔
 کہ بہ شیخ مبارک خط و نامت۔

قرار داده اصل قضیه را منعکس ساخت به معایت و شکایت خداشناس صوفی پش بر معایت
 و حمایت فرومایگان خبیث و فراموش جد بلنج و سح موفور بکار آورد و بزعم خود نقش مراد را بر بدعائش
 اما در نظر اولابابابین همه کارنامه ریوریا همچو نقش بر آب است - و خط جاده سراب - زیرا که هر کس
 که مستقولات و ملفوظات حضرت خواجہ سلطان التاکیں - شیخ حمید الدین صبح فی السوالی و حضرت
 خواجہ فرید الدین سوداگر گنج رحمتہ اللہ علیہم را کہ ایشان بہ زبان و ہنشین حضرت خواجہ بزرگ
 بود ہمیشہ شوق و ارادت دین بہ شد تقیین سے پندارند کہ ہر آنچہ کہ علم حضرات ایشان
 عین یقین بود برائے ماویاران ہر ترقی ماحکم حق تقیین دارد - و بعد از انکہ حضرت سلطان المشائخ
 محبوب الہی در فوائد الفوائد نقل فرمود تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالائے تحقیق است در مقام
 شیخ بو الفضول و ثقات و عدول او کیانند و کیستند کہ تجاذب و مقابل نخبین اثبات غلیم حرم
 دیگر بر زبان آرند - و حضرت خواجہ را حضور پنداشتہ وجود اولاد ستودہ نہاد را بے اصل و
 مقصود قرار دہند - لَعَنَتُ اللّٰهَ عَلٰی اَنْكَادِيْن - دوم آنچہ حضرت شیخ بسیار اولاد العزوم و
 صاحب چال بود و بادشاہانہ زندگی میگرد - و خلایق بشمار با و رجوع داشتند و در وقت و فتح
 بنیایت میرسد قوتیکہ بادشاہ را بحضور اوقات دست داد حضرت شیخ کہ سخن دنیا
 نمیدانست و از ادب خدمت شاہان غیر مانوس بود بطیب خاطر متوجہ شد - و ہمچنین اولاد
 زمین بوس کہ نزد ہصبان دولت سلطانی در منزل ستائش و لایہ گریستہ تسلیم نام کردہ بودند
 اقتیاد خلوص و محبت و امتحان یگانہ و بیگانہ ہمہ را ان اولادے نام شروع منحصر بودند پر داخت
 بادشاہ را از نیمہ خن خیلہ و اہمہ در سر شد - و نیز دیگر ان کہ منظر و متمنی مرام بودند با ظہار اہل ان
 خاطر بادشاہ را متغض کردہ بہ پیرائہ شکایت فقر و مساکین و طبیبانم و تعدادی خواجہ حسین
 افسانہا سخند و تبرغیب ز کہ کثیر کہ بتقریب نزد و رفت و حضرت شیخ حسین از ہر اطراف
 و اکناف میرسد بہ قرار داد و اخراج شیخ منور اللہ از محبوبان تنگ ظرف کسانے چند را بہ داد
 خواہی پیدا و بہ ایوان بادشاہ رسانیدند - بادشاہ کہ از حقیقت راز آگاہی نہ داشت و ہمہ داد

نے خلاصی و استغنا کا از حضرت شیخ پیش ازین بطور آمدہ بود قیام اور اور جمہور وجہ تجارت
 و امانت صولت و سطوت بادشاہی میں اندیشید حکم فرمود کہ بہر عمت تمامہ حضرت شیخ ترک
 اجیر تحمل کردہ سفر مکہ معظمہ است یا رکند از آنجا کہ مظلومی و جبرتی اہل بیت امت یم بودہ است
 و بہ وراثت رسیدہ۔ و ہر چہ بر سر ایشان است آید با صبر و سکون بر آن استقامت دارند
 حضرت شیخ بادل نعم رسیدہ و دیدہ نم دیدہ از خدمت مزار جد بزرگوارش عزرونہ یابوس فیت
 بعد از انکہ بر سنین مشہور از سفر حجاز باز آمد ہوا کہ انکس مکہ سیاحت و بحال ایل شیشہ سابق
 کردل نشین بود و در تلک بجز فرستادہ بزرندان ادبک بر نشاندہ نہ نامت و در از شیخ مغلوثہ در ان
 گوشہ عمرت بہ تجرید و تغیر زندگی کرد تا کہ بعد از فتن شیخ ابو الفضل بر ہدایت و کن یکے از مرقبان
 بساط سلطنت فرست و غنیمت و نہستہ بشفاعت و وساطت عہد محترم بادشاہ مسافعی
 بجائے رسانید۔ و حضرت شیخ از ان ہوائے ناگمان و دروبے در مان رستگاری یافتہ بہستہ
 سابق بدین صلب تولیت عہد جد بزرگوارش فرق عزت و بزرگداشت و بقیہ عمر در عہد و کامرانی بسر بردہ
 بہرست حق پیوست و در چار مرقد جد پاکش عقب سجد و جامع در تہ عالی مرقون سستہ و قد پاکش
 مریح انام و طاعت و وام است حمۃ اللہ علیہ۔ و لے بر آرد ان دنسیان کہ بحق انجین شیخ بزرگ
 شداد و بیت مامود و ائستہ بمقتضائے نامہ جائے پیش ہوا کہ در موضع رفرغ و داود و مدہ ہا ہر آنچہ
 کہ بہ ہنرمندی پندار و اکبر نامہ نوشتہ اند خارج از دائرہ و ہم قیاس است۔ و عقل فہم طبع سلیم
 کے پدید آمدنی اگر کرت اول بادشاہ را بختیق پیوستہ بود کہ دعویٰ فرزندے خواجہ حسین
 حضرت خواجہ بزرگ غلط است تا از چہ بود کہ اورا با این ہمہ بازین صلب تولیت رسانیدند۔ و
 ہر دعویٰ و فرزندادی او کہ بغاوت و شورش ہمہ شان و مہتران و عہد فرزندانی سکوت و زریہ
 عہد و حکم و سیان نہ آوردند و بخلات احکام شریعہ کہ بحالت نعت دان و عہد فرزندانی

اقامت بہت زیادہ نہایت تسلیم تمام وادے نے خلاصی کا حضرت خواجہ حسین بطور پرستہ بود و زندان ان بہین بود کہ علو پندہ پندہ
 تمام تہریدین نہ رفتند۔ و در گوشتہ نے بنیادی در راز اجیر حکام استندہ

منصب بانشاء اولاد خوشتر منجر میشود۔ آن محسن دوم زاده فائق الکر استحقاق موردی باز
 داشته باطلات حق و مرائق او پر چہتند مگر اینکه حضرت شیخ حسین را بعد عی اولاد و خرمی
 و انمودن محض اقرار بود۔ و انجمله خرمی سازی و روباہ بازی شیخ ابو الفضل بزعم فقیر مولف از محبت
 بوده باشد کہ بحشیم نظام بزرگ انکار تاحضی و اعتراف حال کہ در اکبر نامه نموده است بصورت قبیح
 ننماید۔ زیرا کہ اگر قول شیخ ابو الفضل در باب تکذیب دعوی اولاد خواجہ حسین بودے زہار
 منصب شیخت و تولیت مزار حضرت خواجہ بزرگ باز بدستور سابق بہ شیخ مغر اللہ بہمان
 عزت و حرمت استقرار و استمرار نہ یافت۔ و نور الدین جہانگیر بادشاہ در روزنامہ محمدی خود کہ
 بزرگ جہانگیری موسوم است۔ در سن ہفتم جلوس خود شیخ حسین را بہر خواجہ بزرگ نمیشد و
 یکبار در روپیہ بطریق غریب شمش ماہ نہ دادے و در فرمان اوقات مزار شریف حضرت خواجہ بزرگ
 سہ قسمت کردہ یک حصہ بحضرت شیخ مغر اللہ رسانیدے و تجدید ثامن تولیت و شیخت
 مزار حضرت خواجہ بزرگ احمد و دولت خود ترتیب دادہ عطیہ این منصب گرامی بحوالہ نبی کی حضرت
 خواجہ بزرگ نبیافکرے۔ و بعد ازین کہ شاہ جہان بادشاہ ثامن علی مہاب تقسیم نہ کرد۔ و
 فتوح صادر نہ نمود و جہان آرا بیگم بنت شاہ جہان بادشاہ کتانے مہموم بہ مونس الارواح و حالات
 حضرت خواجہ بزرگ نوشتہ بہ قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دہلوی اتفاق کرد۔
 و وجود اولاد و محبا و برحق قرار داد۔ و سلطان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر در چند نوبت
 بحضرت شیخ سید محمد سجادہ نشین زر کثیر حسلع و قیل صانیچا کہ در نسخہ عالمگیر نامہ مولف محمد کاظم
 مومخ عہد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چہارم و ہشتم و نہم و غیر آن کہ بزبان دولت سلطان
 قہر الدین شاہ عالم بہادر شاہ بن اورنگ زیب عالمگیر ہنگام نصب سجادگی حضرت
 شیخ سر اج الدین و بعد از آن بحضرت شیخ منیر الدین تذکر ماہیہ موسیٰ بن گنیم پیرزادہ و ارباب طائف

لے انکار ماضی عبارت است از انکار و رد اشارت حال عبارت است از سکوت کہ بعد عی حضرت مولوی حضرت خواجہ حسین

یک نفر بجو آمده اند - شیخ ابوالفضل فیضی و شیخ ابوالفضل دغیره چون شیخ ابوالفضل را دولت و
 کامرانی دست داد - و بسبب خدمت ملازمان شاهی سربندی یافت - محاصران او حذر نداشتند
 و از دستی نسب او سخن ها می زشت و زبون تاب با دشا رسانیده - از کینزک زانگی او حکایت
 آوردند - چون بادشاه را بر تمنجینی آگهی شد - و از شیخ ابوالفضل استفسار کرد - و اوجواب داد که
 مادر من از دودمان حضرت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگزی صحیح نسب است و نسبت
 خالند از لگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او هم من لایم ننبه حضرت خواجه تارکین است و بر ما
 طفلی من و حضرت شیخ حسین و در قصبه ناگزی بیا بودیم - زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
 معین الدین ثالث بزبان غلبه کفر و تاخت آوردن سپیکر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگزی طرح
 اقامت می داشت و بموخرجا و ختر جمیل و عقیقه از نیرگان حضرت خواجه تارکین قدس سره
 که نسبت اجداد من باشد در عقد نکاح آورده بود - با تسلیم نمجینی بادشاه نصیفه این
 قضیه را بر استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرده و متبیکه حضرت شیخ مغرانش از سفر
 حجاز باز آمده بمصبت نام فخریور بادشاه ملاقی شد و پرسید که آیا شیخ ابوالفضل را با حضرت شیخ
 نسبت خالند از لگی صادق است - چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید و غضب شد - اما بنظر
 مصاحت وقت هیچ نفر مود و سخنهای دیگر پرداخت بالاخر چون بادشاه بدریافت خیال
 استبداد کرد و حضرت شیخ طوعا و کرها من مود کل مومن اخوة - ازان روز شیخ ابوالفضل با حضرت
 شیخ کینه دودل گرفت و مدام متدعی وقت بوده بتائید و تقلید شایخ فخریور که شفاعت ایشان
 بر روی فلاح دیده بود حکایت و تمکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنهای دیگر ساخته
 خاطر بادشاه را کدر و منغض کرد و بودن او در تلمع بحر دتویر خواست القصه کسانیکه در محاکم
 خدام رسول خدا تحریف تجدد یعیل آرند و مناسک دین و سلام و مسائل فقه و اصول را غیر از قیاس
 و عقول قرار داده به دلائل عقلی و براین سببی آئین نو بنیاد کنند - و در کلمه طیبه تصرف نموده
 بادشاها صاحت نمایند در پرستیدن آتش و آفتاب صلاح دنیا و فلاح عقبه پنداشته و ادرو

نواهی شعریه اختلاف در میان آن زند و به استیصال مسجد که حکم خانه خدا دارد و امر فرموده است
 و بنا بر صنم خانه سواد فی الدارین گشتند و اذیت و آزار باب حق و تالیف و توفیق
 محمان و کانت این مطلق منجاری و شما کردند و اینهمه نظر حصول جاه و خاطر و پاسداری را چنان
 باطنه بود حیف است و نه از حیف که در روز نماند و دنیا طلبی منبیا و الیوان بین و اسلام بود و اند
 و با تحکام آمین و آرایش پیکر و صنام پر خستند اگر بمقتضای طینت و عادت با حضرت
 خواجه حسین انکار و لا کرده به تعصب رتشد و آیند و استیصال و تحریب او نظر بر گجاند
 به العجب نیست بهر حال از بیایه قال و مقال دم در کشیدن و مهر خوشی بر لب دن بهتر
 از گفتن و بسیار گفتن است و فردای قیامت قریب و دیوان محشر و دادگری و داد محشر و موعود
 و متیقن است اینک زمان جز او نماند بر سر و تلافی ستم و داد رسانی بسید او و جفا مقرر و فلان از
 شکایت زمانه و ارباب زمانه در گذشته نظر بر جدت و تسفت منتقم حقیقی بر گماشته فاع بشیم

باب سوم

دینداران و اولاد حانی حضرت خواجه زکریا که در میان ایشان است و اول و شروع

صل اول

آنحضرت خواجه قطب الدین مختیا کالی او شقی قدس سره

آن واقف امر از حقیقت آن سالک عرفان معرفت آن خاخر و بیجهت و صفات طایفه و بیابا
 قطب الاقطاب خواجه قطب الدین مختیا قدس سره صل او را از خاک پاک او شقی است سال

بهر و هم از علوم صوفی و معنوی بهره کامل به دست آورده دولت اختصاص ارادت تشریف خلافت
 از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجه بزرگ دریافت او بمنه الرحمن بود و غیر آنکه
 چشم را بحرف و آستانه کلام الهی تا به پاره چهاردهم محفوظ دل و لفظ بزرگان میداشت شرف بیت
 در سال پنجمه و نود و هفت و فضیلت خلافت در سن شش صد و بیست منقول است زمانیکه خواجه بختیار
 قطب الاولیاء در مصر حادث ملتان در ده فرمود: جنود چنگیزی بر نواحی نجیب هجوم آورده
 باناصرالدین قباچه در آنوقت و بازاری ببال و قتال را با نائیره تفنگ و بوارق تیغ گرمی جنگا
 در داد ناصرالدین قباچه از چنگین دارو گیر شده آمده است و اهمیت از خواجه بختیار قطب الاولیاء
 درخواست کرد و خواجه بختیار یک نوک تیر با و مرحمت فرمود فاتحه غیر گفتند ناصرالدین قباچه این عطیه
 گرامی و بشارت بزرگ را فال نوح و ظفر پنداشته حمله دلیرانه و جرات مردانه بکار آورد و در کان
 چنگیزی تاب مقاومت محال استقامت در خود ندید و آئین ضطره مسک فرار اختیار کردند
 آورده اند که خواجه بختیار از ملتان بلی آمد و موضع کیلو کبری که بحال در آنجا مقبره بهایونست
 مقیم شد محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دیگران از ارباب یقین سعادت دریافتند و سلطه
 وقت هم بطریق ارادت و تقیاد و حبین نیازیرنگ استاد فرمود و شرف حضور می مست
 راه بود و صوری و معنوی پنداشته توسل عقیدت و ارادت می افزود نقل است که خواجه بختیار
 قطب الاولیاء را در پنج سالگی حضرت علییه سلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تعلیم و تعلم
 قدغن مبلغ فرموده بود تا آنکه خواجه قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
 ملا ابو حفص رخصت شد و قیامت آباد بغداد رسید و با شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ اول الدین
 کرمانی رحمه الله علیه مراسم صوری و در رابط معنوی افزوده بعزم هندوستان با شیخ جلال الدین
 تبریزی تا ببلت ان رسیدند و صحبت شیخ بهاء الدین زرکریا رحمه الله علیه یک چند توقف مزید
 به واسطه نزول کرامت فرمود و از آنجا به پیرایه عریضه ادب با جازیت حضوری ملازمت از حضرت
 معین الاولیاء خواجه بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجه بزرگ ارشاد رفت که بکدام مکان

قرب جان میت بهر خجاست مشغول بدن شاید و ما هم بهالهم سبب بنما و بهم رسید آورده اند که
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء العزیزین عزیمت ملی فرمود و بهالی موالی آن دیار فیض و نعام
علیه در ارم بخشید و شیخ فرید الدین گنج شکر سهدان زمان حاضر خدمت خواجه قطب الاولیاء
بود و در گوشه تنهایی و گنج مینوایی اعتکاف داشت چون بملازمت لازم الاطاعه حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید فرمودند با بختیار شهابازی بدست آورده که غراز
سدره المنتهی بجای دیگر آشیانه ننهد و بهید مجمل با اتفاق هر دو خدیو بزرگ انعام خاق
و معرفت حضرت خواجه سحود شکر گنج مغفوض شد و پس از ایام چند خواجه بزرگ معین الاولیاء
بصوب دارالخیر اجمیر عادت فرمود و حضرت خواجه بختیار هم تاب مخارقت نه آورده فایده
اطاعت سفر بردوش بهت برداشت هنوز دور از نظر زمره بودند که جماعه کثیر ابدل ملے در روند
و جانهای مستمند و تعاقب رسیدند و بهار شروع و خضع سکون خواجه بختیار قطب الاولیاء
در دلی التجا کرد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء در حسب حال نظر فرموده خواجه قطب الاولیاء
را ددل کرد و قبیام دلی و متورے و امه خواجه بختیار قطب الاولیاء بادل آمد و همین و دیده
اشکبار گشتند و در قضین و تدلیس ارباب لوک و سیر اشتغال فرمود روزی خواجه را برین بیت
وقت خوش بود شعر

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است

و مدت چاند روز در حالت سکر و استغراق مگذاشت ناگاه سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا
قاضی حمید الدین ناگه سی فرار کرده قدم پاک برزانوفے مولانا شیخ جمال الدین غزنوی دراز
فرمودند قاضی محمد عطا از جمال باکال بشارت قرب و اشارت وصال دریافت استفا
کر که در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمه استقرار آئین جاده خلافت ترویجیت
فرمودند که خرقة و عصا و نعلین و مصلک که بواسطه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء ما رسیده است
به شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد و بعد ازین هیچ نگفت و محل زندگانی از اقامت دافانی بر بست

تفصیل خلفاء بزرگش اینست

خواجہ فرید محمد سید الدین غزنوی - شیخ برهان الدین بنی سلطان شمس الدین التمش مولانا فخر الدین طبریزی
 شیخ احمد - شیخ حسین - شیخ فیروز - شیخ بدر الدین مومنان شاہ خضر قلندر - شیخ نجم الدین قلندر
 شیخ سعد الدین - شیخ محمود مولانا محمد - مولانا سید - شیخ صوفی مدنی - شیخ ابوبخت اسم - شیخ
 نظام الدین ابوالموید - شیخ تاج الدین منور رحمتہ اللہ علیہم جمعین

فکر خواجہ سیرت الحق والدین مسعود شکر گنج قدس سرہ

سالک مسالک تقربید و تحید مریدان نزد توکل و تجرید بدست الکلین شمس المجاہدین
 قدوة العارفین - برهان الاولیاء تاج الاصفیاء حضرت خواجہ فرید الحق والدین مسعود گنج
 قدس سرہ کہ پذیر گوارش بزبان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بہ لاہور آمدہ باو نظر ملا
 وجہ الدین شجاعت متاہل شدہ نسب پاکش منبتہ و اسطی سبطان ابراہیم بن ادھم میر سید ولد
 با سعادت حضرت خواجہ فرید دہ سال نخچید و ہشتاد و چہار بوقوع آمدہ فتیکہ خواجہ بقیا قطب الاولیاء
 بہ بلتان آمدہ خواجہ نہ پیر اور مجتہد متشغل بکتاب پیہ پیہ بخوانی عرض کثرت فیہ منافع خواہند بیاہم
 خواجہ نہ پیر دوروئے نیاز بر قدم پاک نہادہ بہجت کردہ - پس از چند سال ملی آمدہ بندہ محبت کشیدن حضرت
 و اکتساب مراتب صفوت از ملائمت حضرت خواجہ قطب الاولیاء غرقہ خلافت دریافت چہن طہنہ
 کرامت و شہرت و ولایت او در اقصائے عالم مشہور است - جو حق اہل محبت جمع مے آمدند خجہ
 خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت منزل وحدت عزلت گرفتہ لبست ہانسی آمدہ و از نجس با جود صحت کلمہ اقا
 وزرید - بالینہ مبارک فقر و فقر عقب نمیکند امتداد آن ان قاضی شہاب الدین در اجدود صحت بودہ
 دنیا پرستی میکرد - بر حال و احوال خواجہ نہ پیر وقوف یافتہ در نازہ حد کم سوخت - واعیان و اشرف
 اجدود صحت بزرگبخت تہ تکلیف خواجہ فرید مشہور غیب دادہ و از حاکم ملتان با ظہار مقدمات خلاف واقع

برائے اخراج و اس میں صال خواجہ فرید شوہر درخواست کردہ اما حکم ملتان کہ از تحقیق حال کیا ہی گشت
قاضی مذکور را محتوب و مقہور نہ بود۔ اصحاب چون متاضعی مذکور را غیر از محبت و تشویر خیرے برشت آمد
قبول صلہ معقول قلندے را بہ آزار خواجہ فرید یا موکر در درزے کہ خواجہ فرید امن رودا بر دے نہ خد
کشیدہ مشغل حتی بود۔ قلندے سازد۔ درون حجرہ درآمد و بخواست کہ خواجہ آزار رساند خواجہ تبصرہ بل
اگا شد۔ بہ خادے از فرمود کہ طبلہ در گنجید کہ از بخا برد۔ و گرنہ رسولے جہان خواہد شد قلندہ چون
این سخن بشنید بحال خود نماند و رو بہ فرار نہاد۔ فرمود صاحب اخبار الاخیار کہ خواجہ فرید را در آغاز مجاہدہ
بروزہ طے اتفاق افتاد و درزے کسے بوقت فطاطعام آورد۔ خواجہ فرید جو ہونہ تمام نخوردہ بود
کہ استغفار شد۔ چون بامداد بکلازمت خواجہ قطب الاولیاء مشرف شد۔ فرمود یا فرید طعام شبینہ از
مال حلال نبود احمد اللہ کہ از ان محفوظ داشتند۔ صاحب تذکرۃ العاشقین آورده است کہ تاجربے اپنے
مہار شتر کہ محمول بہ سات و شکر بود نہ دہلی میرفت۔ چون بہ اجودھن رسید خواجہ فرید رسید کہ بہشت
شتران چہ بار آوردہ گفت نمک است۔ فرمود نمک خواہد شد۔ چون دہلی رسید و بار ما بکشا دہمہ نمک بود
از راحت بہت طلب مولفہ خواجہ نظام الدین نظام الاولیاء منقول است کہ روزے محمد یار نام کہ از باران
خدمت بود۔ از بس کہ سیمہ و مضطر خدمت آمد۔ چون حضرت خواجہ فرید شوہر و وجہ مال بود و جب حلال
پرسید التماس کرد کہ برادر من بحال زار باشد ادمرض گزفتا راست اورا کہکنا نزع کردہ است خدمت سیمہ
فرمود نظر بحسنہ باید داشت۔ انیک رو بہ پرو۔ و نیک بہین کہ برادر است از قضاے مخلوق شد گاہی
یافت ہاندم محمد یار شادان و فرحان بجائے خود آمد و برادر ما یوس اسحیات امضی صلوٰۃ
مکرمیت

و از مشاہر خلفائش تفصیل انیست

خواجہ نظام الاولیاء۔ شیخ جمال الدین ہانسوی۔ شیخ علی احمد صابر۔ بہ الدین لیمان۔ شیخ
نظام الدین شہید سید الدین اسحاق۔ شیخ ترین الدین۔ شیخ نجیب الدین متوکل۔ شیخ داؤد باہی
شیخ جلال الدین۔ شیخ رکن الدین۔ سید محمد کرمانی۔ شیخ منتخب الدین۔ شیخ تہرمان الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برهان الدین صوفی - شیخ محمد مرکانی - شیخ شکر ریز و غیرہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین - و
تاریخ وفات جناب در سن ششصد و ہشت و چار مرقوم است +

شیخ بدر الدین غزنوی حشتی

خلیفہ حضرت قطب الاولیاء حاجہ بختیار است بہ سماع عزیمت تمام داشت - بہرگان بمحضر
عظمت و شیخت او متفق بودند - و او مصحبت خضر علیہ السلام بود و تداو پائین مر از قطب الاولیاء
حاجہ بختیار است و در سال ششصد و پنجاہ و ہفت تاریخ وفات او منقول است +

شیخ نطف الدین ابوالموید

مرید شیخ عبدالواحد غزنوی است چون دیلمی آمد - بشرف ملازمت حاجہ قطب الاولیاء کار خود بجا
رسانید و خرقہ خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد او است تاریخ وفات او در سال
ششصد و ہفتاد و در رقم نموده اند +

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطاء است مولد او بخارا و منشاء او ناگور و مدفن او دیلمی است در آغاز قاضی ناگور بود
بالآخر در تجرید و تفرید پرداخت و در عین داوریت از شیخ شہاب الدین سہروردی مرید شد - او را محمد
حاجہ بختیار قطب الاولیاء ارادت و اثن و محبت صادق بود - و تا بہم و پسین در ارادت و محبت
دقیقہ فرو گزاشت - رب بنیض صحبت و نسبت حاجہ قطب الاولیاء را و او سماع علو و تمام بود بجا
دوست می داشت تا آنکہ علماء وقت و نبالش گرفتند و محضر ساختند و یہ آزار کر می بستند -
قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از ہجک کتاب طوابع ششموس - تمام دارد تاریخ
وفات او در سال ششصد و ہفتاد و ہشت مذکور است +

شاه خضر رومی

مشرقیان بیداشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبریه بود چون بیستون آمد بکاز
خواجگیب یار قطب الاولیا مشرف شد۔ و کلاه و خرقه دریافت و بولایت معاودت نمود
سلسله او قلندری حقیقتیه مشهور است ۴

شیخ جمال الدین خطیب مالنسوی قدس سره العزیز

شاهباز عرصه لا هوت شیر دلیر پیشه پیشه جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین
خطیب مالنسوی قدس سره که سلسله نسب او به امام ابوحنیفه میرسد و خلافت از حضرت خواجہ
فرید مستوفی جامع کمالات بود خواجہ فرید بقاضای محبت او در دوازده سال در مالنسی سکونت
داشت۔ و میفرمود جمال۔ جمال ما است۔ و گاه میفرمود جمال میخوایم که برگردیم به تبرک بگردم۔ و هر گاه
خواجہ شیخ فرید خلافت میداد با او میفرستاد اگر او قبول میکرد درست می بود۔ اگر او رد میکرد
باز خواجہ فرید قبول نمیفرمود۔ روزی شخصی بخدمت خواجہ فرید آمد۔ از او پرسید جمال ما چه حال دارد
جواب داد که ازان روز که بشما نسبت درست کرده است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد
و محبت یقیم و بلاغ عظیم میکشد با جمعی خواجہ فرید سرور شد و فرمود۔ الحمد للہ که خوش میباش
ویراجد وفات در واقعہ دیدند و حال پرسیدند گفت چون مرا در گردن فرمان رسید که بصله کعبه
صلوات البرج متصل نماز شام نمیشدم۔ آورده اند که بعد چند گاه بنظر بنیاد قبه بالائے قبر آن گاوین
آغاز کردند۔ چون به نزد یک محرم رسیدند سمت قبله غرغز نمودار شد و بوسه لطیف و اسرار بخش
یافتند۔ همان ساعت از آنجا آمدند و باز پوشیدند۔ رحمت اللہ علیہ ۴

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفه شیخ الکبیر خواجہ فرید شہود است صاحب حال و کمال بود صاحب اخلاص و انوار منیر
که بر روز عید درویشان جمع آمدند و حاضر خواستند در خانه شیخ چیز بنی نبود کوزه آب پیش درویشان
آمد و گفت که حاضر ہیں است درویشان روشن ضمیر بطیب خاطر کوزه آب گرفتند و آب نوشیدند
وفات شیخ در سال ششصد و ہفتاد و یک ہجری مذکور است +

شیخ بدر الدین بن علی بن اسحاق سجاری

از اعظم خلفائے خواجہ فرید است عالم علوم صوری و منوی بود در آغاز با درویشان انکار داشت
اما بتصرف باطن حضرت خواجہ فرید متوجہ شد و خرقہ و خلافت یافت و بر تہ کمال رسید تاریخ وفات
ششصد و نود و منقول است +

شیخ منتخب الدین شتی

از اوت و خلافت از حضرت خواجہ فرید داشت منقول است کہ از عالم غیب و ماطلعت نظر نگار باد
میر سید و او از قیمت آن بیاخت لاج درویشان سپرداخت در سن ششصد و نود
پنج وفات یافت +

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از علمای اجاب و اعیان اصحاب خواجہ فرید شہود است اول تہذیب تجارت لایسہ آور آمد و از انجا با جوہن
ہر پانہوس حضرت خواجہ فرید شہود شد در سال ششصد و یازدہ فوت شد +

خواجہ سلاء الدین بن خواجہ بدر الدین سلیمان

نیرہ وصاحب بودہ جو دست تلمذت پنجاب چار سال برپشت داشت ارشاد نمکن بود و بزہد و زنجی
میکرد با سباب ارباب دنیا سر و کار نداشت تا یخ وفات در سال مہفصل و سبت قوم است

مولانا داؤد ہالہی

در نواح رودی سکونت داشت و ارادت و محبت او با حضرت خواجہ فرید سود صادق است
خواجہ نظام الدین محبوب الاولیاء ذکر او بسیار میگردد و میفرمود کہ صاحب کمال و محبت بود و حرمت

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صد آراء نے ہرم عرفان و معرفت مہر سہ نفسا مل عظمت تاجدار کشف حقیقت
داشتے مراحل موت ازل سمیت والو سمیت شاہد المشہودین منظور است ناظرین نظام العرفان نظام الاولیاء
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین محبوب الہی قدس اللہ سرہ العزیز۔ فیلہ برحق خواجہ
فرید سود است از سر آراء نگاہی آتش عشق در دل و سودائے محبت در سراشت۔ تا آنکہ جمع
و توسل شیخ نجیب الدین متوکل۔ بہلازمت خواجہ فرید سود مشرف شد و انکاہ کہ دولت پاسبان دست
و نظر متناہی بر جمال جلیل شیخ کبیر خواجہ فرید سود دست او را در خلیشتن برفت و عمر عزیز و جہد مبلغ
کہ در کتاب عباد عظمی و نقلی صرف نموده بود و اثرہ آن در طرفتہ العین بہلہ مشہود وجود
مکرمیت و ذوق تازہ و سلامات نے اندازہ دریافت۔ و از سر حصول منصب قضا کہ بتقصا علم
ظاہر و منشار و نشندی بود و در گذشتہ متر و بود کہ بخدمت حضرت خواجہ فرید سود از حال و احوال خود
چیز عرضہ کہ بیک ناگاہ خواجہ فرید با و متوجہ شد۔ و سخن نخست کہ بر زبان حقائق بیان

حضرت خواجہ فرید رفت اینست +

اے آتش منہ اقت لہا کباب کردہ سیلاب تہی اقت جانہا خراب کردہ
چون حضرت سلطان المشائخ غرقہ خلافت و برہاست کردہ در دہلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت
اختیار کرد۔ از هجوم سنلایک کہ ہزار در ہزار جمع آئے آمدند۔ اندیشہ نقل مکان کنون خاطر میداشت
زیرا کہ انجمن عام بالغ خلوت خاص بود۔ ناگاہ جانے از مردمان غیب پید آمد و بہ سلطان المشائخ
خطاب کرد +

انگشت نمائے عالمی خواہی شد
و نیز ارشاد فرمود کہ مقتضائے مرد و مردانگی اینست کہ انجمن در خلوت و خلوت در انجمن
سلطان المشائخ میفرماید کہ از آنروز اندیشہ نقل مکان از خاطر مہربت و مہو بخوابدایت خلق و
عہادت حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ چون علاء الدین خلجی از دافنا بمنزل بقا
سفر اختیار کرد و تحت دہلی تبصرہ سلطان قطب الدین درآمد۔ و خضر خان دادا کہ مرید و مستحق
سلطان المشائخ بود بہ قتل رسانید و ہم پیچے آزار سلطان المشائخ سے موفور بکار آورد۔
روزے از قاضی محمد غزنوی کہ آزار بابہ تشاہدہ بود پرسید کہ انجمنین زر کشید و سرمایہ خیر بہ شیخ
از کجا میرسد۔ قاضی مذکور کہ ضلالت جاوید بنا مشرقم زدہ بودند۔ جواب داد کہ ہر یکے از متوسلان
بادشاہ و متوکلان حند آگاہ علیست در مراتب مناسبند و رفیع میرسانند۔ باطلاع انجمنی
سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوخته علمان دادا کہ ہر آنکہ با لطائف
و تحائف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد از دولت بادشاہی محروم و متوقف خواہد شد
اما چون این وقعہ الگوش حق نبوش سلطان المشائخ رسانیدند خواجہ قبیل خادم را کہ
متولی اوقاف دادار بود امر فرمودند کہ از امر و صرف مطبخ المضاعف کردیم۔ عند الاضتیاج
اہم ذوات بر زبان آورده۔ دوست طلب در گوشہ طاق بر زدہ۔ بقدر ضرورت میگردفتہ با
خواجہ قبیل چمنان عمل کرد و سلطان باطلاع انجمنی۔ بغایت مجوب و منفعل شدہ۔ کہے را

بخدمت حضرت سلطان المشايخ فرستاد و بمقدم پاكش تعجب كرد سلطان المشايخ در جواب
 فرمود كه خدمت ايوان شايان شايان درويشان نيست - آورده اند كه بادشاه را كينه و عناد از اين
 جواب در دل جا كرد بطلب سلطان المشايخ اصرار و استبداد فرمود و في جميع مشايخ و اكابر
 دلي برهم فاش و در قبره شيخ ضياء الدين همي جمع آمد و بوزير سلطان قطب الدين هم بجاي
 خود نشسته تلاوت قرآن ميكرد - انگو كه حضرت سلطان المشايخ تشریف آورد - غير از سلطان
 كه او قرآن ميخواند همه مراسم تجليل و تعظيم بمقدم رسانيد سلطان ابمشاهه انجمن عظيم
 والو هيت اندیشه ناحق در دل پيدا شد و بواسطه جمعه كه از اكابر دولت دنيا بودند بخدمت
 سلطان المشايخ درخواست كرد كه بديدن بادشاه هر روز و الا نه بآغاز هر ماه يكبار تكليف
 ميشوده باشند - هر چند كه سلطان المشايخ به انجام جواب اوقات نكرد و در سچ تكلف
 امانظران وقت كه در كين گاه شده و فساد بودند تقديسه هم كوس كردند - و خاطر بادشاه
 را از مقدم شيخ مطمئن كرده غره موعود كرد - بادراك شهرت اين مني خواجه و حيد قرشي و اعزاز الدين
 شرف حضور بخدمت حضرت شيخ دريافته در باب رفتن نزد بادشاه استفسار كرد - فرمود كه
 هرگز خلاف طريق پيران ما نخواهد شد و سلطان باراده خود نكاه خواهد ماند - بعد از اين فرمود كه
 شبي در واقعه ديده بودم كه بر فراز صفا نشسته ام و گاهي باشايخ دراز قصه من ميگفت و گاهي از جاي
 برخاستم و در دوشايخ بدست گرفته بزبوتكان دادم همين كه گاد برود في زمين فستاد و هلاك شد
 آورده اند كه چون عذرة ماه واقع شد سلطان المشايخ بديدن بادشاه تكليف نكرد و همون شب شخصه
 از نسل مغل ياشارت خسته و نمان سلطان قطب الدين را قتل رسانيد ميگويند كه
 سلطان المشايخ متاهل نبود چون عمر شريفش بنود و يك سال رسيد - بجوارض صبر بول عابط شد
 و بنود هشتم از آغاز مرض بعبد نماز پيشين يك دستار خاص و پيراهن و مصل و مثال خلعت
 بمولانا بركان الدين غريب و يك دستار و پيراهن مبارك بمولانا شمس الدين مرحمت فرموده
 بهر يك بندگان خدمت انعام فرموده و شيع و مصل و خرقه و كاسه و عصا هر آنچه كه از خواجه فرمود

یا فتنه بود به شیخ نصیر الدین محمود سر دار شاد کرد و کرد ملی باید بود و جفا کرد و کار بایک نشید پس از آن به نماز مشغول شد و کتاب اولیام گرفت آن صد نشین صاحب صدق و صفاء و جوارح حضرت کبریا پیوست - فهرست گرامی اصحاب کبریا فخر خلافت ممتاز بوده اند است *

فهرست خلفا

خواجہ نصیر الدین شیخ نصیر الدین - شیخ انخی سراج - شیخ قطب الدین منصور - شیخ حسام الدین ثنائی -
 مولانا جمال الدین - مولانا فخر الدین - خواجہ حسام الدین سوخته نبره معین الاولیا حضرت خواجہ بزرگ
 مولانا ابوبکر - مولانا فخر الدین فیروزی - مولانا عیسیٰ الدین بنی - شیخ برهان الدین غریب - مولانا دجیه الدین یوسف
 مولانا شهاب الدین امام - مولانا شیخ - محمد الدین کاشانی - مولانا دجیه الدین ثانی - مولانا فصیح الدین
 مولانا شمس الدین سحی - خواجہ کریم الدین سمرقندی - شیخ جلال الدین اودهی - قاضی الدین
 مولانا کمال الدین یعقوب - مولانا بهار الدین - شیخ مبارک - خواجہ منیر الدین - خواجہ ضیاء الدین بنی
 شیخ تاج الدین داری - مولانا مودیه الدین نصاری - خواجہ شمس الدین خواهرزاده مهر خسر - شیخ
 نظام الدین شیرازی - خواجہ سالار شیخ فخر الدین میرطی - شیخ عماد الدین - شیخ شهاب الدین کنوری
 مولانا حجت الدین مستانی - شیخ بدر الدین - شیخ رکن الدین چنبری - شیخ عبد الرحمن سارنگپوری
 حاجی احمد بدونی - شیخ لطیف الدین - شیخ نجم الدین محبوب - شیخ شمس الدین داری - خواجہ یوسف
 بدونی - شیخ سراج الدین حافظ - قاضی شاد علی - مولانا قوام الدین - مولانا سنان الدین
 ساری - شیخ نظام الدین مولی - قاضی عبد الباقی محمد دانی - قاضی قوام الدین قدوری - مولانا
 علی شاه جاندار - خواجہ نقی الدین خواهرزاده خواجہ لطف الام اولیا - سید محمد گرامی - سید یوسف حسنی -
 حمید رشاد قلندر - امیر خسرو دہلوی - امیر حسن علانی سجری - شیخ برهان الدین ماسودی - قاضی
 فخر الدین ایچ بلوری - رحمۃ اللہ علیہم اجمعین *

شیخ نظام الدین شیرازی حشپی

مفخر کلمات حضرت خواجه نظام الاولیا دارو لصفائے الیہ آراستہ بود و بشیوہ درویشی
پیراستہ و بر تہ کمال شیفتگی در سماع داشت سیال بہ مقصد و ہمزودہ تلخی وفات او است
رحمتہ اللہ علیہ +

قاضی۔ محی الدین کاشانی حشپی

فضیلت کلمات از خواجه نظام الاولیا دریافت ہو فرمود و تقویٰ ممتاز بود و معلوم تفسیر
یگانہ آفاق در سال ہفتصد و نوزدہ ہجری وفات یافت +

خواجه شمس الدین خواہر زادہ امیر خسرو

برگزیدہ روزگار بود و شیفۃ محبت خج اخ نظام الاولیا۔ وقت تحریر یہ بستن تاجال شیخ ندیدے
تحریر نہ بستے۔ چون اور امراض موت در گرفتہ بود و خواجه نظام الاولیا بہ عیادت میرفت باشتا
راہ خبر آورد کہ وفات شد خواجه فرمود الحمد للہ کہ دوست ہوشیار بہ مقصدت و دو سال وفات او است
رحمتہ اللہ علیہ +

خواجه امیر خسرو دہلوی حشپی

سلطان الشعرا بر مان لفصل ما بود و محضت خواجه نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت
و حضرت خواجه ہم اور اعظم اسرار و شیرین ہم خلوت کے انگاشت و بہک اللہ لقب کردہ بود۔ و دو بار
بہ عطائے خلعت کلمات مشرف فرمود و نقل است کہ او بہ شرب بہ نماز تہجد ہفت پانہ قرآن
خواند و بہ شرب بہ حضرت خواجه نظام الاولیا مشرف شدہ و بہ باب سخن گفتے و در انش

عشق و محبت خواجہ سوختہ و برشتہ بود کہ پرہیز مبارک بالیٰ ز قلب آتش خوردہ میماند۔ اور ہا نہ
ہنگام تحال حضرت خواجہ نظام الاولیا اور دہلی نبود و معیت بادشاہ بصوب بنگالہ قیام داشت
چون خبر وفات حضرت شیخ بشنیدہ راجست بہ دہلی کر و دروے گرد آودہ و دیدہ نم آودہ و فرزند
مالیہ و کسوت سیاہ در بر کشید۔ بالآخر نو فور در پنج در ہفتصد و بہشت و پنج رحلت فرمود و رحمتہ اللہ علیہ

شیخ وجہ الدین یوسف شتی

از مقرر بان خدمت نظام الاولیا بود و بعد شرفیحت کلافت بصوب خدیوے رفتہ بہ اہستہ
تلقین حقائق بسر برد و در سال ہفتصد و بہشت و نہ ازین کہنہ رباط۔ بساط حیات بہشت
مہقام چندیرے مد فون شد۔ رحمتہ اللہ علیہ ۴

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفائے نامدار و اصحاب اہوت ارحضرت خواجہ نظام الاولیا است بزہد و ورع و یراران جلسہ
بود۔ در اکثر اوقات حضرت شیخ اجہ فیروز کہ شہر دہلی و سیایہ عارفان نظر حمایت است کہ در ولایت کرا و بلوچانست حضرت شیخ
بزیارت شیخ رضین رفتہ چون یاد کرد حضرت شیخ فرمود اگر کسی خواہد کہ بزیارت جستم رسالت و صد زبوت مشرف
شود باید کہ نیت علیحدہ کند۔ اگر چہ بذیل حج کعبہ بہرینہ منورہ رستن موجود است۔ اما شرف زیارت حاصل
نمیشود۔ چون بنی مخن بشنید باز بزیارت مدینۃ الرسول راہی شد وفات او۔ در سال ہفتصد و سی و پنج
مذکور است۔ رحمتہ اللہ علیہ ۴

شیخ مخن الدین مروزی

از مردان باخدا و اسوۂ اصفیا و اصحاب خواجہ نظام الاولیا بود و فرستہ بخدمت خواجہ التماس کرد
کہ متفقہ مرآت شنگی غائبہ کرد۔ کونہ چر آب از غیب نمود و اسفند بشکستم و مخوردم خواجہ فرمود بہ اہستہ خورد۔

هر چه از غیب میرسد عیب باشد آورده اند که او کتابت قرآن میکرد و غیر ذلک شبها چهار آنه میکرد
و انکار میکرد و وفات آن جامع الکمال در سال بهقصد وی شوش منقوش است رحمة الله

میر حسن علمانی سنجری چشتی

سرآمد نصحاء روزگار و خلیل شاعران بزرگ خیال بود و حضرت خواجه نظام الاولیا محبت
محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و خرقه خلافت دریافت و کتابت فرائد القواد از ملفوظات
حضرت خواجه مجتمع ساخت و در سال بهقصد وی شوش و شهر دیوگیر وفات یافت رحمة الله علیه

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقرب مومنان خلفائے حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مودت انعام بود و بعد
حضرت شیخ اکثر کلمات بلیغ گفته و خواجه خیر و میر حسن علمانی سنجری مودت و تقرب تمام داشت
بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال فاش بهقصد وی و شوش رتخنده اند رحمة الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی بادت را صاحب فوق و سماع و وجد و حال بود و او را بحضرت خواجه نظام الاولیا
محبت بسیار و خصوصیت بی شمار بود و بجهت خدمت العمر خود بصوب غیاث بود که مسکن بر شد برحق بود
گاه پست نه و خرقه خلافت از خواجه نظام الاولیا دوبار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
نظام الاولیا بر ولایت دیوگیر مامور شد و در آنجا مقبوض عظیم یافت آورده اند که شیخ زین الدین غریب ولایت
و طنطنه کرامت فضائل او شنیده از شیراز به دیوگیر آمد و چون شیخ را در سماع متوجه دید متردد گشت
شیخ بر خطر او و خوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردی باز بنظر
مقصد رسید و حصول کار توقف در زمین دلیل دلش و آگاهی هست اگر خطر یا دستوانه کار

اور استفسار پایہ کرد۔ انشاء اللہ تعالیٰ رفع خواہد شد۔ ہاستماع این شیخ زین الدین در مجلس سماع حاضر شدہ روزے بزمین نہاد و وجداً آغاز کرد۔ و خطر ہا کہ کنون خاطرش بودند رفع گشتند۔ چنانچہ بڑہ مریدان با اعتقاد جانے یافت و بے تیا مہر و دواز کلامان وقت گردید۔ و از مریدان محشی شیخ حسین محفوظات اورا جمع کردہ بہرہ لیسیت لبوب موسوم کرد۔ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کا سامانی و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برلمان غریب بودہ اند۔ سال وفات او ہفتصد و چہل و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ شمس الدین سیحی

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نظام الام الاولیاء است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند۔ اصل و از ملک اودھ است۔ بے آئے التسابع سلم پہلی آمدہ بود۔ و کمال علم بہ تہذیب غایت رسانید۔ از علماء عصر کسے را با او محال متقاومت نبود۔ روزے بوسیدہ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نظام الام اولیاء باریافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام ختم پیار و دانش از دوست دادہ و بثمرت رحمت و خلافات مشرف شد وفات اودر سال ہفتصد و چہل و ہفت منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

خواجہ جام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ جیش الحق الدین سیرک

سوختہ آتش محبت و دود ختنہ ناک مودت بود۔ سینہ داغدار و دیدہ آشکارا داشت بلکہ طالع الشیخ نظام الام اولیاء ہم صحبت نمود و تجربہ تہذیب و محنت و عسرت زندگی میکرد صاحبیات بزرگ داشت۔ شتر کہ بود و شب دامیگر لیت و بہر دو نعمتے زیست۔ آوردہ اند کہ او ہم جمال خواجہ بہزید الدین اولیاء بود و جلوه پاکش بندگان طرانیہ حقیقیہ را از جا بست۔ بود۔ خواجہ نظام الام اولیاء اورا دوست و شاگرد

و بیشتر بر حال و احوال او پرداخته نقل است که روزی خوابه حسام الدین را وقت خورشید چو
بر مرشد پاک خواجه محسن الاولیا جدا مجد خود حاضر شد و بنذوق و شوق تمام در پائین بر قد پاک
بوسه داد و چشم مالیدن آغاز کرد۔ در آن حال از درون مزار فالض الاذوار ندا برآمد و فرمود که
اینهمه سوز و گداز و محبت و محنت که بر خود می پندی موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین
انبساط ارواح جد و پدرتست۔ بشنیدن این زحمت و محنت بر خود و اما که کار تو با انجام رسیده و خدا
تو بر تو نسیام فرمود و پیام زید۔ چون از خدمت مزار رخصت شد بجهت چیره دینی سیکر پرستان
که متصرف بودند۔ تابعت او شد و مجال اقامت اجمیر در خود ندیده نصیب بصره آمد و بعد از
چند ایام ازین کنه رباط۔ زندگانی تعب الم قدس شادی و کامرانی رخصت سفر برداشت و بصورت
باخرسین۔ بر سر راه اجمیر مد فوج شد سال وفات مقتصد و چهل و یک تم نموده اند۔ تا آنکه پاک
او مرجع اتمام و مطاف عوام است و از سنگر نیض مزار برکات آثار نیست که گاهی امراض و بایه
در آن می یازند و نمیشود +

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفائے عظم و مقربان معظم حضرت خواجه نطنام الاولیا است مادرش دختر خواجه فرید شود
بود۔ کتاب تحفۃ الارباب از ملفوظات خواجه نطنام الاولیا جمع کرده است روزی که او بخدمت
خواجه نطنام الاولیا حاضر شد حضرت خواجه در حالت استغراق بود۔ چون الی باز آمد پرسید
کیستی۔ التماس کرد عزیز۔ فرمود عزیز خواهی شد۔ انشاء الله تعالی وفات او در سال مقتصد
و چهل و یک هجری مرقوم است۔ رحمۃ الله علیه +

شیخ عثمان انجی سراج

از محبوب ترین دوستان و خلفائے خواجه نطنام الاولیا است۔ آورده اند که او باره بیعت

سلطان المشائخ آمدہ ہوتا تھا از علوم دینیہ مفتی نہ داشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زراوسی فرمود کہ اگرچہ ان صورت خوب و شمال مرغوب دارد۔ لیکن بجهت نئے ہرگی علم حیف است کہ از دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرصہ کن کر دکہ باندک لہفتان حضرت شیخ و شوارت بعد مرد ایام چہندہ علوم معرفت نئے بہرہ خواہد ماند چنانچہ مولانا کو تعلیم و تدریس آن عی جملہ کرد و اور اور دست مشن ماہ مرتبہ کمال رسانیدہ بخدمت خواجه نظام الاولیاء حاضر آورد حضرت خواجہ نظام الاولیاء از بس خوشوقت و مسرور شد بہ شرف بہجت اور امانت فرمود۔ و در اندک زمان غرقہ خلافت دریافتہ بولایت بنگالہ مامور شد۔ بارہا حضرت خواجہ نظام الاولیاء میفرمود کہ انخی سراج۔ آئینہ بہندستان است۔ وفات اور سال ۹۵۰ھ و پنجادہ بہشت مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

مولانا وجیہ الدین بائی

دہشمنہ متبحر بود۔ و استاد وقت و در ریاضت عبادت زہد وقت ایگاہ روزگار۔ در آخر مرید خواجہ نظام الاولیاء گردید و کمال غصیت بہ حضرت اور داشت۔ او میگفت کہ وقتے بہانی پت میفرم در اثنائے راہ شخصے را دیدم کہ او صوفی بود و دل من نفع انکار آمد۔ او گفت یا مولانا چیزے مشکل داری و مراد علم مشکلات ماندہ بود۔ ہر یکے را با او میگویم و او جواب ناموسخت تا آنکہ سکہ قضا و قدر بہ ہلوب خوب گفت مرا طمن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پرسید تو مریدستی۔ گفتم از سلطان المشائخ خواجہ نظام الاولیاء۔ گفت شیخ نظام الدین قطب است قبر مولانا کوہ بربہ جو صحن شمس در خطیرہ قاضی کمال الدین است رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ نقی الدین نوح

پسر خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیاء است حافظ قرآن بود خواجہ نظام الدین و اولیاء در ستا مرض پیش خود غلبیدہ غرقہ و خلافت مرحمت فرمود۔ و وصیت کرد کہ ہر چہ تہو رسد گاہ داری

اگر چیز بہتر نہ باشد بر آن بکمران بنباشی کہ خدا ترا خواهد داد۔ و سچ یکے را بہ نحو اہی و جبار
بسطا ہل کنی و اوارزہ ستانی کہ درویش اور از خوار نباشد۔ اور حالت حیات خواجہ نظام الاولیا
و مدین شباب بحمت حق پیوست رحمتہ اللہ علیہ ۴

خواجہ برہان الدین ہانسوی

محقق است کہ خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین ہانسوی اور اڈہ لکھی گزشتہ برکت حق پو
بو۔ حضرت خواجہ فرید شہود اور اپیش خود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ و
مصلحا و عصا با نشتہ کہ بہ شیخ جمال الدین روان کردہ بود بہ شیخ برہان الدین عطا فرمود۔ و سجد
خواجہ نظام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین بہر سال سجدت خواجہ نظام الاولیا
آمدے و تربیت یافتہ و تازمان حیات خواجہ نظام الاولیا کسے را بہ بیعت قبول نہ فرمود
رحمتہ اللہ علیہ ۴

شیخ قطب الدین منور

خلف الرشید خواجہ برہان الدین ہانسویت و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است
جامع کمال است و ظہر کرامات بود۔ سہ غوغاے خلق نہ داشت و در مدت اہمراز حجرہ با اختیار
خود بیرون نہ آمد۔ و خانہ امر از نفوذ و تزلزل و قناعت گزرنہ نقل است کہ رفتے سلطان
بہ ہانسی رفتہ بود۔ نظام الدین کیچے از عمائد خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ
بگذشت پرسید کہ خانہ از کہ ام است گفت نہ شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا
گفت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ ہانسی بیاید۔ و او بدین بادشاہ نہ آید۔ چون بخدمت سلطان
رسید۔ گفت کہ اینجا شیخی است از خلفائے شیخ نظام الحق والدین کہ بدین بادشاہ نہ آمدہ است
سلطان و غضب شد۔ و شیخ حسن برہنہ را طلب شیخ قطب الدین منور فرستاد و شیخ حسن آمد و

در دلیلیز شست شیخ زاده نورالدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شمارا میطلبید - شیخ حسن بن
 پیش آمد و گفت شمارا سلطان طلبیده است فرمود که درین باب اختیار دست من نیست این
 گفت خیر مرا فرمان است که شمارا برم - فرمود احمد لعلش با اختیار خود غیر ورم - بعد رو به سجده ایستاد
 کرد و فرمود بخدا سپردم و صاحب کبر گفت عصا در دست گرفته را می شد - شیخ حسن بر زمین سوای
 اسپ اشارت کرد - فرمود قوت پیدا ده فتن ارم - چون متصل خطیره جدید را رسید پادشاه
 جدید پنداشت - و بعد زیارت عرض داشت که در کجا اختیار خود از کلبه عزت بیرون نه آمده ام مرا غیباً
 می برند - چون از خطیره پاک بیرون آمد - شخصی مقرر از پیش او آورد متبول کرد و با خان فرستاد
 چون بدانه سلطان رسید سلطان انعام کرده به دلی روان شد - و آنجا حضرت شیخ را
 پیش خود طلبید - و چون سلطان دانست که شیخ است آید بایستاد و کمان در دست می کشید
 بگذاشتن و بدست زدن مشغول شد - اما چون شیخ را دید طاقت نه آورد و بتسلیم پیش آمد
 کرد حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان باو شاه شکر که چندین علماء
 مشایخ راتنه تیغ ستم آورده بود محقق گشت و گفت که ما در شهر سیدیم و التفات نفرمودید
 حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات باو شایان نیست در گوشه دعا گوئی و غیر طلبی کا دامل
 مشغول می باشد معذور می باید داشت سلطان از تقریر شیخ نرم دل شد - و حکم داد که آنچنان
 بایز که در کعبه مشغول شیخ است فرمود مقصود من فقر است و کج جدید را بعبده باو شاه یکبارگی
 فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیر را نان جوین باید - زرد و جواهر و بچه کار آید - بالاخر زرد قلیل قبول فرمود
 و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز بفرمان داد - مرقد او در قبه جدید پاک او است - رحمه الله
 تعالی علیه

شیخ نورالدین پسر شیخ قطب الدین منور

این کتب و متون و صاحب حال قتال بود - و خرقه خلافت از پدر عالی قدر پسر سید و دمام

قد استغراق و عزلت و وحدت گزینید رحمتہ اللہ علیہ مرقد او در خطیرہ پاک جدا و است +

مولانا علیشاہ جاندار

از مریدان خواجہ نظام الاولیا است۔ اور اکثابت میں موسوم بخلصۃ اللطائف و اولیاء صادقین
و واقعہ الحقیقہ بود و کار خود بوجہ احسن بحالے خود رسانید۔ رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ +

مولانا فخر الدین اودی

خلیفہ ارجمند خواجہ نظام الاولیا است۔ حافظ کلام ربانی بود۔ بکمال تقویٰ و توحید آراستہ
گویند اور ابامولانا فخر الدین ہا السنوی صحبت بود۔ جامع علم عقلی و نقلی و در امر دین صلاحیت
داشت۔ عاقبت کار مرید خواجہ نظام الاولیا شد و محسوق گشت و از میان متعلمان برآمد و در
نمرہ درویشان قرار گرفت۔ و بعد وفات مرشد برحق بر کھار آجہ بن در آن مفت اکمال
فیروز آباد دہلی است مشغول شد و ہم بہ زیارت خواجہ بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر
خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود کہ آنچہ ما را در یک ماہ فتح شدے مولانا فخر الدین را
عدیک ساعت بدست آئے و در آن زمان کہ مردم شہر را بدیو گیر بردند و ہم ہر بخت و ہنگام
بازگشت در کشتی کہ نشسته بود غرق شد۔ و مولا بہ تربتہ ہما دشد سید رحمتہ اللہ علیہ +

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت از کرمان بہ لاهور آمدہ چون خواجہ فرید و ملاقی شدہ راہ و ہم صحبت در میان
آمدہ در قصبہ جوہن قیام کرد و مرید شد و بعد از ولایت حضرت خواجہ فرید بخیرت خواجہ نظام الاولیا
ترسبت بکلی یافت و فیجہ خلافت مشہور و مذکور گشتہ بصوب کشمیر روانہ شد و بہر راہ و خجانات یافت
و مدفن شد۔ رحمتہ اللہ علیہ +

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیا است۔ آن کتاب میں تلخیص احوال مشائخ چشتیہ اور از زمان مبارک شریف بیعت خواجہ نظام الاولیاء است آمد و حاضر مجالس ہا بودہ فیض بہار بود۔ و بعدہ از حضرت خواجہ نصیر الاولیاء تربیت یافت۔ پیر و اعمام و اجداد و از نزدیکان خواجہ نصیر الاولیاء بودہ اند و اکثر از انچہ در آن کتاب نقل کردہ تصبیح ابائے کرام خود کردہ۔ رحمۃ اللہ علیہ ۴

خواجہ نصیر الحق الدین قدس سرہ

قدرة الاولیاء۔ اسوۃ الاصفیاء۔ نصیر الاولیاء خواجہ نصیر الحق الدین قدس سرہ العزیز خلیفہ حضرت خواجہ نظام الاولیاء است۔ منظر انوار الہی و مہبط برکات نانتہا می بود۔ و نیز دروغ و فضائل و تقویٰ موصوف مرجع کافہ اہل اسلام و مجاہدین نام در ہدایت التلخیص و اصحاب طریقت و صوت مدام منتہال داشت بر حکم شرع بسیار صلابت بجائے مہر و سماع بر سر سنگ نشین روز بہ زاد ران طریقت مجلس سماع بزم امیر بنیاد کردند۔ و از انمیان برخواست۔ گفتند سنت پیران ترک میسہی فرمود۔ برائے ما مجتہد است۔ آردہ اند کہ قلندے تبر کار و عین قبر درون حجرہ آمد و یازدہ ضرب کار و جسم پاکش نبرد۔ آتا با انہمہ شدائد و جرات و شاکر و استغراق خواجہ چنانکہ واقع نشد۔ و بحال خود مشغول ماند۔ چون از سوراخ حجرہ شکر خون بیرون تراہید۔ خدام آستانہ درون آمدند۔ خواجہ نصیر الاولیاء را بخرج دیدہ در حالت اضطراب و مضطرب بپس بسیار کہ وہ قلندر را پانچ بجزیرہ حاضر آوردند۔ اما حضرت نصیر الاولیاء بقضائے خلق حسن از تردد جدا ہوا۔ و از گردشتہ بہت تنگ سرخ با و انہما فرمود۔ وہ شیخ بدرالدین و شیخ زین الدین مت غن بلنج کر کہ بعد ازین آتا قلندر را اندازند کہ وہ اند کہ سلطان محمد تغلق با حضرت خواجہ بر قریب غایت خصومت کرد۔ و با این ہمہ علو تربیت انوار رہانید

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفہ مستند خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است۔ خلیل عاشقان باسوز و گداز و ارباب ازونیا
بود۔ و در ریاضت و مجاہدت عسکریہ تمام داشت۔ و بسیار طالبان حق را بمقام و مرام خود رسانید۔
شان شیع و مرتبہ و تمجید داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا۔ بہ دیار و کنفت۔ و قبولی عظیم یافت
و سلسلہ کے در تمام دیار و کنفت شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدہ آفریدگار بہ بقعہ گیسو دراز این بہشت
کہ در میان خواجہ نصیر الاولیا۔ چو ڈول کے بر دوش سے برزند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہڈشن
و جگہ گیسو کے اسبب طوالت در پایہ چو ڈول در آنجہ تہند۔ اما میر سید محمد بیاس اسبب کوت
و تحمل کر دو بہمان ازیت راہ دراز طے کر د۔ تا آنکہ موئے شکر شکست خوردند۔ و انواع عقوبت
روئے کشاد۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد۔ تا سفت خورد۔ و جرس عقبہ
میر سید محمد تمہین آفرین فرمود و گفت۔ ہر کہ میر سید گیسو دراز شد و اللہ خلاف نیست کہ
او عشق باز شد و شیخ محمد ہشتی از ملفوظات کے جمع کردہ جو امع الکلم موسوم کردہ است تاریخ ذکا
در سال مہشتصد و بہشت و پنج منقول است۔ خطیرہ پاکش و قصبہ گلبرگہ نواح و کن مریج
مستندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک ہنواد او منصب شجعت و ارشاد برقرار است۔ حرمہ ہدیہ

خواجہ معین الدین خرد

نیرہ برحق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیا است۔ کے اخروہ بہت خواجہ بزرگ میگفتند و این
منقبت پس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علیہ و کرامات زکیہ بود۔ و نے وسط
کے از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ سیکر د۔ بالآخر باشارت جبرائیل
بشرف معیت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و غرقہ خلافت ہم دریافت۔ و تاریخ
وصال آن صدر اصد و وصف اصحاب قرب۔ در سال مہقتصد و شصت و یک منقول است

رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقہ مطہر او پامین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء و مخبر سنگ سفید واقع است

شیخ صد الدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیاء است۔ خواجہ سلطان المشائخ اور ابنہ خواجہ نصیر الاولیاء سپردہ بود۔ ایشان از تصانیف غیب یوگار است۔ نویسنہ زرا از زمین را و پیدا شدہ بود۔ ہمہ را براہ خدا و مردان خدا صرف نمود۔ و در سال مقصد و منجیہ و نہ ہجری وفات یافت +

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب حضرت خواجہ نصیر الاولیاء است۔ و بار و عایت حضرت نظام الاولیاء۔ رالطہ قوی داشت۔ کتانی و باب احوال مشائخ چشتیہ جمع نموده است موسوم سیر الاولیاء۔ در سال مقصد و منجیہ ہجری سفر آخرت خست پا کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط و زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیاء ہم مرقوم کرد +

شیخ یوسف چشتی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیاء است۔ یاہر علوم حدیث و تفسیر و کتانی و نوشتہ است موسوم تحفۃ النفاہ از بس نافع و بہتر است۔ در سال مقصد و منجیہ و چار وفات یافت +

شیخ عبدالمقصد

از اشہر فلکناستہ خواجہ نصیر الاولیاء است و دانشمند بزرگ بود۔ و در ویش صاحب باطن و کامل و اکمل و اوائل و اواخر فقر و طریقہ فقر۔ انکار بود۔ و در وسط صحبت خواجہ نصیر الاولیاء و فلکناستہ و در آخر از برگزیدگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متبحر بود۔ از

خوشه پینان من اوست هشتادمین سال به قصد و نود و یک بحری نوشت *

قاضی سادحی شتی

عالم فقیه و درویش کامل بود. تقویٰ او نوع بسیار داشت. و خلیفه خواجه نصیر الاولیا است که در خلافت در سایه توجا و بخدا رسید. چنانچه شیخ آفتاب الدین خلیفه او است. تاریخ وفات او در سال به قصد و نشتاد و نه منقول است *

شیخ سعد الله کیسه دار

خلیفه بزرگ خواجه نصیر الاولیا است. و از شیخ متوکل اجازت حلافت داشت. صاحب راج الاولیا است. آورده که خضر علیهم السلام کیسه با و داده بود و هر آنکه میخواست از کیسه بیافت از نیجت لبر و کدله معروف گشت و نیز خرقة خلافت از شیخ جهانگیر به ثانیافته بود. و در سال به قصد و شش بحری فوت شد *

شیخ دانیال حشتی

از خلفای حضرت خواجه نصیر الاولیا است. نسب شریف او بحضرت عباس بن علی المرتضیٰ میشود. و موجب شرم او بهندوستان نیست که پدر بزرگوارش بوجه منازعت برادران ترک وطن غنیاً کرده بود. و ولادت شیخ دانیال در مرز بوم بهند واقع شد. و بخدمت قاضی عبدالحکیم تعلیم یافت و به تخریق قاضی نذکره مشفق شد. و از آنجا به دہلی رسید. و شرف بحیثیت و تشریف خلافت حاصل کرد. و بکمال صوری و معنوی مکمل گردید. و بعد از آنکه از حضرت خواجه نصیر الاولیا رخصت و وطن یافت و از نزاع لکهنوبه و یا از شرقتی رفت قطب الطریق از کمینگاه پیداشدند. و به مال مستال که قاضی حکیم بهنگام رخصت و تخریق خود داده بود بمعرض نسب تاریخ آورند. و شیخ دانیال را شهید ساخته

در آزار اہل عیال شیخ تہیہ کردہ بودند کہ بیک ناگاہ اندام مہیب از پیکر شیخ پیدا شد و
راہزنان معدوم البصر شدہ از رفتن و گر بخش بستہ آمدند تا آنکہ جماعت لشکر بان مد رسید
و ہمہ را در بند گرفتہ بحکم رسانید و خادمان شیخ جنازہ او بر دوش ہر دو موضع ستر کردون کردند
سال شہادت او ہفتصد و چہل و ہشت بود +

مولانا خواجہ گنجی حشتی

ادیاران خاص خلفائے عظم خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب اخبار الاخیار آورده کہ در آن زمانیکہ
مولانا خواجہ گنجی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاہر میکرد و با استفادہ فیض باطن بحضرت
خواجہ نصیر الاولیا حاضر میشد۔ مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجہ نصیر الاولیا باطن بالغ
مکامد۔ باتفاق وقت مولانا معین را سرفروختن نفس عارض شد و نوبت بانجا رسید
کہ چارہ گران مایوس گشتند دست کشیدند۔ و مولانا معین از حیات خود لامیدہی داشت بزرگ
مولانا خواجہ گنجی گفت کہ ہنگام دو انامند۔ در باب استمداد و دعا مردان حق باید کوشید
و فی زمانہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا برگزیدہ بارگاہ قاضی السحاجات و عجیب الدعوات است
اگر در خدمت مے حاضر شدہ عذروہ تعجب و میان آرند شاید کہ نفس مراد بر بدعانشیند۔
با تملع این معنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجہ نصیر الاولیا را ہی شد و خواجہ نصیر الاولیا
با اطلاع مقدم مے تا بدر خانقاہ برسم استقبال تکلیف فرمودہ مدون خانقاہ بجائے بزر نشاند
و طبق ریج و جنرات کہ بحالہ اسباب مبتانی امراض او بود پیش نہادہ۔ بخوردنش تکلیف داد
مولانا با کراہ و شدت تمام لقمہ چند خورد و ساعتی نگذشتہ بود کہ نوبت بہ استقرا رسید و تمام
مواد و مادہ ردیہ خارج شدہ مولانا معین الدین خوشحال گردید و صحت کلی یافت در سال
ہشتصد و نوزدہ وفات او منقول است +

شیخ احمد تھانیسری

خلیفہ خواجہ نصیر اللہ اولیا است زیرانیکہ شکر امیر تمپور نے ملی رسید آنہم اگیر گشتہ بود چون قنہ فرشتہ دادہ از دام سیری رستگاری یافت و مجلس با در شاہ حاضر شد۔ در بیان او وزیر مولانا برہان الدین صاحب ہادیہ در باب تقدیم و تاخیر مجلس گفتگوئے درشت بوقوع رسید شیخ احمد بن خطا صاحب اگفتگو آنا ذکر و تبلیہ مسندان خود ارشاد کرد تا از محل خطا و مقام سلاطین نشان دہند۔ انا بادشاہ مصحت وقت دیدہ ہر یکے را از طول سخن بازداشتہ و مباحثہ ختم شد۔ بعد ازین مولانا شیخ احمد بہ کاپلی رفت و در سال مہتصد و بست بمقام کاپلی فوت سفد مرقدہ سے مرجع عوام و مصتام برکت و انوار است +

شیخ احمد کنتور حشمتی

خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نصیر اللہ اولیا است۔ وقتے اول بطریق اعتکاف و روضہ حجرہ نشستہ و بید کہ شخصے ملبس و صورت جوگیان خاک آلودہ و موئے زولیدہ و گوشہ حجرہ نشستہ است جوگی سلام بگفت۔ و شیخ جواب سلام داد چون باہم مصافحہ کردند۔ جوگی سخن گفتن آنا ذکر کرد۔ در دیدہ شیخ ہمہ دیوار در حجرہ از سیم و زمرہ دارش۔ آنا شیخ التفات نفرمود۔ بمشاہدہ این معنی جوگی مذکور بہ استغنائے شیخ اعتراف کردہ سرود قدم نہاد۔ و مرید شد و وفات او در سال مہتصد و بست و نہفت منقول است +

شیخ قوام الدین شتی مہروری

مشہور خلیفہ حضرت خواجہ نصیر اللہ اولیا است۔ صاحب تقویٰ و حال اہل دل و شیخ وقت بود و بعد وفات خواجہ نصیر اللہ اولیا بخدمت سید جمال الدین مخدوم جانیان حاضر شدہ

سید محمد بن جعفر مکی حشتی

افسر و اعظم خلیفه حضرت شیخ احمد نصیر الاولیا است۔ در توحیدیت نام بزرگ و مرتبه بزرگ داشت
مخن یا آنکه ستانہ میگفت۔ تا غریب میگفت۔ تصنیف ہم دارد موسوم بہ بحر المعانی و رسا
در بیان اسرار آثار روح و بحر الانساب کہ در نسب پاک المہبت تذکرہ کردہ و نسبت آبا و اجداد
خود ہم ثبت نموده۔ سن شریف ۷۷۰ قریب ۷۸۰ سال منقول است از آغاز حکومت
تعلق تا بعد دولت سلطان بلبل در صد حیات بود۔ آبا کے کرام او شرفا کے مظہر
بودند۔ و بعد از ان بہ دہلی آمدہ در سربند قیام کرد۔ در کتاب بحر المعانی میفرماید کہ در شصت
و ۷ علم ظاہر بودم و در کتب کمال کوشیدم۔ اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم۔ حالائے ہم
آنچہ پیش نظر می آمد۔ بسیار حالات محبت لات ثبت نموده کہ فہرست آن موجب طوالت
مقصود است۔ وفات او در سال ہشت صد و نو و یک مذکور است۔

شیخ علاء الدین علاء الحق

خلیفہ اعظم شیخ عثمان انجی سراج است۔ از آغاز دولت علم ظاہر و سرمایہ دنیا فراوان داشت
نفقہ و سلوک متدوم نہاد و نسب شریف او و حضرت خالد بن ولید میرسد۔ زہد و ریاضت او و
عبادت تقویٰ و برجہ کمال بود۔ و از جملہ مال ہوشاں دنیا ترک اختیار کردہ کہ محبت و خدمت
مرشد برحق چہست محکم است۔ و چون شیخ عثمان انجی سراج بسیار سفر می ماند و طعم
پختہ ہمراہ نہ بردند۔ و دیگر طعام بر سر شیخ علاء الحق می نہادند۔ و او پاسبان ہمراہ
سواری شیخ بر پشت برادران بی ادراکہ امرای عظیم شان بودند نظر اراہ و حال کے نگاہ میکرد و رانا ایشا
نیکو۔ روز چند کس خانقاہ شیخ علاء الحق فرود آمدند نیکو گریا و ریشیان گم شد قلندران شیخ علاء الحق گریا کردند

گفت گر بشارت از کج آرم کسے باشند و گفت ماندیم که از کج سپید کنی از شاخ آهوی سپید کنی شیخ
در غصه شد و فرمود ببرد میرای خود از شاخ آهوی خواهی یافت۔ و بچپان کہ چون از خانقاہ بدو
رفت گاہے پیدا شد۔ و او را ملک ساخت۔ در مطبخ شیخ علاء الحق خرج بسیار بود۔ و مساکین
از خون انعام او بهره یا بیگشتمند۔ و ہر اہل حاجت کہ مے آمد محروم نہ رفت و ہر آنچہ کہ از مانع
و اہلک و غیر آن بمرشد خود داشت بہ فقر و محتاجان اشیار کرد و وفات او در سال شصتہ
مرفوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامہ از شیخ قطب الدین منور۔ ہانسوی است۔ دہام و زرد و ریاضت و محنت بسختی
آخر۔ کارش بجای رسید کہ وحش و دو دوام نام آو گشتند۔ و اکثر بر سواری شیر تاج ہنسی
میرفت و مار و خوار بجائے تازیانہ در دست میگرفت۔ و مے کہ او سواری شیر بہ ہنسی آمد
پیر شوخ ضمیر مے بر فراز دیوار نشسته بود و فرمود حیوانات کہ دی روح باشند و در سلک آوردن بجے
نیست ہر دان خدا اگر بخوبی ہند سنگ و خشت در رفتار و آید میگنید کہ ہمو وقت دیوار حرکت
کرد و بہ رفت آرد۔ و قبر او بیرون نار لال نزدیک شہر است و از مرتد پاکش تا الان آثار
مہارت و خیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و او را پسوسے بود کہ اور شیخین اہل میگفتند
تارک دنیہ بود۔ و از اسباب دنیہ قدر ضرورت اختیار کردہ۔ دائم بہ یاد حق اشتغال داشت
بر۔ و خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون بلخ خانہ موجود است۔ کاسہ چہین بالے آن سنگ
مے نہاد۔ و مردمان آیندہ و روزنہ چیزے مے انداختند۔ و میان شیخین اہل وقت شام ہفتہ
کہ در کاسہ مے یافت و در بچہ ساش قبول کردہ۔ صرف مے نمود و دران ایام کہ غلہ گران بود
فتوح بسیار آئے۔ و اگر بہ نرخ ارزان بودے کتر آئے۔ گویند کہ شیخ اہل مرید و خلیفہ بہ خود
بود و در ستر احوال خود بسیارے کوشید و از نیجست کہ بہ ذکر غفی جہت اشتغال میداشت و بہ

مشغولی و مجرہ محکم میکرو صحت اہل دنیا کا ہے نہشت لگا از فقر کسی ہر در او میرفت لب
برسم خلق و تواضع نام خشک کوزہ آبے آورد و عند نقصیر میخواست رحمتہ اللہ علیہ ۛ

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب کتابات علمیہ و کرامات حلیہ و صفات
درود و محبت و اہل شوق و ذوق بود۔ و در ستورے غرق و کرامت و ربوبیت و الوہیت بسیار
میکوشید۔ پدر بزرگوار ہنگام رحلت او را در خلوت طلبہ ہشتہ از انعام اولین آخرین نوازش فرمود
بود ازان روز ہر کسے کہ او را امید میدست بائہ ٹخنہ و حدت میگرددید۔ وصال آن برگزیدہ ایزد
متعال در سال ہفصد و شصت و دو ہجری منقول است رحمتہ اللہ علیہ ۛ

میر سید اللہ

میرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسو دراز است زبان غیر آگہی منصب ارشاد و خلافت یا
صاحب سراج الولايت آورده است کہ فرزند خواجہ محمد گیسو دراز اہتمام و ضمیمہ فرمود و بطور ذلت
مسح۔ عامہ از سر مبارک بر آورده سبزا تو نہاد عید یاد اللہ کہ ہنوز خود سال بود عمامہ میر سید۔ از
زادہ ہر ہشتہ بر سر خود نہاد۔ حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شدہ فرمود۔ لائق تست مبارک
و ازان روز ہر آنکس را کہ بیعت معینہ فرمود میر سید اللہ قرار دادہ تربیتش سے مے افزود
صاحب اخبار الانخبار میفرماید کہ سید یاد اللہ بانے جمیلہ و عجزہ محبت و سر داشت۔ و
عارفۃ جمال و شیفۃ حسن ہمیشہ حال او بود۔ بالآخر بیلہ نکاح خود آورد۔ و بحین بامداد
کہ بقتضائے رسم ہندیان مفتح مرغ از رخ زیبایے عروس بر انداختہ جلوہ دادند۔ نیز مگر عیش
جلوہ دیگر نمود۔ و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید یاد اللہ آہستہ
سر او دل پر در کشیدہ جان عزیز بہ شاد حقیقی سپرد۔ و عروس ہمیت او را۔ در بر کشیدہ نیال او

اوسفر کرد۔ دوسرے دور اور پہلے کے یکدیگر مرفون ساختہ +

شیخ علاء الدین قسیمی

مرید و خلیفہ میر سید گیسو دراز است جامع علوم صوری و معنوی بود و در گوشہ قناعت و مخنج خانہ عباد
ہمہ عمر بسر برد۔ غیر حق بہ چیزے کلمہ نہ داشت و حال خود مستور داشت از سبب سبب لائق و جہود و دوام
نفس بود و در تجرید تفرید قدم استوار داشت و نفات او در سال شہتصد و پنجاہ و سہ نہ کر است +

شیخ ابوالفتح اسلامی قریشی کالپوی

از مریدان نامدار خلیفہ باو تازیر سید محمد گیسو دراز است یا قیام مومثرتیت و ماہر بزر خضیقت
بود و زیارت محرم محرم شرف گشتہ صاحب تصانیف عالی است و نسخہ عوارن المعارف از اشہر
تصنیفات اوست۔ وفات او در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔

رحمتہ اللہ علیہ ۴

شیخ شاہ میرا نجی حشری

بیک فاسطہ مرید سید محمد گیسو دراز بہت دید و شن کمال بود صاحب تقویٰ بدو مع درم و ریاضت و محبت
و محنت و در عصر در ولایت کالچی بیکس از دین برگ تزن بود۔ اور شیخ الولا میرت میگفتند شیخ
السن بود سد ولت سال عمر داشت صاحب خبار الانخیا مے فرماید کہ از آغاز ماہ رجب جب
تا بروز عاشورہ در اعتکاف مے نشست و در حجرہ محکم مے بہت و در حضور شش روز اکل و
غیر بزندان کانی میکرد و چون جنین بر آمدن او از حجرہ مے آمد۔ ندائے داد کہ ہم مردمان از روی حجرہ
دور تر روند۔ چون فرصت مے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون مے نهاد و احیاناً کتک مے نزدیکی
بود مے و نظر شیخ بر او بغور مے فرستاد و تلو در در حالت سہمشی و حیرت و غشی میماند اور کہ

قاضی شہر۔ باوے عیسیٰ حساب کیا۔ روزے کہ شیخ از درون حجرہ بیرون آمد۔ قاضی شہر تری
استادہ بود۔ چون نظر شیخ بروئے نسبت اوجال خود نامہ دتا دو۔ روز عالم بخودی و پوشی بشما
ماند۔ آئندہ اندک روز عتضی شہر تقریباً حساب کر شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و سبب
قاضی نظر کرد۔ حمالان کہ کفیل چوڑول قاضی ہوؤند تا براؤ غرق میں گشتند و ضبیدن نہ توانستند
اما قاضی اندک کر کہ در تبعیت شیخ قدم محکم داشت۔ از چوڑول مفارقت کردہ۔ ڈرہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ ہو قصہ کرد۔ درین اثنا شیخ از در خانہ بیرون آمد و دست
قاضی گرفتہ در در خانہ برد۔ ناگاہ نظر عتضی بر مینارے رسید۔ پرسید کہ چیست۔ شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت۔ دیند کہ شربت ناب از قند و نبات است۔ ہمین لہلہ حضرت
شیخ۔ بہت عتضی موصوف اشارت کردہ فرمود کہ بسم اللہ ہو شید۔ اما قاضی مبادرت نوشیدن
نہ کرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آن جامع الکمالات در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری
مذکور است +

محمد و حسام الدین فتحپوری

از محبوب ترین شاگرد شیخ عقیقت دوست بہ جامعہ معرفت مشہور۔ و خبوتی و کرامت مذکور۔ صاحب
معالجہ الولاہیت آوردہ است کہ او از اولیائے بزرگ موشائخ با کمال است۔ جمیع فریضہ ارشاد
او بخلا رسید۔ و شیخ بدھن چشتی از برگزیدگان خدمت است منقول است کہ پدر شیخ بدھن اوراد و عمر
شش سال بخدمت محمد دوم آورد و در بہت عمر و علم صوری و مخنوی استمداد بہت خواست محمد
در حق نے عاف فرمود ہم صل شیخ بدھن عمر طویل یافت طاز کسل اولیاء۔ و شہر عالم گردید و وفات
محمد و حسام الدین در سال ہشتصد مذکور است +

شیخ ابوالفتح جوهری

مرید و خلیفه و شاگرد خود - شیخ عبدالمقتدر است - دانشمند کامل و برگزیده روزگار بود و در فقر و ریاضت
 مثالی نداشت صاحب راج الولائی است آورد که شیخ ابوالفتح در طبرستان آمد و ماهی خود را نداشت
 چهارده ماه محمول بود از نجات شیخ عبدالمقتدر در حبس و تعلق خاطر داشت و شب که شیخ
 رکن الدین ابوالفتح شهروردی در عالم خواب بتبارت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد - چون شیخ
 جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح برز و ولادت شیخ ابوالفتح را دید - و شیخ ابوالفتح را با خود
 فرمود که خانه شیخ عبدالمقتدر را از احوال و تجلیات مری و خود - منور و معمور خواهد شد - حاصل شیخ
 عبدالمحمّد حیات شیخ عبدالمقتدر در پدر خود فوت شد و شیخ ابوالفتح از انعام و ولادت
 گلزار حیات گل به عابدیت آورد - و صبح و دستار او را باب گردید - وفات او در شصت و پنج سالگی
 مذکور است +

شیخ نورالدین مرغینانی قطب عالم بنگالی

فرزند رشید و خلیفه عظیم شیخ علاء الدین عسکری بنگالی است از مشایخ هند و صاحب
 ذوق و محبت و ولادت بود آثار علمیه و کرامات جلیه داشت در حدّ حیات پدر خود - کار خود
 کار عبادت ریاضت و محاسبه و معرفت بمنزل ناستناهی رسانیده فائز مرتبه الوهیت و مدارج
 تطبیق گردید - صاحب خیر الایثار میفرماید که خدمت در ایشان خانقاه - و درون محبت
 و غلاطت با و مقروض بود - روزی در پیشه را در شکم در گرفت - و او به قضای حاجت برخاست
 رفت - و شیخ نور الدین که به ریختن در شست و در آب بیت الحنظل مصروف بود بل و
 غایب در پیش در رسید - بر انداختن افتاد جامه و جسم او به غلیظ گشت و در نجاست آلود گردید
 چون حضرت شیخ علاء الدین فرزند خود را با این حال نگریست بسیار خوش دل و شادمان گشت

فرمود که حالا بخدمت میگر مشغول بایستد منتقل است که بعضی شیخ نورالدین بارهیزم بر سر کشیده شیخ
اعظم خان که از عمائد و زیدیان بادشاه بود بدید و گفت که تا چند در سیزم کشی و خدمت گزار می فخر
بسرخرایی میروی که منصب بزرگ بپوشم شیخ نورالدین جواب داد که دولت و ثروت و دنیا
نایاب است و مراند نشاند و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت دنیا نایاب است و مراند نشاند
و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت می شمارم و فایده آن برگزیده صفات در سال شصت و پنجاه
منقول است و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رفعت الدین و شیخ انور که بعد وفات او
بر مذهب شیعت و ارشاد جلاله یافتند +

سید اشرف جهانگیر سمنانی

فضل و اشهر عهده خود در شایع هندستان است شصت و شش خلافت از حضرت شیخ علامه حق بنگالی
در یافت و او دیگر پیران طایفه هم فیضها را برده بود و پدر بزرگوار او هاشم سمنان بود چون فوت
باو شاهسی باور رسید بچند بسبرده تا که شد صاحب راجه الولايت از لطائف اشرفی
حکایت آورده که سید اشرف جهانگیر ولی مادر زاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را به
قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی از علوم عقلی و نقلی فارغ گردید و بصحبت خضر نایب اسلام
مستفیض گشته و به شایستگی سفر مند و نشان اختیار کرد و بخدمت حضرت شیخ علاء الحق مشرف
شده دولت خلافت حاصل نمود و از وصالان حق گردید و بویار جو پور غرضت یافت و وفات
در سال شصت و هشت هجری مرقوم است رحمت الله تعالی علیه +

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولانا خاکی است از سیدان جهانگیری نیز استفاده کرد و در علوم ظاهر کرم و در علوم
باطن معظم بود تصانیف نامی داشت و از جمله تصانیف خود یک ساله دار و رسوم مینا قباله

که در آن کر عقیدت و محبت ببت اهل بیت نبوت با حسن الوجه بیان کرده و باعث تصنیف رساله
این است که بسبیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تحجیل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر
مدارج سادات بنظر فقد ان اثبات بدیهه و غیر آن تصنیف کرده بود شبیه در واقع دید که بجهت تصنیف
نزد حضرت خواجه کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بجانب او نظر فرمود عتاب فرمود
چون از خواب بیدار شد بگردید و از خود محجوب گشته تصنیف جدید در مناقب سادات تیب را
تصنیف سابق در دریا انداخت و فاته او در سال شصت و چهل و هشت هجری مرقوم است +

شیخ اختیارالدین ایرچی

از خلفای نامی مریدان گرامی - تلمیذ حشمتی است - بعد و پدر او - از ناممدان شهر ایرج بودند - اما او سبب تبار
محبت و تجرید همه دولت و سیار باده و اده تارک گردید - و تحصیل علوم ظاهر و بحسب ظاهر در نظر تبار
احصا بقیقت بخدمت تلمیذ محمد سادی حاضر شد و توجیه باطن مرشد بر حق بمرتبه کمال رسید
خرقه خلافت ارشاد حاصل کرد - سال وفات هشتاد و نه رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودهی

خلیفه معظم و محترم شیخ صدرالدین حکیم است - او اهل حال در سبب دلی درس سگفت چو می دیدند
در ریاضت عبادت تغییر حساب ندید و پیش شیخ صدرالدین شکایت آورد و فرمودند پس ترک
کن و کتب درس دریا بینداز - چنانچه ترک تدریس کرده کتب درسیه روایانداخت و بالاخر از علوم
حقیقت و معرفت کامیاب گشته بحمل صغیر از زمانه گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانید
چنانچه شیخ قاسم دهلوی - و شیخ محمد عیسی از خلفای معتمد بودند - وفاته او در سال شصت و
هشت یک هجری مرقوم است +

شیخ عین الدین قسطل

مرید و صلیف پدر خود شیخ سعد الله کبیر است نیز از سید میر ماه استفاده کرد و اول بیشتر مائل به شریعت بود و از هر چاه و دریا که بجائی آب طلبد شتند - غیر از آب بر دست آمد - چون وقت انفعال پدر بزرگوارش نزدیک تر شد - او را بخواند - فرستاده در سجده و در وقت و در حین آن یافته پیام طلب شیخ بر زبان آورد و بجزو استماع نشینی شیخ عین الدین از جای خود برخاست و جام شراب که در دست داشت نوشید و بر زمین بزد و بخدمت پدر علمیت در حاضر شد - و غرقه خلافت و سر بای نعمت و عطا و شیب بچشت حاصل کرد - و از آنجا که در بگریه گان و نگاه رب العزب گردید و بقیته العمر و زهد و تقوی بسر برآورد و فائز شتصد و بیست و دو مرقوم است +

شیخ سازنگ شیبی مهرودی

صاحب ملت عزت از قوم مهرود بود - چون با سلام شریف شد - و همشیر او بقصد نکاح سلطان محمد بن فیروز شاه درآمد - بلده سازنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید و بهمدلول و سباب دینا - ترک گفته به سفر حج از رفت - چون باز آمد بصحبت یوسف بدیع اهری می صاحب خجستیار کرد و غرقه خلافت هم پوشید و فائز شتصد و چهل و هفت مرقوم است +

شیخ علم الحق الدین شیبی

علیهذا عظم و فرزند لبند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است صیاحت بابت بزرگ و کراماتش که بزرگ و بیاضنت و محابده علوی تمام داشت جمیع کثیر از ارباب دل برهنه نوئی او از ظلمت و تاریکی پاندا اسباب بمنزل انوار تجلیات حق فائز گشتند رحمت الله علیه و فائز جامع کمالات در سال هشتصد و نه و در قول دیگر نصد و یکست معلول است بقول آله و در شیبی شیبی است +

شیخ محمد عیسیٰ جوئی

خلیفہ شیخ فتح اللہ اودھے است۔ پیدائش شیخ احمد عیسیٰ از علمدہلی بود و زبان فیہ منکام خت
ہیتمور ترک دہلی آفتہ سکونت جوئی خت یا کرد صاحب ابرار لایا آوردہ کہ شیخ محمد عیسیٰ جوئی
بسیار غلو داشت۔ و سریرہ انور بود۔ از حال احوال خود ایچ خبر داشت و استخوان مہر پشت او
دو تا گردیدہ و فرسخ بہینہ سپرتہ و فات او در سال نہ صد و یازدہ ہجری مرقوم است +

شیخ شمس الدین طاہر

خلیفہ اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است۔ او شیخ بزرگ و کبیر السن بود و فیض بایطن و استفادہ
کامل ازہ روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء دریافت و غرقہ خلافت از حضرت خواجہ بانیر
نیر و حضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہم پوشید۔ چنانچہ در سیر العارفین مذکور است صاحب التائین
محقق و کامل بمعصرت شیخ شمس الدین طاہر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجہ بانیر پذیرد۔ و مقام
اجیر مشرف گشتہ۔ و فات او در سال نہ صد و ہشتاد و یک ہجری مرقوم است۔ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ حسام الدین بالکچوی

خلیفہ اعظم شیخ نور قطب عالم است۔ از عیان مشائخ عہد خود است جامع بود در بیان علوم شریع
و طریق و عارف بود صاحب کشف و تحقیق۔ او خدو تصنیفات بود۔ سیرت العارفین از ملفوظات
او است صیفیام بسیار مائل بود۔ و توکل مرغوب اکثر نسبت خطار جبرجہ آب سے پیدا و مژ
کہ چون لجزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمد۔ بہر منزل در عالم واقعہ شیخ خود را میدیدم کہ دو برابر
من مے بود۔ و در دے در کشتی سوار شدم۔ و رویشے صوف پوش ہمراہ من بود۔ چون بر ساحل
میدار رسیدیم۔ ہمن درویش در قعر آسپہ روشت۔ از چشم نہان خند انگو کہ پائے پوش شیخ

مشق شد مہ نیک دیدم کہ جان تان درویش کہ باب آفت اودہ بود۔ ہا منظر و سپیکر شیخ یکسان بود
 و در خط و حال و چہرہ و مہرہ هیچ تجاوز و تفاوت نیافت و فات و رسالہ ہشتصد و ہشتاد و دو
 مرقوم است +

شاہ کاکوشتی

خلیفہ نامی گرامی شیخ نور الدین قطب الم است و نسب فے بچند واسطہ با حضرت شیخ فخر الدین
 فرید الدیاسے پونہ۔ و از شیخ پیر محمد ہشتی لاہوری فیض مایافتہ بود۔ و بہتین و تعلیم خلافت سے
 موقوف کرد۔ در لاہور سکونت زید و کشف و خرق بسیار از مے بہ وقوع آمد۔ و فات اود در سال
 و ہشتاد و دو مرقوم است۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ یوسف ایرجی ہشتی

آبے اواز خوارزم بلایرج آمدند۔ و شیخ یوسف اگرچہ خلیفہ شیخ فخر الدین بودہ است۔ اما از خدمت
 سید جلال بخاری و شیخ راجہ قتال فیض ہار بودہ صاحب تالیفات است صاحب تالیف مخفی
 از مریدان و متقدان اوست و آورد اندکہ روز سے شیخ یوسف در خانقاہ ہنگامہ سماع کرم و آت
 و ہمدان محل جان داد۔ و فات اود رسالہ ہشتصد و سی و چار مرقوم است +

شیخ پیار ہشتی

از مریدان سید پیر اللہ بنیرہ سید محمد کیسودراست و ترتیب و میل بخدمت خواجہ کیسودرازیافتہ بود
 آوردہ اندکہ چون اورا ملازمت سفین دست اود فرمود کہ اگر پیش ازین با کسے تعلق محبت داشتہ باشی
 در عرض بیان تری۔ التماس کرد کہ نظر آموختن طریق عشق حاضر آمد۔ و بیچ ندانم کہ عشق چیست
 و از کجا۔ مے آید فرمود در اظہار واقعات سابق اغراض نہ باید کرد۔ انہیہ بغرض یہ یا وقت نیست

التماس کرد که در اوائل بر زن هند و فرقیته بودم و دولت یار دوست نیاید با آخر زناگر فتم
 و در ستم خانه نشستم که او را به بنیم با ستمای تمنی خواجگیه و از او را در برگرفت و فرمود که البته در
 منزل عشق مقام عالی داری میجو استم که چو تو عشق طلب و محبت است بستانید یا بمنزل عشق
 شاه حقیقی رهنمونی کنم - چنانچه او را در جواب به بیعت کشید و در اندک زمان بزرگبیکمیل رسانید
 وفات او در سال شصت و نه صفت و پنج مرقوم است *

شیخ محمد بن شیخ مینا چشتی سهروردی

صاحب ولایت و یار کائنات بود و از زمان شیرازی طبل حمایت و مسایع لطفت شیخ قوام الدین
 تربیت یافته به شرف بهیت و تشریف حلافت شرف گردید - وجهت موسوم گشتن لقب مینا
 اینست که شیخ قوام الدین را پس از موسوم به شیخ نظام الدین مینا و او بهولے هوس - و
 تقاضای نفس و زمره ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاه بادشاه دہلی منسلک گردید -
 بدین وجه شیخ قوام الدین از دے نفرت تمام داشت - چون شیخ نظام الدین به قصد خدمت
 و تالیف پدر خود بوطن رسید و در محفل خاندان براسپا گزشت - شیخ قوام الدین ازین اوان گستاخ
 بر آشفت و در حق او دعای بد کردیمین که گامے چند نه پیوده بود از پشت فرس بے زمین
 آمد و ملاک شد در آنوقت شیخ قطب الدین که از مریدان خاص شیخ قوام الدین حاضر بود با فرمود
 که حق سبحانه لے اترال پس خواهد داد موسوم به محمد مینا گشته بجائے فرزندان معروف و مشہور خواهد
 شد - حاصل بربکت و تصرف مائے شیخ همچنان وقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردید و مقرر
 خلافت از شیخ سازگ چشتی ہم دریافت و جانشین و صدراعظمی و سعادت و شاد گشت
 صاحب اخبار بالا خیار آموده که شیخ محمد مینا ولی مادر زاد بود - چون بجزیبال اودا در - و بلستان
 بنشانند و اوستا و بختن بسم الله شارت کرد و بغور بخواند - چون گفتند که بواله گفت که اله
 باز گفتند که بواله - در جواب گفت که چون اله گفتیم به گفتن مینا حاجت ما تمام درین محل

چند سانی حقائق بر زبان آورده منقول است که او تبرک و تجرد غلو بسیار داشت اهل عیال نخواست
شب را بر سر دیوار نشسته عبادت میکرد تا از غلبه نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار و خشک گسترده
منتظر می نشست و در موسم زمستان بر پهن تن در آب سردتر کرده در صحن خانقاه بی سایه ایستاده
و منتظر می ایستاد مشغول میگشت بقصد در دست و در طلب بود گاهی بجا جت و به ترحل
نیاسود و فاقات او در سال مشقت و بهشت و منقول است رحمة الله علیه +

شیخ زفعت الدین

پسر بزرگ شیخ نو قیظ عالم بنگالی است از بن رگ صاحب مال بود او میگفت که والد من
از سگ بازار کمتر مدام تبکل و عسرت زندگی میکرد و از اهل دنیا نفرت گلی داشت
رحمة الله علیه +

شیخ النور

پسر محمد شیخ نور قطب عالم بنگالی است و حالت گدایانه و بیجاوت شهرت تمام داشت که مفضلان
می پرورد و وزیران و فرمای فخر میکرد و میخواست از گوشت آن چیزی نمی خورد و روزی شیخ
حسام الدین از وی پرسید که محمد و من زاوه عشق چه باشد فرمود مردان حق چشم فراز کرده
میبیند که دوست می آید یا پیام دوست دیگر نه بشود و چشم چه حاجت است +

شیخ محمود راجن قدس الله سره

خلیفه پدر بزرگوار خود یعنی خواجه سلم حق والدین است صاحب سلسله سهروردیه شطاریه بود
نیز بیک واسطه سلسله خلافت و به بخت خواجه گیسو دراز میرسد و نیز از جاما فیضها دریافت
صاحب مقام عالی بود و بر یا ضیعت در عقیدت اشال و فقر و فاقه را بسیار دوست داشت و صحبت

امراد انعمیا نفور بود و شهاب العبادت و مشغولی بسے برود و از غایت بیداری و مشغولی چنان
غیرت گشتن را بودند و از جمال اعمال مستی مینائی وحدت و حقیقت ظاهر و باهر بود و جمعی
دین صاحب یقین بذیل یقین و ارشاد و بمقام حق رسیدند و وفات او در سال نهصد و هشت

راحمی حامد شاه حشتی

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است بزرگ و صاحب بیت دست بود در زمان سلطان
شمس الدین ایلش جد بزرگوارش سید شهاب الدین اذکر ویز آمده سکونت و هلی
اختیار کرد و آورده اند که راحمی حامد شه در او اهل وضع سپاهیان داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین بانکپوری پیوست و از جمله صفیاء زمانه گردید و به علم ظاهر بقدر حاجت و فرمت
داشت اما عالمان دین و ارباب یقین در او اراده ارادت و حلقه اطاعت او بودند و وفات او
در سال نهصد و یک مرقوم است - رحمه الله علیه +

راحمی سید نور

فرزند رشید حامد شاه راحمی است بسیار بزرگ و صاحب مال و کریم نفس بود و مدت عمر عبادت
در ریاضت شایسته گزرا نید - رحمه الله علیه +

شاه سید

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است به او اهل صاحب بیت ثروت بود و آخر به ترک مال
و منال پرچمت در خدمت شیخ پیوست و تبعه کمیل خرقه حنافت یافت آورده اند که او
باز به تعلق محبت بود و او هم ترک بهوس دنیا کرده به فقر و توکل فتاعت کرده وفات او
در سال نهصد و سی و سه مرقوم است +

شیخ بهاء الدین جو پنوی

از مشاہیر شاخ آن دیار است خلیفہ شیخ عیسیٰ است در منزل تجرد پائے استوار داشت و بعبادت و ریاضت گزینید و خلافت او از حضرت احمی حاد ششم متیقن و معتبر است۔ وفات او در سال ۹۲۷ھ و چهل و ہفت مرقوم است +

شیخ دینال ہشتی

مرید و خلیفہ احمی حاد ششم بود و صحبت از حضرت نضر علیہ السلام۔ و فیض باطن از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق والاؤلیا حاصل میکرد۔ و ثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ بزرگ اودا باشاہ باطن بخضر علیہ السلام حوالہ کرد و این بیات ہندی در معارج الولایت شرح محرو العالیات از نو مذکور است ۵

جب جبک عمر جو حضرت خواجہ
حضرت نبی رسول تولدے
دینال جو پر گھٹ کنیان
حضرت خواجہ نضر بہت دنیا
مخفی مہب اک شاہزادہ دینال بن اکبر شاہ بادشاہ در خانہ بہین شیخ دینال متولد شد
و بادشاہ بہت نامی شیخ پسر خود را معین ہو کر۔ و شیخ دینال در سال ہفتم جلوس اکبر شاہ
کہ زمانہ تولد شاہزادہ دینال است در جمیر سکونت داشت۔ و بعد تولد شاہزادہ سالہا
در صد حریات بود۔ و آخر بسال ۹۹۹ھ و نو و نو نہد وفات یافت۔ شیخ دینال انا جمیر نبود
اما بسبب غلبہ محبت و حانیت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قریام و وزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ
حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قریام و وزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ با خیر
سوائے محل سکونت داشت۔ و در زمانیکہ حرم محترم باو شاہ را بہ بیت مصائب سفر ناگوار
و منظر آنحو زمانہ وضع محل قریب تر بود بحکم بادشاہ قیام جمیر ناگزیر افتاد و تفریح کا وسیع

برابر حجره شیخ بنیاد کرده و نظر همسایگی شیخ که غایب از خیر و برکت تصور نبود - برای مولود مسعود
مخصوص ساختند - بنوازان تعمیر رسیع نشان با قبست و مجاهدان روضه حضرت خواجه بزرگ
معین ملاولیا که بجهت جهالت و نادانیت حال شیخ دینال را از اجساد خود قرار داده و به
ولادت سفاهت ازاده و منزل شیخ موجب بهار و اعزاز خود را برگزاند غلط فاش و تقصیر
است - بهرلاف و کذا فایشان گوش نباید داد و سلسله پیران طریقت شیخ دینال که از
کتب ملاولیا به وضوح پیوست انیت شیخ دینال مرید راجی حاکم شاه خلیفه شیخ حاکم
مانچوری خلیفه شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفه شیخ علاء الحق بنگالی خلیفه شیخ عثمان انجی
سراج خلیفه حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس سرار هم +

شیخ حسن طاهر

خلیفه راجی حاکم شمس از خدمت سید نور بن جلد شده فیضها در بر بود - و از او اهل درویشی و طلبی
شمار کرد - و بمشائخ و فقرا صحبت گرم داشت و بعلیهند و شهرت شیخ راجی حاکم شمس را که
حاضر خدمت شد پس از امداد پیوست و بطلب سلطان سکندر از جوینور به علی آمد و بکونست
اختیار کرد - و در عبادت و ریاضت شتاقه بسیار کرده کافه آنام را رهنمون منزل حق فرمود و تا
در سال نهضت و نه مرقوم است +

مولانا اله داد پستی جوینوری

عالم با عقل و فقیه بمیشل بود - و کافیه و مدارک را شرح فرمود - و شرف محبت و خلافت راجی را بفرقه
دریافت منقول است که مولانا شیخ طاهر با و سلسله محبت مستحکم داشت و ایشان را
همدم بودند - روزی مولانا الله داد بطریق طنز و باب بیعت نسبت راجی را بفرقه سخن ها گفت
شیخ حسن گفت که در صحبت حضرت راجی حاکم شمس افتاده بسلامت بدر آید - البته سخن شما

لا ان کفین شش فتن من تصور است ایصال مولانا الدوام بعیت مولانا حسن نجف مستراحی حاد ششیده
مسائل پسند که حل آن مشکل بود در پیش آورده وراحی حاد شش از منصوبه مولانا حکایت آورده
تفصیل اجمال توضیح اشکال بوجا حسن فرمود. بهاندم مولانا الدوام سر در قدم آورد و بعیت کرد و
بر ریاضت و مجاهده شش تعال و زید. وفات او در سال نهصد و بیست و سه مرقوم است رحمت الله
تعالی علیه +

شیخ محمد حسن بهر شیخ حسن طاهر

جامع بود میان علوم طال و قال و آیت بود در شش نسبت به حال چون از حجره خلوت بر خیزد
مشغول جلوه میکرد. هر آنکس که نظر بر می انداخت تکیه بر میگفت. و در محیط حیرت و حیرت
غرق میگردد و سبیل قادریه هم توسط داشت. سالها در مجاورت مدینه بنویس بر سر و دستم
افطار و شام رحمت کشید و بعد نماز شام درون حجره رفته بعد از استراحت بود حقیقی کارها کرده فانی
سال نهصد و چهل و چهار مرقوم است +

شیخ عبدالمزاق جبهجانه

مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاهر است صاحب کتابهای کشف خداوند خوارق عادات بود و به طبعیت
نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تمام داشت و او را با شیخ امان بانی پی میباشند و مناظره بسیار بود و فانی
سال نهصد و چهل و نه مرقوم است +

شیخ امان بانی پیشتی

اسم گرامی عبد الملک و لقب امان الله مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاهر پیشتی نبیره حاجی حاد شاه است
در شرق قاسم در پیشگاه نعمت الهی واسطه دارد. در باب سبیل تقریر مبلغ و بیان وسیع داشت

و تصوف توحید از کتب رسالہ چند یادگار است با خصوص رسالہ اثبات الاعدیت
از دست ۲ نیز بر لایح مولانا جسام شرح دارد و دیگر مود اگر پاریض نعمت اور میان باشد مسئلہ توحید بر
منبر و مینار بایگفت و فرمود کہ در او اعلیٰ ال بر اثبات توحید و دلیل دشم اکنون شانزدہ دارم و میگفت
دیویشے ما بر دو حال مبنی است۔ تہذیب حنلاق و محبت مہبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و قات
آن جامع صفات در سال نہ صد و پنجاہ و ہفت مرقوم است۔ رحمتہ اللہ علیہ +

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کبار است۔ حبس و ظاہر باطن مہر و شاگرد شیخ احقاق ہشاہ کا کہ چشتی است۔ و از
دیگر بزرگان طریقہ چشتیہ نیز نعمت و تسبیض و محبت حاصل کرد۔ بزرگوار یا صفت عید نظم و
مشغولی بسیار داشت۔ وفات او در سال یکہزار و بی مرقوم است +

سید علی قوام

ان اہل کمال بود۔ اس کے از سادات سوانہ و مرید و سلیف شیخ بہاء الدین جو پوریست قبول و فتوح
بسیار داشت۔ بیچ خادم خدمت میگفت و در حجت کشید۔ وفات او در سال نہ صد و پنجاہ
ہجری مرقوم است +

شیخ ابو دھن جن پوری

پیش شیخ بہاء الدین جن پوری بود کہ پیر اہلسن و صوفی بنیاد داشت کہ نے بتیاری کے قوام نہ تھا
اور در حالت جبہ چنان نقص سیکر کہ جو انسان نہ تحمل تصادم اونے تو نہ تہندہ نکات
در سال نہ صد و ہفتاد و شش مرقوم است +

شیخ جمال الدین جمن ہشتی

مرید و خلیفہ پر عالیقدر حضرت شیخ محمود جمن است و چون کثافت خاندان مغربہ شیخ احمد کشتو وار و صاحب حب و حال اہل فضل و کمال بود۔ در یاد حق غلو بسیار داشت۔ و بتوکل و حیرت سروکار۔ جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محنت و محبت دل اغدار داشت و دین شکیبای معین و معاون تنگستہ دلائل و در دو محنت۔ در بہنامے ہر و ان منزل بہیت بود و سودا عشق و سر جلوہ شاہ حقیقی در برداشت۔ سالہا در کج اعنکاف جنبست و حصا قلعہ پندار و نفس بنیر وئے ریاضت و محنت بشکست قبول عام و تالیف تمام داشت۔ جمعے ارباب دل با وائل بود و صفت شلخ و یار ہند را بہ ہنونی و ارشاد تابیر اپرہ قریب وصال رسانید۔ ہدام جو یائے رضائے الہی و مقلد ارشاد و اہل شایہ بود و جمعہ اللہ علیہ۔ زمان جو سال نہ نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است و بعضے اختلاف نیز اند

شیخ حسن محمد ہشتی

خلیفہ عظم حضرت شیخ جمال الدین جمن است و در علوم ظاہر کمال زمانہ و دیار محبت یقین معرفت سکیت و یگانہ۔ آیتے بود از جمال شاہ ازل۔ و در لیتے بود از ہدائن علم و عمل۔ خدیو شرب چشت۔ صورت نشین نجمین بہشت بود۔ صاحب مقامات علیہ و کرامات جلیہ و آثار زکیہ و شتاق جمال و تمیز نظر حال مجلس سماع دوست تر داشت۔ و در مند بود و باحوال متمندان و طلبے پرداخت زمان جو سال پاک در سال نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است

حضرت شیخ محمد ہشتی

مرید و خلیفہ پر خود خواجہ شیخ حسن محمد است امین امانت ہائے اولین و آخرین و صامت

اموال خزانین صفت یقین صاحب بود و مع خلاصه فرمایش آرایش اصل و فرع برگزیده هوس
 با گاه آلهی سبط انوار و هر ارناقتناهی صاحب جمال حیل شمیم - کریم نفس کریم بود شنبه و این
 داشت یدام در حالت سکر و ذوق زندگی میکرد و دست محبت و عدو راحت بود صاحب
 ضیاء آورده است که چون غلبه محبت و ارادت نظر زیارت ثنبات عالمات و مصلحت
 فائز شد و بر مرقد مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید و دولت پابرس
 دست و مصلحت سنگ مرقد شگاف پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون قرار و اصل شد
 چون کن آمد نان و حلوا در دست بود و تسلیین و عصا و خرقه و مصلی که در پهلوی خواجه نصیر
 پیوند زمین کرده بودید - با و مفوض گشت - از آن روز هر آنکس که برون آمد میدید و یافته حال
 و پیرایه جمال میگردد - مولد او احمد آباد گجرات است و زمان جمال با یک در سال نهصد و پنجاه
 و شش مذكور رحمت الله علیه +

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین ابو حنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر الاولیا است صاحب سلاطین حمیده و ادعای پندیده
 جامع علم و سلیم و با اهل دنیا سر و کار نداشت و از جمله کالانی خط نفس و آسایش چیز نبود
 راضی و مدعی - او ما فرید ثانی میگفتند و بار و حانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
 داشت در سال نهصد و هفتاد و دو فوت شد +

شیخ جمال الدین قریشی

به تحقیق نزدیک به بیست که ام شیخ وقت بود - اما مشرب شپتیه داشت و باطن سلوک و
 ظاهر جذب شپتیه در میان سیر مجرود و از لباس بقدر عزت کفایت کرده بود - و علم
 معقول منتقل رستمی و سبکی همه بزرگ زبان داشت - میفرمود یک مدیه بشام نام دارم که

دله جلیل میزنند و اکثر میخوانند

خام بدم خفته شدم شوختم

صاحب الاخبار الانخیارن بود که در او اهل اورا عشق مجاز و سر بود و در اندک زمان بعشق حقیقی
عزیز قرار آمد و فاته او در سال نهصد و چهل و هشت منقوست +

سید سلطان بھڑاچی

حد و بیش صفاکیش مرد با همت مروت بود و در پیش شیخ علماء الدین احمد ضعی است از خاندان
شماره نیز تعلق داشت پیر من قصیر و حشمت در سنگیر او بود گویند پسند درستی و در سر سودا
و ایسلام آمده بود و قبیلما و پیش پادشاه فریاد بر و باد شاه با دگفته فرستاد از زنی
که روز غارت خست یا کند و تیغ و کمر بست و از خانه بیرون آمد و جواب داد که زن مذکور
مسلمان شده است باز بصورت کافران چون جانز میباشد پیا و گان شایستهی اجتماع اینی
هم در خود کشیند و گویند هیچ نگفتند و فاته او در سال چهل و نهصد و نه مرقوم است +

شیخ یوسف معروف شاه جوسی

بحضرت مخاجره الدین فریدالامیس نسبت آباء دارد غرقه و کرامت در ورثه داشت پادشاه
نیشی عازم بیت الله شد و در شجابه بدین نبوی حضور واجد حصول شش زیارت هنگام
ماودت و آسیر آمد و اهل عیال را از وطن طلبه شسته سکونت برمانیز اختیار کرد
فاته او در سال نهصد و پنجاه مذکور است +

شیخ نظام الدین شتی

سینه یوسف جوسی است گویند که او در دوازده سال در شکم مادر تکلف ماند و او بفرح حجاز

هم زفته بود و بیشتر بیت الله و بیشتر ابی شرف گروید و صاحب خیرق و کلمات بود و آثار طریقه
از بی نظیر آمد و وفات او در سال نهصد و شصت و پنج منکست +

شیخ حمزه هر سوزقیشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا متافانی است و سلسله پیران او و خواجه بی محمد گیسومار
می پیوندد صاحب کشف و کرامت دال عشق و محبت بود و در احوال و خدمت ملک و ملک
بود با آطر بار غنیمی ترک گفت و زیارت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا و در دنیا اولاد
اجمیر آمد و در انجابه شیخ حمزه مجذوب که هم نام او بود و طریقه مجذوبانه داشت ملاقی شد
و انعام باطن یافت و از آن بعد از شیخ احمد مجذوب شیبانی انساب کرد و در قصه هر سوز
نار نزل قریب سه فرسنگ است طرح اقامت و ساخت و سادات بهر سو که از علوم بهر
و از پاسداری وضع آواره بودند تربیت فرمود و از کشف و خوارق و حکایت ها دارند که مدین
مختصر کتب انش ندارند وفات او در سال نهصد و پنجاه و هفت منقول است رحمه الله تعالی علیه

میر سید غیب الاول

مرید اولاد خواجه بنده نواز گیسومار است از علوم فقهی بهره دانی داشت تصانیف نیز دارد
و بر شیخ بخاری شرح و حاشیه نوشته اکثر به نواح و کن و گجرات رفت و زیارت مینه منور و
در مکه معظمه شرف گروید و وفات او در سال نهصد و شصت و شصت و هفت منقول است +

شیخ مهتا گلگرونی

در دیشته کامل و صاحب حال بود و تربیت اند و حانیت خواجه بزرگ معین الاولیا حاصل
کرد و آوده اند که او تا مدت است سال خدمت گزار کرده و بار و کشتی اختیار نمود و بعد آن

باشده روحانیت حضرت خواجہ بزرگ منہس گشته قصبہ گیارہ دن فتنہ کوشت زید
وفات اند سال یکہزار و سہ سو و قریب آید +

مولانا عبد اللہ سلطانی پوری

اناکابر علماء و اعظم فقر ابود و مشرع و عارف و متوہ و سیصال و عہد برعت بسیار کوشیدے
در آد ایل مان بختیاب مخدوم الملک مست از بود۔ اما چون آبرا و شاہ دین الہی احداث نمود۔ و
شمس پرستی اختیار کرد۔ شیخ با آود جہاد سرگرم شد۔ و از بختیاب بختی او حکم اخراج از دیار ہند عا
گشت چپا ہنر جہاد اختیار کرد۔ چون با آود ہوم کردند۔ و در سال یکہزار و شش وفات یافت
رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ جلال کلی

در عہد شیر شاہ بادشاہ بہار متولد۔ اما ہمہ دولت و ثیرا از ان گشتہ بلسلہ بیعت و خدمت
حضرت شاہ محمد چشتی مشہور گردید و بجایے دیگر نیز رفت و فیض ہمار بود۔ وفات او
در سال یکہزار و سیزدہ مرقوم است +

شیخ ضعی خان ظفر آبادی

مرید سلیمہ شیخ حسن ہرست میا صاحب استطاعت کہ است بزم فیض و قیاس سال جانہا گذریم
بادشاہ فتنہ بیات باد سید اما قبول نکرد و توکل بسیر برد۔ و خیرہ شیخ عبد اللہ پیرا و فرمان بطریق
چغیش فرستادند ہم انکار کرد و چیزے بگرفت یعنی خان سال ہصد و ہفتاد و منقول است
رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ +

سید عبد الباقی حشتی

بگزیده آفاق بود و بطن سحر دست بهیت به کسنداد و آتازد حانیت حضرت خواجہ بزرگ
معین الاولیاء تربیت یافته در شب کبریا این خودیاد و بلا واسطه کسے بحضرت خواجہ
سلسلہ خود پیوند میکرد و وفات او در سال یک هزار و چهل و سصد و گشت *

شیخ محمد عبدالرشید جوپوری

سلسلہ ارات او بچند واسطہ بہ شیخ حسام الدین بانچپوری منتهی میشود و از دیگر حضرات طایقت
نیز انعام و اکرام یافت۔ از اکل مشایخ عهد خود بود۔ در آغاز تدیس میکرد۔ و در آخر از سبزه گشت
صاحب تقبایست بود۔ ذکر جہر دوست داشت شیفته محبت و وارفتہ سماع بود۔ اشعار ہم
میداد و تخلص شمس میکرد۔ وفات او در سال یک هزار و پنجاه و پنج مرقوم است *

شیخ احمد گیسو دراز

صاحب کمال قال و وجد و سماع بود و بسیار حاشہ و مناظرہ اکثر پیداخت و مسائل علانیہ میگفت
پیر و طریقہ چشتیہ بود و با خواجہ سید محمد گیسو در نسبت خاص داشت از بیعت و رازے
جد و گیسو مائل بود۔ وفات او در سال یک هزار و پنجاه و هشت مرقوم است *

پیر محمد سلون

جامع علوم صوری و منوی بود و بواسطہ شیخ عبد الکرم بہ شیخ حسام الدین بانچپوری میر
میدان او صاحب کمال بود و حلقہ با و رجوع بود و قبول عام داشت۔ و در دیار بکھند۔ شیخ
عهد خود بود۔ وفات او در سال یک هزار و هشتاد و چهار مرقوم است *

شیخ پیر محمد اکسنوی

دشمن کامل و متوکل و بشیرت نیکو است بین شیخین مشرف ال اواز جنپور است لکن
 علم دین از علماء دیار ملی و کهنو سجد غایت سبانی و در بیت شیخ عبداللہ مدیاح چشتی
 مرکز کرم شد و بخش کامل ربو و وفات او در سال یک هزار و پستاد و هجری بوقوع آمد +

حضرت شیخ سید فیاضی

خلیفہ اعظم حضرت شیخ محمد چشتی است تکمیل علوم دنیویہ و دینیہ مندرجہ بہر سانیہ -
 صاحب جسد و حال و عاقل و فضل و کمال مرجع اولو الارباب و محبت اصحاب صداقت
 تاب بود - صاحب تالیف و تصنیف است آیہ نور و صدر نشین بزم قرب و حضور بود و میرہ
 بنیاد گوش شنو اکمال مرتبہ عارفی است - او را حاصل بود شکر راحت و شکایت زحمت
 پیش او هموزن بود - ہر آنچہ میگزشت بران قانع بود - در یاد حق از خود فراموش - دور
 سکر بادہ و حدت بخود و ہوش سالہا بر ریاضت و مجاہدہ کار فرما میگردیدند
 و گوشہ تنہائی و زایہ اطاعت بنشست جمیع خیر و خلق کثیر - انعام و اکرام از افاضہ فیض
 سد بود - و بسیاران از کتبہ تیرہ و تار جہل و نگار - بر ہنرمونی او تا بنزل عرفان و اقرار فائز
 گردیدند - مردیان مستعان و از بس صاحب خرق و کمال بودند - و در دیار کجرات علم
 صنوف و طریقت برافراشتند - و در دیار ہند شمع ایمان و ہیبتان را فروغ دادہ آمدند
 کہ از ہر کہ و مہ ہمہ شتاق او بودند - و خدمت و صحبت او را سبب غا - و بر حق منیع شستند - وفات
 آن جامع کمالات و مصلحت موجودات در سال ^{۱۱۴۱} یک هزار و یکصد و چهل و یک ہجری
 منقول و مذکور بہت - رحمۃ اللہ علیہ +

حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی

رجل جامع اور اللہ بن شیخ احمد بن شیخ حامد ازاولاد حضرت میرا السلام شیخنا ابی کبر صدیق
رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اصل آباؤں کے از ترکستان است۔ پیر بزرگوار اور بزمان دوست
شاہ جہان بادشاہ در دہلی فائز شد حضرت شیخ کلیم اللہ شریف جیت پور حضرت
شیخ بیچھے مدنی است در علوم دینی شہرہ آفاق و در ریاضت عبادت طاق بود اور وہ
کہ با حضرت شیخ ابولفصل حقاوی ہم نسبت داشت کچھ دیر صحبت اولیٰ ہو کر فریق
نقشبندیہ از خدمت امیر محترم لاہوری در بر راست کرد۔ مجلس سماع بسیار خرم و خضیا
میں فرمود۔ واحد از سلسلہ غیر اند۔ آن وقت بایا بنجے شد۔ در خانقاہ مسدود و مکرر
جمعے گشتگان راہ و متفحصان غیر آگاہ را چراغ ہدایت نبود۔ و از تاریکی گم گشتی
و غیر آگاہی بر آوردہ و طلعت جاوید کلامانی فائز گردانید۔ آثار عالی و اطوار متعلیٰ داشت
تلقین و ارشاد اہل اللہ بسیار میکوشید۔ گرمی صحبت او احتراق عشق و التهاب
محببتین جان پیدا سے کر و دل مشغوف و در بر و دقائق کشوف پیش نظر داشت
از راحت و تہارت بیزار و با در دو محنت محبت فرکار۔ امام الطریق۔ بر شاہادہ
تحقیق و جام ریت بود۔ بہ رفاه۔ استکراہ و خصوصیت و منازعت با جمیعت چاہداشت
زمان چو سال اور سال یازدہ صد و چہل و دو مرقوم است۔ بر قد پاش در شاہ جہان آباد
دستار باز خام متصل چہار سنگ مرخ است۔ یہ مان شورش ملی مجر د حاظہ نہند
ند قبر باقیست۔ فہرست سماء خلفائش نیست +

فہرست خلفاء

شیخ نظام الدین لونگ آبادی۔ سید مہن۔ حافظ محمود۔ شیخ جمال الدین۔ شیخ حامد

قاضی شیخ عبدالولی - شاه ضیاء الدین - شاه اسد اللہ شاہ جلال الدین فیاض ماری
 ناگوری - محمد ہاشم - آورده اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود - تفسیر قرآن القرآن
 سواد سبیل عشر کما الشکول - واقعات کلیمی الہامات کلیمی وغیرہ - از حضرت شیخ چہار سپہر
 پنج دختر بودند - حافظ حامد حیدر - حافظ فضل اللہ - احسان اللہ خواجہ محمد - نام
 دختران بی بی زالبہ کہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت سینکوہ شد - بی بی فخر النساء کہ شیخ عبدالرحیم
 منسوب بود - بی بی زینب کہ در باب العقیدہ شاہ میرزا آمد - و نیز دختر چہارم بعد فوت دختر
 بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود - و حال دختر پنجم از نظر نگاشت ۲ اینمہ فرزندان
 دو قرآن از لطف غایتون دوم در مرض وجود آمدہ بودند - قطعات و ابیات در تلخیص و فہام
 حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ

موسے اُمّت کلیم اللہ عصر	میرزا تبول دو عالم از تبول
سال و شش ہفت او کلک جلی	زور قمر شد حشر اہل رسول

ایضاً

فضل و کما شن میش بُودہ	مرہم قلب ریش بودہ
سال و شش ہفت ہفت	قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چہ از شب بفرودین رفت	پے گلگشت خلد جاودانی
دو تا نیست بہر سال و شش	بر آید عدا از کس چو خوانی
یکہ موسی ثانی کاشف دین	دگر عرفان بین موسی ثانی

حضرت شیخ نظام الدین بنگ آبادی

جامع علوم شیخ و طریق جامع اسرار عرفان و تحقیق - مرجع الفقر - مجاہد العرفاء -

و جد و سماع را دوست داشت. و در سیاحت و هیبت ستغریق بیسلسله انسب یک او
 حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میشود. و از پیروگان شیخ الشیخ شهاب الدین
 سهروردی است. آورده اند که بطلب علم بخدمت حضرت شیخ کلیم الله حاضر شده
 بعد از فراغ علوم ظاهر تحصیل امور باطن الکتاب کرد و محنت و ریاضت ثواب کشیده
 مرتبه کمال تکمیل رسانید و به آثار فنیح و اطوار و معنی و مقامات بلند نشان از جبهه تفرق
 میبخت برافراشت متبول عظیم و دست گاه کلیم داشت. و در دیار و کنج دول بکرمت فرو
 در بلده اودنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود. و طالبان راه یقین و عیان الشرائف
 دین را به رهبری یقین و ارشاد و بمنزل مقصود رسانید. صاحب تصانیف بود
 اشهر تصانیف او رساله نظام مطلوب است. فهرست نام نامی خلفائے گرامی اینست -

فهرست خلفا

خواجہ کامگار خان - محمد علی - خواجہ نور الدین - مولانا فخر الدین - شیخ شریف - شاه
 عشق الله عظام قادر خان - محمد یار بیگ - محمد جعفر - شیر محمد - کرم علی شاه و غیره اینها که
 فهرست ایشان معلوم نشد زمان حوال سال پاک در سال یازدهم و چهل و دوم قمر
 مطهر در بلده اودنگ آباد ملک دکن سجدانام و بحجۃ اعظم است. آورده اند که حضرت
 او را با حضرت شیخ کلیم الله محبت و موافقت بر تبه عشق بود. چنانچه بعد وفات شیخ
 در گوشه محمول و عزت و محنت و در گنج تنهایی و منافع چند سوره برده بود و کثرت تقاضا
 طلب از مطلق محبت یقی در رسید. و مزید بر آن زحمات و امت مہاجرت پسند با حرم
 بجست اتمام محبت ظاهر امراض معتمد عارض حال شدند. و قریب تر از زمان حلت شیخ
 محل زندگانی ازین سلسلہ فانی بعالق قدس طوبانی بر بستند. حوالہ الله تعالیٰ. و صاحب
 مناقب فخریه آورده است که در آن زمان که شیخ لطف المالدین بخدمت شیخ کلیم الله
 الکتاب معلوم میکرد و حضرت شیخ از مجلس تذکیر برخاسته مدون مسمی بنور

میخواست که شیخ نظام الدین از بجائے خود میرزا محمد علی بن محمد بن حضرت شیخ نبیاد و عرض
 سپرد و بتوایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را
 حضرت شیخ زمان حضرت شیخ یحیی مدنی یاد آید که بوقت عزیمت سفر حجاز
 فرموده بودند که جلسہ زیبا منظر نظام الدین پیش شام مجلس تہذیب خواہ آمد و شوخ و
 بزبان حال غلام آدرش شاہد کہ اولاً بہ تشریف حلافت و شرف بعیت مشرف
 بکنید و اینہم نعمت و کرامت نسبت کہ بکار سیدہ است حق او است۔ ازان روز حضرت
 شیخ جرجہ غایت متوجہ گردیدہ در اندک زمان شیخ نظام الدین را بر جرجہ کمال رسانید

خواجہ الشیرین فخر جہان چشتی دہلوی

سند الاصفیاء قدوة الاولیاء امام المتقین صدر الاولایہ۔ بموجب العالیین
 صاحب اپنی خواجہ فخر الدین فخر جہان چشتی دہلوی قدس سرہ العزیز فرزند احمد و نایب
 خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی است۔ عالم علوم صوری و ماہر رموز معنوی بود۔ ہنگام
 ولادتش خواجہ کلیم اللہ خرقہ و کلاہ خود با از رانی داشتہ بود۔ و در سن شانزدہ سالگی
 از علوم عقلی و نقلی بہرہ یاب شدہ کسب ریاضت عبادت اشتغال فرمود۔ و
 بر ہمنوی کافران سہ موخر مرعی داشت و بذیل ظل عطا نش جہان جہان بہکات و
 بر جہان و جہانیان نزول نموده خدای از خوان نعمتش بہرہ یاب و ناصیہ ارادت
 بر سنگ آستان پاکش می شود و ان زمانیکہ زیارت روضہ حضرت اچہ بزرگ جمہر
 فائز شد۔ بعد از ادا نئے فرائض خدمت مزار سبوت خانقاہ شریف کہ جانب دکن از مسجد
 بزرگ کہر شاہی واقع است توجہ نمود و با حضرت صاحب سجادہ کلاہ و اولاد پاک حضرت
 خواجہ بزرگ بودند تا دیر پای دوستی و قدم بچہتی بر جا داشت و ہمہ دین ما ثنا فضائل و حقیقت
 آگاہ شاہ شید الدین کہ از نبار پاک حاجی حرمین شریفین حضرت خواجہ یحیی بن محمد

رحمۃ اللہ علیہ پانچ فرمود و با خواجہ فخر جہان پیر زادہ بر جادہ صاف و محالہ کردہ کھجاستند
 دران زمان و مکان از سبب کلام و اثر کمال و یار و محال و تخریق و ہند و از
 بندگان خدمت ربیکہ را کسوت سعادت و بر و آئینہ صفا و صفوت پیش نظر بود و بہر
 صحبت حضرت پیر زادہ بر جادہ شیخ المشائخ سعید علی احمد چشتی اجیری نسخہ شرح تلامذت
 حضرت خواجہ فخر جہان گزرنیدہ بود۔ لکھت قال فی معنی الاولیاء۔ مریدان معتقدان خواجہ
 فخر جہان را پایا مانمیت۔ وصال پاکش بہرند یازدہ صد و نود و نہ ہجری
 بوقوع آمد و در دہلی کہنہ بخوار مزار فاضل الانوار حضرت خواجہ نجفیار یا یافت رحمۃ اللہ علیہ



آفتاب ملک ایت نیز عظم برج ولایت شیاض شہ کشتور غوثیت و طبیت فخر العارفین منظر
 انوار الصمد حضرت خواجہ فخر جہان مہاروی قدس سرہ +



اسم گرامی پہل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند نقل است کہ گشت
 چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود۔ چون انجمنی مشہور و مشہور
 زن از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بحال میل خواجہ نور محمد تسکین میں میل
 طلب نماید تا بحیلہ دعوت خواجہ فخر جہان و کمین گاہ در عجب شہت و تمکینہ حاضر آوردند
 و ہر یکہ شہنشاہ خود را استعدا کردند و نہ کہ را از حجاب غرضہ دید۔ چون نظرش بحال
 حضرت خواجہ مہاروی افتاد و چشم ظاہر از حسن صورت مترا دیدہ۔ در دل اندیشہ
 کرد کہ میلان خاطر خواجہ باین منظر و پیکر... از چیست بفرمان حضرت خواجہ
 مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود۔ مائیس صاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ بر حسن صورت
 فریفتگی و شہینگی دارند۔ چشم ناقص بین معنہ و است۔ لیسے را چشم محبون باید دید
 نقل است کہ وقتہ حضرت خواجہ مہاروی عریضہ طلب ہوا کہ بخواندن آن بولت بالایی

مجلس رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روزے شہید مجتہد حضرت خواجہ فرج بہمان سال ششم
 بود با سمنش ہوا چنگلاز حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود نسبت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 با تفصیل یاران و سلوک یاران قریب قلم خوانند آورد و صحبت ایشان است از صحبت
 خشک مزاجان متنفر خوانند بود۔ مے باید کہ صحبت شما در حق ایشان اثر کند۔ و از وطن
 غفلت بردارند۔ یک آدم کہ از شما نام خدا آموزد۔ بہ از عبادت لازمی شماست۔ بیچارہ
 محو یکبہ تکلیف کشیدہ تا انجا آمد۔ و دوبار کہ سلسلہ شما آن صاحب سلامت رسانید
 حق تعالیٰ جسکے خیرش و در دین و عہت ہے۔ و ما در آگاہ ہے سماع مے شنوند۔ یا بابت
 قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ نے ساز و عمل توجہ را کرم کنند یعنی مراقبہ
 یاران مے کردہ باشند۔ بنیت اینکہ گرمی ایشان در جلسہ اثر کند۔ تبعیت کر می کنند
 شاگرد می کنند۔ عادت اللہ بہین و تیرہ جاری شدہ است پس بہین تیرہ باید رفت کیفیت
 خود چہ نویس۔ قال ہم ضعیف چہ جائے حال۔ مگر از دعا صاحب حال تندرست
 ہوا مے وصل تو دارم اگر خدا خواہد + درود مے کہ محبت در برائے رویت
 جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود۔ طریق خواندن این است نماز فجر
 بوقت اول بخواند۔ بعد آن درود را خواند۔ بلا تعین عدد تا شراق یک جلسہ کند الا
 دوم و سوم و اولہ خود بہتہ خواہند گفت درود نصیب انیت۔ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَلٰی الْاَئِمَّةِ عَلٰی الْاَہْلِ الْبَیْتِ کُلِّہُمْ بَارِکَ
وَسَلِّمْ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَیْہِ یعنی نبی و ائمہ و بزرگان و بارک و سلم بخواند محاربی ایام محبت
 خیر الانام صلوات اللہ علیہ موجب شکر و ثناء است کہ حق تعالیٰ آن محبت حقیقی را بیضا
 فاتی مستفید ساختہ۔ اتبلع حقیقت خویش برتر از جہرا عنایت فرماید و بر تہمیل سناہ
 ایسا بہ ترقی برنخ رفتہ لحد ابلع استرضا۔ بشریف دستلم مقید میاورد
 حالا این قدر جرات یک کرم۔ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** سائلک بجا نبوت بنورہ سستہ

نمودا الله شرفاً و تعظيماً متوجهاً بالقلب و الوجه نشیند و از سائر اطراف شعور خود را بکشد و بهای
 یک و بیست و هفت نمازد و از مدینه منوره و برویند و بیست و شش که عبارت از بیست و شش
 و چهار است و از آن بهمیضج متبرکه که از آن بهمیضج شریف متوجیبا شد و این در رد و خواند
 اللهم صل على سيدنا محمد النبي الامح و آله واصحابه و اهل بيته و بارك و سلم
 وصل و سلم عليه و عليه - اول نفس خود را حبس کنند و در یک حبس بست و یکبار
 او کند - همچنین تمانه نفس و طریق خواندن به پنج و مگر نیست که استقبال قبله نشیند جسم نور
 از خود جدا ساخته و جسم نور شیخ خود فانی کنند و صلوة مذکور که مرتبه بخواند شغل مفید
 امر شریف با حمد و بطرف است تجوید - یا محمد را بطرف چپ در دل ضرب یا رسول الله
 زنده و ضرب را بطرف اسم ذات زنده و سلام و الاکرام میان محمد اکبر و غریب و محبای حق است
 اما عفت و حق ایشان خواهند کرد و چند در خدمت خود دارند و مزاج ایشان در یابند
 مگر توجه فی بجمه حاصل اعتقاد در خدمت شما بسیار دارد پس همه دارند و درین هر دو عمل
 مذکور شما محنت دارند هر که خواهد تسلیم کنند فقط

حضرت خواجه بهار مے این و در هر یک بسیار میفرمود +

دو طره

بسته ہوئی ہر میری ستر ملی بلے جیسے تھو سی بھسے اب کچھ کما بجائے
 داین بیت ہم بسا اوقات زبان معجز بیان مینیت

بیت

گو کہ پیر شدی فوق عاشقیت نماذ شراب گہنہ ماستی دگر دارد
 دلہ

تنگدوی بخشی با عینم عشق آری شتر مست کشد با گرگان را
 سیفر موزند کہ ان کال جان عالم است - وفوت شدن از فنا مے تمام عالم فرمود

معصیت منافی وحدت نیست هر کس را که اعتراف به وحدت بزرگان صداقت آن
در دل باشد دیگر سبب نیست که موجب زوال وحدت او گردد. روزی کسی این بیت
در خدمت التماس کرد. شعر حافظ ۵

نقار پرده ندانم کار و کاش ما تو خود حجاب خموی حافظ از میان نیز
فرمودند اگر پرده باشد پرده بوار و غیر هستی موهوم پرده دگر نیست فرمود. حصر انجام بلبلان
است شفاعت خواجہ شفیع الانبیاء هم موقوف به تقاضایان باشد. شخصی پرسید
جد اولیا در چه حالت دارد. فرمود جسد الویا حکم بر روح دارد. و جسد ایشان را
بجاست روح نگذاهند چنانچه عالم ابدال آنکه طیار باشند به جسد پرواز کنند. دلیل
اینکه کثرت روح ایشان گرانی جسد غلبه دارد و این معرکه اولیا محض از چشم ظاهر نشین است فرمود اول خود
آنانکه وجود بکار دارند از مقام شوم منزل عبودیت جا دارند و آنرا اگر به مقام شوم خود بوی از وجود هم نگارند که
در آنوقت خلیف اعظم حضرت نوح محمد ناز و والد زمین خدمت بوسیده التماس نمود
که کسانی که مسلوب باشند از انکار وجود هم خبر ندارند. فرمود این هم درست باشد. آنا
مشاهده ایشان مظنه است که آنرا مشاهده چند دارند. و گرنه هیچی از دایره امکان عقل
خارج است که کسی بملتان و لاهور دیده باشد. از ان سجد انکار گراید. شخصی پرسید
که در فلسفیت را هم دوائی هست فرمود آری اگر کسی بکشد. آنا هم نفسی پیغم
که طایع ملایج کند. باز عرض کرد که من خود مریم لیکن نمیتوانم استعاج کنم فرمود
این هم غیبت است یکم خود را مریم میدانند گاه بیگاه درمان پذیر باشد فرمود که
شغل این نفس را با این ترتیب باید کرد که ضمائم الله را با شفاعت بخواند تا حرف او
پیدا آید و در وقت تدفین الله به دم گویند یعنی دم سانل باشد و در وقت جد
نفس به دم گویند بهمان معنی و ترتیب یعنی بوقت جد نفس الله و بوقت دم با او
هم گویند. که مرغوب و مطبوع نیست حکمت اصاتی بان به شفاعت کام هنگام ذکر

پاس انفا منحنین توجیه است نیست و خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی فرزند ان رحیمہ و سلسلہ قادریہ
 شرف صحبت بخشیدہ میفرمودند کہ طریقہ چشتیہ بنی بر شققت ریاضت است و امن
 حضرت محبت الاعظم وسیع و فراخ است کہ ہمہ را می پوشد فرمود سوره المؤمن شفاء و مختص
 بروی کمال نیست بجز حق عوام گنج بخش دارد اما امتیاز نیست کہ علی قدر ایمان شفا میرسد
 زیرا کہ انایمان بکس کلید غایت نیست مخصوص رسید کہ علما تعظیم کفر نسکند اما اہل اللہ کہ تجلیل کا فرمود
 یکجا باشند حالانکہ در طریقت و سہولیت مخالفت نیست فرمود آں در سہولیت طریقت خلاف شد اما اختلاف
 فہمیدن است ضعف ملاحظہ اہل اللہ ہر کس را بر درستی باید دانست آنانکہ عظمت کفر نسکند نظر
 کفر کوہ را بشمار میکنند کہ چشم عالمان فی غیر از اسباب طلب چیزے بدین اندو اہل اللہ تعظیم حقیقت ایشان
 روا دارند زیرا کہ در نظر اہل اللہ حقیقت ایشان نیست مانند نقل است وقتہ حضرت خواجہ مہاروی کوہ شمس
 تشریف آورد مولوی احمدی کہ چہل ایمان و حاضر شد و التماس کرد کہ حضرت عن ثعلبین شیخ محمد الدین فی
 قاضی اللہ سے آورده است کہ طعائد المرید خرام علی شینخ - پس حضرت شمارا بکہ ام و جد
 دعوت مریدان جلال باشد فرمود کہ از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
 رسول کسے کمتر باشد و از جملہ شاخ بر سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم بچکیں ہمیر
 و از ان رو کہ حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام دعوت اصحاب بطیب خاطر
 قبول میفرمودند ببناء علیہ براء ماویا ران طریق ماہین حجت بر تہ سنت است
 شہنشاہن جواب مولوی احمدی لب حسرت گردید و مجال خود سکوت و زبید

مولانا سید شاہ نیاز احمد چشتی

خلیفہ معظم و محبوب محترم خواجہ فخر جہان است صاحب بانو نیاز و خدیو سوز و گداز در علوم
 ظاہر و کتبائے زمانہ و در باب کشف و کرامت فقیرہ المثال و گمانہ بہ سماع بسیار غلو و اشت
 و بوجد استغراق بر تہ غایت مالوس بود جمع کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در بندہ ابادت

قید بست او گرفتار بودند۔ و بسیار طالبان جلوه شام حقیقی انبزل حق رسانید آورده اند و
 پدر بزرگوارش انبیا کتب طایره دار السمر و بیت محل زندگانی برست حضرت شاه دوزان
 غیر آگهی و خود می بود۔ و زیر دامن پاک دال صاحب خود که راجع حضور بود تربیت و پرورش یافت
 و چون زمان آگهی دست داده در سن نوزده سال سجدت حضرت خواجہ فخر جهان فوجیت
 حاصل کرد۔ و بالتفات و توجه خواجہ در اندک زمان تکمیل کرده به تشریف خلافت و مثال اجازت
 و ارشاد و امام گردید۔ و لوای شجاعت و عظمت نصرت عالم برافراشت و غیر حضرت شاه
 واسطه ارادت به جناب شاه عبد اللہ بنیادی قادی حقیق و متیقن است حضرت شاه
 نظم بسیار است۔ کلام دل گذار و مضمون تو حید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت و تنظیم
 و اردوچیت انچه دیوان بنیاز که در زمان بہت روح معروض است۔ از حضرت او مرغوب عالم
 و مطبوع تمام است۔ و در بس صوفیان حق آگاہ اکثر غزلیات دیوان ہمدان می آید۔ و خط
 وافی و جملات کافی می یابند۔ وفات آن جامع کمالات در سال یک ہزار و دو صد و پنجاہ
 مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ چنانکہ حضرت شاہ شہار بود و ہر یک عاشق مولی و مولع
 و متوجع بہ جادہ غلاف ارشاد و تاجین صاحب مقام حضرت شاہ پیر بزرگ و حضرت شاہ نظام الدین دیوبند کہ با و معین
 و ملائے رب و امین یگانہ آفاق و در سلوک ظاہر باطن و یاض و محنت و ذوق و حلالت سر آمد
 روزگار است و نام نامی و سلسلہ گرامی حضرت شاہ وجود با وجود او بر جا و برقرار است و بہ
 ہدایت و ارشاد و تہنونی و تربیت متدیان سلسلہ طریقت مساعی جمعیہ و تردوات
 جزلیہ مرعی و در سلسلہ اللہ تعالیٰ۔ برادر خرد او حضرت شاہ نصیر الدین کہ تربیت و تکمیل در
 حین پدر عالیقدر و دریافتہ در لکتساب عبادہ و محنت اقصی الغایت کوشیدہ بود
 و جمال پاک و جلوه ہمیشہ داشت صاحب حال اہل کمال بود۔ و سبب بعضی حوادث
 از خدمت برادر بزرگ معارف و اقتدار کردہ بود و در قصبہ بدایون پسند فرمود و در تہ
 تہمین و ہمنی شتا خان جلوه حقیقت و دارندگان بادیہ فقر و معرفت کار فرمائی کرد

و بالاخر قیام در فانی غیر مطبوع شمرده سفر آخرت اختیار نمود و در قصبه بامون بن فوش حقه تعلیم
 و از خلفای حضرت شاه نیا زاهد یک میان سکین شاه بود نام اصل غلام محمد و او اول
 انا عنیا بود بالاخر ترک سبب نیا کرد و طریقه قادریه اختیار کرد بعد از این بشارت حاج
 حاج بزرگ معین الاولیا و خدمت حضرت فائز گردیده بشرح کلمات سرفراز و نامور شد
 و بتقریری بودن صیور مامور گردید و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و بهمانجا وفات یافت
 حاج محمد سلیمان قونیسی قدس الله سره العزیز

سلطان الزاهدین بان العارفین کنز الکلین میر تاج جو سلطان حبیب جهان کنایه
 و اسم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن عبد الوهاب است آورده اند که روزی اله پاشا
 مشکیزه آب بخانه خود می برد در وی شیشه که لباس زبان بهندیان معرفی داشت
 در همراه او ابید و گفت بجله الله تعالی شان که از وطن پاکت سلطان مشارق منار
 بمنصه شهود خواهد آمد سلیمان زمان خواهد شد می گویند که پدر بزرگوارش و فتیحه ازین
 دار پانته بدار القرار رحلت فرمود عمر شریفش بیش از چهار سال نبود چون سن گهی رسید
 از علوم دینی شیخ نام حاصل کرد و درین زمان غلغله تشریف آوری حضرت شیخ اجماع
 و کثرت مشفق شنیدن چنانچه بیعتیان از علی ببلده اوج رفعت شریف بهیت پایه عزت برافراختند و منقول است که
 حضرت حاج سلیمان جلیلی در لازم ملایم و میگویند که حاج فخر جهان حاجه مهاروی اشاره فرموده بود
 که شاهبازی از کوهستان مغرب پر پر واد خواهد شد و باید که او را از دام علایق خود رها نکنی
 زیرا که انعام اولین و آخرین بنام نامیش رقم زده اند منقول است که حاجه سلیمان جهان
 بعد حصول تشریف بهیت با یار مرشد بر حق قصد دلی فرمود اما به قصبره یو لاری رسیده
 از آنکه خبر محال حاجه فخر جهان جاکزین گوش زوش گردید و با جمعی خیل شتر شتر
 رهنه داد آورده اند که بعد اتمام سفر بصوب مهار شریف توجه فرموده تا چند سال در ریافتا

و مجاہدات گورانیید اکثر فکری چرخش اس پرفاس و قوت لبی اشتغال فرمودند و بہین
زمان کتب صوفیہ مثل ادب لطیف البین و لواحقہ و عشرہ کاملہ و فصوص الحکم و غیرہ مست
حضرت فقیہہ صوری و صوفی خواجہ مہاروی گورانییدند۔ روزیکہ در مجلس خدائش مہاروی
پانہوس بہت آمدہ خواجہ سلیمان را دیوان حافظہ در دست بود حضرت خواجہ بہال لطف
سجوانہ نش ایما فرمودند۔ خواجہ سلیمان جان بن بیت آغا کردہ

کمال صنعت مشاطہ نماید کہ روسے زشت از بیاباناید
با تملع این بیت خواجہ مہاروی از بس خوشدل و منور شد از راہ و فرح و محبت شوق فرمودند
مگر کہ پیشانی فوق عاشقیت ننماند شراب کشتہ مستی دگر دارد
نفل است کہ روزی بر کلان خواب غازی الدین خان مجلس سماع بر پا بود و قوالان غزل مولانا
جام بنیاد کردہ بودند

از مدرسہ بہ کعبہ روم یا بہ میکہ اسے پیرہہ جو کہ طریق صواب بہت
خواجہ سلیمان جان را فوق غالب مدو بہود آمدند۔ تا آنکہ دست از کار دوبار از اختیار
برفت و بہان عالم حیرت و یخودی گردوات پاک حضرت خواجہ مہاروی میگرددند و شکر
خوان آلودہ از دیدہ غم دیدہ می تراویدند۔ و تا دیر بہین حال و احوال در گذشت۔ آوردہ اند
کہ چون حضرت خواجہ مہاروی را زمان آخر فرا پیش آمد۔ خواجہ سلیمان جان حاضر
خدمت نمودند۔ خواجہ مہاروی از یاران جلسہ سماع فرمود کہ از روایت کسی خبر وارد عرض
کردند۔ بیچ آگاہی نداریم فرمود۔ خیر۔ ماشاء اللہ بخود خواہ آمد

کشتے کہ عشق دار و نگذاردت بدنیسان بجنازہ گرنیائے ہزار خواہی آمد
میگویند کہ در ان ایام خواجہ سلیمان جان بوطن مالو و قیام داشت۔ شبے در حاکم
مراقبہ بہ نظراب و ر خاطر و اشتیاق در دل جانے کہ در ولہ حصول ملازمت و دولت
و بد از نام بہت سیار بدستیک اختیایک سپرد۔ و خواجہ سلیمان جان از بالائے تقف نا

خوشتر از بر پشت زمین بینداختند و آن شب تیره و تاریک و کشت حلبی که امه خان
 به نگار بود۔ بعد۔ و یار و مددگار پائے اشتیاق و منزل طلب بہادر اشنائے راہ نے
 ملاتی شد و وقت زود بود۔ و نیکو تیار است۔ القصہ بروز ششم بحال بقرا در قرنیہ مہارنر
 شہرینہ رسید و بہیمت پائین خواجہ مہاروی زانوئے او بست فرمود۔
 آگاہ خواجہ مہاروی سے کہے کہ حاضران جلسہ توجہ کردہ ارشاد فرمود کہ من با این رو میلہ
 را ز باورم۔ ساعتی چند خلوت مقصود است باستماعنی یا داران جلسہ از ہم جدا شدہ
 و بزیم صحبت و سخن جہ سنوٹ گرم بازاری یافت۔ و خواجہ سلیمان جہان از دولت و حال
 سرمایہ کمال بالا مال شدہ غرضت شومیر و داع دریافتند بعد ازین خواجہ مہاروی سفر
 فرستہ و حال ایزد تبار اختیار فرمود۔ و در تاج ہمدرد فون شد۔ رحمت اللہ علیہ منقول است
 کہ فرستہ و مخالفت شہرینہ پاک پٹن مجلس سماع برپا بود۔ بیک ناگاہ خواجہ سلیمان جہان بزم فرمود
 مولوی خود را کہ جب اہتمام استفسار کرد فرمود کہ زہر شان نیاکان و خواجگان ماکہ اینجہ
 علوہ پانچ حضرت علیہ السلام را درین بزم عالی یا راس دم زدن و بحال ہننادن نیست
 حلقہ کہ از مصاہبت یا ران جلسہ جائے قرائت کرد۔ اما شرف حضوری بزم گرامی از دست
 نمیدہد بشارت معنی خندہ و خستیاے آید۔ نقل است کہ سید احمد مدنی حاجب محترم
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با پیام حضرت ختمی پناہ و تونہ فرستہ آید۔ و سلسلہ
 بیعت معزز و مہربا ہی شد۔ و خواجہ سلیمان جہان اورا بشہر خلافت مشرف کردہ
 و داع فرمود نقل است کہ لعل خان بلوچ والی مسند و طہر بزمان حکومت خود و عجزہ از قوم بلوچ
 ہماہ پیدا کر فتنہ برورد۔ و باولے نامشروع صاحبت کرد و دیگر ہماہ قوم بلوچ با خواہی پیدا و بخت
 خواجہ سلیمان جہان جمع آمد و حضرت علیہ السلام بحال احوال اہل طاعن یافتہ صحبت از بندگان خدمت خان کوہ پیام فرستاد
 تقدی و ظلم اجتناب کردن نصیحت فرمود۔ او عرضہ طویل بیلہ و تزییر تحریر کردہ فرستاد
 چون مشرف مطالعہ و آندش آن گہن خان مذکور کہ برین افہ عریضہ منقوش بود بہت محال

مایه دور انداختند و در همان حالت قصه نربان آوردند که ملک بست و دشمن است هر که
 خواهد بداند فاطمه آن خبر آورد که قریب به چهار هزار سوار از سمت غراسان تاخت آوردند
 و مال و مال عجب و سخت لعل خان و مرضی بنیب و ماراج رسید و او خود هم بدست غنیمت رسید
 و تکیه شد و نقل است که اسد خان حاکم ملک شکر و خمار نشسته بود و کبر و آزار بنده گان صادر داشت
 مظلومان چند بنده دست خسته فریاد رسانیدند و روزیکه خان بنده دست حاضر بود به نظر انتباه
 و هندیه بنده های چپند باو گفته فرمودند که اگر از - از ابرو تم دست باز نداری فرماندهی ملک قوم
 سکته خواهد رسید باینان که از دولت سعادت و کرامت و لایب منکر مطلق بود و برگشته حضرت
 گوش نهاده تا آنکه بعد از مرور ایام چند جنود سکھان با همی ستیز و آذین و لیرانه دست نیز
 مروانه بجار آورده اسیر کردند و حکومت ملک با آنها قرار گرفت - نقل است - فرموده خواجگیان
 جهان که دعوی مرشدی و مولائی کسی را می رسد که در دور حضور از خبر داری بندگان خود
 غافل نباشد و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت پردازد و درین
 محل مولوی سلطان محمد و صاحب ارشاد بود و التماس کرد که با آنکه بنده نابا جازت حجت
 گرفتن با خود فرموده اند اما آنچه بی حقیقت و توت و مغرور می بینم علی آل حسین گونه خواهد شد و ارشاد فرموده حال اجازت
 بیعت فتن ساز دست بهت ختم و مختصر است و هم حضرت خواجگیان جهان واقع دیدند که بقرآن آید و اندیشه خستید و
 از مولانا محمد عابد بنید که تعبیر و تفسیر حضرت فرمود و که بر سر جهان آمد برین بود است حضرت ایشان را بر حق مقدم محکم است
 خواجگیان جهان بسیار پسندید و در انجام حضرت العطیات بجا آوردند و آمده اند چون آل ماهر فرموده اند حضرت آج
 سلیمان جهان فرموده خدا خیر کند از آن وقت مرضی که عارض شد و روز بروز مریضی گشت و اینهمه اوقات
 خلل واقع شد تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد و ناتوانی و خفاقت بجد غایت رسید
 و قتی که زمان چو سال قریب تر بود - حضرت خواجگیان سلیمان به بکار اسلام سیکر دند و دست
 حق پیوست بر سر نهاده - اما از کسی نشانی سپید نبود که شنایان انجمن حرمت و سلام
 باشد - چون وقت تجدد فرا رسید باشارات در اولی نماز مشغول گشتند و او را و مولی خوانند

بعد از آن رفت توجسجی حضرت خاجا متوجه فرموده استفسار کرد که کیست این صاحب خوشی
 که حاضر جلسه بودند التماس کرد قبل از آنکه بخش صاحبزاده شناسد که حضرت خواجه مایل
 در رسیدن عرض کرد که هنگام محبت منم است بنده را قبول فرمایند که در خدمت
 و محابرت مزار سعادت مریدی و دولت بهی دریابد - به استماع این خواجه پیمان چنان بسیار
 خوشدل و از بس سرگشته شد - و حضرت خواجه ماراد که استیلاط و عاطفت تنگ تر
 گرفته و غمتهاست اولین و آخرین تفویض نموده لب پاک بر دهن مبارک حضرت
 خواجه مانده و فحش فیهمین منجی بزبان حال ادا فرمودند و بعد ازین قامت پاکه است
 کرده - پائے مبارک دراز کردند و جان خود را بحبانان سپردند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
 فهرست خلفائے حضرت خواجه سلیمان بسیار است - اما شهرتین خلفائے که نخست
 حقیقی علم شیخت با فرشتند چار یار بودند +

اول محمد یاران که صاحب جد و حال و خدایکمال بود - در نشئه باذه حق محبت شاد
 و در مقدمه خرق و کرامت نامور و نامدار +

دوم میر مولوی محمد علی که بیژدی که دل را غدا محبت و جگر حراحت سیده پیکان دوست داشت
 و لدا و جد و سماع جان با حقه معارف حقیقت شعاع طبع سلیمان جهان - و جهان طبع
 مستغرق قلام تفرید و تجرید شاد و دریائے تعریف و توحید +

سوم حافظ محمد علی شاه خیر آبادی جامع محبت و عشق - عواص دریائے فنا فی الله یاران
 بقا بالله صوفی صفا کیش - در دین سینه ریش - بر فقر و سلوک محض و بخرق عادت
 مشهور +

چهارم مولانا احمد - حادی شریع و طریق خازن خزینة کشف و تحقیق مخمور حکمة عرفان و
 سرست کیف حدت و هیبتان رحمة الله تعالی اجمعین +

مولانا نور محمد ناردوالہ

خلیفہ اعظم و محب محترم حضرت خواجہ نور محمد مہارویؒ است۔ ہم از مد ساز و یار غار شیخ خود
 عالم علو مصلی ماہر روز سخی حقیقی آورده اند کہ او را غار عریضہ متضمن بہشت حقیقی و نور علیہ
 امداد است حضرت خواجہ نور محمد جہان فرستاد۔ جو ایش دادند کہ اگر منائے شمس بہیت است
 بہ میان صاحب نور محمد مہاروی درخواست باید کرد۔ بوصول جواب بامثال امر و مضموع
 مہار خود و شمس پائوسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بہیت حاصل کرد۔ و بلذک
 زمان الکتاب کمال و استفادہ کردہ کار خود کمیل رسانید۔ نقل است کہ ایشان قبل وقت
 مرگ بسیار ان خدمت فرمودہ بودند کہ دم آخر اول قوالان گفتن اشعار عاشقانہ سگرم با
 دوم کہ سپند پید فوج کنند۔ سوم دو چہارتن ذکر اسم ذات بطریق جہر جاری دارند چنان
 ہنگام در سید۔ و آن عاشق پک باز جان بحبانان سپرد۔ تا مہدقین لفظ ہو ہو از قلب پائ
 جاری بود۔ و مردمان کہ جمع بودند صافے شنیدند۔ تا یخ وفات آن بگزیدہ آفاق
 ششم جادی الاول سال ۱۲۸۰ دوازده صد و چہارم قوم است۔ و از حضرت مریدان و پیروان
 بسیار بودند و سلسلہ پاک او ہنوز برقرار است رحمۃ اللہ علیہ +

قاضی عادل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفہ استین محبوب و نشین خواجہ نور محمد مہارویؒ است۔ صاحب علم صوری و معنوی کا
 روز بطنی و ظاہری و مائل و شیفہ و جد و سماع بود۔ از ابا و اجداد و شیخ خانقاہ داری
 ستمہ جاریست۔ آورده اند کہ او بعد تشریف بہیت در اندک ایام بہت نام عالی و مضجہ گرامی
 فائز گردیدہ بقدر کمیل رسید جمعی طالبان را در سایہ تربیت خود بہت مہربانی
 رسانید۔ خلفائے بسیار بودند کہ از ملقین و ارشاد و کوائف زہد و ورع براہر اشتہد

نفات آن صاحب کجالات در سال دوازده صد و بیست و نهم فرمودست و بعد نفات این
خلیفه و فرزند لبند قاضی احمد علی سربا و شیخ و ارشاد تمکین فرمود و به هدایت مبارک
خلق خدا را به نبوی کرده و در نیواحضت شیخ غلام فرید که صاحب نبل و ایشاد و اهل درد
و مضطرب است بر جاده شیخ قیام دارد و سلسله اجداد کرام را رونق تازه و زینت بنامه
سبحه الله تعالی

حافظ مولانا محمد جمال

اذا عالم خلعی اخواجہ نور محمد مہارویت عازم کامل صاحب جہد و حال مدبر کمال و
مقال بود۔ و نامت دراز و خدمت شیخ سیر و وجیت او باشارہ روحانیت شیخ ابو الفتح
رکن الدین سیرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول کہ حضرت شیخ
قسمت جامہ فنان با و مفوض بود۔ احوال برکت اشمال او بسیار است کہ درین مختصر
گنجائش ندارد۔ و سال آن برگزیدہ ایزد متعال در سال دوازده صد و بیست و شش
منقول است۔ و مشال خلافت او بہ شیخ خدا بخش و سحر سیدہ بود کہ بعد سال شیخ و
اولے حق تلقین و ہدایت جمیل بجائے رسانید۔ و در سال اسرار کمالیہ کہ اقوال حافظ
مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق قصار نمیت فرمودہ و در ضوابط و جہان
زودی باید کرد۔ و در نماز مجموع ضعیفان۔ عجز و کمسار۔ روزے بسیار شہاد نماز بامداد
بہ عجلت ادا میکرد۔ و آداب قیام و قیود و ملحوظ داشت فرمودہ و بر خود و ارتود مدت قلیل
نماز را بجز سبط آزدی۔ من جمیع اہل از صد سال بخونم و بزودی و ضبط آوردن نمیتوانم
میفرمود۔ الوضوء علی وضوء علی وضوء است و میفرمود کہ شیخ رکن عالم را و سلسلہ شستہ
از شریک سلطان المشائخ نظام الاولیا اجانت است۔ و میفرمود کہ از جملہ یار حق سبحا
تعالی بحضرت تونوسی فضیلت توکل داده است

حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی باریک الله تعالی

گوهرش اهورا قلم مفت بر سر آرائی و سیم اسرار حقیقت لیسوه اصفیا - قدوده اولیا - شریفین
اصحاب قسبر و حضور شمع شبستان انجمن نور بخش نادولانا حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی
بارک الله تعالی بقائے جبره و صاحب محبت ام حضرت خواجه جلیلیان جهان استدائیت یاز
الو انا آلهی و سارنا تمنای بر جاده شریعت قدم استوار و بجا ده شینخت و طریقت اقتدار دارد
و گرمی بزم اوس و دهری نفس و زمهریر مراد هوس را محدود ساخت و آئینه خود بینی پندار - از
حرقت جلال با کجا خست حله توحید و تفریق پیکر مزدون ایمنی کم و کاست - جینعت عرفان مفت
بر قامت نیکی امد است آمد خلق حسن دارد و خوان پهن کسوت صفوت ابر اطلس و بیاض
شالان حرف میزند و به کستاری مایه توکل و پاداری مایه استغناء - هند بادشاه میبکند
الحق ذات پاک او سجمع صفات و مظهر کمالات است از جمال و کمال اولیا و صفوت پوش
مغرق و عادات اصحاب حق مین حق نبوش یاد میدهد

ای چهره زیبای تو رشک تیان آفری
آفتابها گردیدیم صحرایان دزدیدام
بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیز نمیگیری
شمسی ندانم یا قمر یا زهر یا شتری
فقیه مولف بشرف سمیع فتح امد دارد - هر چند که هوس نیل نمیگزارد - و از فیض خدمت و
صحبت آن جناب لاصد فریفتش و سر مایه دانش باز میدارد - و با وجود همه تنگستندی و سربا آلودگی
جذب نامتام - و سحر ناکام با غلبه ام نمیرسد - بهشت که بخت مساعدت کند توفیق حق رفاقت - تا
ازین فواید گیر خودی و خود آرائی و درگوشه مشقت استخوان - ابدل مگان کوئی نونسه نشاند
کف خاک را غبار راه درستان حق آگاه کنم - اما سر غلبه ام نیمه برگزیده چشم رعایت و
دخواست خداوند گارم منحصر و وقوف است بقول حافظ شیرازی

توسندگی چو که ایان بشر طر مذکور
 که خواجه خود روشن سنده پردی داند
 در آن زمان که خواجه مایه تقریب زیارات تسببات عالیات که زمین و آسمان و اجرام و سیرات
 و شادات گردانیده بودند نادر مخریده - و خلوت و سلوک و حضور و داشت اللہ اللہ
 نیست زمان بود - و فی مکان که غیر از انوار و تجلیات برکات و حسنات چیز دیگر مد نظر
 و به فور اکرام و بختام و بنده پردی و بنده نوازی آن محترم نام و خود بدین حقیقت ازید کامیابی جاوید
 مقرون حال و اشتهار آن نام مصر بنیام کلبه اعزاز بود - و در کلاه من باغ سر شاه انجم سپاه مہری
 میکرد ساز آغاز باد تا به نصف شب آنفسد و هجوم و اثر و نام عام از کثرت حشران خدمت میشد
 که یکے بر دیگرے مہفتا و بعضے طوفان و در میان ضعیف احوال پائمال میشد
 در نخل تماشا قدرت خدا و تصدق قبول خواجه مایه تصدیق داشت و بشنیدن و
 بعد آنکه از خدمت مزار حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا خلعت خضت حاصل شد و نظر
 زیارت حضرت خواجه سراج الاولیا عزم گنج آنست مود - نقیر بمکاب بود چون به قصد مہمان
 رسیدند و اراده پاک پٹن کردند ظاہر شد کہ راہ آہن خوات است و جبکہ کالسکہ بخار و مہوض
 توقف با دراک تمنی خیلے محسوس و یاس عاید حال مہر امہیان خدمت گردید - و فقیر سبادت
 عرض حال نمود - فرمودند کہ رجوع مایہ حضرت پیران ما است نہ بر کالسکہ بخار شما - القصہ بعد نماز
 مغرب شخصے از قوم ہنود کہ لالہ رام نام دارد و اہتمام تعمیرات راہ آہن با و مفوض است بمحل
 شد و از ان رو کہ پیش ازین با و شناسا بودم خیلے زحمت کشید و در تواضع باز کرد و گفت کہ یک
 کالسکہ دستے دارم اگر یرشاپند فرماید چارتن را براحت تمام تا بہ پاک پٹن - مہرم باز دادم
 با شعلہ آہنی مہر شد و بدل آردم کہ خیر حضرت خواجا - و صاحبزادہ محمود بہ پیش کشی تا بمر
 مقصود آمد و رفت خواہند فرمود - و درین دیار غربت و مسافرت این ہم غنیمت است -
 چون شہر حضور با فہم - و عرض داشت کردم - تبہم فرمودند - کہ اہل مہر کہ را از خدمت زیارت
 محروم داشتن و نہ از رفتن مجلس نمے آید - خیر برخواستہ رفتم و بجایے خود نشستم - تا آنکہ قریب

بیک رنج شب نگزشتہ بود کہ ہمان لالہ رام پر سبہ بالینم رسید و گفت کہ بہشت منزل کالکہ دستے
غیر طلب بہ باعث ضروریہ از چوکیات قرب جوار در رسیدند و برائے سفر بہشت
بہشت تن کفایت میکنند یہین کہ او سخن تمام کرد و بخدمت فتم و عرض کردم مسرور
شدند و بہرودان معرکہ قریب بہ بہشت و چہارتن بودند امر فرمود کہ بعد از فریضہ باید ادو سامان
سفر درست کنند القصہ علی اصباح بر کافض انتساب تا بہ پٹن رفتیم و دولت
زیارت ہارات پیران سلسلہ نصیب ما گردید و از انجا عزم احمد آباد فرمودند و بعد از
عقبانی علیات عثمان عزیمت بصوبہ ادنگ آباد معطوف فرمودند و فقیر و نگیر و راہ
طریقیت محمد یعقوب خان کہ از حامد و اعیان جمیر است عز رخصت دریافتیم درین
چند روزہ سفر حضرت خواجہ چندان نوازش و اکرام فرمود کہ گفتن نمی آید آری خواجہ
را شاید کہ بہندگان بخشاید

و جب دہ فتم خاک فتم ہائے تو بوسم
آنجا روم و گریہ کنان جائے تو بوسم

خوش آنکہ تو باز آئی و من پائے تو بوسم
آنجا کہ تو رفتی نفسی جائے گ رفتی

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجہ سلا الدین احمد صابر

مہر پر توحید و استغراق بر خیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظاہر علامہ الدین احمد
خلیفہ اعظم و امام حضرت خواجہ فرید الدین فرید الدلیہ است و ما و اہل حال خدمت
قسمت لنگر با و مفوض شدہ اما تادمت دو و زده سال از طعام مطبخ یک دانہ در دہن ننیدہ
بہادر اک منعی حضرت خواجہ فرید الدلیہ اسمر و گشتہ بر لقب صابرست از فرمودہ و بہ تشریف
خلافت مفتخر نمودہ و بر حکومت دہلی مشال نوشتہ با و مفوض کرد و گفت کہ اول بخدمت

جمال الدین بنی سنوی رفته نقش نگین شیخ بر مشال مذکور گرفته تصدیق ملی گشته آمده اند که چون خواجہ صابر بنی سیدی در حالت شکر مذوق کدام مزین حال او بود به سواری چو دول اندرون خالفت آه بردت و از چو دول فروغیایا مدبر چند کازین احوالی غیر معلوم خواجہ جمال مکر شده اما تا در خانقاه استقبال کرد و بر صدر جلای داد و با همه گرامی نشاء ادا کرد بعد شمع از نماز خواجہ صابر مشال حکومت از کیسه بیاورده به خواجہ جمال نمود و تنهین نقش نگین مرغ غایت کرمه آنوقت بیک گاه باوند بید چرخ گل شد خواجہ صابر بنی سیدی بر روی چرخ دم کرد و چرخ بلورفت خواجہ جمال بمشاهده این حال از مشال از دست خواجہ بر گرفت پاره کرد و فرمود که بچانه ملی تاب آتش خن جها سوز شامدار خواجہ صابر بنی سیدین این سخن و غضب آمد فرمود که تو مشال این پاره پاره کردی و بس گشت ترا پاره پاره کردم پس سید نماز اول با آخر گرفت از اول بعد ازین خواجہ صابر را رنج خاص گردید و با وجودین سید حس حال و در خدمت خواجہ بنی الایا عرض داشت کرد و بعد از مرور آیام چند خواجہ صابر با جازت خواجہ فرید الایا بسبب تکلیر توجه کرد و بهیچا سکونت بر زمین و سهلایت خلق خدا سعی نمود و بر جبال رسانید و کارائی نمایان کرد و سال وفات آن صاحب کمالا ششصد و نود و دو م است رحمة الله تعالی علیه ۴

شیخ شمس الدین ترک پانی پتی

مرید و خلیفه بزرگ خواجہ علی احمد صابر است صاحب کمالات عالی بود و بر همین قویہ داشت و صاحب سیر الاقطاب میفرماید که او را نسبت حلافت به خواجہ بنی الایا و دیام صاوق است چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافت در قصبه کلیر رفت شیخ شمس الدین هم معیت اختیار کرد و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد چنانچه بعد وفات خواجہ علی احمد سلسله صابر بر سر بنام او قطع نام یافت سلسله نسب اجداد خلیفه بن علی مرتضی کرم الله وجهه منتهی میشود و آورده اند که از خط کلیر مفارقت کرده در قصبه پانی پتی سکونت اختیار کرد و در وقت

شاه شمس بر علی قلم در هنگام محبت کرم داشت و وفات او در سال منقصد و پانزده بود
بروایت منقصد و نیزه مرقوم است رحمة الله علیه *

شاه سرربانی لاهوری

از اعظم علما و خلفا شیخ شمس الدین کرامت بمرتبه غایت مشغولی و استغراق داشت و عرص
دیرانی محبت و بادیه پیمایی من ازل فتا فی الله بود وفات او در سال منقصد و چهل و نه
مرقوم است *

شیخ جلال الدین بانی تپی

صاحب حال و خدو کمال بود خلیفه شیخ شمس الدین کرامت است و بناور دریائے فنا فی الله و میر
نبرد بقا باللہ است۔ اصل نام محمد بن محمود است و از حضرت شیخ خود جلال الدین خطاب یا
سلسله نسب او حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنہ می شود و سماع نبیاً
و دست داشت سیف زبان بود۔ دام براقبه و اعتکاف می ماند و کتاب زاد الابرار از
تصنیفات او است۔ دو کتبه شریف در حرمین شریفین مشرف شده بود و خوان کرم او این
و وسیع بود۔ بسیار فقر و مساکین بهر مہی یافتند۔ وفات او در سال منقصد و شصت و
تین مرقوم است رحمة الله علیه *

شیخ احمد عبد الحق دلی

خلیفه متشد شیخ محمد عرف شیخ جلال الدین بانی تپی است۔ صاحب کشف کرامت و عرق
و عادت بود۔ مرحمت ام طریقت و عتاسام عالی و منصب گرامی داشت از ابتداء و از قمت عشق
و مکر شتد محبت بود۔ بالاخر بخت شیخ فاسر گردیده بمقام بلند و پایدار جنبه رسید و اکتساب

علوم ظاهر بخیر دست شیخ لقی الدین طے نموده۔ و در صحرا و بیابانها متعین سکونت و زریه و بندخت
 کشیده و دروائے ریاضت و طاعت حق سجاوہ تعالیٰ که شایسته منقول است که او در آخر
 بود و شب جمعه در مسجد و در وقت میلانان محله اذان میگفتند۔ و با و هم گفتن اذان و غایت
 کردید پسید که سبب تکرار اذان چیست گفتند که بروایت قوی با رسیدہ است کہ اگر شب جمعه
 بهفت بار اذان بگویند حق سجاوہ تعالیٰ از آفات و بلا بندگان را محفوظ و محروس دارد و فرمود
 مدین کار مرا معذور دارید زیرا کہ اگر کسی خدا را در این نظر آسانی و آسائش خود ستائش کند
 بنده خدا نباشد۔ نقل است کہ او را با شیخ نور قطب عالم نسبت ملاقات است و او را بود۔ و با شیخ
 فتح اللہ اودھی ہم صحبت او موافق نیامد۔ زیرا کہ شیخ فتح اللہ طریقه زاهدی در پیش داشت
 و شیخ احمد در شرب عشق و محبت تفرق۔ چنانچه مدتی در گورستان تکیہ زودبست خود قبر
 کاویدہ فریبشش ماه در آن قبر مشغول ماند۔ نقل است شیخ احمد میفرمود کہ منصور ظرف عالی
 داشت۔ از ریخت ماده اسرار بیرون زد۔ مردان حق کسانند کہ دریا مانوشند و آفرین بخوانند
 و نیز میفرمود کہ نظم می بخوی شاعر ناقص بود از آنکه گفت بشعر

صحبت نیکان جهان در گشت خوان غسل خانہ زبور گشت

و میگفت صحبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ صحابه را بود۔ صاحبان حال و خدیو
 مشربان کمال را اکنون حاصل است۔ آورده اند کہ او در مسجد جامع پیش از ہر ہفتہ و جارب
 میکشد۔ آمانیدہ است کہ مسجد جامع کہ ام طرب است۔ چون میدان آو۔ ذکر لفظ حق
 بر چہرہ میکردند۔ بر صائے ایشان ہفتہ در سلسلہ او مہود است کہ بہر کار حق حق
 گویند۔ و میگفت کہ ذات پاک حق بے نام و بی نشان است۔ اگر اسمی از اسماء آن ذات
 پاک را اطلاق کنیم بہتر از اسم حق نباشد کہ معنی اسم حق مزاوار ہر محالات و ثابت بذات
 و قدس الازار العیون شیخ عبد القدوس در توجہ این اجمال سخنان حسب صلاح ایشان
 گفتہ است و مشہور است کہ چند مرد میان سلسلہ او بر بہین کلمہ جان وادہ اندزد و خانقاہ او

از غیب سہین ندائے آمد۔ وفات او در سال شہتصدوی ہفت م است رحمۃ اللہ تعالیٰ بہ
خلفائے نامدار۔ و علیہ السلام

فہرست

شیخ محمد عارف فرزند لب بند حضرت شیخ و شیخ محمد نسیر حضرت شیخ و شیخ عبد الستار
و شیخ جلال الدین تھانیسری و شیخ عبد الغفور عظیم لوری و شیخ جان جونپوری و غیر ہم
رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین بانی تپتی

خلیفہ معتبر و بزرگوار خود است جامع علوم شریعت و طریقت و شرب فقر اشان عالی داشت
و بہ تجرود و تفرید یگانہ۔ و بہ شوق و محبت یکتائے زمانہ بود۔ بہر دوپائے او بوجہ مرض
بیکار بودند۔ اما در غلبہ سحر و جادو نوعی کہ بہیچ آسیب برپائے او موثر نہ بود۔ و نصیب کرد
روزے و نجیالت علم بزرگوار او شیخ ادیس در سید فرمود کہ بابا شبلی از بزرگاتن تو
و نہ ملائق غور بخنیز و وہی گویند کہ شبلی کہ است خود آشکار میکند با سماع مخفی شیخ
شبلی بنیشت۔ و تا آنکہ در حد حیات بود گاہے در عالم تواجد قیام فرمود۔ و بسیدان
تشنہ بادہ حریق اسیراب و کم کردہ زبان بہ نازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد۔ و ہدایت ملحقین
او عام بود کہ کسے محروم نہ رفت و وفات او در سال شہتصد و پنجاہ و دو مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ بہرام ہشتی

خلیفہ شیخ جمال الدین بانی تپتی است۔ تکمیل سکونت بر ناوہ اختیار کرد۔ و با بحکم شیخ
در سید ولی اقامت فرمود۔ صاحب سیر الاقطاب آورده است کہ حاکم قصبہ در قندہ می
مجاہدان پر واختہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود۔ با اودہ ضبط کردن زمین مذکور وارد شد

مجاوران فریاد آه آغاز کردند۔ بیک ناگاہ حاکم مذکور از پشت فرس بالا شد۔ و در هوا حلق استی
و بعد ساعتی بر زمین فستاد و قریب بیلاک رسید۔ آنا بالا آخر شفاعت مدعای مجاوران
صحیح گشت و از اراده ناصوات خود با آآمد۔ و خدمت عباد و ملان بحر موفور بجای رسانید
سال وفات از هشتصد و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف شتی

خلف الرشید خلیفه اعظم شیخ احمد عبدالحق است بعد وفات حضرت شیخ بر سر شریف
جلوه فرمود و طالبان حق را دعوت ام مقصد رسانید صاحب برج الولايت آورده است که شیخ
عبدالحق را چند پسران بوجود آمدند۔ آنا در صد رحیات نامند بالاخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یا
و شیخ عارف صاحب حال و خلیو کمال عابد و موع بود از فای پسر بوجود آمد۔ شیخ محمد که در حجر مدینه
مثال خود داشت۔ با خصوص شیخ عبد القدوس که شکی از مریدان اوست وفات او در سال
هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمه الله علیه +

شیخ بختیار شتی

از مقربان یاران شیخ احمد عبدالحق است که در ده اندک در آغاز حال تابدیش شش ماه شیخ بختیار
شام و حرد خدمت حضرت شیخ عبدالحق حاضر میشد۔ آنا هیچ التفات نکرده۔ پایا کلی
از در نظر لطف پسر او کرد۔ و بمقیر بر سطح زمین بنیداخت و چند حالت که در پیچیدی
بسر برد۔ بعد از این حضرت شیخ یک جرعه آب دیکام و دهن او تراوید که بغور از حال شورش
پیچیدی و در شسته بقلم امتیاز و وقوت فائز گردید۔ و به تکمیل قریبیت مشرف شد وفات
وصال نهصد و ده مرقوم است +

شیخ عبد البت مس گنگوہی ہشتی

مرید و سلیفہ شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد البت مس گنگوہی صاحب علم و عمل جامع اصول شرع و طریق سہرشار بادہ تحقیق بود۔ اگرچہ نسبت ارادت ظاہر بہ شیخ محمد و نسبت اتہریت تکمیل باطن از حضرت شیخ احمد عبد البت مس گنگوہی است بہرہ و عانیست حضرت شیخ پیوستہ بود صاحب انصاف و بیاض است۔ آورده اند کہ زمین مے کاویہ و جہاں میگرد و اگر حبیب کے نام مے بود بذل فقر اس کے صاحب اخبار الاخیار میرزا کا اور امریدیان و ہنگام بسیار بود از انجملہ شیخ ہو و بود کہ در اوائل حیات زنجیری سروکار داشت باآخر فیض و تقیات شیخ تکمیل یافتہ بہ مرتبہ اعلیٰ فائز شد و یک از مریدان او شیخ عزام داشت کہ بسیار صاحب نسبت و محبت بود۔ و در مقام ملی کار فرما نہ سیکرہ و حضرت شیخ را اولاد بسیار است و وفات در سال ۱۲۵۰ھ چل و پنج مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ عبد البت مس گنگوہی

فرزند ارجمند و سلیفہ حضرت شیخ عبد البت مس گنگوہی است صاحب ذل و کرم خد گویا فقیر محترم شہنا و محیط فلک فی اللہ و خواص مستلزم بقا باشد بود۔ آورده اند کہ سلطان سکند بن ببول با دو تن ندیمان خود بقصد متحان در خانقاہ شیخ وارد شد۔ حضرت شیخ نگاہ گوشت آہو پیش سلطان و نان و عینی و سلوانی رطب پیش دراز سلطان بنہاد کہ سلطان و ندیمان او بہین منیت کردہ بارادہ متحان آمدہ بودند۔ بتوقع نہینی سلطان متعجب شد۔ حضرت شیخ فرمود۔ بابا جانے عجب حیرت نیست حق سبحانہ و تعالیٰ دوستان خود را در محراب بابا نویا اثر سارے پسند و وفات او در سال ۱۲۵۰ھ چل و پنج مرقوم است +

شیخ جمال الدین تھانیسری

خلیفہ نامہ حضرت شیخ عبدبت دوس گنگوہی است۔ اس قصہ بلخ است بلوغت سال
 بود کہ حفظ قرآن بہم رسانید و در ہفتہ سالگی العلوم بہرہ مند شد۔ درس میگفت بلا آخر
 از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاہر و باطن درر بود۔ و بعد امت بزرگ و منصب سرگنائز
 گردید۔ آمدہ اند کہ اوراد ہر ساعت غلو بسیار بود۔ روزے غزلے بہ بحان بخشش گوش خورد
 از فراہام ہر سطح زمین بہ بیت او پہنچ گذر رسید۔ ملاز وجودش بسیار خوارق کبر سے نظر
 آمد۔ وفات او در سال نہصد و ہشتاد و نہ مرقوم است +

شیخ عثمان بن بایر

خلیفہ سعادت پیوند فرزند اجنبہ شیخ عبد الکبیر است۔ دو باب منصب یادگی بابر اوران خود
 اور امناعت و مفاخرہ روئے داد۔ تا آخر کار منصب مذکور بہ فاع او قرار گرفت۔ وفات او
 در سال نہصد و نو و ہجری مرقوم است +

شیخ محمد صریق لاہوی

صاحب علم و کمال بود و شان عظیم داشت۔ دتد میں توفیق طایبان علوم ظاہر و باطن ایم
 میکوشید۔ و خلق بسیار از لواحق نبوت از خدمت او فیضیاب بودند۔ فرست پیران
 بچند واسطہ بہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی سے پیوند وفات او در سال نہصد و نو و ہجری
 منقول است +

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان نندهری پانی پتی

مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است صفت یافت یافت محنت و به فضائل غرق و کرامت شهید بود. سبب باب دنیا سرگذشت و عبرت توکل معول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال و حل بودند. شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت کسوف و شغراق مشغول داشت وفات او در سال یحیی ^{ثلاث} و هیزده هجری مرقوم است +

شیخ نظام الدین تهمانیسی

مرید و خلیفه شیخ جلال الدین تهمانیسی بود نام پدر بزرگوارش شیخ عبدشکوک است جامع علوم ظاهر و باطن. به جمع کمالات صوری و معنوی حاوی رموز شرع و طریق و اهراس لرزان و عمیق صاحب صبر و صفا و با من فقر تسلیم بود. وفاتش غیب پیش نظر داشت و از آنجا که صوف کثیر و بدل و آخرت یار کرده بود. با شاه وقت جلال اکبر ای صبر و به باقی ذوق و حکم اخراج از دیار هند صادر کرد. اول بجانب بحرین شهر یفین رفت و بعد از آن زیارت چون باز آمد. در برهان پور رسید و به هدایت خلق خدا مشغول شد اما با شاه بزمستانی دست قطب سلم و قندی دراز کرد. و شیخ مغرالدینا چاربه باور الهیست و انداخته چاربه بدین منوره رجوع نمود. آورده اند که او صاحب تصنیف است شیخ سوانح امام علی شرح معانی قدیم و جدید تصنیف نامی ساله حقیقت ساله بلخیه از اشهر تصانیف است و او را در سده حشتم شرف خاص است که در سخن تصوف معنی کس نیست بلکه از کمالات و تصرفات خود دست سلم آورد. وفات او در سال یحیی ^{ثلاث} و هیزده هجری مرقوم است +

شیخ سلیم حشمتی صابری لاهیوی

خلیفه کامل شیخ محمد صدیق لاهیوی است جامع بود میان عشق و محبت سماع و سکر و وجد و غیره
محضرت ستم بلند و پایه ارجمند داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می بود - حتی که نوبت نماز
روح می رسید - و تا دو سه روز بحال خود نمی آمد - و یا را این جمله در اتق بیجان می دانستند و
تکفین و دفین آن کسی که در خدمت صاحب تصانیف هم هست - و کلام او از لبش می
و لطیف و شیرین است و نیز اشعار دارد - وفات او در سال یک هزار و دویست و هشتاد و هفت

شاه اعلیٰ حشمتی بانی پتی

صاحب تہذیب و ملایح منبع و مرید و خلیفه شیخ نظام الدین پدر خود است و یک طریقه
خلافت از حضرت نظام نارنولی که سلسله او بحضرت شیخ حمید الدین صغری السوالی مان گوی
منتهی میشود پرشیده بود - چنانچه این بیت گواه عدل است -

نظامش پیر دهم پدرش نظام است نظام در حجب ان بقرے تمام است
و شیخ الدیامرید سے ملفوظ آدموسوم به بحر الجواهر ترتیب نموده است و اصل نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب به شاه اعلیٰ گردید
آورده اند که در او اکل شاه اعلیٰ حشمتی بقید پیابگری بود و در سلک ملازمان امیر خاں
تعلق داشت - بعد از یک چیت سخت بیداری کرد - و ترک عساق ملازمت گفت
بوطن مالوت آمد - و با شارت پدر عایت در عبادت و کسب وقتاعت بنیشت کرد
با آنکه درجہ محکم بود - صورت منثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پدید آمد
و گفت که قسمت شما نزد ما محفوظ است - بآنکه خوشی تن را در نارنول برسانی - از آن زمان
مستی و بیهوشی در حال شیخ شاه اعلیٰ ستولی گشت - و در آن حالت فائز نارنول گردید

بہ عبادت شوق ملازمیت حضرت شیخ معزز و مشرف شد و در اندک اوقات بہ سبیل ظاہر و باطن
 بہرہ ور کامیاب گردید۔ نقل است کہ در خانقاہ شیخ اعلیٰ حجتی چاہے بود کہ آب آن قدرے شربت
 و تانیخی داشت۔ روزی حضرت شیخ چند کال کہ موت تبرک است تانہ حضرت حاجت طلب لایلا
 است۔ درون چاہہ بینداخت و فاتحہ گفت۔ بعد ازین کہ آب از چاہ برآمد۔ از بس طیف
 و خوشگوار بود وفات آن مایہ برکات در سال ^{۱۰۲۴} یک ہزار و سی و نہ منقول است۔ آورده اند کہ بعد وفات
 مے نے نے از متعلقان بہ طمان وقت تعمیر و منہ او بنیادہ اور۔ عجیبہ متہم تعمیر و واقعہ و کہ شیخ
 میفرماند کہ اگر انے سنگ چہ ترہ مزار بختہ تا بوقت شکست خوردہ و پارہ خشت بجائے من رسیدہ
 باید متہم تعمیر بہ تعبیر واقعہ پرداخت حینا پنچہ بواجبہ اکابر و اہالی شہر تفتہ تا بوقت برداشتن
 پارہ خشت کہ در واقع تانبہ زانو سے شیخ رسیدہ بود۔ برآوردند۔ مد آنوقت کہ انیکہ لغش حضرت
 شیخ را بچشم حال میں ہوں نہ متہم سگفتند کہ ہیچ آسیب نہ سیدہ۔ و علوہ جمال و جود خط و ظلال
 بصورت سہلی برقرار است۔ رحۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

شیخ صادق گنج کوہی شتی

خلیفہ عظم شیخ نظام الدین تھانی سہری پنجمی است۔ در زہد و روح عظیم الظیر و محسوس و معاصر بود
 افغانان را عزیز تر داشت و میفرمود کہ استحکام و اعتبار ایشان در مقلدہ دین بسیار است
 مریدان او اکثر صاحب سلیم و رضا بودند۔ چنانچہ شیخ فاؤد فرزند لب بند اورا با نعلین چند دون
 نشان جُشت باطن جہانگیر بادشاہ دہلی در حبس شدید نگاہداشت و از غایت صبر و تحمل
 کرد و نامت دراز در شہ اندید بند۔ بسر شد۔ وفات حضرت شیخ صادق در سال ^{۱۰۲۴} یک ہزار و سی و نہ
 مرقوم است۔ تفصیل خلفائے نامدار مے نہت۔ شیخ ابراہیم۔ شیخ عبدالمادی کہ در شاہ
 آباد است و از سیائے اوتار ازار و تجلیات طلع و ساطع بودند۔ و گاہ بہ تیر دعائے او
 ہوت مدعا خطا نکرد۔ شیخ عبدالحسان کہ در سہماں پورہ بود و عنایت خرق و شہرت داشت

از حضرت شیخ صادق یک رساله مباحث لوکل یادگار است که از پس نافع و کار آمد است

سید علی غوث حسینی

مرید شیخ نفع الدین نجفی سی بود از ارشدان باکمال و شاخ صاحب حال و قال
در معیت امین بزرگ بیت مدبریت حسنات شریف شده بود و بعد از تکمیل ملک
افغانستان اقامت نموده و قوم افغانه یوسف مرید و محقق را و بسیار بودند و بیشتر سخن میزد
چنانچه معلانان در وزه و پسر شیخ عبدالکریم مباحث فضل و کمال شهرت گلی دادند و وفات او
در سال یک هزار و چهل و مرقوم است +

حاجی عبدالکریم حسینی

پدرش شیخ محمد و الملک عبداللہ انصاری در طریقه چشتیه سید مرید و خلیفه پدر خود است
چون پدر عاقل و بزرگوار و ابر شاهی و پادشاه و ملی از دیار هند خارج کرد و او به حرمین شریفین
سفر خست میافرمود - شیخ عبدالکریم هم همراه او بود و مناسک حج بجا آورد چون به تبتان
معاودت فرمود - پدر عاقل و بزرگوار و ابر شاهی و پادشاه و ابر شاهی و پادشاه و ابر شاهی و پادشاه
کرد و به هدایت خلق میاد خالق اکبر مشغول گردید و به تبت و دیگر بلاد و سفرهای زیارت عتبات عالیات از هندستان
خارجی که از مشایخ اکثر مشایخ و بزرگان می شنید و نام ایشان به شیخ ملاقی شد و مناسک حج بجا آورد و به تبتان
کسانیکه و طواف و اداء فریضه حج حاضر باشند - شیخ فرمود میخواستی که همچنان بشی و عرض کرد
که خیر ما اگر کم مانده و همه اهل است - شیخ فرمود چشم پوش - همین که او چشم پوشید
خوشن و در معیت شیخ در مقام عرفات بدرج و در فرائض تمام مناسک حج بجا آورد و به تبتان
پیوسته که از حضرت چهار پسران بودند - اول شیخ یحیی - دوم شیخ الرقود - سوم شیخ عبدالحق
چهارم شیخ اعلیٰ حضور اذ ایشان شیخ یحیی از پس مولع و متورع صاحب حال و نه یو قال بود

و جمیع کثیر بنیض ارشاد او بر تبه اعلیٰ فائز شد چنانچه تهرت شد که سنی غیر که در فتنه
 و راهزنی بد طوعی داشت به تمام کار خود را برادر آمد و بسیار پیروی کرد و تا آشود کار و رفتن
 آخر شب به مخالفت او شیخ محیی جوأت کرد و نقب زد و دور اس گاو را از راه نقب بچین
 چرخ و آنا چون از نقب برآمد قوت بصر نامساعدت کرد و عا و رفتن راه عاجز شد و بابت
 هر خدشتن بلزید و از بهمان راه نقب هر دو که و نزد او پس کرده در گوشه خانقاه مایوس البصر
 نشست چون صبح دید و در روشن شد خادمان درگاه او را دستگیر کردند و به
 شیخ حاضر آوردند و او همه احوال بنی کم و کاست طاعت کرد و حضرت شیخ بنظر ترحم
 که مقتضای صفت صاحب دلی است دست حق پرست جیشم او مالید بفرموده
 کامل العیا گردید و دین بنیافت و در ملک مریدان شیخ متعلق گردید تا مقابله
 شد و وفات شیخ عبد الکرم در سال ۸۴۴ و چهل و پنج مرقوم است *

مولانا درویره پشاور حیشتی

مرید و لایف میرید علی غواص است جامع علوم ظاهر و باطن بود و پیکر و لایست نخت و نقای
 تدبیر و تقسیم ستود داشت و در دست اتصال و ماض و ملاحظه بسیار میکرد و با اکثر
 و افاض و ملاحظه مباحثه کرده الزام و ادحیم پنجه تغذیل بن اجمال در کتاب مخزن الاسرار
 بشرح و بسط مرقوم است و صاحب راج الولایت بر کتابش کور شایسته نوشته است و
 بشرح حکامات الوافیات موسوم ساخت و وفات مولانا درویره پشاور در سال ۸۴۴
 چهل و هشت مرقوم است و رحمة الله تعالی

مولانا عبد الکرم حیشتی

نزدند مولانا درویره پشاور درویره خلیفه میر علی غواص است و در کتاب

از پدر خود یافت. و او را آخوند کریم داد نیز گویند. و او هم این نام را اختیار کرده بود در کار شریعت بسیار
 احکام داشت و از مقال او که در کتاب مخزن الاسلام مندرج است علی بن ابی طالب و با هر دو دست خدای جل و بالا
 فرستاده ازین عقول است که بزرگواران و شخصه قصیده تاجان بر پیش او آمد. چون بر پیش نظر کردیم فرموده این علم
 قطبیت رقم نموده اند. وفات او در سال یک هزار و شصت و دو و هجری مرقوم است رحمه الله تعالی علیه *

شیخ پنجو حشتی

از مشایخ کالین وقت بود. و در بساتین محبت گرم و شاد و لطیف مولانا درویش
 پشادری شعار داشت. تعجب سلیم بقلم سرکار. و اشعار هم میگفت. و شیخ چالاک و شیخ شاه جهان
 و غیره اکثر از خدمت او استفاده کرده فیض یاری یافت. وفات او در سال یک هزار و شصت و دو مرقوم است *

شیخ ابوالحسن الحشتی

اناکار در نگارش شیخ باوقار است. ارادت و محبت او به شیخ سلیم صابری حشتی مقین. و صفا
 زهد مکمل اهل فروع بود. تمام عمر در ریاضت و ارشاد و هدایت لیسر برد. وفات او در سال یک هزار و
 یکصد و شصت مرقوم است *

میران شاه بهیکه حشتی صابری

از مشایخ پایلیست مقام رجب بود. و سلسله عالییه که بچند واسطه به شیخ احمد عبدالحق
 ردولی منتهی میشود صاحب خیریه و جد و سماع و عشق و محبت. و با اصحاب دنیا سرکار داشت
 و اشعار بزرگان بر منی تضمن بر جقائق و معارف بسیار گفت. و امریدان و بیتخان صاحب
 حال و قال بسیار بودند. شیخ اعلم الدین جالندهری از اشهر خلفائے اوست. و نواب
 بکهارخان از امریدان اوست و شهر است که نواب مذکور در احوال عال مخلص محتاج بود.

بالآخر بہ برکت دعائے شیخ شاہ بھیکہ ہکنار عروسِ ملت کا مرانی گردید بقبول ضعیف فاق
اور سال یکہزار و یک صد و بیست و پنج مرقوم است وحۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ محمد سعید پتی صابری

سیرت خجائہ کشف و تحقیق بود۔ در قزوین صنفات لاهور سکونت داشت از اہل حال مجرب
محنت و محاسن میکرد و روضے بار غلہ بر پشت گاؤں میبرد۔ اتفاقاً پایش بلغزید و شکست
و غلہ کہ بر پشت گاؤں بار کرده بود مفیست او۔ حالاً در سیابان کہ پیر از شور و فساد بود۔ نہ مجال
ماندن داشت۔ نہ پائے رفتن۔ چون لہن شب بہ بکر رسید۔ بیک ناگاہ سوائے مرقع پوش
از نہائے مرغزار نمودار شد۔ او در اضطراب افتاد و دانست کہ کسی قصد نہیب و
تالاج می آید۔ چون سوار نزدیک تر شد بہ نوک نیزہ کہ در دست داشت بر جراحۃ پائے
گاؤں اشارت کرد پائے گاؤں درست گردید و نیزہ اشارہ نوک نیزہ باز زمین افتاد و ریشیت
تر گاؤں محکم نہاد۔ در وان شد بمشامہ مخمینی شیخ محمد سعید از جاسے خود پدید۔ دست راہ
در رکاب سوار زدہ چشم و رو بر پائے او مالیدن آغاز کرد۔ و بہر اقصی و احساح بد ریافت
نام نامی و اسم گرامی التماس کرد۔ فرمودند کہ نام من علی ابن طالب است اللہ الغالب است این
بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید۔ ازان روز شیخ محمد سعید ہر چہ داشت در راجی ایتار کرد۔
و لعبادت و ریاضت و محنت و محبت شمسار و زید و سلسلہ چشتیہ صابریہ ارادت آورده
در اندک زمان از مقبلان و حسان الہی شد۔ خرق و کرامت او بسیار و مشہور و زیار است
و سلسلہ عالیہ او بچند واسطہ بہ شیخ جلال الدین تھانیسری منتهی میشود۔ وفات و سال
یکہزار و دو صد و چہار و ^{۱۲۱۳} مرقوم است +

مولوی غلام مصطفیٰ حشتی صابری

در طریقہ حقیقیہ بزرگ صاحب دل و متحاب الدعوات و عرسلو مظاہر و باطن رفیع الدرجات سلسلہ ارادت اور بچند واسطہ شیخ شمس الدین ترک پانی تھی سے پیوند و وفات سے در سال ۱۲۸۰ و در صمد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبز داری از خلفائے سے در لاہور بود و میر و سیدان نبرد محنت و خوشن حال و صاحب کمال است +

شاہ بہلول حشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ حشتی صابریست صاحب علم و فراست و فہم و کیا است بود۔ و از معقول و منقول بہرہ وافی داشت۔ صاحب تصنیف است صحبت مناظرہ و مباحثہ اور بہ مولوی جان محمد ترک اکثر احیان پہلے سے بود و وفات اور در سال یازدہ صد و ہفتاد و منقول است +

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملزمان میران شاہ بھیکہ حشتی صابریست مسکن او انبالا من مضافات پنجاب بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخدمت پیر و خضر و ضمیر ہر سانیہ و کتب و تلمیذ احوال شیخ موسوم بہ ثمرہ الفوائد ترتیب داد۔ وفات اور در سال یازدہ صد و ہشتاد و مذکور است +

علیم اللہ بن سعید عتیق اللہ

زاوہوم او قصبہ جالندھر از توابع پنجاب است۔ مرید شاہ ابوالمعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ صابری است۔ سے رائے نیست بسیار بود۔ و تنظیم کلام ہم مہارت تمام داشت۔ خلیفہ اور

شیخ عبد اللہ۔ در احوال شیخ کتاتے موسوم بہ اسرار العظیم جمع نمودہ است وفات در سال
دوازدہ صد و دوازدہ گواراست +

علی شاہ چشتی صابری

خلیفہ علیہ السلام اللہ بود و بعد وفات بر بند شیعہ تکمیل یافت و عمر گران بایہ در ترقیقین بہ است
ارباب امانت بسر برد وفات او در سال دوازدہ صد و سیرہ منقولست +

شیخ خیر الدین مشہور بپیشہ

خلیفہ شیخ سلیم چشتی لاہوری است۔ آخر عمر خود کو اپنے شیخت برافراشت سباع و وجہ
در اتصاف الغایت غلو داشت۔ و بہ ہمانی فقر بسیار اہتمام میکرد۔ مریدان بسیار بودند و تا
او در سال دوازدہ صد و سبت و شصت منقول است۔ و در لاہور مدفون دارد +

حافظ موسیٰ چشتی مانچپوری

از ملزمان سلسلہ میران شاہ جبکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم چشتی است و مولود سودائے انجمن
و خرابادہ حقیقت ترک عساق عالم اسباب گفتہ و زراویہ عزالت و کج عبادت شہادت
و تکمیل کمال و تربیت حال کو سبقت بود۔ و جذب و تخیل پائیدہ عالی داشت و در عالم تخیل
و تاجہ بر ہر کس کہ نظر سے انماخت بسجئے خود میکشید و از جاے رہو۔ وفات او در سال
دوازدہ صد و چهل و ہفت مذکور است +

غلام معین الدین عرمشاہ خاموش

مرید خلیفہ حافظ موسیٰ مانچپوریت بسیار عبادت و ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گران پذیرد

ویار در کج صفت نمود۔ امر او اعیان آن دیار۔ ویرا از بس عزیز و محترم داشتند بخیرات و
مبرات توکل و عسرت او به کامرانی و شادمانی همقرین نمودند۔ بعد وفات او مقبره عالی
بر مرز رنجانوده اند۔ در وازہ ہشتی از پاک پٹن آورده در حوالے مزار نصب نموده۔ و الحال بر جادہ
مشخت اوسید محمد ہاشم چشتی صابری کہ بشریف از زادگی ہم امتیاز دارد۔ صاحب نام اوست
مرد پاک طینت و بیباک نظر است۔ بصفت حسنلاق موصوف۔ اکثر خدمت در ویشان
میگزرا ند۔ و یہ باب نیاز یاد و غبت ندارد +

اصل دوم باب سوم از سلطان التارکین صوفی و گنجی چشتی

سالک ملک تفرید و توحید را و معارف توکل و تجرید شمع سبتان صدق تعین شیخ حمید الدین
قدس سرہ العزیز نسب پاکش بحضرت سعید بن زید میرسد۔ او۔ از عشرہ مبشرہ بود۔ روز
حضرت خواجہ بزرگ رادمتے خوش بود۔ بہاالی و موالی خدمت ارشاد فرمود کہ امروز
دست دعا دار از و در اجابت باز است۔ ہر یکہ از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد
بزرگان آرد۔ یکے دنیا طلبید۔ و دیگرے عقبے خواست۔ لکن کہ حضرت خواجہ
بزرگ بسوئے خواجہ تارکین توجہ نہ نمود التماس نمود کہ غیر از رضاے حضرت خواہش
و گز نیست۔ بہ استماع تمنغنی حضرت خواجہ بزرگ از بس خوشدل و سرور شدہ فرمود
التارک الدنیا و الفارغ القلبہ ازان روز خواجہ حمید الدین بہ سلطان التارکین ملقب شد
خواجہ تارکین در تریہ سوال مضاف ناگور داشت روزے خواجہ بزرگ معین الاولیا
فرمودند کہ اولاد معین الدین و حمید الدین کنیت۔ و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود
و ہمچنان بظہور آمد۔ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجہ بزرگ معروض
مقال خواهد آمد انشاء اللہ تعالیٰ۔ خواجہ تارکین را تصنیف بسیار بود۔ میفرمود
سلوک را مرتبہ اول انیت کہ از ہر دو جهان فارغ باشد و مقصود انیت کہ خود ننماید چاہے

در پیش است از بس تاریک - آما از طسلیح وحدت ماه منیر طلوع کرده اند - بر خیز و درویش جان
 دریاب - و بستر استراحت بگذار - اوعای محبت کس را میزید که بهوس ابل و شتم را بخواب
 آشنا کنند - پس یزد که در طریقت و شریعت است یاز چسبست - فرموده شریعت غیر طریقت
 و طریقت غیر شریعت تن جیان است - ابل هر دو یکیت - خواجه تارکین را ما شیخ
 بهاء الدین زکریا ملتانی در باب لوک و فقر مرسلات و مکاتبات بسیار بودند و
 شیخ بهاء الدین هر چند به تحریر مکاتبات و پرداخت - آما از عمده جواب آن بزرگوار
 و بالآخر عجز و اعتراف گماشید - و الا تصانیف بسیار است و اشعار نیز دارد - و اشهر تصانیف
 او - اصول الطریقه است آورده اند که او را در موضع سوال قریب ۷۰ کتاب زمین بود که برین
 پرداخته و جمیع حدیث میگرد که کفایت اندک عیال بسیار داشت - او صاحب مکاتبات
 علیه و کرامات جلیم بر این زکیه بود - در تحریک و تفریبت مردم مستحکم داشت همیشه عیش
 از دنیا و عقبه رنج تر بود - ویرا در تصوف و عفت عالمی - و در توحید مکان منیع است
 و از متعهدین شایع و یارینند بود عمر طویل یافت و عین بود که بعد از فتح و ملی ولادت اول
 که بخانه نسایمانان بوقوع آمد - ششم و از زمان حضرت خواجه بزرگ تا او اهل سلطان الشیخ
 شیخ نظام الدین محبوب الاولیاء قدس سره کا و صدر حیات بود - و سلطان الشیخ
 کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نموده بدست خود نوشته و از ان صاحب سیر الاولیا
 نقل کرده است - و آن نیست اول مرتبه از مراتب راه علم است علم باید که بے علم
 عمل درست نه آید - دوم مرتبه از مراتب طریقت عمل است که بے عمل نیست را وجود
 نباشد - سوم مرتبه از مراتب درگاه نیست است که بے نیت صحیح عمل خبر باطل آید چنان
 مرتبه صدق است - اگر صدق نباشد - عشق روعی نماید - پنجم مرتبه عشق است
 اگر عشق نباشد توجبه درست نه آید - ششم مرتبه توجبه است - اگر توجبه نباشد سلوک آید
 بهنتم مرتبه سلوک است - اگر سلوک نباشد در پیشگاه کشاید - هشتم در پیشگاه کشاده باید

جامع علوم منقول و معقول حاوی آئین نقد و اصول صاحب تصنیف کتاب ضو مصباح
کافا نام از فیض محدث کاشیاب گشته بمقام اعلیٰ رسید و آئین هدایت ارشاد
از وجود با وجودش آرائش و التزام زیبا یافت بالاخر بجهت تفرقه که از دست برد کفار
در نواح ناگور دے داد و در جهور اہل اسلام امتداد و بیداد غلبہ کرد و ترک سکونت نگاہ
در زیدہ بہ مہجرات رفت و بہ موجب تبلیغ پیغم ربیع الاول سنہ ہشتصد و چہار و ہشت ازین
جہان بہ اربابہ القرار رحلت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

مخدوم خواجہ حسین ناگوری چشتی

بسیار بزرگ بود۔ میان شیعہ و طرق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت جمہور خلایق
بر ولایت عظمت او اتفاق است بجنبہ اسرار الہی و خزانہ انوار رسالت پسائی
در نہا سخا و دانش متکمن و مامون بود و موصوف و مشہور است بزمہ و ریاست و اتقا۔ و
از اولاد شیخ فرید الدین نیرۃ خواجہ تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر و ولایت
مہجرات سالہا بسر برد۔ و بعد از اکتساب علوم حصول خلافت بوطن مالون معاہدت
فرمود۔ و دہان ایام کہ از چہرہ دستی پکیہ پرستان حلالے دار اخیر اجیر مسکن و دوام
گشتہ بود۔ و از آثار اسلام و اہل اسلام علامتے پیدا نمود۔ بتے مجاورت روضہ
منیفہ خواجہ بزرگ معین الدین چشتی خست یا کرد۔ و بعبادت و مجاہدات مشغول شد۔
من بعد با اشارت روحانیت حضرت خواجہ بزرگ باز بہ ناگور آمد و تعلیم علوم دین و تقیین
ارباب یقین۔ سحہ موفورہ بجا آورد۔ از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نور انبی
در سائل و مکتوبات و غیرہ و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نمودہ است۔ اورا با حقر

صدیق نبوت سید کائنات علیہ الصلوٰۃ و السلام بدرجہ غایت محبت بود و ہر چہ
داشت از خانہ و بلوغ و چاہ ہمہ را در تسمیہ نسبت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقف نمود

نقل است که اور فرسے محرس جد بزرگوار خود ترتیب داده و طعام بر دم قسمت نموده
بود و حصه خود با تطن را از طراز گاهداشت سنا گاه چهارتن از عالم غیب که سحر کس
ایشان را در شناخت داندند هر یک به مرض جذام مبتلایان حدیکه یم و خون
از این بمشتان سحر کس و طعام طلب کردند و مخدوم حاجه حسین قسمت خود را بذر و فرو
دان هر چهارتن بادائے نامطبوع خوردن آغاز کرده نقیب آنحضرت مخدوم ترو کردند
و او که غلبه حال طوبس کمال داشت بلا اکره بطیبت طر متوجه وائل شده همه را کشید
آورده اند که از همان روز بر حضرت مخدوم فتح باب گردید - نقل است که مخدوم حاجه حسین
جامه کهن و شوخ کن می پوشید و تبرک و تجرید زندگی میکرد و پیش از دو جریب قطعه را می
نبود که به ترووش مهر پرداخت - و وجه معیشت میکرد کفاف اندک عیال بسیار داشت
آنچه نذر و فتوح مائل نمیشد - و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت و غبت
میکرد - روزی در حالت سماع او را تواجد و تحیر در گرفت و بچو اندر روی بسوی صحرا
شماره قوالان هم در عقبتش میرفتند چون بچمن احوال که بیرون ناگوار واقع است
فائز شد به صورت حال نیندیشیده بالا می صفحہ آب روان گردید - اما اثری
از نذوات آب بر قدم پاکش پیدا نگشت صاحب خجبار الاخیار می آرد که سلطان
نامد - را با حضرت شیخ عقیدت داراوت بسیار بود حتی که نادیده جمال در آتش
نمنای سال سوخت و میخواست که حضرت او را مهان کنند - اما حصول
این امر محبت گرامی موقوف به وقت بود - روزی یکی از باریابان الخمن سلطنت و
ارکان و دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم حاجه حسین را با حضرت صید النبوت
علیه التحیة و سلام محبت و تولا بمرتبه کمال است اگر به پیرایه زیارت بمی مبارک
پیغام طلب بحضرت شیخ فرستاده شود - البته حصول مدعا قریب قیاس است -
سلطان که واد دولت پانچوس و ستمند مقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت من مبارک بشارت من خیر حضرت من دوم سانیه مجر
 وصول و ادراک بمعنی حضرت من دوم به جایت شوق پائے طلب در وادی
 صوبت و سفر نهاد و راحت دست راحت را ترک داده همه تن اشتیاق و همه چشم انتظار
 تا به ماند و رسید و با آنکه از صاحب سلطان مدام اباد انکار میکرد و مضطر بانه بالین
 بادشاه درآمد و جانیکه من مبارک نگاه داشته بودند بهر نونی جذب کامل و اراده صاف
 خود را رسانید و همیشه و سلام گفتن آغاز کرد و همین که لفظ تحیت و سلام از لب مجر
 نظام برآمد من مبارک از خود پرید و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
 نزول کرمت من بود آمده اند که سلطان ماند و هر آنچه که بطریق مذکور قوی بجهت
 مخدوم گزرا نبیده بود همه را در تعمیر قببه شریفه حضرت خواجه بزرگ صرف نمود و از بقیه
 آن دروازه بلند در آستانه جدا علی حضرت خواجه تارکین بن بنا کرد و حساب
 سیر العارفین و خبایا و الاخیار و دگلزار آبراه و تیر الاقطاب و مراة الاسرار و
 مؤنس الارواح و اکثر ناقلان آثار و خبایا حقیقه نقل کرده است که دستیکه انبا
 عناد و فساد نسبت حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجه بزرگ
 از اولاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بزمان سلطان محمود غلج انکار کرده بودند
 و سلطان غلج درباره تفتیش این معینی در پرسش باز کرده و همین مخدوم خواجه حسین
 ناگوریت که باقی نامی بزم جمیری و دیگر اکابر آن ستوده حال و بزرگان من بقیال
 بدیوان سلطان ادا می نمودند که بوده که حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
 لا ریت فیه از نسب اشراک خواجه قیام الدین بن خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه
 فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین حسنی الحسینی حشمتی سحریت قدس الله
 اسرارهم چنانچه تفصیل این اجمال در ذکر اولاد و احفاد حضرت خواجه بزرگ
 رحمه الله علیه در گزارش و نگارش آمده است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نصد یک حجری نوشتند و آستانه عالیّه خواجه تا کبریا بنفش است حتماً الله علیه و آله
پاک او قصبه نگر و حوالی مضامات آن سکونت دارد و تا آن بنای او این نیست
بناست توده نهاد ایشان محکم و بقرار است +

شیخ خانوگوالیارسی چستی

از مریدان نجش نهسا و خواجه مخدوم حسین ناگوریست از فحول صنفی نام آوران عهد بود و شرف
ریاضت عبادت تشرف یافت داشت و نیز خرقه حلافت از شیخ اسماعیل خلف شیخ حسین
مرست دارد. علاوه آن از روح پرفروش حضرت شیخ الاسلام معین بن الاولیا خواجه بزرگ
استفاده می کرد. و از اوت دخت و دوبرتبه کمال داشت شیخ لفظ نام نازولی و شیخ
اسماعیل برادرش از وی شرف حلافت یافته اند. وفات او بقول صاحب شجره
چشتیه در سال ۹۲۴ و چهل و هفت منقوست. والله اعلم بالصواب +

شیخ احمد مجذوب شیبانی چستی

ایشان بود جامع معقول و شریع و حصول و بدرجه غایت مولع و متوجع بود. و در علوم صوفیه و
تمکین و در پی خواجه مخدوم حسین ناگوری است. و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین
بایزید بزرگ فیضها برده بود. آورده اند که در آغاز آگهی به مریدان سال از انواع
علوم درس میگفت. مولد او نازول منش اء او اجیر و مدفن او ناگور است. پدر
بزرگوارش قاضی محمد الدین بن قاضی تاج الافضل بن شیخ الدین شیبانی از
اولاد آب امام محمد شیبانی شاگرد دوم صحبت امام اعظم ابوحنیفه کوفی بود رحمه الله علیه
شیخ احمد مجذوب با توحش علمی و در با حش و مناظره به ادات حل غلو داشت. تا بعد از آنکه

بخد مت خواجه محمد دوم حسین جمع کرد۔ از سر و سوداے شیخت ویل قال در گذشت و
 به جمیر آمد و هفت او سال در آن محنت عرش احرام بپوشید و مع و نهیب و تاراج
 نفس نافر جام اشتغال و زید اورا با اہلبیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برستہ
 کمال محبت و ارادت بود۔ چنانچہ در عشرہ محرم احرام و آغاز ماہ ربیع الاول تا دوازده
 یوم جاہر شستہ و سفید و پوشید و در یالی ابن ایام بر بستر خاک استراحت کرد
 و ہفت ابرسات اعکاف داشتہ۔ و ہر روز علی قدر قدر و نظر ثواب ارواح پاک
 رسول و اہلبیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام جنس طعام بفقرا و یتام و مساکین سائید
 و بگریہ ہاتھانے و فریاد و آہ سر و کار داشت۔ گوئی کہ واقع کرد بار ہجرت حال بنویس
 و علاوہ آن اعراض حسنا بہ کرام و اولیائے عظام مدام بیوم وفات ایشان
 تریب میداد و جماع بسیار را غلبہ بود و دوستی داشت آثار قص میکرد
 و مجلس سماع و غذا و ہجرت شیر و لیر نہشت۔ قال اللہ و قال الرسول یا مین
 عظمت و ہبت یہ گفت۔ و بال جنون و جذب عتقت او اثن و ارادہ صادق
 داشت و ہمت تمام تعلیم و تحیل خود با کراہ نظر میکرد۔ و احیاناً اگر کسی را شنبہ
 کہ از حضرت ختم النبوت علیہ الصلوٰۃ والسلام را در واقعہ دیدہ است پیش آن
 با و تمام نہشت و ماجرائے خواب بکمال شوق صفا نمودہ بردست و پای او بوسہ
 میداد و مضع اورا با حرمت تمام می نگریست و خاک آنجا بر چشم و روی مالید و اگر
 کسی با سبکے دعوی و خصوصت بودی بہ نسبت و صاحب تصفیہ میکرد و در آن
 زمان کہ در جمیر غلبہ کفر و سطوت کفر از پدید آمد۔ و راناسا گاہ کہ بکبر عظیم بود و قلم
 اب جمیر سلاطین و پیش از ہفت یوم ازین واقعہ با شارت حضرت خواجه بزرگ۔ بہین
 شیخ احمد مجاہد سلمان ننودہ بود کہ یکچند بر این شہر نظر قدم جلال است فرمان حضرت
 خواجه پنچین است کہ جہل مسلمانان از شہر بد آیند۔ چنانچہ بروز دوشنبہ سال ۹۵۱ ہجری

جماعہ اہل اسلام از حصار اجیمہ بدر فرستند ۲ ماہ اسکا کھانا خاں آوردہ بنیہ تاج پودا
 آوردہ ماند کہ در اوقات از اولاد حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن شیخ الدین
 بانہید غور و غیب الہی برداشت۔ خدام و پستاران اور انرا جیمہ ناگور مبر بند۔ وادجا سیتہ بگا
 ونبیرگان حضرت خواجہ تارکین مصنون و محفوظ ماند۔ و فتن ناگور بہت این بود کہ شیخ
 معین الدین بن الامام نبیہ خواجہ تارکین بودہ است۔ زیرا کہ پویند خوشی حضرت خواجہ
 مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجہ تاج الدین ہایزید بزرگ با قول استند معتبر
 ثابت صادق است نقل است کہ چون شیخ احمد محب دہکام نیم شب بروضہ منیفہ خواجہ
 بزرگ مے آمدہ خود بخود فتح الباب میشد۔ غصصہ بنظر امتحان خواست کہ بعیت شیخ احمد
 درون روضہ عالیہ و آید۔ مخفہ در۔ اوراتنگ تر گزشتند و او بہر اگر یہ وزاری تو بہ استحقاق
 گفتہ از ان بند تقیم ستکاری یافت۔ نقل است کہ شیخ احمد عمر ہزودہ سالہ را باجمیر
 بود۔ و ہمبر ہشتاد سال رخصت شد۔ و قبہ شد ناگور بخوار رحمت این و متعال ناز شدہ
 در روضہ خواجہ تارکین مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ

شیخ نطنام نارولی حشتی

ہر کہ بیاضت عبادت میں تانور میں شال اقران صاحب حال بہتر غرق بحر محبت
 و ہمیشہ حیرتہ جمال در دو محنت بود و غرق خلافت از حضرت شیخ خانوگوا الیہ فیہ
 و نامت چل سال آئین رشتہ دار شاو بہ دستمیلدی اور زینت تازہ و آرائش
 بے اندازہ پذیرفت۔ و جماعت کثیر طبل حمایتش بہرہ و شد و بحق رسید۔ او
 ہر سال بخدمت مروت قدسی آیات حضرت خواجہ قطب الدین قطب الاولیا مشرف
 میشد۔ و زانجا بعلقبہ محبت و دو فور ادا ت بزیارت استانہ عالی ہند مولی حضرت
 خواجہ بزرگ میفتد و از حضرت حق سبحانہ تعالی شانہ اور از زمان و زمانیان

غیر متبدل حاصل بود و نیز شیخ اسماعیل بپایه شیخ نظام از بنده گان خدمت شیخ خانو
گواهی داشت. در سال هشتاد و نود و پنجاه و پنج حین آن استراحت فرمود. رحمة الله علیه

شیخ ختمیارالدین حشتی

نام گرامی اول ختمیار خان بود. چون بساعت سبغت زیارت مرقد بابر گشت حضرت
خواجه بزرگ میسر آمد. و در آستانه عالی معتکف ماند. بعد از یک چند بشارت و
نشارت حضرت خواجه بزرگ متوجه به ناز و نزل شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد
به دید که شیخ بر فراز چارپایه سرنگون و محزون نشسته است. چون انجمنین مشاهده کرد
در دل اندیشید که هر آنکس که بحال خود مبتلا باشد به حمایت و مراقبت دیگران چگونه
خواهد پرداخت. شیخ به نور باطن و قوت مکاشفه سر برآمد و فرمود: بیا و نیک بیا
که فرستاده حضرت خدیو شرب حشت حضرت خواجه بزرگ بوده. بحال با بانی
بیجا و معرض توقف مفاسد. شیخ ختمیارالدین بتسباه انجمنی از خود برفت باندک
نظر عطف و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و مسلمان حق گردید. و بعد
اسمعیل کمال تربیت حال خرقه خلافت کسندار شاد و اجازت از حضرت
شیخ نظام گرفته اعراس از رخصت دریافت و بطن مالوف که در حوالی کاپی بود مسافر
کرده در سال یک هزار و دوازده بر حمت حق پیوست.

شاه اعلیٰ حشتی پانی پتی

صاحب راج اعلیٰ و مراتب برتر بود. و خرقه خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین و
و هم از شیخ نظام نازولی خرقه و خلافت صیافت.
نظامش پیر و هم پدرش نظام است نظام دو جهان بزرگ تمام است

رفیع الله دیا مولف سیر الاقطب کتابے از ملفوظات و منقولات کے موسوم بہ جلالہ علیہ
جمع نمودہ است۔ نام گرامی اُو عبد السلام بود و از خدمت شیخ نطن نام نارنولی ^{علیہ}
چشتی موسوم شد یگویند کہ اُو بحوالی خطیرہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی درون
حجر و محکف بود بیک ناگاہ سپیکر شیخ جمال نارنولی پدید آمد و گفت کہ حصہ باطن تو
محفوظ ہستہ ام در نارنول بسیار دریاب بہ مانند شاہ اعلیٰ و حالت کس کرد
بمخروی بہ نارنول رسید و نہیض صوری و معنوی ہر آنچہ تقدیرش بود دریافت از
شاہ و پس پوزندہ شاہ منور شاہ نور۔ آمایش پدر رحمت حق پیوستہ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ بمعین چشتی نارنولی

برادر و مرشد شیخ نطن نام است حسن داشت اجازت ہم دار و نہ خواجگی نام فقیر نے ریاد
صوفی بہفت از مردیان خدمت اُو است۔ و دیگران از خوان نعتش بہرا گرفتہ و
تازہ و حلاوتی اندازہ یافتہ اند۔ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ کمال الدین حسین بن حسن الداجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش پیش داشت از خدمت شیخ ابراہیم الکتاب کمالات صوفی معنوی
منورہ خرقہ حسن داشت و اُو اسلیفہ شیخ عبد العزیز ناگوری است و او ضلیفہ
شیخ فرید الدین ناگوریست و اُو از احفاد و خلفائے شیخ حمید الدین الی است
قدس اللہ اسرارہم۔ بر سنجہ کہ خالد از نثر او معینہ است۔ تفسیر زبیدی کہ جامع
فراوان نکات و وجہ تفاسیر است و اصول الزارہ مذکرہ ابراہیم شمل بر بیان گذارن
حوال و نساب شاخ چشتیہ معینہ تصنیف او است۔ و در احوال خوشن بین
بر نگاشتنہ گذارن کمترین مریدان خواجہ ہرگ معین الودیا است۔ اما از غیب و مخفیہ

مولانا عالم کابلی در تذکره خود آورده که من در اجیمیر شیخ عبدالحق بن شیخ ابو الفتح
را که نسیه خواجه معروف بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق این نسب
فرمودید که کاتب ما به چهار واسطه به شیخ حمید الدین سولی میرسد +

مولف

کسیکه شیخ کمال الدین از اولاد معین الاولاد است خواجه بزرگ معین الاولاد است
شاید از شخصیت بوده باشد که از اولاد پاک خواجه بزرگ هم می باشد شیخ کمال الدین
شیخ احمد بود که حلقه شریف حضرت نجم الدین بن قیام الدین بابر بال است و
یکمین جراح است تجنیس و توحید نام مسکه گزارش در برگرفته باشد اما شیخ کمال الدین
را که از مریدان شیخ ابراهیم در سلسله خلافت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی السواد
ناگوری نوشته اند حق اولاد و هم شیخ حمید الدین صوفی السواد است و این گزارش به سستی عمل است چنانکه
مولانا عالم کابلی در تذکره خود اولاد و نسیه را در شاخه اولاد و اخلا و خواجه تارکین شیخ حمید بن معروض
تقدیم می پیوند و کذا فی مناقب الحبيب - کمال الدین بن شیخ عبدالحق
بن شیخ ابو الفتح بن خواجه معروف بن خواجه محمد دوم حسین بن شیخ خالد بن شیخ

سلسله قائم - پیران اشارت است به شیخ خالد که سلسله نسب او تا خواجه تارکین چهار واسطه دارد و شیخ

خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجه تارکین ۱۲ منه

بنده قائم و زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد نسیه خواجه بزرگ معین الاولاد و شیخ کمال الدین بن خالد
بعد کثیر است زیرا که شیخ کمال الدین خالد گوری به چهار واسطه از اولاد مخدوم حسین ناگوری است و
شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجیری به حصرا بعد مخدوم حسین ناگوری بوده باشد چنانچه شیخ تاج الدین
بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجیری می صحبت مخدوم حسین ناگوری بود و تاج الدین بایزید بن شهاب الدین بن
شیخ کمال الدین احمد اجیری داشت اند ۱۲ منه

نظام الدین بن شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین معنی السوالی ناگوری سرالہ اسلام

شیخ سعید میا جشتی

صاحب حال مرد با کمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبہ داشت نسبت اوت او بہ شیخ
نظام مارنولی بواسطہ شاہ اعلا جشتی مذکور است وفات او در سال ۸۵۷ ہجری قمری
رقم نموده اند۔

خواجہ ضیا بخشی

در بلاون بود و در زاوخی مول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت سلک سلوک و عشرہ مشورہ
و کلیات و جزویات و طوطی نامہ از ان او یادگار است۔ آوردہ اند کہ مکہ بہ شیخ
فرید است کہ نمبرہ حسنلیفہ سلطان است ارکین شیخ حمید الدین ناگوری است۔ وفات
در سال ۸۵۷ ہجری قمری و یک رقم نموده اند۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

بہار

در تذکرہ استان عالی مبنائے دارالخیر جمیر اثبات قدیم

ملک اچوتانہ از تسلیم دوم و خطا جمیر نادت اچوتانہ معروف و مشہور است در آغاز
آبادی نے جمیر با سہ مختلف موسوم بود جمیر حیدرگ و آدمیر و آجیا نگر و جلو پور بانی جمیر
اچپال بودہ است کہ چوپانے کو سفندان میگردانستہ آجانیکہ طرح تعمیر

اختیار کرده بودند۔ وہ کہہ است کہ نبال حبیب پال شہرت دارد۔ بعد آن بہمدراجگان
ہندوستان در دامن کوٹھلی آبادی شہر استقرار یافت۔ آنادریولا جاکو آبادی ست تعمیر
و تدبیر جنس منورہ حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء توقیر و ترمین فہست مریو فیو
مترقی گشت باخصوص دیو شخص مر بازار و دروازہ مانے منیع ایشان دکل شاہی
والیوان و اطواق امرادعیان سلطنت دلدک زمان بطراز و لفریب اطوار
مطبوع بحکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی درست توہار معور و ہوار گشت۔ صہ فانی تازہ و دوق
شے اندازہ محسوس شہر از دعت را گردید و بحال کہ زمان فرمانرواہی و حکومت دولت
برطانیہ است جلوہ و گرنظرے در آید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا
شارع و بلع و غچہ و دلکشاد کارخانہ جات کاسکہ بنجار و راہ آہن و منج و مخزن آب
و دیگر اسباب صنعت و حرفت کہ کارنامہ طلسم حیرت ہایگفت در دیدہ دیدہ و دان
دقیقہ یاب خیرگی مے آرد و دل لظن ارگیان پاکیزہ نظر از جامے رہاید صاحب
اخبار الاخیار میفرماید کہ اولاً در ملک ہندوستان برہم کوہ کہ دیوار بنا کردہ کٹھلی
بود کہ در زمان حال بہت لہ تاراکٹھ معروف است +

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب خبار الاخیار فرمودہ است کہ مخدوم شیخ حسین
ناگوری کہ ولی کامل و متراز عصر بود و بچند واسطہ سلسلہ نسب پائش حضرت
خواجہ جمیع الدین معروف بہ سلطان التارکین ناگوری تہی میشود۔ دآن زمان کہ
دور طوائف الملوک بود و از غلبہ بیکیر پستان در نواحی دارالخیراجیر مدہنت و ستی
اسلام دست داد و کفر غالب شدہ سالہا در حفاظت و محاورت قبر شریف حضرت
خواجہ حسین علی الاولیاء ارگردانید و آلتساب بصلاح مال بہت آورد۔ و از مذکورہ

سلطان بانڈ برسم ہایا و فتوح باورسانیدہ بود۔ قبلہ عالی تعمیر کرد کہ هنوز بر مزار یادگار است
 و انیمہ معمورہ کہ بر سر مزار دیدہ میشود سال ہشتصد و پنجاہ و نہ با ختام رسید
 بود۔ و بعد آن تمقیط سماء و شبک نقرہ و پنجرہ چوبین کہ نقش و نگار صد و ہشتاد
 و ست نمودہ اند بہر زمیں و قرن ستراد گردید۔ و وزیر مان ہلف کہ پنجرہ چوبین و شبک
 در گرد مزار شریف کہنہ و شکست خوردہ بود بحال برگردن از حضرت خواجہ حسین
 اجمیری بنیر حضرت خواجہ معین الاولیاء موجود است۔ و نقش و نگار طلاء کہ برد
 دیوار قبلہ شریف بکار آورده اند نتیجہ اولوالعزمی حضرت خواجہ حسین اجمیری است کہ از

ابیات منقوش ظہر و باہر است۔ ابیات

خواجہ خواجگان حسین الدین	اشرف اولیائے روی زمین
در جمال و کمال آن چہ سخن	این بسین بود بحسن حسین
مطالعہ وصفات او گفتم	در عبادت بود چو در ثنمین
اے متقبل گاہ اہل یقین	بر درت مہر ماہ سودہ حسین
خادمان درت ہمہ رضوان	در صفار و ضلالت چو ظہیرین
زہرہ خاک او عبیر سرشت	قطرہ آب او چو ماء معین
جانشین حسین خواجہ حسین	بہر نفاشی بہ گفت چننین
کہ شود رنگ تازہ کہنہ ز نو	قبلہ خواجہ معین الدین

گویند کہ پیش از چند سال کہ تجدید نقش و نگار کردہ بودند در ابیات مذکور تحریف نمودہ
 آتا بنظر ثبوت ابیات مذکورہ بالا نسخہ حسن السیر مولفہ منشی اکبر جہان گواہ عدل است
 کہ مولف معز ابیات مذکور چشم خود دیدہ و درج نسخہ مسطورہ نمودہ بود۔ . . . جانب
 مشرق۔ بمصق بدیوار قبلہ شریف والان عج شناد خوش طرح ساختہ جہان آما بیگم بنت
 شاد جہان است۔ فرش الان ہار سنگ بوستگون و دیوار و دراز سنگ مرمر بدیوار غایت

لطیف و منزله تراست باقی آن جمیله عظیمه بود که محتاج شرح و بیان نیست او صاحب لقب بیف بوده است۔ مونس الاولیاء و ذکر حضرت حاجه بزرگ معین الاولیا جمع نموده و بحال شوق در آخر آن ولوله محبت صومعه ارادت خود بشرح ببط و ضبط تحریر آورده و نسبت خود به روحانیت حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بشرف بیعت حضرت خواجه معین الدین رابع نیره حضرت خواجه معین الاولیا مشرف بوده و بسمت دکن پیوسته بدیوار روضه شریفه جانب شرق قبه حضرت نبی حافظ جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت محترمه موجود که در زمان طفولی وفات یافتند و نیز بصوب دکن بمقت به دیوار قبه بیعت گنبد خور و حور النساء بیگم بنت شاه جهان بادشاه است که بزمان عوام نام چندی بیگم شهرت دارد و مزارات هر دو اهل بیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا اندرون قبه شریف حجره سیمین می آید که با خرمنی از مزار سنیض آثار نمودار اند و تخته سیتی و پاییه ثبوت رسیده۔ بجانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجد است که سبب جهانگیری اشتها دارد اما متحقق است که در آن زمان که پیکر پستان تاخت آورده بر اجمیر متصدیه شده بودند۔ سلطان مانڈو حمله دلیرانه بکار آورده بنای اسلام تحکم کرد و سیمین مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که بادشاه جهانگیر هم چیزی ترمیم و تجدید کرده باشد و نیز لاهم و نجبا صذرل سفید می نمایند و از نجفیت صبرندل خانه معروف است۔ و پیش صحن مسجد بمجا فوسط مسجد مذکور احاطه کوچک از سنگ سفید جانب شرق نمودار است که درون احاطه و قضائے آن مرتد نامے مطهر مقدس حضرت شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و از واج و اقربائے آن از سنگ سفید صلا و لا ینڈ و متصل بدیوار صندل خانه سمت شمال مزار حضرت فریح الدین بایزید خور دو مستورات صاحبان متحقق است و بر سر تمبر شاهانے یا سمن آنچینان بنجوم

کہ فضلے آن بصوت سب سبز شایستہ گلدار و

و جانب پائین قبة حضرت بی بی حافظ جمال و پہلوئے دروازہ پانداز مہجراست
 از سنگ سفید کہ درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجه معین الدین خود و حضرت
 خواجه سیام الدین بربریال مہر شیدا لکھ مرچ آنام و زیارت گاہ عوام است و نیز
 جانب پائین قبة عالی احاطہ از سنگ سفید است کہ ادر احاطہ نور گویند محمود است
 بدور دروازہ یکے کہ سمت جنوب است۔ پانداز دروازہ نام دارد و دیگرے کہ سمت
 مغرب است۔ بہ یکے دروازہ و شتی دروازہ و پیش دروازہ پانداز صحن وسیع از سنگ
 نمودار است و شجرہ ترہندی و نمونہ سیری کہ گل آن بی اقصی الغایت لطیف و خوشبو
 باشد و فضیلتی صحن بقدر سائبان فائدہ میرساند +

و بخط انتہای صحن کو سمت دکن والان رسید کہ از سنگ سفید است بطبع و
 دلکش۔ وہ والان کرناٹک محنت بنائے آن برج من عقیبت دریں کرناٹک
 از شاہ عالم بادشاہ بخط ابیہ الہند ممتاز بود وال است۔ چنانکہ از قطعات
 طایبات کہ بر پوے والان کتبید اند متحقق میشود۔ ابیات

در حضور خواجه ہر دو جہان	آن معین الدین شہ شایستہ
چون امیر الہند کان عیال داد	بحر جود و آسمان اعتقاد
یعنی آن نواب والا مرتب	نام والا جاہ عالی منزلت
کا مران ملک کرناٹک بود	بندہ خاص خد لب تشک بود
از خلوص نیت و صدق عقیق	بنا نہادہ کرسی جائے لطیف
تجلیائند مردم اندرین	موجب برکات باشد یقین
سال تعمیرش دل کرد طلب	و جد در خود کرد واکر دلب
سال تاجشین مجور این دعا	بادوام قدامت این فرخ بہنا

از جلو شاہ پنج وی طلب شد مرتب در میر پاک جب

دیس پشت والاں کرنا تک پشتہ عوض جھالہ۔ و در گوشہ جنوب و مشرق مقبرہ
میر شاہ قلی خان است کہ از امرائے نامدار بود و صوبہ داری اجمیر کا و تعلق داشتہ در
پہلوئے والاں کرنا تک بہمت مخب بر فراز پشتہ عوض جھالہ مرتب پاک حضرت
خواجہ ضیاء الدین ابوسعید بن خواجہ بزرگ معین الاولیا۔ و در یامین آن مزار
فرزند لبند سید مجید الدین مشہدی عم حسین خنک سوار است مسجد شاہجہانی
بہمت مخب از قہ عالی و دروازہ ہشتی واقع است۔ نہی شان رسیع و پایہ منج و صفہ
و سیح کہ در اقصا ہے ہند نظیر خود دارد۔ از محن و کرسی و سقفت و ستون و درہم
مرزبان سنگ نایاب است۔ استحکام ستون ہا بہر استقامت آئین ^{و پان} سیرین اسلام زبان
ساطع۔ و خم ہر ہا ہر اقامت صلوٰۃ و رکوع و سجود و بارانیا از گواہ عدل و دلیل
قاطع رفعت و فراز سقفت آیت است از علو پایہ واقف و خیرات و ثبات قف
و پایہ منبر کہ در پہلوئے محراب در وسط بنا کردہ اند۔ اسحق قطرہ الحقیقہ است کہ از حنیض
عالم اسفل با وج یقین و معراج حق لیتین میرساند۔ غیر اینہم در شب ماہ کہ شعاع انجم
و ماہتاب و زمانہ زبان شمع و چراغ جبلا و ضیائے سنگ فرش معارض
مقابلے شود و نظر ارہ کریمک شب تاب تماشا ہے چراغان حاصل جو بار یا و میدہ
گوئے کہ ملتزم انوار انوار امواج تجلیات بریزند۔ سبحان اللہ نقاشانہ کہ ہر
تختہ سنگ درہم فا جبلا همچون قلب ہومن از عیوب و قبح و داغ و سواد مطلقاً
ممتزج اور طنا ہر و باطن مثل مشرب و مویان صاف طہینت منرا و مہمہ فا گیا ہر تختہ
سنگ از ذکر و قوت قلبی اجتہاد و اکتساب نمودہ است۔ و مرتبہ معرفت رسیدہ و
از حیث است کہ روشنی چراغ پیش او پس پشت تختہ سنگ ہو ہو و من و من
و معلوم میشود۔ بلیت

ز بس صفائی عمارت که در شایش
نگاه باز گردید از در و دیوار
کلیه سہامی کہ قصیدہ در باب تمام مسجد نوشتہ بود از و ابیات چند ثبت نمودہ شد

ابیات

و ادب حرمت اجیر فیض قدم
سر نوشت سکا نشن نیست خطا
زین محل فیض ہر حاجت کہ میخواہی خواہ
میتوان صد ست گلبست از یک گستا
مسجدے کان کعبہ ثانیست تا رخس بود
کعبہ حاجات دنیا مسجد شاہ جہان
و نیز دیگر ماوہ تاریخ نیست

قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہ جہان

و ابیات کہ بر پیشانی درامے مسجد نوشتہ اند از مہم شہار ذیل بطریق اتحسان
گرفتہ شد ابیات

بہ فرمودہ سایہ کردگار
چو کرد این بہار اقصا استوار
نوشتند تا خیش اہل یقین
بنائے شہنشاہ دئے زمین

عقب مسجد شاہ جہانی مقبرہ حضرت خواجہ حسین اجیری و در حوالے آن بن فرخاندان
صاحب سجادہ معین و مقرر است و تعمیر قبہ حضرت خواجہ حسین بے کم و کاست
مانند قبہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاست۔ اما آنقدر زیبا نش و نگارش ندارد
بانی قبہ شاہ جہان بادشاہ بود کہ در زمان تعمیر مسجد شاہ جہانی قبہ مذکور ہم در سال
یکہزار و چہل و ہفت با تمام رسیدہ بود بر سر لوح سنگ در قبہ شریف طبع تاریخ منقوش است

قطرہ

شد از توجہ باد و مرشد معین
بنائے مقبرہ باصفائے خواجہ حسین
شہنشد و سرا خواجہ معین الدین
بلفظ مغر شدہ سال خاتمیت این
و کس پشت قبہ مذکور بر پشتہ حوض جہالہ مکان خورش طراز و مطبوع و زیبا از رنگ

سفید معمره حضرت شیخ علماء الدین برادر علم ادواجہ حسین امیری فیروزہ و بجاہ
 حضرت خواجہ بزرگ حسین اللہیہ است کہ بزبان حیات او بدیوانخانہ شہرت داشت
 و بعد وفات مدفن و مضعج او گردید۔ و از بخت که شانزدہ ستون دارد۔ بزربان عوام
 بنام سولہ تہمتہ سہواست۔ و تا یخ سال تعمیر بر سر محرابش قزوینہ منقوش کرده اند نسبتاً

قطعه

بنائے مقبرہ نہاد شیخ علماء الدین کہ باد عاقبت او خیر ارزانی
 جوار مرتد آن شاہباز عرش نشین کریر شہیر او بیض مسلمان
 چو کار در پے اتمام سال رفت فرد بگفت جنو متب بخوان با سانی
 در سیم شترق از منزل آشناء و مطبخ مکان وسیع و پائدار متعلق بہ بلترمان سنگا
 عالی است کہ در زمان حال بد قنولیت اوقاف عسلا قہ دارد۔ اما در آن آیام کہ سلطان
 محمود پنج دروازے جمعیہ یوایے اسلام ہا فراشت و حکمت افر از میان برخاستہ بود
 حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان و تدبیر تلحقین اہالی و مالی و مالی اسلام
 اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجتہد شیبانی رحمہ اللہ علیہ۔ و دیگر بزرگان بن شاگرد
 او بود و مکان مذکور بہرست نہ و دگاہ صالحی و فقر امتیاز و مخصوص بود و نیولاجیکہ
 مسجد اکبر است و پہلوے خانقہ منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود۔ و در
 فضائے محن نفت ارخانہ علم فوجہ حضرت شیخ مغر اللہ قیام داشتند۔ و در
 حجرات پیرامون محن چراغ طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانہ کہ
 احوال بجائے آن سماع خانہ نواب سر آسا نجاہ مہمور شدہ است منزل مدبر
 و حضرت شیخ بہ علوشان درس میگفت و بہین وجہ کہ در آنجا جماعت طلباء و علما
 درس میگرفت منزل مذکور بہ جماعت خانہ ہنوز معروف و مشہور بودہ است +
 و بیرون حصن حصین آستانہ عالی جانب بہ شرق متصل بدرواہ چترکی گانیست کہ

بر زمان عوام لیا باو شاہی تخت دار و آن جانبست کہ در پہلوئے آنخانہ شیخ
داینال بود۔ اذ لک پور بپورہ است مرید باجہ حاکم شدہ بود کہ سلسلہ
بواسطہ شیخ انجی سلج سلطان لیا شیخ لطف ام لاو لیا میرد و بہت آنکہ شیخ
داینال را برو حاجت خواجہ بزرگ معین الاولیا ارادت بہت خاص بود تا مدت
در از مجب اورت استن علی گزینید در درجہ آستانہ عالی سکونت بہشت چنانچہ
از بیات ہندی کہ مقالہ است بوضوح مے پویدہ ابیات

جگ جگ عمر جو حضرت خواجہ حضرت رسول کریم لاجے
داینال جو پگھٹ کنیان حضرت خضر بہت بیج شہ دنیا
و دران زمان کہ اکبر شاہ بادشاہ دہلی در سال ہفتہ ثلثم جلوس باجمیر دوم
آمد۔ یکے از حرم محترم اوران زمان دولت ملاوت و وقت انکشاف صبح
سعادت نزدیک رسیدہ بود و تھانقل و حرکت نہ داشت نہ از انظر حصول خیر و برکت در خانہ
شیخ داینال کہ از اعز مستکفان طہا ہر منتہا باطن روضہ شریف بقعہ نبیف بود گذار
بود و وجہ آنکہ مولہ شاہزادہ بخانہ شیخ داینال بطور پیوستہ نام شاہزادہ بہ شیخ داینال ہنما
کرد و بہت آنکہ خانہ شیخ برائے علمہ فوسلہ حرم شاہی کفایت مے کرد۔ و از لک مان و اطاق
نوبہ بر خاں شیخ بنیاد کردند۔ گویند کہ بعد از آنکہ حرم بادشاہ از وضع حمل و سکون لازمی بہتر
وارحہ یافتہ مراجعت نمود منزل مذکور بطریق ایفاء انعام بہ شیخ داینال تفویض کردند
تا آنکہ شیخ مغر اللہ در صرحیات برو قبضہ القوت دست داشت۔ پس از آنحال شیخ مذکور
برخانہ و رواقی مجاور اربعہ گشتند۔ اما بزعم مولف متقابل حضرت مجاوران از نہجت
بودہ ہا کہ بعد وفات شیخ از روضہ او دور و را اخیر اجیر کسے نہ بود۔ و او در حالت تجرید و گذشت
اصل مے از لک او متیقن بودہ است لہذا صنفی از جماعت مجاوران کہ بوکالت انرا
لک او بہت بار داشتند بشرط آنکہ اگر بچکس از روضہ شیخ پیاد آید تر کہ شیخ باو مسترد نہ نمایند

رواق و سازیراق شیخ در تبض و تصب آورند هنوز از خانه شیخ در اوقاشی نشان باقی است
 و بودن شیخ در مینال در اجیر از منشاء ابیات و کلام قوم شد بوجو احسن ظاهر و مبرهن اسفند از
 مقابل سنجیت مات شیخ و تولد شاهزاده مینال تا بیست و پیوسته که شیخ دانیال بعد از
 تولد نواده گلشن قیسال شاهزاده دانیال تا بیست چهار دهال در صمد حیات کار فرمای بود
 چنانچه سال ولادت شاهزاده نهمصد و هشتاد و سال وفات شیخ نهمصد و نود و چهار مرتضی
 و در مقدمه تصدیق لادش شاهزاده طبقات اکبری و اکبرنامه در باب تفصیل احوال شیخ دانیال
 نسخی معارج الالبیت مخزنیت الاصفیا گواه عدل است بعضی محب اوران که نسب آباء و اجداد
 خود بحضرت شیخ منسوب نمایند محول به جرافت این گزارش بهر درستی متحمل نیست حساب
 طبقا اکبری و جامع اوراق اکبرنامه شیخ دانیال را از ذیل در و پستان و مختلفان لا شسته است
 نه از خیل محب اوران آشنائی در بی مقام و اگر نظر حصول و اب ارادت شیخ دانیال المفظها
 میا و کشف خیس عجب نبود بجهت آنکه شیخ مغر الله عمر و دوازده ساله نوازش انعام حضرت خواجه
 بزرگ معین الاولیاء گورانی و در زمان اعتکاف و کتابت جوار استنان عالی قیام داشتند
 بزبان عبرت و محاورات عجم و عرب و کس را گویند که خصوصیت هماسگی اعتبار و شسته باشد و نمی
 بترتبه غایت شست و زبون است که بعضی بوجه تخمین تلفظ و توحه حنی مجادرت غیر آنکه بهرافقت
 و محاربت سلاسل اسباب افتخار و تهنیت فرزند شیخ و نهال انانید لاجرم بطریق مقال مناسب است
 که از طبقا اکبری اکبرنامه که ولادت شاهزاده دانیال و او گرفته جز و اوراق نهال و شسته و کذا فی طبقات اکبری و قرائع شاهزاده
 جنس و چون ولادت با سعادت در منزل شیخ دانیال که از شش و دقت و صلاح و فلان
 سزا بزرگتر و قریب یافته شاهزاده خجسته قدم صاحب قیسال را دانیال نام نهادند و انتخاب
 از عبارت کتب معروفه و متنبیان و صمد سیف و معر مختلفان بقول قدسی دانیال نام که
 در صلاح و صلاح از ناصیه حال او می یافت عالی ساخته و انجا که شسته بودند
 و در تمام مردم استمانه عالی که به خاطر بیرونی معروف است در وسط تالاب بزرگ قبه کوچک است

کہ جس طرح پیرایہ تعبیر کنند گویند کہ جلال الدین اکبر بادشاہ از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک
چراغان بزرگ آورده و درون قبستہ کو نصب کرده بود و اللہ علم بالصدواب محافضہ مذکور
آباد خانہ بہت کہ عوام آب بیل گویند۔ زیر دیوار سبیل سمیت شمال قبر پاک شیخ ملک خاندوقی
الادبی است و بر سر قبر صلائے سنگ مرغ ہنوز باقیست و در فستک آباد خانہ چیتوڑ
وسیع تر است و بر انتہائے آن حجرات و مطبخ آشفخانہ واقع است و جانب ب از صحن چراغ
بر فراز صحن وسیع سماع خانہ بنا نموده اند کہ از نتائج حسن اعتقاد و وثوق لقیب و اب ہر اسماء
بہادر دیر نظام دکن بودہ است مکانیت یہاں منظر و دلکش و دلکش و عمارتیت بناجیت کم
و خوش طراز و مطبوع و صفائے آن از اجرام گنج نیست بلکہ ہر عمارت از سنگ رخ و سفید
مملکت و درہمین جا مجلس اعراض حضرت شیخ المشارق المفاہر حضرت خواجہ عثمان
و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا قدس ارواح ہم منعقد میشود تو فی سماع خانہ جانب گوشہ
شمال و مشرق دروازہ کوچک است کہ بغافتہ شریف حضرت صاحب سجادہ راہ وارد و
متصل بر عقب سماع خانہ جانب غرب بغافتہ مذکور است و آن جا نیست متبرک و مقدس
کہ غسل میت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا ہاںجا بتوقع آمدہ بود۔ و بحال مقام
منشدینی صاحب سجادہ مقرر است چنانچہ بذیل ذکر آئین عرس و آخر باب الشرح و بسط
مردم شد۔ و در حوالی رواق خانقاہ شریف بلزمان نمونستان صاحب سجادہ سکونت دارند۔
و درہمین دیوار صحن چراغ و قنادیک ہائے بزرگ ساختہ من خلص بودہ اند۔ اول کہ بجانب مغرب است
خیلے بزرگ است و جلال الدین اکبر شاہ بعد فتح چیتوڑ گزینیدہ ہوئے میر علماء الدولہ متخلص
یہ کافی قطعہ تاریخ مقصن بگزینیدن گیک بسیار خوش گفت۔

قطعہ

خسر و عہد محمد اکبر
دیگر روہین تن اثر درمیکر

شاہ دین پرورد جمشید سریر
ساختہ نمے شبہ پے فتح چیتوڑ

بهز تاریخ و س از عالم غیب
 دیگر چیست و کشتا شد کیسر
 جانمش برق دیگر خورداست که جهانگیر باد شاه سال یکصد و بیست و دو و مخلص نیست فوط عقید
 نذر گزاینده بود و بر فراز اول پنج شیرین بخت سبطی دعوت ایشان فر اگر گویند که بجز از نظر طعام
 دیگر شکم سیر گشته بودند ماده تاریخ نیست ع
 بنیابا دو اتم نعمت دیگر جهانگیری

اما بجهت است از زمانه و کثرت استعمال قلت حفاظت هر دو دیگها سمورت اندک است و نیز
 بیکار شده بودند تا در سال یکصد و دو صد و شصت و شش توفیق الهی رفیق حال کماله ربی اللہام
 ریاست گوالیبا گردید و او از سر نو تجدید پر داخته صلاح و فلاح دارین حاصل نمود میر حوا علی
 پیرزاده که در سکر تاریخ طبع آزمائی کرده نیست +

تطه تاریخ

صفت زر طلا مداری کرد و تجدید دیگر
 بادناشن جهان روشن به شل آفتاب
 بخت در مته اکی چندش نموده است تمام
 گفت تاقت سال تا غنیش جان شد فیضیا
 و در نیولانیز صرف لایست تطاب خوردنید جا بهادرین کن در ترسیم و تجدید هر دو دیگر
 کوشیده اند +

مغنی مسبا که در زمان س غیر آن اکثر غنسیا و در مخلص محبت نذر نیاز و بعضی بنظر نمود
 و نهانش در است تمام بخشن طعام دیگر زر کثیر صرف می کنند صرفه بخشی دیگر کلان قریب و نه
 و دیگر خور و از دوازده صد متجاوز نباشد چون طعام دیگر بخت نشود و بعد نماز و بعد بتقریری
 صاحب ام اهل استحقاق و رغارت کردن طعام بقت و بخت نمایند و بخاک گرم که از بخت
 می آید و بخت پادشاه میسازد و در آنوقت تا شانه خوبی نظر آید و از خان یقین قوم ترک یاد میدهند +
 بلند و دوازده که به داخل معروف است محاسن چنانچه سمعت شال شل محاسبه نمودار است
 و آغازین آن نتیجه غلبه است و سلطان محمود خلجی نوشته اند که هنگام فتح دیار راجه میر

بعد از آنکه شمس و ماه و ستارگان و قمر و کواکب و سیارات و اجرام و کائنات را مشاهده نمود و بعد از آنکه
زیارت نمود حضرت خواجہ بزرگ معین اللہ صاحب شرف کشف الغائبین و در آن روز دست بردارد
از تعلق قریب بہست پنج درود و دعا و دعا

و بہشت شمال بلند روانہ یک صحن کوچک است کہ بہشت شرق آن در یک خود بہر از چہ بزرگ
حضرت شیخ احمد خلیفہ مستند حضرت خواجہ بزرگ معین اللہ لیا آسودہ است
و تہجانبہ مسجد لکبری است بسیار وسیع و کثیر العمارات اما ہمہ خراب و ویران است شایانہ ذرا غم
است ہر چہ کہ با صلاح آباد آن صحن بلوغ نمایند الا سوزید ہر در قول رکان انیت کہ حجت
ویرانی و خرابی عمارت لکبری نتیجہ شستی اعمال و شستی اسلام است

و بہشت شمال صحن مذکور دروازہ نقارخانہ است کہ بہر آن نقارخانہ میزنند و بناے آن محل صحن ہر
شاہنشاہ آفاق شاہ جہان با و شاہ در سال کبیر و چہل و ہفت ثابت است و کتبہ پیشانی دروازہ است

کتبہ

بہر شاہ جہان بادشاہین پرور
زودہ طست کفر آفتاب دین کیسر
در برج شمال نفت ارخانہ خود است مبراہنتاے آن بنیہ صدر کہ دین و سیاہ و چہرہ اغان گنبد
نور و دار و دین جا حظ انتہاے آستانہ عالی است

نوکر تعمیر است

در بازار پیش بنیہ در گاہ تعمیر است بنیہ بزرگ و کثرتش طراز و فرش تعمیر کہ بناے آن تعمیر
حضرت سید محمد صاحب سید دہشین حضرت خواجہ بزرگ معین اللہ لیا بمعرض وقوع آمدہ بود و عجب مسجد
لمصق و بویاد مغربی مکان صاحب سجادہ موقوف است یادہ تاج منظوم کہ بہر محراب نقش نمودہ اند نہایت

تاریخ

اسے خوشا و در شہشاہ جہان آفاق گیر
دا کہ شاہ کچہ آمد زیب و رنگ نفع

خسرو عادل شهنشاه ولی واهی گزید
 هر کعبه باشد مسجد و محراب و منبر و کعبه
 خاصه آن مسجد که نویدیده اهل یقین
 جانشین قطب باقی معین الدین کز او
 رونق افروز گرامی سند پیران حشمت
 کرد بر پای عقبت بر آسای عالم
 حاشی الله به لطف او ملائک بگذرد
 بود ناجی در پیج تاریخ سال او خرد
 سترافرازد و در دیوار دینی مصطفی
 خطبه بخوانند از داللیل و اثبات
 قدوه از باب دین سید محمد محبت
 هر زمان هر وقت محسوب جاب کبریا
 زینت آرائی نگارین نقش ایوان بود
 بلکه هر عاصیان تو نسیم و فرمان نجا
 هر که پشت اندر و یک لحظه با ذکر خدا
 گفته گریست الفت در نیکو یا غیا
 قطعه دیگر

ساخت چون سید محمد بر حق
 گفت هاتف سال تاریخ بنا
 و محراب و منبری از گنبد است تعمیر آن از سنگ مرخ است فرش سنگین - عمارت وسیع و زیبا
 منظر است به وسط محراب سال تعمیر و کلمه طیبه نام باقی مسجد میا بانی منقوش است +
 و عقب آن توالتی است به نام حمام و در آن مسجد است تعمیر به حجر و گچ متفنگ گنبد دار
 صحن بیل در وسط محراب عمارت بیل بر لوح سنگ کنده اند - الله اکبر این مسجد را باقی ملک کردی
 بنی میان آنان نیزین عمارت راست کرده است از آجر و برانتهای بازار و جانب
 شرق قلعه کوچک است صاحب تخب التواریخ که تذکره طایفه حاکم الکبر شاه نموده همین است
 و حال بنام میگزین شهرت دارد بحجت آنکه در آن اقل صفت اولیای دولت انگلی قلعه کو
 بخرض محفوظ داشتن آلات ضرب و حرب مخصوص و عمل بود جاکه استحکم و پابدار و وسیع
 و متوار است +

و در پیلوئی ملی دروازه اندرون شهر مسجد است همه از سنگ مرخ بغایت طبع و هنر و تقو

آیا تحقیق بر سیده که از بنا گیت طرز تعمیر و رونق آن به عمارت شاه بهمانی مناسبت تمام دارد.

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال چله خست خواجه بزرگ

در پیلو دره که گیسوی آنما اگر سعادت بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که خست خواجه
بزرگ معین بجای او ایستاد و اجمیر پرتو در و درنگ ده بوهمین جادو شمع قناعت گوشه عاقبتی
داشت و توی سنگ بزرگ غاری شکل حجره نمودار است و در گوشه تنگ خار نهاده است
که آنرا به تخت نماز تکیه گیرند و در سال یکبار روی و هفت دولت شان مقدار با متثال حکم نواب
مهابت خان در دوران حصار استحکم بنا نهاده است و بر سر دره حصار چند اشعار نوشته
اشعار

بزمان شهر رفیع اهدر	حامی شمع و دین شهاب الدین
رونق عدل وجود داد چنان	که بستاند از فرمان وزمین
گشت الی صوئبه اجمیر	خانن ثان بعزت و تمکین
پاک دین پاک باز دولت خان	بود شفت دارا برسم امین
ساخته این مکان چله چشت	تا بود یادگار او بر زمین
سال تایخ طالع البی گفتا	سی و هفت و هزار بود سنین

اسحق جلے با فیض و برکت است و از اوقات شیوع آیین دین و اسلام یاد میدهد و بچله
خواجه صاحب موم است.

چله خواجه قطب صفا

در این چله که بنده خواجه صاحب اقع در شک سنگ بزرگ حصار دارد حضرت خواجه

قطب الاولیاداران را قیامت با کثر ایام سوس تنهانی بوده است طاعت پر فیض و خوش
آثار و طاعت و پشیمانی و خوشگوار و فیض آن تعمیر زیبا مسجد و کتبخانه آن بنام
مولانا شمس الدین خلیفه حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان رقم نموده اند شعر
از پی تاج سالش با نیک نژاد
داود پا سخ گو مورخ ذکر بهور مجید
در صحن زیرین بالائے صفه بزرگ در و جوار بند محمد شاه خان که از عمائد نواب امیر
محمد خان والی ٹوبہ بود فخر است۔ و بہت شرف مسجد خوش طرح عمرہ محمود خان باوگاہ
و بر لوح سنگ قطب تاج چنین نقش است قطبہ

بن کرد محمود عالی نگاہ مزار محمد شہ دین پناہ

ز تاج تعمیر گوید لطیف زبے مقبرہ مسجد و خانقاہ

از آغاز دوازدهم ماہ ربیع الاول ہر سال محرم حضرت خواجہ قطب الاولیاء درین پنجام
مقرر است و ہنوز چارہم محفل ختم عرس بمجمل حسین منعت میشود و بتایخ چارہم ہر ماہ بعد
نماز محفل سماع بسیار میکنند کہ بر زبان عوام حمد و صویں میشود است +

مالاب آنا ساگر

بنائے آن پیش از ہشت صد سال رقمورده اند در زمان حکومت راجا آنا لیکو او حاکم اجیر بود۔
بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغچہ و تعمیرات زیبا بنائے نمودہ اند۔ طرف تلاب
بسیار بزرگ است و پھناد کہ طولش تقریباً شصت درعہ و دور آن قریباً چہار میل باشد و بر
ساحل سمت گوشہ جنوب شرق دولت خانہ شاہجہان است کہ مکانات مصفا و رواق اطراف
مکلف از سنگ سفید دارد۔ و در فضائے عمارت مذکور باغ خوش و باغچہ دلکش دارد
حال باقیست

از نقش و نگار در دیوار کشیدہ آثار پیدا است حسن دید عجم را

چند سالار مسعود

بر تئسه تپه خود که برابر چله حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است بر فراز صفہ سنگ مرخ
گنبدیکہ چک بن بنمودہ اند و در توئے آن قبر حضرت شیخ موجود است بزمان عمام ہندی علیہ
سالار مسعود غازی شہتہ دارد اما این مقبرہ سالار مسعود است کہ غیر سالار مسعود غازی است و ظہیر
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء بود.

تعمیرات بیرون شہر جانب شرق

چند سالار مسعود

گویند کہ بیچ الدین شاہ مدار کہ مقبرہ پاک اور دکن پور است در زمان حیات بر سر کوہ اسحاق
بنام چله مشہور است چندے بریاضت عبادت گزرائیہ جانبیت نامہ وار و خشک کاشدات
و نباتات تک تک دیدے میشود بتایخ ہیچ ہم ہر سال مردمان و زنان شہر جمع مے آیند و یوم
مکہ رب نام میلہ مدار صاحب شہتہ دارد.

میو کا بج

پیش از چہ سال در زمان کہ لار و میو مدارت وزارت مالک ہند داشت بمقام درگاہ بدست
غیر علیہ ان زندانی گشتہ شدہ ہر گام و روجہ ہستہ تعمیر نہادہ بود جانبیت خوشنما و زیبا
و مقامیست پرفضا و منہا کہ نقش و نگار و سنگینی و تختہ بندی و رفعت و وسعت و
عمارت و آراستگی و آرائش مثال خود ندارد و در فناء مے آن لار بزرگ است کہ نہایت
نشا و ابی و گلبن و چین آراستہ و پرستہ و در خواہی آن دیمین پیاد و پس شش مناول عالی شان

نواح سموم المکان از ان راجحگان و اوابان به عمارات لغریب طراز مطبوع و انواع پسندیده
 بنا نموده اند که نو نهالان گشن بهرست قیبال و وارشان تخت و تاج و در زمان سردی و غیره
 بهرست تسلیم علوم معرفی و شانی فنون شاهی و شاه سواری و انقباب آداب آئین
 حکومت و حکمرانی درنخبا قیام و سکون دارند.

حوض شمسی معروف به بروج گنبد

از نیل و کسن که گشتنرا جبر بود و جهت آنکه ماده ترمیم طریقت لشت چشم فنی عام دارم
 بنا نمود آرام بنامند آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گردد
 محل حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ مرمر است و بهر جهت نفع عام
 میرساند.

مقبره عبداللہ خان

تعمیر خوش است و محکم که در بهر تمام مواج و دانش تعمیر یافت تا یخ بنا نیست سر و شمس
 ز سال بنایه شمس را و با بگفت و نمود علی گوشت دل چنان گویند که پیش از رجالی
 آن با جیب چمن نضا بود اما بحال بجای آن سنگ وسیع بنا نموده اند و سراسر عبداللہ
 پوره معروف است و این عبداللہ خان از سیدان باره بوده است و بزمانه فرخ سیر یادشاه
 به عهده وزارت و منصب نیز از پادشاهت متاز بوده است.

مقبره حسین علی خان

از بزرگان باقی نیست و بحال بصورت فرد و خانه مستعمل است و به دلایلی که از این فرنگیان
 استقامت دارند و این امر و مقبره در بعضی مقاصد میر عبدالوهاب میر عبدالعزیز

دیگر بزرگان ایشان علم و تدبیر حصص قیمت بوده اند و سلسله نشینان عیال محبت بر
میرسد۔ واللہ اعلم بالصواب *

تالابیلہ

در عقب تمام صد سال کہ آہن است سمیت شرق بنائے آن بزمائے حکومت راجہ بیلہ یو
نوشته اند۔ و بر دور آن از بسبیلہ صنم خانہ و معبد ہندو علامت باقیست۔ بآئینہ سلطان محمد
غزنوی و بعضی از سلاطین غور بانہدام محمدوی آہنہا پر داختمہ بودند۔ بادشاہ دہلی فی الدین بگم
کاخ چند دفینے ساحل آن تعمیر نموده بود۔ و محرفی بادشاہ مذکور بہ فقیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور بنگاشتہ اند۔

عیل گاہ

صحن وسیع و فراخ فراش آن از گنج و حصار آن رفیع و بلند اما اطاق در واقع ندارد۔
بجست عدم سایہ ساکنان و فصل تابستان ہش ہش فرش و تمازت آفتاب گہمی ہنگامہ عشرہ دراز

تعمیرات سمیت خجیب بیرون شہر

چلہ پڑے پیرضا

بلایے گویہ متصل بہ آبادی است۔ گویند کہ شخصے سوڈانام از بغداد باز آمد خشت آجر بنبرد
مظاہر کرد کہ از دیوار حصار آستان عالی حضرت غوث الاعظم قدس اللہ سرہ العزیز آوردہ است
چون زمان مرگ او نزدیک رسید بہیاران خود وصیت نمود کہ خشت مذکور پیوند دہن او نمایند
چنانچہ بعد وفات او بچہ پان کردند بعد مردن سالہا بعد سمیت بعد زمانہ در سالہا عمارت

به چله پیران پیر حروف گشت و بعد از آنکه شهرت گلی شد - نواب حبیب خان بنی مالی
 نوک بهرست جنوب الان وسیع بنا کرده و بعد آن میراضر علی که تولیت اوقاف چله
 به او متعلق بود قریب در مسجد و محسن است تان راست درست نمود و بزرگانی که اجماع در
 مرطوب بود به پنهان و گذارش نواب محمد میر خان بسایه خرج اوقاف چله بهار اوجه دولت
 سینده دایه گویا یک ده که ماکو پرده نام دارد بدین فرمود که هنوز بحال میرزا را
 بیازدهم هر ماه مجلس شمع برپا میشود و بر وزیران و هم پیران و پیرانی که عرس حضرت
 غوث الاعظم قدس الله سره العزیز مقرر است بائین خوب پیران و خوب حله احتتام
 پوشند در وقت شب کثرت چراغ و تماشای شب بسیار خوش است و در بند
 نجوم عام و ذوق حسادت محفل شمع و لبر و دلربایی میکنند در پهلوی چله خوش
 آب است که پیش از چند سال حضرت سرایه اوقاف چله دست نموده بودند و آن
 در ایام مبدی بکایه برزند

تاریخ تارکده

در متبستان بنده نوشته اند که کوچه که در پائین آن جمیع طایفه دارد معروف به بنی است
 و پیر بنی که وایل معنی عمر است و از بنی بود که بزبان سلف همیشه موسوم به آو میر بود
 و آو معنی کوه است گویند که از بنی قان اجداد چند سیک برادر بال مگر بود و در آن اوقات نام
 داشت که بانی تارکده بوده است - اما مولف ناظر اجستان که تحقیق حال و احوال خط
 را چو تان بسیار جانگاہی سعی نموده است میگوید که صاحب تعمیر تارکده حسیل
 چکو بود که پیش از حضرت صدال در دیار هند پایتخت سال و سروری داشت - قصد
 چون راجه پتھور از کتم عدم و منصفه مدوشت قدوم آورد و از تلامذ زمان خیر آگهی خواست
 و توسط ذوق قوت قبیل هر سال بخیر می و آگاهی سلامت سید خوارت که

بنائے استحکم و تنویر بر سر کوه ناک پهاؤ که در سکه کوه اربلی سمیت شمال از قلعه تا کله هاست
 تعمیر و ده تا متراست چندانکه سحر نموده شود بود و بنائے تعمیر بر آنقدر که در سنت نمیزند
 جائے نمیکرفت از پائے افتاد چون بدستوه آمدند و تنویر شدند ناگزیر ترقی استحکام و تنویر
 استقام قلعه تا کله هه که بجهت قلت حفاظت شکست خورده بود است تمام نمودند و
 اندک فرصت حصار و دیوار و برج دکیین گاه همپایه پاره کوه ساختند اما در زمان حال
 که دوران امن و عافیت است و شمیم غنور در پنج شاہین و شیر مست را با شبل خشکین بر ضیغ
 قرار داده اند نظر بر آن به دیوار و حصار و پادنا پائدار احتیاج ندارند و نوبت باینجا رسید
 که بروج و حصار آن بهوار کرده رواق و اطاق سبک کردند و منازل ایوان ساختند بیشتر
 جاها بجهت عدم مرمت و حفاظت منهدم و معدوم گشتند صاحب تانج فرشته و چهار
 گلشن آورده است که حضرت امیر حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاک او
 بواسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیہ السلام به علی مرتضیٰ کرم الله و نبتی میشود
 او زمان سلطان شهاب الدین غوری خداوند قشون اسلام بود چون سلطان شهاب الدین
 بر سر راجه پتھورا تاخت آورد و تاج و تخت را به بدبخت بجز رض و ال رسید و لواحقی حمیر و دست
 قدرت و نبض تصور او بیاید و دولت اسلام آمد امیر حسین و عمره مدینه الیه بن حسن
 بسیار از زن مروی به اسلام مشرف گشتند بالاخر و آوان حکومت قطب الدین ایبک الی حمیر
 بخلط شهرت از آنکه قطب الدین ایبک ازین که مندر با ط فناء بعالم بقا خرامید از انجمن
 جماعه راجه پتھوران که مخالفان در ول و سودای فساد و سرکشتند جمع آمدند و از سمت بل کله
 که بحال به سولپور معروف است در طاعت شب تاب بر حصار قلعه رسیده به یاری کنند و
 قطره چوبین درون قلعه دخل شدند سید امیر حسن که پیش ازین از چپ گونگی احوال آگهی داشت
 از شور و شغف و دارو گیر آنها تنبه شده سلاح جنگ بر دست کرده جماعه تسلیل که در حفاظت
 مامور بود آهنگ جدال قتال نمود و با آنکه جماعت قلیل داشت در اقصی الغایت بهمت جرات

شه سوار ملک نبی شاه بازنک دین قاتل کفر آن سید معین حسین
 منع جود و سخاوت کان فتوت الفت واقع مرتبه آن مبط نور معین
 سرور و جهان شکل کشائے یزدان مغر کون و مکان آن حکم دنیا و دین
 از پی تاریخ او کردم سوال از عقل محفل گفت جز تاریخ اواز خود سلطان دین
 در احاطه دوم قبریت که بر آن چادر سبز پوشند و گویند که در ته آن فرشت حضرت
 امیر حسین خون است و الله اعلم بالصواب و علاءه آن که مذکور بالا شد مسجد است خوشنما
 و مرفضا که در میان نظام دولت کشیده که جهت نشان غیر آگهی متولی درگاه ناگزیر فستاده
 با تمام مولوی مجید الدین صدداول تعمیر شده است و حوض آب در فستاده معین احاطه
 دوم بنا نموده که بزبان موسوم باران آب آستانه عالی اندران جمع می شود و چکاسه آید *

بلند دروازه

افضل عمارت است در سال نهصد و هفتاد و شصت با تمام اسمعیل تیلیخان که مقطع همیر
 بود در عهد جلال الدین محمد کبیر شاه با دوشاه با ختمام ریده - ارتفاع آن قریب بیست یک
 دره و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید که قطعه داده تاریخ منقوش
 کرده اند نیست قطعه

بعهد بادشاه آسمان قدر پناه ملک ملت ظل یزدان
 جلال الدین محمد کبیر شاه که در دره نگین ملک سلیمان
 بدین درگاه که همچو کعبه آمد سوادش عین نور و نور عریان
 نکلخ و کشت تاریخ اتمام اگر خواهد کسی یابد آسان

در احاطه سوم که در پائین بلند دروازه واقع است عمارت بخت از اطاق و مسجد و مرقد تک تک
 دیده میشود و بیرون احاطه آستانه عالی دو تا دیگ بنهنگ از ساخت مس که یکی از وفور عقیقه

سلطان نورالدین جهانگیر و دیگرے از ارادت و حسن خاص کلامی مدار المہام کو الیاء بطریق
ایفانہ گزارانیدہ بود برقرار و دیگران بزرگ نہادہ اند۔ در ماہ رجب از آغاز شانزدہم تا بیستم
زمان عرس محمود است۔ جمعے از فقر و غنایا بر سر کوہ جمع مے آیند و در شہر محفل سماع
برپا مے شود و بر سر صحن تالار بزرگ چادر کشیدہ بر شنی چراغان و کنول و فالوسن با طہریم
آراستہ و پیرکتہ مے نمایند۔ بالآخر بر در بیچہ ہم بعد از وقت زوال ختم تمام عرس میباش
کہ عوام قتل گویند و این اشارت است از اول مے رسم فاتحہ کہ معروف و مشہور دیار و مصلحت
دار عہد شالان ملی کہ دیہات بطریق وقف مرفوع نمودہ اند۔ اخراجات عرس و غیرہ از حاصل
آن بہم میرسانند و در سمت جنوب آستان عالی۔ احاطہ است کہ بہ گنج شہد شہادت وارد
محمود است بہر جا نیست پر فیض و مخزن نذر و اینہم یاران و شکر یان حضرت میران
حسین بودہ باشند کہ در امر حق کوشیدہ و بہ پایہ شہادت رسیدہ دیوار احاطہ بر حسن عفت
دیر خان کلان کا از عیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بودہ است لالت میکند چنانکہ
از کتب بنظر مضموم مے شود +

کتاب

در زمان شہ رفیع مکان	کہ بن از دبہ و راد ووران
آن شہنشاہ کہ ذات او آمد	باعث عدل و داد و امن لہان
شاہ گیتی پناہ نورالدین	بر جهان است سایہ نیروان
بانی این بنا مے لطف آئین	بایک سال او خر و گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان	کم نشان جنین ز دولت ان

مرحی لعل سلوک مکنان با و کہ حضرت سید میر حسین قدس اللہ سرہا عابد و زاہد و مولع و خلیفہ
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء است و نیز واسطہ خوشی دارد کہ نسبت عم او بحضرت
خواجہ بزرگ معین الاولیاء منسوب بود۔ اما حضرت میر سید حسین جفت نغمہ مست و نوران

بگذشت - جمعی که بر سر کوه تاراگلد در جوار استان عالی طرح اقامت دارند به همین از
سادات شمرند و دهاند - و خدمت آستانه عالی بایشان متعلق است و حصه کثیر از دیهات اوقاف
در وجه مددش دارند +

نور چشمه

در دامن کوه تاراگلد جائیست داب و موطرا - هوای آن در اقصای غایت مفرح قلب و مفتح
دماغ و مسکن ارواح است - گویند که در زمان سابق همین جا آبادی شهر بود که هنوز از در و دیوار شکسته
اشتر آن پدیدار است - در سال دهم از جلوس خود که سلطان نورالدین جهانگیر به شرف عقب و پیشی
مصرف شد مشاهده در آن مذکور که از بس خوشنما بود - ام فرمود که به عمارت خوب و مرغوب بنمایند
چنانچه مدتی که سال مسموم و لغریب در پیش نموند و هر چشمه که از دماغ کوه سار میریزد و حوض
بزرگ طرح داده - به فواره - آبشار و رونق تازه و لطافت اندازد و سترا در دند - بدین آن خاطر
با دوشاه بسیار مخطوط گشت و بالتر اتم هم نام خود که نورالدین است نور چشمه موسوم گردید و نیز
از تعمیرات بالا نقش و نگار و نشان در دیوار باقیست - ماده تاریخ که در سبک نظم کشیده بهر
تخته سنگ نقش کرده اند اینست +

تاریخ

لبند قبال شاه هفت کشور	که وصف او گنج بقدره
منه فرع خاندان شاه کبر	شهنشاه زمان شاه جهانگیر
دین سر چشمه چون آذر فیضش	روان شد آب و خاکش گشت کسیر
شهنشاه که دناش چشمه نور	شده آب بخت از چاشنی گیر
و هم سال از جلوس شاه غازی	بحکم بادشاه نیک تدبیر
طرح تاریخ آتاش رستم کرد	محل شاه نورالدین جهانگیر

در شب محل شاهی جانیست خوشگوار که هنوز به باغ نور چشمه موسوم است آمد زمان حال مجرب دخت
انبه و جامن که خاصیت نمین دیا را جبرین نسبت گلی بان دارد - و گرا از گلین و گلزار و ریحا
و سنباستان که لازمه باغ و بهار است اشے پیدا نیست *

چلہ بی بی حافظ جمال

متصل عمارت شاهی بر سر منقذ آب چشمه نذر در کوه واقع مقامیت مهیت جانیست
ہون کل کہ در دو نواح از آبادی این نشان ندارد و بیشہ حدت است کہ غیر از مردمان شیریشہ
دیگرے جاگزیدن نتواند ہے علوی شان بکیت کسی کہ در نچنین زاویتی نہائی از دیگرے
بیگانہ روستے مافتہ بہ عسرت و محنت لبر برد آورده اند کہ بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجہ
بزرگ معین الاولیاء تے درین جائے خاص تہا در گوشہ طاعت گنج ریاضت است
الکتاب خیر و برکت فرمود این جہت بنام بی بی چلہ معروف است بایع نور دوم
ہر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبہ انبوه کثیر حجم غصہ از زن و مرد تفریب
زیارت چلہ شریف جمعے آیند *

امیر تافان امیر ترغان شہدا

متصل چشمہ نور مائل سیمت مغرب بر سر کوهی کہ سطح ہموار دارد - توئی احاطہ تختہ جائے قدس
و در حوالی آن نشان قبور زیادہ دیدہ میشود کہ بہ گنج شہیدان تعبیر کنند جانیست جانیست
عظمت و ہموارہ آثار صراحت حسب لال ہموار بر سر نچنبہ خلق کثیر بطریق زیارت آید و
بر فردوز دوم ماہ رجب کہ یوم عرس زیارت چلہ صاحبزادی صاحبہ مقرر و مشہور است بجمہت
قربکان جمعے از ازراں و تماشائیان بتجر حصول ثواب و تماشای بعضے آگاہ دلاں
با خدا نیت قویام شہ گہ می ہنگامہ بر پا دارند گویند کہ ایشان سالار شہ اسلام بودند

در زمان حضرت حسین علیه السلام جام شهادت نوشیدند پیش از چندان شخصی که نوش
 کرد از سرزمین افغانستان به دست محب اوارات می کنند و بهجت آنکه خلیق و عزیز ^{است} و
 بسیار آن از علماء شهر و ساکنان بیات قسبر و جوار بقدر حاجت با و میرسانند و کارها
 نمایان کرده است یعنی در حوالی اوارات کاهه پخته از سر نو درست کرد و در الان و مسجد و حجره
 و در واز که بسیار است حکم و پادشاهان نمود و حوض عتیق و وسیع در جوار خطیره کنندید و گویند که در
 احیاناً کنندین حوض ظرف گلی مثل آفتاب و بسو بسو چو از قعر زمین برآمده بودند و فقیر ^{بافت}
 نیز ظرف مذکور را بچشم خود دیده و درش و نگار و ساخت لطافت خوبی و سنگینی برتر
 غایت مطبوع و خوش نما و نوزون است که مثل آن در زمان حال دیده نمیشود و بعضی مرقان ^{بافت}
 که این ظرف را به سکه طلا و نقره محمول بودند که از سر پای آن در تعمیر آن از لایق ^{بافت}
 بسیار ظاهر یعنی بکمال استی کمال است بخت آنکه قدر آخر اجاقیت برایش قرار بود و هم ^{بافت}
 و شمام آن غیر از فرام آوردن زر کثیر که نمیتوانست نظر بر آن انیمه کند و منت طلب
 و موقوف آمد از بضاعت غیبی و ده باشد *

سوت برج

متصل در محاذ چشمه نوزیر که متعلقه تاراگده واقع است بر زبان علمای بنام ^{بافت} و مصلحی که
 شهرت دارد و اصل حقیقت حال که پایش بخت رسیده نیست که راجه بالدیور را تصور بدوران
 حکومت خود بهجت بدین آب بالائی متعلقه تاراگده میلدر فوج و چرخ بزرگ در دوران
 بنامده ^{بافت} اما تا تمام رسید بحال خراب افتاده است و از منزل اول شروع علامت باقیست *

اندر کوٹ

انکسب تاریخ هند چنانکه متنبه می شود که پیش از چهارده سال راجه اندرسین بنامند و

او بی روی طریق بمسک کرد و بسیار تنگدست آنها را طرقات کشت آن تعمیر نمود آبادان
 زمان که راجه پتھور این مهمت خود و سلطان شهاب الدین غوری غلب آورده و مدحالی
 اجیت سلط یافته بهر بیت تجن آنها را سمار و نهند کم کرد و قریب بده هزار دین و مرد
 قوم هندو را مشرف به اسلام ساخت و صنم خانه بزرگ اگر بنام اژدهائی دین کا جمونی پره مشهور
 از تصادم خرابی و نهضت مام محفوظ داشتند به ترمیم مینار و محراب و تبر و قیغ مشال و سپهر صندل
 متمثل بجنانه خدا کرد و آیات صحیفه ناطق بر پارا کس سنگ نقش کرده در در
 محراب و در ایض نصب نمود و در روز جزا صیبه شوکت و هنر از عظمت با جماعه اهل اسلام و ادیان
 صلوات کرده دولت سجدات ابدی و سایر نعمت را سرمدی بدست آورد و کتب بهر محراب انبست
 بنا فی الصالحین و العشرین جمادى الآخر - سر خمسة وتسعين و خمسمائة و عبارت از این
 فی تواتر این کتب در این احوال الفضلة بتایخ ذال الحجة سنة وتسعين و خمسمائة
 و بعد از آنکه سکه و خطیب بنام سلطان شمس الدین اشجاشی شده بهر معموره و مستقیم را بنهنگ
 ساز سر نو بنا نمود و بطرز جدید بسیار است آنرا نظر اشبات و دارد صحنی تبلیغ یادگار سلف
 رضی نشد و سنگ ستون و محراب که نقش و نگار مطبوع و نادره کار بود و تعمیر بهر جدید
 بکار آورد و بجایایست اسب و مواقع پسندیده نصب نمود در در محراب راست -
 سوره انا فتحنا و محراب یار سوره انا تبارک و محراب وسط کتب بهر راجه و ذیل بخط
 طرقات علی نقوش است امر هذه العاجات السلطان الحادل العالم الاعظم و الخاقا
 الاعظم ملک الترتک شهنشاه الاعظم مالک کتاب الامم مولی ملوک العبر
 الترتک و العجم ظل الله فی العالم شمس النبیا و الدین نبی الاسلام و المسامین تاج
 الملوك و السلاطین قام مع الکفرة و الملحدين قاهر الظلمة و المشرکین تأسر
 الاسلام على العالم و الملتة الباهرة مالک البر و البحر سلطان المشرق
 الموعود من السلاطین المظفر علی الاعلاء المظفر التمش السلطانی معشر خلفه الله

ناصر امیر المومنین علی اللہ فی کل شانہ و اظہر فی کل ساعۃ زمانہ و الکتبہ فی
العشرین من سبوح الابرارین لوقہ قولیتہ احمد محمد الحارث +
اسحق جانیت وسیع و بزرگ و خوشنما و خوش طراز کہ مثل آن در قصہ عالم کمتر است
گویند بزبان حکومت جنمیان جماعت فقر کہ بفرقہ آزاد و بانوا مشہور است۔ مورد و مصد
خود و اقرار داد و مسمیٰ نجیب بادشاہ کہ سرگرد و ایشان بود کہ زر و عنایت و با حبانیت و
مرمت صنت نموده و ازین بخت تا بہ چہ سال و قصہ خود آورد۔ و بہمت فرد گاہ قہرا
کہ در زمان عرس حضرت خواجہ بزرگ معین لاولیا جوق جوق جمع مے آیند۔ محفوظ
و مخصوص کرد و باعث بار آنکہ زبان مکان عالم امکان بہ ریح الزوال است فقر آزاد و
محاورات خود۔ وجود و تہود عالم اسباب اکثر بد و نیک روز تعبیر کنند بحیث
(دہائی دن کی بادشاہت) (دہائی دن کا جھونپڑا) و ازین بخت است کہ دہائی دن کا
جھونپڑا نام نہا فہ۔ و بچنان و بگہان شہرت یافت و در سال یکہزار و نہ صد و نہ و نہ تہا
میر عمارت است انگلشیہ بنظر قیام و استحکام عمارت بصفت کہ کثیر دستہ شکست و بخت و بند
پیوند نموده شد +

اکان سیر عرا

سیکان

متصل بہ دیوار شہر در شکم کوہ چلہ ٹپے پیر واقع و سے آن عجاف دیوار شہر و درون کوہ خلا
بزرگ دارد۔ جائے شاداب و خیلے خنک است کہ فصل تابستان بہ کالائے رستان
احتیاج مے آفتہ۔ و در قرآن چشمہ آب است ابس لطیف و شیرین و خوش گوار کہ براہ جہرا
عملی در حوض مکی میرسد کہ در فناء آباد شہر جانب جنوب است و آن حوض السیت
بنامیت مطہر کہ از فوق تہابہ تحت پلہ خوشنما دارد و در اطراف آن عمارت است ابس خوش طح

فریبا۔ و نظریست بخلیت رونق و خوبی و مصفا۔ سوال تعمیر آن دروازہ صد چہل ہشت
بہرہ حکومت کرنیل کسن کہ مقطع اجیر بود رقم نموده اند۔

نذر ساری نعمت نجات بر گاہ خواجه برگ معین الیاریحۃ اللہ علیہ در خاتمہ کتاب

مرحبا شایسته تسلیم ہند	مرحبا با جمع تعظیم ہند
دار شریع نبی علم علی	خواجہ بہت الولی ہند الولی
آستان کعبہ دنیا و دین	خاک بہت سہ عین یقین
لے بہار باغ عرفان ہوئے تو	سنبل گلزار حق کیسوئے تو
جلوہ طور از رخ زیبائے تو	مطلع الانوار حق سیمائے تو
پاک صورت پاک باطن پاکہا	بندہ پیر در بندہ گر بندہ نوا
مایہ آرام جان الغمام تو	آئیہ تشکین دلہا نام تو
گرد تو گردم بیامان من	جلوہ نہ را در حریم جان من
الغیشا لے تاجدار ملک ہند	الغیشا لے شہر یار ملک ہند
بمدرت با آہ و نہر یاد آدم	وادخواہ دست بیاد آدم
مرشد و محمد من آتے اسن	خواجہ من شیخ من مولائے من
در تن من نیست جانم غیر تو	و گیرے را من ندیم غیر تو
کار مشکل خواری دستان غنی	میدھی ہم در دہم در مان کئی
گوش کن فریاد من یار دس	نیمت در عالم معینم جز تو کس

لے بندہ الولی اگر چاہدے شکوہ من تا دہائی بکند و حضرت حاجہ برگ ماہندہ الولی میگردند۔ حے کہ قبہ عرف عالم شہدا

باو شایا اثر مسام شد مرا
 خصم نفسم خوار می سازد مرا
 سایه کوهی تو می باید مرا
 آرزو دارم گل گزاف و چشت
 چشم بکشا حال زار را ببین
 عمر باگذشت در زاری مرا
 گر نه پروازی به روی حال من
 کیست جز تو کان مدوگامی کند
 بان تشن افل نیست یان کرم
 لطف کن لطفی شیه عالیجبت
 پیش این پسند ما را در فشار
 حیف بهشت گدازم جانم گر
 آفت گرد وجود پیکرم
 مژن ما خاک پاک کوهی نشست
 مهد جان از مهر تو معمور باد
 عرض حال خویش تن کرم تمام
 بگزار از عصیان و عصیان بگرد
 گر تو ننوازی که بنوازد مرا
 گلشن جنت چه کار آید مرا
 خوشش نمی آید مرا باغ بهشت
 گریه به خفت میار با بین
 تا بکجه بینی باین خواری مرا
 وای بر حال من احوال من
 بان مگر لطف شما یاری کند
 خوش نمی آید رشتانان کرم
 از ره لطف مکرم می رسد بنا
 تا توانی لطفش پاینده دار
 سر نه فرو آرم ته پلای دیگر
 همچنان بهشت بهوایت مدام
 عاقبت ما نیم و خاک کوهی نشست
 در و حیران از دل ما دور باد
 بر روانت صد درود و صلوات

فصل

قطعه تاریخ صنعت تخریب تصنیف مخلص بشر

مشهوره از من ذکر پیکر آویسا
 کاین حدیث دهم در نوشت
 چون بهر سال هر مدهم نجیب
 نغمه زن شد ببل باغ بهشت

مصرعه تخت جبر بخوان اثر
لجئے کما شد روان از نعل چشت
۱۳۸۳

دیگر از مصنف

منبت خدایا که درین تیره روزگار
بنمود راه حق گمراشت چنانچست
رفتم بسع شوق دران منزلی کز
نگرا معرفت تهر دیوار باغ چشت
چیدم گل حقائق و گلده ساق
گلده کز دست معطر باغ چشت
زان ماه که مستی عرفان فرو گزند
میخواستم باغ بکنج فراغ چشت
در آخر خار صلا و دهر مشرب غیب
سانی می وصال یکن در باغ چشت
۱۴۱۵

انتخاب افکار حمیدیان البوسعید رضا کفیل این ده عبد الوحید حبیب مکنونک

شیدند امام الدین
آفتاب پیر جاہ و جلال
نقره لعین خواجه حمید
صاحب علم و حلم و فضل و کمال
نعم نبود کار نام چشت
که بود زبیر نام اعمال
در سر فکر سال بود کفیل
منظریت در نفث تعین سال
۱۳۷۹

دیگر از کفیل

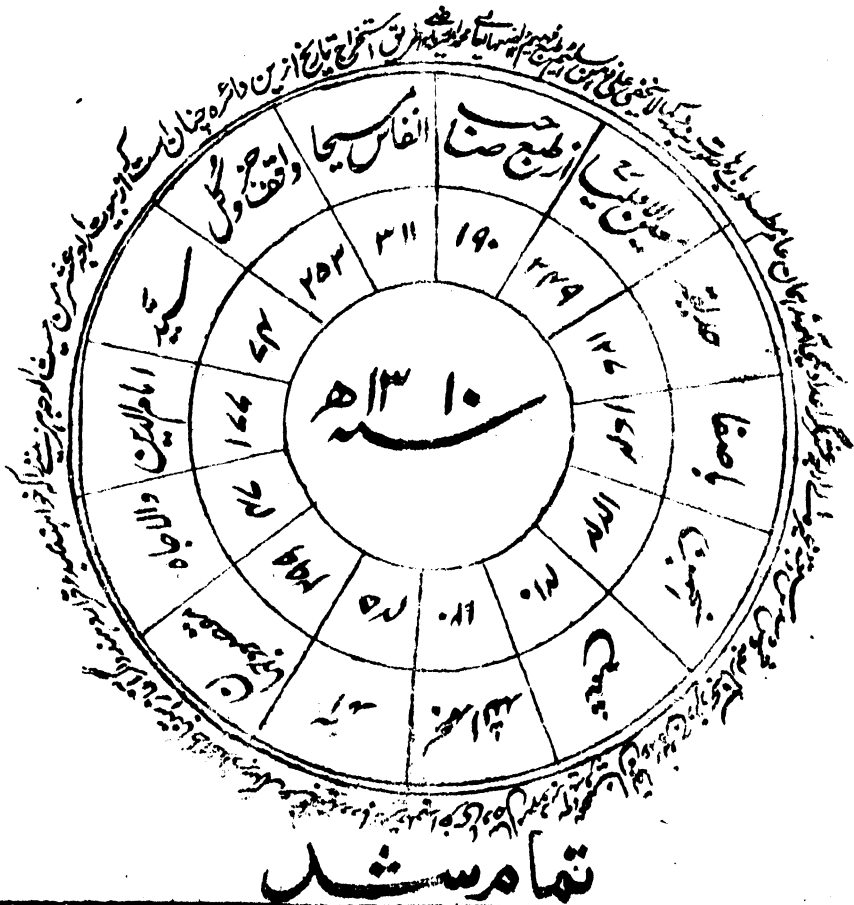
سیدت ادات امام الدین جن
نومال بخش خیر الوصل
زین اولاد شایسته شاه بنده
قدوه ارباب صدق و اتقا
جلوه نوداوار حسن معتال
صورت و معنی خاخصان خدا
در تلاش سال تا لیفش کفیل
یافت از نافذ سماع اولیا

دیگر اوفیل

نہیں ہر حسین شک و شبہ کہ ہو گا
 معین میں ملت کا جو پیر ہوشی ہو
 نبی کی اہست جہی ہندستان کے یارب
 کرم سے خواجہ ہند کی آبی پاشی ہو
 محمد آپ کی کھمی امام الدین صاحب نے
 مشام جان دل اس شاہ کا عنبر شستی ہو
 معین اللہ کیا ہے نام قدس اُن محمد کا
 سن تالیف پیدا کر دل عاصی شتی ہو
 کہا ماتے مژدہ وکیل پر مہی کو
 زرد طبع کس کے دور وازن نے دشتی ہو
 بکری صرغ ہمال عسری میں ام جبری میں
 آرا سم معین اللہ دلیا۔ مشورہ شستی ہو

۱۱ ۱۳۰۹ھ
۶۱۰۹

دائرۃ التاریخ



تمام شد

True Copy

Deputy Manager Court of wards. The book called *Mogin-
rut ulia* containing valuable historical information is to be
printed. The Durwan estate will pay Rs 70/- The Court
of wards Contingency Budget will be charged with Rs 50/-
In both cases the expenditure will be shown in "printing"
You will get Rs 45/- from the Durgah and Rs 50/- from
the District fund. For these two amounts you will
give receipt as follows: Received on account of printing
charges Rs The total amount of Rs 2.50 is to be paid
to Munshi Imamuddin and the four receipts
attached signed by him are to be recorded in the
Court of wards Office. When the book is printed he
should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of Wards 2 Copies
For Durwan estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sy. De Casuar
Assistant Commissioner
Ajmere

ترجمہ چھپی انگریزی مطبوعہ بالا

بنام ڈپٹی منیجر کورٹ آف واٹس

ایک کتاب موسوم بہ معین الادب لیا جو قابل تہ تائیدی حالات پر مبنی ہے۔
باقی ہے۔ پچھتر روپے جاگیر دیوان جی کو دئے جائیں اور ٹشٹ بجٹ کسٹ آف واٹس
سے پچاس روپے +

یہ خرچ بہم طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریعت سے لئے جائیں اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ فنڈ
ان ہر دو رقومات کے لئے رسید منب مضمون ذیل متب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے وصول ہوگا +

کل دو سو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو دئے جائیں اور ہر چار
رسید پر آئے دستخط کر اسکے دفتر کورٹ آف واٹس میں رکھنا چاہئے +

جب کتا بین چھپ جائیں تو حسب ذیل جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریعت کے واسطے ۱۰ - جلد

کورٹ آف واٹس کے لئے ۲ - جلد

جاگیر دیوان صاحب کے لئے ۲ - جلد

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لئے ۲ - جلد

۶ نومبر ۱۹۲۱ء عیسوی

دستخط

پستان اے۔ ایف ڈیٹیو۔ سی۔ ایم۔ جی۔ سی۔ آئی۔ اسی

کلکٹر اسٹنٹ کسٹرن خلع اجیر

صورته ما كتب الفاضل الامجد والكامل لا وحده والعلم
الذي لا يما لله احد مولانا مشتاق احمد الحشني الصابر
سبحه الله تعالى مقرظا على هذا الكتاب مبسطا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهدك يا رب على ان جعلتنا من امة افضل الانبياء والمرسلين صلوات الله تعالى
وسلامه عليه وعلى آله وصحبه اجمعين ه ونشكرك اللهم على ما انعمت علينا
بالانشاب في سلك خدام فخر الاولياء في العالمين امكم ائمتنا وسيدنا ساداتنا
خواجه معين المسلة والدين رضى الله تعالى عنه وارضاه عنا امين ه **ولعل**
فقد اطلعت على هذا الترميم العظيم والتصنيف الفخيم المقبول عند كافة
الصلحاء المسمى **بمعين الاولياء** فوجدته في كمال البلوغ وحسن البراعة
كالدر النظيم وفي نفائس المباني وعراش المعاني مفقود المثل وعديم السهم تفرج
قلوب العاشقين الحشنيين بادعائك مضامينها وتشريح صدقها لظهور البراهين
بمطالعة عباراتها قلله در حضرت المصنف حيث جهد غاية ما يكون حتى جاء كالد
المكون جزاء الله عنا ومن جميع اهل السلسلة العالية الحشنية خير الجزاء و
ثوابا وفي وبلغه الى غاية ما يهواه ويتمنى ه

وانا العبد المذنب الراجي

العاصي مشتاق احمد الحنف الحشني الصابر

اشعار آبدار چکیده کلمات شاعر جاویدکار ناشر شیرین گفتار موی کامل الف
مولانا ابوحسن یحیی نانوئی ناظم تاریخ و قدسی سلمه الله تعالی در تاریخ ختم نبی

بسم الله الرحمن الرحیم

<p>خواجه چشتی حبیب ذوالمنن گوهر درج رضائے کبریا مقدائے اتقی و ازکیا عمدہ دوران محب کبریا اسوۂ قرآن و قطب شمال ماہتاب شرع و انبیا جوهر کان جمال و هم کمال چارۂ بیچارگان و دردمند بادبر روح گرامی آن رشید خوب بنوشت ست مرو معنوی زبۂ اولاد آن ہند الولی ز و نظر نماید بجز راہ صواب از عنایات خداوند مجید سال تاریخ حسن گفت از ضو</p>	<p>حبذا شان معین الدین حسن ماہ برج معرفت مہر صفا سر فرار و پیشوائے اولیا زبۂ ارباب ابقان و وفا مورد الطاف رب ذوالجلال اقاب ملت و دین نبی گوهر دریائے عرفان وصال دستگیر عاجزان و مستمند صد ہزاران رحمت رب مجید ساختہ عمر شریف آن ولی آن امام الدین صفی و ہم زکی در معین الاولیا نامی کتاب ختم اوشد اندر ایام سعید ہم در آیامی کہ شد ختم کتاب</p>
--	---

از سنین ہجرت خیر الانام
سیرہ صد یازدہ شد لاکلام

نوع کتاب	کتاب	نوع کتاب	کتاب	نوع کتاب	کتاب		
۲۳	۱۲	قرب	قرب	۳۸	۱	بهر روی	بهر روی
۲۸	۱۶	در خبری	و خرب	۳۸	۱۹	بر فرزند ان خویش	بر فرزند ان
۲۹	۴	پاک نوازند	پکشاد	۴۰	۶	اوراد قبول	اوراد قبول نموده
۳۰	۱۹	گفود لود	گفود لود	۴۰	۱۳	در صدر	در صد حیات بود
۳۱	۴	وجه زجه البین	وجه البین	۴۰	۱۶	کلمات الی ثانی	کلمات الی ثانی
۳۱	۱۰	اولاد خواهم	اولاد بیست چیت	۴۱	۱	افند فواد	افند فواد
			که در زند بوزان اولاد	۴۱	۸	بزر سلسله	بزرگان سلسله
۳۲	۴	فتو	فتو	۴۱	۹	نصیرین	نصیر البین
۳۲	۴	سلطان بود	سلطان مندو	۴۳	۱۴	موت و اصرار	در سوره اصرار
۳۲	۱۴	خوشی	خوشی	۵۱	۱۵	تحفینه	حقیقه
۳۳	۱۲	غائب	غائب شد	۵۱	۱۸	نادیست	نادیست
۳۳	۱۵	یکه	به یک	۵۴	۱۱	بافض	بافیط
۳۳	۲۹	بیر	بیره	۵۹	۱۱	پرستش	پرستش
				۶۰	۴	فران	فرمود
۳۳	۴	کتب المشایخ	قطب المشایخ	۶۰	۶	باز بهرگاه	باز بهرگاه
۳۵	۴	سمیده	سمیدا	۱۵۳	۲۱	دشمنه	دشمن
۳۶	۴	سین البین و اولاد	سین البین و اولاد	۱۵۵	۱۱	جمال	جمال
۳۶	۴	شیخ سرو الصمد	شیخ صمدین سرو الصمد	۱۵۴	۵	ایذم	ایذا
۳۶	۱۹	مخص نوازند	مخص نواز	۱۵۴	۶	سبائی	برای
۳۶	۱۴	ریخت لیست	مخت لیست	۱۶۰	۹	نقد	نقد

نمبر	کتاب	نمبر	کتاب	نمبر	کتاب	نمبر	کتاب
۱۶۰	۲۰	لیکے	لیکے	۱۹۰	۱۱	فتح شریف	فتح شریف
۱۶۲	۶	ہر اعتقاد	کر اعتقاد	۱۹۱	۴	انزردیکا	انزردیکا
۱۶۳	۹	مدد التفات	مدد التفات	۱۹۲	۱۰	وصوت	وصوت
۱۶۵	۳	باین ہنہ	این ہنہ	۱۹۳	۳	مراو	بر او
۱۶۵	۶	پنہازد	پنہازد	۱۹۹	۲	ہجوان	ہجوان شد
۱۶۶	۵	نم رسیدہ	نم رسیدہ	۲۰۳	۹	صبور رستار	جبقہ رستار
۱۶۷	۶	سینین مشہور	سینین مشہور	۲۰۵	۱۵	وردیا	وردیا
۱۶۸	۱۸	در مدخل	در مدخل	۲۰۶	۷	غلاوب	علاوت
۱۶۹	۲	حد برزند	حد برزند	۲۰۷	۱۵	بر مصفام	بر مصفام
۱۷۰	۱۱	محمول کرد	محمول کرد	۲۰۸	۱۸	بپائے پوس	بپائے پوس
۱۷۱	۱۷	فحس اباب	فحس اباب	۲۱۵	۱۳	شیخ اجودہن	شیخ اجودہن
۱۷۲	۸	دوازہ سال	دوازہ سال	۲۱۶	۱۵	قوام	قوام
۱۷۹	۵۵	مردمان غیب	مردمان غیب	۲۱۸	۱۸	بر شاہ	بر شاہ
۱۸۰	۱۱	غزہ لوعود	غزہ لوعود	۲۱۹	۷	مکلف	مکلف
۱۸۱	۱	سردہ	سردہ	۲۲۰	۷	بیجاہ سفر	بیجاہ سفر
۱۸۳	۱۲	چون	چون	۲۲۱	۱۶	دیر بنو	دیر بنو
۱۸۴	۱۳	موجودا	موجودا	۲۲۳	۷	عاری	عاری
۱۸۵	۱۸	مقصود رسیدہ	مقصود رسیدہ	۲۲۴	۹	استغاثی	استغاثی
۱۸۶	۸	رضعت سفر	رضعت سفر	۲۲۵	۱۸	نزلہ نام	نزلہ نام
۱۸۷	۱	حضرت شیخ	حضرت شیخ	۲۲۶	۳	شادوات	شادوات

مجموعه	خلاصه	مجموعه	خلاصه	مجموعه	خلاصه
۵	۲۴۲	خوبه	خوبه		
۱۶	۲۴۹	می کشند	می کشید		
۱۶	۲۵۰	کدام طرف است	کدام طرف است		
۱۰	۲۵۱	جلال اکبر	جلال الدین اکبر		
۱۰	۲۵۴	از کار	از کار		
۴	۲۵۶	مرقع پوش	برقع پوش		
۱۶	۲۶۰	ناگور داشت	ناگور داشت		
۱۱	۲۶۳	دعبارت	دعبارت		
۵	۲۶۵	بیعت حضرت	بیعت خواجسین حضرت		
۲۱	۲۶۵	ستون مکان	ستون مکان		
۹	۲۶۸	ملت	مناوت		

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیاء مالک مطبع
معین العتاجیر کے نام مہر کر دیا ہے لہذا حسب مراد قانون
بستم شدہ کوئی صاحب بلا اجازت مالک مطبع مذکور قصد
طبع نہ فرماوین

العبد

قاضی سلیم الدین سجوی

۲۹۷۶۷۷
۸۰۸
۱-۲
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعمل
نہی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
حددت میں ایک آٹھ یومیہ دیر اندہ لیا جائے گا۔

۱-
 ۲-
 ۳-
 ۴-
 ۵-
 ۶-
 ۷-
 ۸-
 ۹-
 ۱۰-
 ۱۱-
 ۱۲-
 ۱۳-
 ۱۴-
 ۱۵-
 ۱۶-
 ۱۷-
 ۱۸-
 ۱۹-
 ۲۰-
 ۲۱-
 ۲۲-
 ۲۳-
 ۲۴-
 ۲۵-
 ۲۶-
 ۲۷-
 ۲۸-
 ۲۹-
 ۳۰-
 ۳۱-
 ۳۲-
 ۳۳-
 ۳۴-
 ۳۵-
 ۳۶-
 ۳۷-
 ۳۸-
 ۳۹-
 ۴۰-
 ۴۱-
 ۴۲-
 ۴۳-
 ۴۴-
 ۴۵-
 ۴۶-
 ۴۷-
 ۴۸-
 ۴۹-
 ۵۰-
 ۵۱-
 ۵۲-
 ۵۳-
 ۵۴-
 ۵۵-
 ۵۶-
 ۵۷-
 ۵۸-
 ۵۹-
 ۶۰-
 ۶۱-
 ۶۲-
 ۶۳-
 ۶۴-
 ۶۵-
 ۶۶-
 ۶۷-
 ۶۸-
 ۶۹-
 ۷۰-
 ۷۱-
 ۷۲-
 ۷۳-
 ۷۴-
 ۷۵-
 ۷۶-
 ۷۷-
 ۷۸-
 ۷۹-
 ۸۰-
 ۸۱-
 ۸۲-
 ۸۳-
 ۸۴-
 ۸۵-
 ۸۶-
 ۸۷-
 ۸۸-
 ۸۹-
 ۹۰-
 ۹۱-
 ۹۲-
 ۹۳-
 ۹۴-
 ۹۵-
 ۹۶-
 ۹۷-
 ۹۸-
 ۹۹-
 ۱۰۰-

